نصر من الله | و فتح قریب

کنز فارسی

باهتمام ... [illegible]

سنه ۱۲۶۹ هجری

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي اوضح مناهج الشريعة والاسلام واورد مناهل التكليف على جميع الانام وجعل
العلماء قائدة الى الجنة والفقهاء سادة بين اهل السنة والجماعة ومصاحبتهم زيادة بالمنة و
الصلوة والسلام على رسوله الذي بلغ قدره الدين مناط الثريا باحاديثه واخباره
وعلى آله واصحابه الذين افاضوا على البرايا ينابيع الفضل وامطاره وبسطوا العدل في
اكناف الارض واقطاره وبعد فيقول العبد الضعيف النحيف الحقير اللهيف
الفقير الراجي الى رحمة الله الخالق جل جلاله تراب اقدام اهل العلم والاجتهاد فضل الله بن محمد
بن جمال الازدي المعروف بالكرماني قد اشار من له حكم واطاعته غنم الى ان اكتب
ترجمة لكنز الدقائق وان كنت مستغرقا بالعوائق على وجه يكون حاوية بالتصحيح الاختلاف
المرقوم في المختصر المنظومة مصرحا في متن الكنز كما ان اغلب مسائله واكثر احكامه
واقعة على اختيار المشايخ فشرعت فيه مستعينا بالله جل جلاله وسائلا ان يوفقني على الاتمام
وليوصلني كنه المرام ويحفظني من خطأ وزلل وقول بلا عمل وهو بالاجابة جدير وانا في ذلك معترف
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

والحمد ... علی دین الاسلام گفتن پیش از استنجا و بعد بیرون شدن شود وضو ...
کند و آب در دهن و بینی کند با آب جدید و برای هر یکی سه کف با بهاء مختلف و نزدیک امام شافعی رحمه الله
بیکان کف آب مضمضه و استنشاق کند سه بار هر بار بیکان کف و خلال کردن ریش و انگشتان
دست و پای سه بار شستن هر عضو ... نیت رفع حدث و مسح تمام سر و مسح دو گوش با آب ...
در وضو چنانچه منصوص است و توالی یعنی تر بتر شستن و بقول امام شافعی رحمه الله نیت و ترتیب در
وضو فرض است و نیز بقول اصح مسح گوش با آب جدید سنت است و بقول امام مالک رحمه الله تر بتر شستن
در وضو فرض است و مستحب در وضو ابتدا کردن از هر عضوی از راست و مسح رقبه کردن با آب نو

باب في نواقض الوضو

بیرون آمدن پلیدی از تن شکستن وضو است و قی
پری دهن اگر چه آب تلخ یا خون بسته یا شده یا طعام و یا آب ناقض وضو است و بقول امام شافعی
رحمه الله بیرون آمدن پلیدی از غیر سبیلین ناقض نیست و بقول امام مالک رحمه الله غیر معتاد ناقض
مسئله في بلغم اگر چه پری دهن بود ناقض نیست و بقول امام ابو یوسف رحمه الله اگر بلغم
از شکم بود و پری دهن ناقض بود و اگر از سر بود نی مسئله في خون که آب دهن در وی غالب
و بقوت آب دهن بیرون آید ناقض نیست و اگر برابر است ناقض بود احتیاطا مسئله في قی
اندک چون جمع کند پری دهن شود اتحاد سبب في معتبر است و بقول امام ابو یوسف رحمه الله
اتحاد مجلس معتبر است و بقول امام محمد رحمه الله نیز اتحاد سبب معتبر است مسئله
خواب ناقض است درحالیکه بر پهلوی یا بر پشت ... خفته بود مسئله خواب درحال نماز ناقض نیست
و بقول امام شافعی رحمه الله ناقض است مگر در قعود که بروایتی از وی ناقض است و بروایتی نا
و بقول امام مالک رحمه الله خواب دراز در قعود ناقض است مسئله بیهوشی و دیوانگی و مستی
ناقض است مسئله خنده قهقهه بالغ در نماز ناقض است مگر نزدیک امام شافعی رحمه الله مسئله
مباشرت فاحشه یعنی بیرون آمدن تری ناقض است و نزد امام محمد رحمه الله ناقض نیست مگر بتری ...
مسئله بیرون آمدن کرم از جراحت ناقض نیست و از دبر ناقض است مسئله مس ذکر و مس زن
بشهوة و غیر آن ناقض نیست و بقول امام شافعی رحمه الله مس ذکر بباطن کف دست و مس زن
ناقض است و بقول امام مالک رحمه الله ...

M.A.LIBRARY, A.M.U.
PE13220

فصل در احکام غسل

فرض در غسل فریضه است آب در دهن و بینی کردن و تمام اندام شستن و نزد امام شافعی رحمة الله آب در دهن و بینی کردن سنت است مسئله مالیدن اندام در غسل فرض نیست و بقول امام مالک رحمة الله فرض است مسئله رسانیدن آب در درون پوست ختنه ناکرده فرض نیست مسئله سنت در غسل مفروضه شستن دو دست پیش از استنجا و شستن فرج و زائل کردن نجاست از تن خود بعده وضو کردن چنانکه برای نماز پس ریختن باد آب بر تمام تن و شستن مسئله باز کردن گیسوی بافته بر زن فرض نیست اگر بن موی تر شود مسئله در خروج آب منی با ذوق و شهوت غسل فرض شود اما شهوت در حالت انفصال منی از محل خود شرط است و در حالت خروج شهوت شرط نیست و نزد امام ابو یوسف رحمة الله علیه در حالت خروج شهوت نیز شرط است و بقول امام شافعی رحمة الله در هر دو حال شرط نیست مسئله بغایب شدن حشفه در دبر یا قبل فاعل و مفعول غسل فرض است مسئله اگر بانی نا رسیده وطی کرد غسل مرد فرض شود مسئله پاک شدن از حیض و نفاس بغیر غسل فریضه شود مسئله بخروج مذی و ودی و احتلامی که در وی تری نبود غسل فرض نیست مسئله غسل جمعه و عیدین و عرفه و برای احرام سنت است و بقول امام مالک رحمة الله غسل روز جمعه واجب و برای مستحب است مسئله غسل میت و کافری که اسلام آورده واجب است و کافری که اسلام آورد جنب بود واجب نیست و نزد امام کرخی رحمة الله واجب است

فصل در احکام آبها

وضو جایز است با آب باران و چشمه و دریا اگر چه در این آبهای چیزی پاک آمیخته شود و یک وصف وی متغیر گردد یا بسبب دیر ماندگی کهنه شود اما وضو جایز نیست به آبی که متغیر شود بسبب کثرت اوراق و یا آبی که در وی چیزی پخته باشند و به آبی که از درخت یا میوه بیرون آرند و به آبی که در وی چیزی آمیزند و در آب مگر دد بسبب آنکه اجزای مختلط بر آب غالب آید و به آبی استاده که کم از ده در ده باشد و در وی پلیدی افتاده بود اما در آب استاده که ده در ده بود حکم آب روان دارد و بقول امام شافعی رحمة الله اگر آب استاده مقدار دو قله بود و در وی نجاست افتد وضو روا بود و بقول امام مالک رحمة الله آب استاده بافتادن نجاست پلید نشود تا اثر نجاست ظاهر نشود مسئله به آب روان غسل و وضو روا بود اگر چه نجاست در وی افتد اگر اثر نجاست ظاهر نبود یعنی مزه و رنگ و بوی نجاست پیدا نشود و حد آب جاری اینست که کاه را ببرد مسئله مردن چیزی که خون روان ندارد آب را پلید نکند چون مگس و پشه

از نبود و کژدم و ماهی و غوک و مانند آن و بقول امام شافعی رحمة الله علیه پلید کند جز ماهی
مسئله آب مستعمل بنیت قربت و یا رفع حدث چون قرار گیرد بجائی پاک پاک است
و پاک کننده نی و بقول امام شافعی رحمة الله علیه و امام مالک رحمة الله علیه پاک کننده است
بقول امام ابو حنیفه و ابو یوسف رحمة الله علیهما نجس است اما بقول ابو حنیفه نجاست مغلظه است و بقول ابو یوسف
رحمة الله علیه نجاست مخففه است و بقول زفر رحمة الله علیه اگر برای قربت باشد یعنی وضو بر وضو
ساخته این آب مستعمل پاک و پاک کننده است مسئله جنبی در چاه فرود آمد برای طلب
دلو و اندام وی از نجاست حقیقی پاک است بقول امام ابو حنیفه رحمة الله علیه
مرد و آب هر دو پلید اند و بقول امام ابو یوسف رحمة الله علیه مرد جنب بود و آب
پاک و بقول امام محمد رحمة الله علیه هر دو پاک مسئله هر پوستی ناپیراسته
چون بدباغت کنند پاک شود مگر پوست آدمی و خوک و بقول امام شافعی رحمة الله
پوست آدمی برای تعظیم و پوست خوک برای آنکه نجس العین است
علیه پوست سگ بدباغت پاک نشود مسئله موی آدمی و میته و استخوان و
ایشان پاک است و بقول امام شافعی رحمة الله علیه موی میته پاک است و استخوان
وی پلید مسئله آب چاه پلید شود بافتادن نجاست در وی مگر بافتادن پرو
و کوسفند و پیش افکنده کبوتر و گنجشک و بقول امام شافعی رحمة الله علیه پس افکنده
همه پرندگان آب چاه را پلید کند مسئله افتادن بول آنچه گوشت وی حلال است
در چاه پلید کند و بقول امام محمد رحمة الله علیه بول آنچه گوشت او حلال است پاک
مسئله هر چه شیر بشود پلید بود و بقول امام محمد رحمة الله علیه پلید بود تا اگر خون که سر جراحت
است پیش از خروج بجامه برگرفت و در چاه افکند پلید نکند و بقول محمد بکند مسئله شیر
بول آنچه گوشت وی حلال است در جمیع احوال جائز نی و بقول ابو یوسف رحمة الله علیه برای تداوی
جائز بود و بقول امام محمد رحمة الله علیه در جمیع احوال جائز است مسئله مردن موش
در چاه و مانند آن بیست دلو بکشند و مردن کبوتر و مانند آن چهل دلو میانه بکشند

وبیرون کربه ومانند آن شصت دلو بکشند مسئله اماسیدن در یریدن حیوان خورد وبزرک درچاه تمام آب چاه بکشند مسئله چاهی که چشمه دار بود وکشیدن آب تمام ممکن نشود بیست دلو بکشند مسئله اکر در چاهی حیوانی پوسیده ویا ریزیده یافتند ووقت افتادن آن معلوم نبی سه شبانروز نماز باز کرده اند واکر پوسیده ودریزیده نباشد یک شبان روز نماز باز کرده اند وجامه که بدان آب ترشده است بشویند وبقول امام ابویوسف ومحمد رحمة الله علیهما در هر دو صورت هیچ نمازی باز نکردانند مسئله عرق هر چیز حکم پس خورده دارد پس خورده آدمی واسب وانچه کوشت او حلال است پاک است وپس خورده سک وخوک ودد کان چهارپایه چون یوز وشیر ومانند آن پلید بود وبقول مالک رحمة الله علیه پس خورده سک وخوک پاک وپاک کننده است مسئله پس خورده کربه وماکیان کوچه کرد وپرندکان که کوشت ایشان حرام است ودرندکان چون موش ومانند آن مکروه است وبقول ابی یوسف پس خورده کربه مکروه نبی وبقول شافعی پس خورده ددکان چهارپای بیابان پاک است مسئله پس خورده خر واستر مشکوک است اکر آب دیکر ندارد وضو سازد وتیمم کند وتقدیم هر یک جائز بود وبقول امام زفر تقدیم تیمم بر وضو جائز نبی وبرعکس این جائز است وبقول شافعی پس خورده خر واستر پاک وپاک کننده است مسئله اکر بجز نبیذ خرما آب دیکر ندارد وضو سازد بدان وتیمم واجب نی وبقول ابی یوسف وامام شافعی تیمم کند ووضو نسازد وبقول محمد وضو سازد وتیمم کند

باب در تیمم مسئله اکر آب دور بود مقدار یک میل واین سیوم حصه فرسنگ است وفرسنگ نه هزار کز است تا دوازده هزار وبقول امام زفر رحمة الله علیه اکر آب چنان دور است که پیش از انکه وقت بیرون آید باب رسد تیمم جائز نبود مسئله تیمم جائز بود بخوف زیادت مرض وبقول امام شافعی رحمة الله علیه اکر خوف تلف نفس بود ویا عضو جائز بود والا نه مسئله بعذر سرما اکر خوف هلاک یا خوف مرض بود تیمم جائز است در حال جنابت وحدث در شهر وبیرون شهر وبقول ابو یوسف ومحمد رحمة الله علیهما در شهر جنب

یعنی چون خر در چاه افتاد آن نجاستی که دست یابد ... بعد آب کشیدن چاه پاک خواهد شد

ومحدث را تیمم جایز نی مسئله از ترس درنده چون شیر وغیر آن واز ترس دشمن واز تشنگی
تیمم جایز بود مسئله اگر بر سر چاه رسید وچیزی نداشت که بدان آب کشد اگر تیمم کند
جایز بود مسئله ماهیت تیمم دو بار دست زدن است بر زمین یکبار بر روی مسح
کند وبار دوم بر دو دست تا آرنج مسح کند ولقول امام شافعی رحمة الله علیه تا بند
دست مسح کند ولقول امام مالک رحمة الله علیه تا نصف ذراع مسئله
استیعاب در تیمم شرط است تا اگر انگشتری در حال تیمم نکشد ویا نجنباند تیمم جایز
نبود وبر وایتی استیعاب شرط نیست مسئله اگر مردی دست بر زمین زد برای
تیمم وپیش از استعمال حدث رسید اختلاف علماست درین صورة نزدیک
بعضی ضربی جدید باید وصحیح همین است مسئله جنب وحایض ومحدث در تیمم
برابر اند مسئله تیمم جایز است بدانچه پاک است از جنس زمین اگرچه براو گرد نبود
ولقول امام شافعی رحمة الله علیه وآخر قول ابی یوسف رحمة الله علیه تیمم جایز نبود
مگر بخاک ولقول امام محمد رحمة الله علیه تیمم بگچ وسنگ جایز است اگر براو غبار
بود مسئله تیمم بگرد جایز است بی عجز از خاک ولقول امام ابی یوسف رحمة الله علیه
بعجز جایز بود مسئله اگر زمین که براو نجاست رسیده باشد چون خشک شود
پاک گردد نماز براو جایز بود وتیمم روا نبود مسئله نیت در تیمم شرط است ولقول امام
زفر رحمة الله علیه شرط نی مسئله تیمم کافر بنیت اسلام جایز نی فاما وضو از
برای اسلام جایز است ولقول ابی یوسف رحمة الله علیه تیمم کافر برای اسلام
جایز بود مسئله ارتداد ناقض تیمم نی ولقول امام زفر ارتداد ناقض تیمم است
مسئله هرچه ناقض وضوست ناقض تیمم است مسئله اگر قادر است برآبی که
فاضل است از حاجت تیمم جایز نی مسئله اگر در حال عدم آب تیمم کرد وبعده بر آب
قادر شد تیمم باطل شود اگرچه در نماز بود یا بیرون نماز ولقول امام شافعی رحمة الله علیه

وجود آب در حال نماز مبطل تیمم نی مسئله مستحب است تاخیر نماز اگر امید وجود آب دارد تا آ
در وقت مکروه نیفتد و همچنین کسیکه امید وار جماعت بود و اگر نه در وقت مستحب تیمم کند
و بقول امام مالک رحمة الله علیه تا نیم وقت توقف کند مسئله پیش از دخول وقت
تیمم کند و بقول امام شافعی رحمة الله علیه جایز نی مسئله اداء دو فرض و آنچه خواهد از
فرایض و نوافل بیک تیمم جایز است و بقول امام شافعی رحمة الله علیه جایز نی مسئله
بعذر خوف فوت نماز جنازه جز امام و ولی جنازه و نماز عیدین با وجود آب تیمم جایز بود
و بقول امام ابو یوسف و محمد رحمة الله علیهما بناء نماز عید به تیمم جایز نی اگر بوضو شارع باشد
و بقول امام شافعی رحمة الله علیه تیمم بعذر خوف فوت نماز جنازه و عیدین جایز نی مسئله
برای فوت نماز جمعه و وقتی تیمم جایز نی مسئله اگر آب در متاع خود فراموش کرد
و بتیمم نماز ادا کرد بعده یادش آمد اعادت نکند و بقول امام ابی یوسف رحمة الله علیه
اعاده کند مسئله اگر گمان آب دارد مقدار یک تیر پرتاب طلبیدن واجب است و
مقدار تیر پرتاب سه صد گز باشد تا چهار صد گز و اگر گمان ندارد طلب واجب نی و
بقول امام شافعی رحمة الله علیه بی طلب تیمم جایز نی در هر دو حال مسئله اگر نزد رفیق
آب است طلب کند و اگر ندهد مگر بثمن مثل و ثمن مثل دارد تیمم جایز نبود و اگر ثمن مثل ندارد تیمم جایز
بود مسئله اگر بیشتر اندام جنب مجروح است تیمم کند و اندام نشوید و اگر بیشتری از
اندام صحیح است بشوید و تیمم نکند فاما بر جراحت مسح کند و اگر ممکن نبود بر جامه جراحت
مسح کند و در میان غسل و تیمم جمع نکند و بقول امام شافعی رحمة الله علیه اندام
صحیح بشوید و بران مجروح تیمم کند باب در بیان مسح کردن بر موزه
مسئله مسح بر موزه مرد و زن را جایز است اگر جنب نباشند اگر پوشیده باشند
آن هر دو را بر طهارت کامل وقت حدث مسئله مدة مسح در حق مقیم یک شبانروز
است و در حق مسافر سه شبانروز و بقول امام مالک رحمة الله علیه روا نباشد که مقیم

برموزه مسح کند مسئله طهارة کامله بوقت حدث شرط ست نه بوقت لبس
وبقول امام شافعي رحمة الله علیه وقت لبس شرطست تا اکر اول دو پائی شست
و موزه پوشید بعده وضو تمام کرد و حدث شد مسح جائز بود و بقول امام شافعی
رحمة الله علیه جائز نی مسئله ابتدائی مدة مسح از وقت حدث ست نه از وقت
لبس و بر پشت پائی موزه به سه انکشت یکبار مسح کند ابتدا از سر انکشتان پائی
کند تا ساق و بقول امام شافعی و مالک رحمة الله علیهما بر پشت پائی و کف پائی موزه مسح کنند
تا ساق مسئله دریدکی بسیار در یک موزه مانع مسح ست و آن مقدار سه انکشت
ست از خوردترین انکشتان پائی و دریدکی اندک در موزه مانع نی و بقول امام زفر
و امام شافعی رحمة الله علیهما مانع ست و بقول امام مالک رحمة الله علیه دریدکی موزه
اکرچه بسیار ست مانع مسح نی مسئله اکر دریدکی موزه متفرق بود چون جمع کنند
مقدار سه انکشت شود اکر در یک موزه بود مسح جائز نی و اکر در دو موزه بود مسح جائز بود
مسئله اکر نجاست غلیظه پراکنده در دو موزه رسید چون جمع کنند زیاده
از درم شرعی باشد مانع جواز نماز بود و همچنین بر هنکی پراکنده در عورت چون جمع
کنند مقدار ربع عضو شود مانع جواز صلوة بود مسئله هرچه شکننده وضوست
شکننده مسح ست و کشیدن پائی از موزه و کذشتن مدة نیز شکننده مسح ست
اکر خوف تلف پائی از کشیدن موزه بسبب سرما نبود و چون مدة مسح تمام شد و موزه
کشید اکر وضو دارد هر دو پائی بشوید و نماز بکذارد و وضو اعاده نکند و بقول امام شافعی
رحمة الله علیه اعادة کند مسئله بیرون آمدن از موزه بیشتر از قدم از محل خود ناقض
نزد امام شافعی اعادة کند با ترتیب ای تمام وضو بکند چرا که نزد ایشان ترتیب در وضو فرض ست ۱۲
مسح ست و بروایتی از ابی حنیفه رحمة الله علیه اکر پاشنه پائی از محل خود زایل
شود مسح موزه باطل شود و این قول ابو یوسف ست رحمة الله علیه و بقول امام محمد رحمة الله
علیه اکر از قدم مقدار سه انکشت در محل خود مانده ست مسح باطل نشود مسئله اکر

مقیم مسح کرد وپیش از تمام شدن یک شبانروز مسافر شد سه شبانروز مسح تمام کنند
وبقول امام شافعی رحمة الله علیه یک شبانروز مسح تمام کند وبعده موزه بکشد ویا
بشوید مسئله اگر مسافر یک شبانروز موزه را مسح کشید وبعدن مقیم شد موزه بکشد
وپائی بشوید واگر یک شبانروز تمام نشده است یک شبانروز مسح تمام کند بعده موزه
بکشد مسئله مسح بر جوربین که با جلد ویا نعل است جایز است باتفاق واما جورب
که سفت باشد ولی جلد ونعل است بران نیز مسح جایز است بقول صاحبیه وبقول
اول از امام ابی حنیفه رحمة الله علیه جایز نی مسئله مسح بر سر موزه جایز است و
بقول امام شافعی رحمة الله علیه جایز نی مسئله بر دستار وکلاه وروی پوش
وبر پوست که باز داور دست می پیچد مسح جایز نی مسئله مسح بر جبیره وبر جامه
که بر جراحت بسته اند جایز بود وحکم شستن دارد پس درین مسح مدة نبود واگر
عضو مجروح است وبر او جبیره بسته است مسح کند واعضاء دیگر بشوید بخلاف
آنکه یکپای موزه دارد وبران مسح کند ویکپای بشوید جایز نی واگر چیز پوضو بسته است
مسح بران جایز است بخلاف آنکه موزه بی وضو پوشیده است مسح بران جایز نی
مسئله اگر جبیره بر جراحت بسته است ومقداری زیر جبیره اندام صحیح است
وبتمام جبیره ویا بر جامه که بر جراحت بسته است مسح می کند جایز بود مسئله اگر جبیره
از جراحت افتاد بعد از نیکو شدن مسح جایز نی محل جبیره بشوید واگر نیکو نشده
است جبیره بند ومسح باطل نشود مسئله در مسح موزه ومسح بسر نیت شرط نی

باب در بیان مسائل حیض مسئله حیض عبارت است بیرون آمدن

خون از رحم زنی بالغه وسالمه از علت استحاضه وصغر مسئله اقل مدة حیض
سه شبانروز است وبقول امام ابو یوسف رحمة الله دو شبانروز وبیشتر از روز
سیوم وبقول امام شافعی رحمة الله علیه یک شبانروز است وبقول امام مالک

رحمة الله علیه اند لک و بسیار خون حیض ست مسئله اکثر مدت حیض ده شبانروز
ست و بقول شافعی رحمة الله علیه پانزده شبانروزست و هر چه کم از سه شبانروز
ست و زیاده از ده شبانروز خون بیند نزدیک علماء ما استحاضه بود مسئله
در جمیع الوان خون حیض بود جز سپیدی خالص و بقول ابی یوسف رحمة الله
علیه تیرکی که بعد از سرخی و زردی بود حیض ست و پیش از خون حیض نی مسئله
در حال حیض و نفاس نماز و روزه و دخول مسجد و طواف کعبه و خواندن قرآن
و مس مصحف بی غلاف و وطی و مس اندامی که زیر ازارست جایز نی اما قضاء روزه
فرض ست و قضاء نماز نی و بقول محمد رحمة الله علیه استمتاع از کاه احتراز کند و جز آن
جایزست که مس کند و بقول مالک رحمة الله علیه حائض را قراءة قرآن جایزست مسئله
جنابت مانع نماز و قراءة قرآن و مس مصحف و دخول مسجد و طواف کعبه ست مسئله
حدث مانع نماز و مس مصحف ست و سجده تلاوت مسئله اکر خون حیض بده روز
منقطع شد پیش از غسل وطی جایز بود و اکر کم از ده روز خون منقطع شد و
جایز نبود مکر که غسل کند یا ادنی وقت نماز بکذرد که قدرت بر غسل و تحریمه بود مسئله
طهری که میان دو خون ست در مدة حیض و نفاس حکم حیض و نفاس دارد و بقول
ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما اکر طهری در مدة نفاس پانزده شبانروزه فاصل بود
اول نفاس و دوم حیض بود مسئله اقل مدة طهر پانزده شبانروزست و اکثر او حد
ندارد مکر نصب عادة بوقت استمرار تا اکر طهری ممتد دید بعده خون مستمر شد
و روزهای حیض و طهر فراموش کرد بعد از دخول مطلقه شد بقول ابی عصمت
رحمة الله علیه صحیح وقت عدة او تمام نشود که بر قول او اکثر طهر مقدر نیست و بقول
امام محمد بن ابراهیم میدانی رحمة الله علیهما چون از کاه طلاق نوزده ماه و ده روز کم چهار ساعت بکذرد
تواند که شوهر دیکر بکند و بقول او اکثر طهر این زن مقدرست بشش ماه کم از یک ساعت

و بقول عبد الله زعفراني اکثر طهر این زن مقدرست به بیست هفت روز و بقول محمد اقل طهر شانزده روزست اگر زاید ست بر هر دو خون و بقول مالک رحمة الله علیه اقل طهر هرچه موجود شود از اندک و بسیار مسئله حکم خون استحاضه چون حکم خون بینی ست از نماز و روزه و وطی منع نکند مسئله اگر عادت در حیض کم از ده روز و در نفاس کم از چهل روزست و اگر از مدت حیض و نفاس خون زیاده شد آن زیاده از عادت استحاضه بود و بقول مالک رحمة الله علیه سه روز از زیاده بحیض الحاق کند و باقي طهر بود مسئله اگر آغاز بلوغ با استحاضه استمرار شد در هر ماه ده روز حیض بود و باقي استحاضه و نفاس این زن چهل روز بود و بروایتي از شافعي رحمة الله علیه از یک شانزده روز و بروایتي قیاس بر زنان عشیره او کنند مسئله زن مستحاضه و کسي را که سلسل بول بود یا اطلاق دایم و یا ریح و یا رعاف دایم و یا جراحت سایل دارد برای وقت هر فرضي وضو سازد و بدان وضو فرض و نفل بگذارد و بقول شافعي رحمة الله علیه نماز فائته بدین وضو جایز نی و بقول مالک رحمة الله علیه برای هر فرضي و نفلي وضو کنند مسئله وضو صاحب عذر بخروج وقت باطل شود نه بدخول وقت و بقول زفر رحمة الله علیه بدخول وقت باطل شود نه بخروج و بقول ابي یوسف رحمة الله علیه بدخول و خروج وقت باطل شود مسئله صاحب عذر کسي ست که هیچ وقتي از اوقات نماز خالي از عذر نباشد والله اعلم بالصواب

باب در مسائل نفاس

مسئله نفاس عبارتست از خون که بعد از ولادت پیدا بود مسئله خون حامله حکم استحاضه دارد و بقول شافعي رحمة الله علیه حکم حیض دارد مسئله بچه که از شکم افتد اگر بعضي از خلقت ظاهرست اگرچه یک انگشت ست حکم ولد دارد و خون که بعد ازین سقط بیرون آید حکم نفاس دارد و اگر همان وقت پاک شود حکم پاکي دارد مسئله اقل نفاس حدي ندارد و اکثر

چهل شبانروز است و بقول شافعی رحمة الله علیه شصت شبانروز و بقول مالک
هفتاد شبانروز و خونی که زیاده از چهل روز است استحاضه بود مسئله دو بچه که از
یک شکم متولد شوند نفاس از اول ولد بود و بقول امام محمد و زفر رحمة الله علیهما از ولد دوم
بود باب الانجاس مسئله جایز است شستن جامه پلید و تن باب و بهر چه
زایل کنند نجاست است چون سرکه و گلاب و آبی که فشلیده باشد از برگ و میوه و درخت
خرما و طهارت بی و بقول محمد و زفر و شافعی رحمة الله علیهم شستن جامه پلید و تن بجز آب
جایز نی مسئله شستن جامه و تن بروغن و شیر جایز نبود مسئله موزه پلید از نجاست
تندار خشک و تر بمالیدن پاک شود و بقول محمد رحمة الله علیه موزه پلید بمالیدن پاک
نشود اگرچه نجاست تن دار تر و یا خشک بود و بقول ابی حنیفه از نجاست خشک
بمالیدن و از نجاست تر بشستن پاک شود و این خلاف در نجاست تندار است
فاما نجاستی که تندار نبود موزه پاک نشود مگر بشستن مسئله موزه و جامه از آب منی
خشک بمالیدن پاک شود و آب منی تر بمالیدن پاک نشود مگر بشستن و بقول شافعی
رحمة الله علیه آب منی پاک است مسئله تیغ و کارد و آینه پلید و مانند آن بمالیدن
پاک شود مسئله اگر زمین پلید و خشک شده و اثر نجاست نماند نماز بر او جایز بود
و تیمم نی و بقول شافعی و زفر رحمة الله علیهما نماز نیز جایز نبود مسئله خون و ریم و
خمر و پیر افکنده ماکیان و بول آنچه گوشت او حرام است و سرکین اسپ و گاو
و گاومیش نجاست مغلظه اند مقدار یک درم عفو است و زیاده از درم مانع جواز
صلوة است و درم مقدار پهنائی کف است بود و بقول زفر و شافعی رحمة الله
علیهما اندک و بسیار از نجاست مانع جواز صلوة است و بقول زفر رحمة الله
سرکین آنچه گوشت او حلال است نجاست مخففه است و سرکین آنچه گوشت
او حرام است مغلظه است و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما جمله سرکین

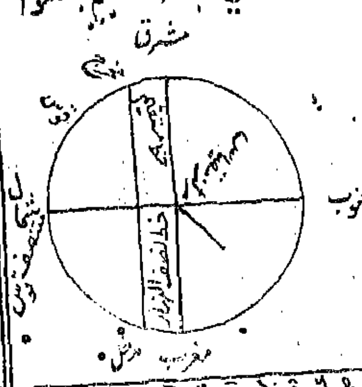
از نجاست مخففه است مسئله بول انچه کوشت او حلال است و بول اسپ و پس
افکنده پرندکانی که کوشت ایشان حرام است نجاست مخففه است و خون ماهی
ولعاب استر و خر و بول که پراکنده رسد مانند سر سوزن عفو است و بقول
ابی یوسف رحمة الله علیه لعاب استر و خر نجاست مخففه است چون کم از ربع پلید
شود مانع نبود و ربع مانع جواز نماز است و بقول محمد رحمة الله علیه بول انچه کوشت
او حلال است و بول اسپ پاک است و پس افکنده طیور انچه کوشت او حرام است
نجاست مغلظه است مسئله آن نجاستی که دیده شود برفتن عین آن نجا
جامه پاک شود و انچه اثر ماند عفو است و نجاستی که دیده نشود بسه بار شستن
و فشلیدن پاک شود و بقول شافعی رحمة الله علیه بیکبار شستن پاک شود مسئله
انچه فشلیدن او ممکن نیست سه بار بشوید و هر بار خشک کند پاک شود و بقول
محمد رحمة الله علیه هرگز پاک نشود و حد خشکی اینست که از قطره چکیدن بایستد
مسئله استنجا سنت است بسنگ یا بکلوخ و با آب شستن افضل است و عدد
سنگ سنت نیست و بقول شافعی رحمة الله علیه سه عدد سنگ سنت است
مسئله اگر نجاست از مخرج تجاوز کند و جز مخرج زیاده از درم شستن واجب
شود و اگر با مخرج زیاده از درم بود استنجا بسنگ بسنده بود و بقول محمد رحمة الله
علیه درینصورة نیز شستن واجب است مسئله استنجا نکنند بدست راست و
باستخوان و سرکین و سفاله و نمک و طعام والله اعلم باب در مسایل
اوقات نماز مسئله وقت نماز فجر از طلوع صبح صادق است تا طلوع
افتاب و وقت نماز ظهر از کشتن آفتاب تا رسیدن سایه هر چیزی دو چندان
جز سایه اصلی که بوقت زوال بود و بقول ابو یوسف و محمد رحمة الله علیهما آخر
وقت ظهر چون سایه هر چیزی یکچندان شود جز سایه اصلی و اول وقت

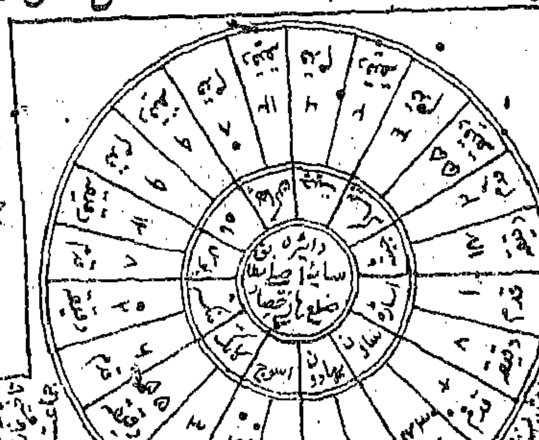
خانهٔ بروج دوازده	ابتداء حمل	ابتداء ثور	ابتداء جوزا	ابتداء سرطان	ابتداء اسد	ابتداء سنبله	ابتداء میزان	ابتداء عقرب	ابتداء قوس	ابتداء جدی	ابتداء دلو	ابتداء حوت
تواریخ شهور جلالیه	غرّه فروردین ۳۱ یوم	غرّه اردیبهشت ۳۱ یوم	غرّه خرداد ۳۲ یوم	غرّه تیر ۳۱ یوم	غرّه مرداد ۳۱ یوم	غرّه شهریور ۳۱ یوم	غرّه مهر ۳۰ یوم	غرّه آبان ۳۰ یوم	غرّه آذر ۲۹ یوم	غرّه دی ۲۹ یوم	غرّه بهمن ۳۰ یوم	غرّه اسفندارمذ ۳۰ یوم
تواریخ انگریزی / اسماء بلاد	۲۱ مارچ ۳۱ یوم	۲۱ اپریل ۳۰ یوم	۲۲ مئی ۳۱ یوم	۲۱ جون ۳۰ یوم	۲۳ جولائی ۳۱ یوم	۲۴ اگست ۳۱ یوم	۲۳ ستمبر ۳۰ یوم	۲۴ اکتوبر ۳۱ یوم	۲۳ نومبر ۳۰ یوم	۲۲ دسمبر ۳۱ یوم	۲۰ جنوری ۳۱ یوم	۱۹ فروری ۲۸ یوم
	قدم و دقیقه	قدم و دقیقه	قدم و دقیقه	قدم و دقیقه	قدم و دقیقه	قدم و دقیقه	قدم و دقیقه	قدم و دقیقه	قدم و دقیقه	قدم و دقیقه	قدم و دقیقه	قدم و دقیقه
سومنات	۲ ۸	× ۴۰	× ۲۴	× ۴۷	× ۲۴	× ۴۰	۲ ۸	۳ ۴۸	۵ ۲۰	۶ ×	۵ ۲۰	۳ ۴۸
بیجاپور	۲ ۱۰	× ۴۲	× ۲۲	× ۳۰	× ۲۲	× ۴۲	۲ ۱۰	۳ ۵۰	۵ ۲۴	۶ ۴	۵ ۲۲	۳ ۵۰
گلکنده	۲ ۱۷	× ۲۷	× ۱۷	× ۴۰	× ۱۷	× ۲۷	۲ ۱۷	۳ ۵۸	۵ ۳۲	۶ ۱۳	۵ ۳۲	۳ ۵۸
بیدر	۲ ۲۲	× ۵۲	× ۱۳	× ۳۶	× ۱۳	× ۵۲	۲ ۲۲	۴ ۳	۵ ۳۸	۶ ۲۰	۵ ۱۸	۴ ۳
احمدنگر	۱ ۲۵	× ۵۵	× ۱۰	× ۳۲	× ۱۰	× ۵۵	۱ ۲۵	۴ ۸	۵ ۴۷	۶ ۲۶	۵ ۴۷	۴ ۸
دولت‌آباد و خجسته‌بنیاد	۲ ۳۷	۱ ۷	× ×	× ۲۱	× ×	۱ ۷	۲ ۳۷	۴ ۲۳	۶ ۲	۶ ۴۵	۶ ۲	۴ ۲۳
برهانپور	۲ ۳۷	۱ ۷	× ×	× ۲۱	× ×	۱ ۷	۲ ۳۷	۴ ۲۳	۶ ۲	۶ ۴۵	۶ ۲	۴ ۲۳
سورت	۲ ۴۵	۱ ۱۳	× ۸	× ۱۴	× ۸	۱ ۱۳	۲ ۴۵	۴ ۲۳	۶ ۱۴	۷ ×	۶ ۱۴	۴ ۲۳
هوگلی و کلکته	۲ ۵۰	۱ ۱۸	× ۱۳	× ۱۱	× ۱۳	۱ ۱۸	۲ ۵۰	۴ ۲۹	۶ ۲۱	۷ ۸	۶ ۲۱	۴ ۲۹
کنبایت	۲ ۵۳	۱ ۲۱	× ۱۶	× ۸	× ۱۶	۱ ۲۱	۲ ۵۳	۴ ۴۲	۶ ۲۵	۷ ۱۲	۶ ۲۵	۴ ۴۲
چندیری	۲ ۵۹	۱ ۲۵	× ۱۰	× ۳	× ۱۰	۱ ۲۵	۲ ۵۹	۴ ۴۹	۶ ۳۵	۷ ۲۳	۶ ۳۵	۴ ۴۹
گجرات احمدآباد	۳ ۱	۱ ۳۷	× ۲۲	× ۱	× ۲۲	۱ ۳۷	۳ ۱	۴ ۵۱	۶ ۳۹	۷ ۲۷	۶ ۳۹	۴ ۵۱
اوجین	۳ ۴	۱ ۲۹	× ۲۳	× ×	× ۲۳	۱ ۲۹	۳ ۴	۴ ۵۴	۶ ۴۲	۷ ۲۰	۶ ۴۲	۴ ۵۴
ناگور	۳ ۷	۱ ۳۳	× ۲۷	× ۴	× ۲۷	۱ ۳۳	۳ ۷	۵ ×	۶ ۴۹	۷ ۳۹	۶ ۴۹	۵ ×
سرونج	۳ ۱۲	۱ ۳۸	× ۳۱	× ۸	× ۳۱	۱ ۳۸	۳ ۱۲	۵ ۵	۶ ۵۷	۷ ۴۹	۶ ۵۷	۵ ۵
کالپی و بنگاله	۳ ۱۵	۱ ۴۱	× ۳۴	× ۱۲	× ۳۴	۱ ۴۱	۳ ۱۵	۵ ۱۱	۷ ۴	۷ ۵۶	۷ ۴	۵ ۱۱
تهته	۳ ۱۶	۱ ۴۲	× ۳۵	× ۱۳	× ۲۵	۱ ۴۲	۳ ۱۶	۵ ۱۲	۷ ۶	۷ ۵۸	۷ ۶	۵ ۱۲
رهتاس	۳ ۱۹	۱ ۴۵	× ۳۷	× ۱۶	× ۳۷	۱ ۴۵	۳ ۱۹	۵ ۱۶	۷ ۱۱	۸ ۴	۷ ۱۱	۵ ۱۶
[illegible] بهار و [illegible]	۳ ۲۵	۱ ۴۹	× ۴۴	× ۱۹	× ۴۲	۱ ۴۹	۳ ۲۵	۵ ۲۳	۷ ۱۹	۸ ۱۲	۷ ۱۹	۵ [illegible]
بنارس و عظیم‌آباد	۳ ۲۷	۱ ۵۱	× ۴۴	× ۲۱	× ۴۴	۱ ۵۱	۳ ۲۷	۵ ۲۶	۷ ۲۲	۸ ۱۶	۷ ۲۲	۵ ۲۶
مونگیر	۳ ۲۷	۱ ۵۱	× ۴۴	× ۲۱	× ۴۴	۱ ۵۱	۳ ۲۷	۵ ۲۶	[illegible]	۸ ۱۶	۷ ۲۲	۵ ۲۶
جونپور	۳ ۲۸	۱ ۵۱	× ۴۴	× ۲۱	× ۴۴	۱ ۵۱	۳ ۲۸	۵ ۲۷	۷ ۲۴	۸ ۱۷	۷ ۲۴	۵ ۲۷
گوالیار شریف	۳ ۳۳	۱ ۵۳	× ۴۶	× ۲۲	× ۴۶	۱ ۵۳	۳ ۳۰	۵ ۲۹	۷ ۲۷	۸ ۱۹	۷ ۲۷	۵ ۲۹
لکهنؤ	۳ ۳۰	۱ ۵۳	× ۴۶	× ۲۲	× ۴۶	۱ ۵۳	۳ ۳۰	۵ ۲۹	۷ ۲۷	۸ ۲۰	۷ ۲۷	۵ ۲۹
قنوج	۳ ۳۰	۱ ۵۳	× ۴۶	× ۲۲	× ۴۶	۱ ۵۳	۳ ۳۰	۵ ۳۰	۷ ۲۷	۸ ۲۱	۷ ۲۷	۵ ۳۰
[illegible]	۳ ۳۱	۱ ۵۳	× ۴۶	× ۲۳	× ۴۶	۱ ۵۳	۳ ۳۱	۵ ۳۱	۷ ۲۹	۸ ۲۴	۷ ۲۹	۵ ۳۱
اکبرآباد	۳ ۳۲	۱ ۵۵	× ۴۸	× ۲۴	× ۴۸	۱ ۵۵	۳ ۳۲	۵ ۳۱	۷ ۲۹	۸ ۲۴	۷ ۲۹	۵ ۳۱
اوده فیض‌آباد	۳ ۳۴	۱ ۵۶	× ۴۹	× ۲۶	× ۴۹	۱ ۵۶	۳ ۳۴	۵ ۳۳	۷ ۳۳	۸ ۳۰	۷ ۳۳	۷ ۳۳
[illegible]	۳ ۳۴	۱ ۵۶	× ۴۹	× ۲۶	× ۴۹	۱ ۵۶	۳ ۳۴	۵ ۳۴	۷ ۳۴	۸ ۳۶	۷ ۳۴	۵ ۳۴
اندور قلعه موات	۳ ۳۷	۱ ۴۹	× ۵۲	× ۲۹	× ۵۲	× ۵۹	۳ ۳۷	۵ ۳۸	۷ ۴۰	۸ ۳۸	۷ ۴۰	۵ ۳۸
بداؤن	۳ ۳۸	۲ ×	× ۱۳	× ۲۹	× ۱۳	۲ ×	۳ ۴۸	۵ ۴۰	۷ ۴۲	۸ ۴۰	۷ ۴۲	۵ ۴۰
[illegible]	۳ ۴۸	۲ ۸	× ۵۹	× ۳۶	× ۵۹	۲ ۸	۳ ۴۸	۵ ۵۲	۷ ۵۹	۸ ۵۴	۷ ۵۹	۵ ۵۲
سنبهل	۳ ۴۸	۲ ۸	× ۵۹	× ۳۶	× ۵۹	۲ ۸	۳ ۴۸	۵ ۵۲	۷ ۵۹	۸ ۵۴	۷ ۵۹	۵ ۵۲
شاه‌جهان‌آباد	۳ ۴۹	۲ ۱۰	۱ ۱	× ۳۸	۱ ۱	۲ ۱۰	۲ ۵۹	۵ ۵۴	۸ ۲	۸ ۵۸	۸ ۲	۵ ۵۴
پانی‌پت کرنال	۳ ۵۲	۲ ۱۱	۱ ۴	× ۴۰	۱ ۴	۲ ۱۱	۳ ۵۲	۵ ۵۸	۸ ۶	۹ ۲	۸ ۶	۵ ۵۸
هانسی و حصار	۳ ۵۵	۲ ۱۴	۱ ۸	× ۴۳	۱ ۸	۲ ۱۴	۳ ۵۵	۶ ۲	۸ ۱۲	۹ ۹	۸ ۱۲	۶ ۲
ملتان	۳ ۵۸	۲ ۱۶	۱ ۱۰	× ۴۵	۱ ۱۰	۲ ۱۶	۳ ۵۸	۶ ۵	۸ ۱۶	۹ ۱۴	۸ ۱۶	۶ ۵
تهانیسر	۴ ۴	۲ ۲۲	۱ ۱۳	× ۴۹	۱ ۱۳	۲ ۲۲	۴ ۴	۶ ۱۴	۸ ۲۹	۹ ۳۳	۸ ۲۹	۶ ۱۴
[illegible] و [illegible]	۴ ۵	۲ ۲۳	۱ ۱۴	× ۵۰	۱ ۱۴	۲ ۲۳	۴ ۵	۶ ۱۵	۸ ۳۱	۹ ۳۰	۸ ۳۱	۶ ۱۵
کالنجر	۴ ۸	۲ ۲۵	۱ ۱۵	× ۵۱	۱ ۱۵	[illegible] ۲۵	۴ ۸	۶ ۱۸	۸ ۳۵	۹ ۴۰	۸ ۳۵	۶ ۱۸
سرهند سنام	۴ ۸	۲ ۲۵	۱ ۱۵	× ۵۱	۱ ۱۵	۲ ۲۵	۴ ۸	۶ ۱۸	۸ ۳۵	۹ ۴۱	۸ ۳۵	۶ ۱۸
لاهور	۴ ۲۲	۲ ۴۶	۱ ۲۶	۱ ۱	۱ ۲۶	۲ ۴۶	۴ ۲۲	۶ ۳۶	۹ ×	۱۰ ۱۰	۹ ×	۶ ۳۶
گجرات پنجاب	۴ ۲۸	۲ ۴۱	۱ ۳۰	۱ ۶	۱ ۳۰	۲ ۴۱	۴ ۲۸	۶ ۴۴	۹ ۱۱	۱۰ ۲۴	۹ ۱۱	۶ ۴۴
وزیرآباد و سیالکوت	۴ ۳۳	۲ ۴۵	۱ ۳۵	۱ ۱۱	۱ ۳۵	۲ ۴۵	۴ ۲۲	۶ ۵۳	۹ ۲۲	۱۰ ۳۷	۹ ۲۲	۶ ۵۳
[illegible] و سرینگر	۴ ۳۴	۲ ۴۶	۱ ۳۴	۱ ۱۲	۱ ۳۶	۲ ۴۶	۴ ۳۴	۶ ۵۵	۹ ۲۵	۱۰ ۴۱	۹ ۲۵	۶ ۵۵
کابل	۴ ۴۹	۳ ×	۱ ۴۷	۱ ۲۰	۱ ۴۷	۳ ×	۴ ۴۹	۷ ۱۵	۹ ۵۵	۱۱ ۱۲	۹ ۵۵	۷ ۱۵
کشمیر	۴ ۵۴	۳ ۴	۱ ۵۱	۱ ۲۴	۱ ۵۱	۳ ۳	۴ ۵۴	۷ ۲۳	۱۰ ۱۰	۱۱ ۲۸	۱۰ ۱۰	۷ ۲۳

[illegible]

وقت نماز فجر — وقت نماز ظهر — ۱۰ — علیه آن است اعظم رحمه الله مفتی به از امام روایت

مسئله طریق شناختن سایه زوال آنست که زمین را برابر کند چنانکه هیچ جانب آن بلند و پست نباشد تا اگر
آب ریزند بهر جانب یکسان جاری شود بعد از ان بران زمین دایره کشند و آنرا دایره هندیه گویند زیرا که علماء هند
آنرا وضع نموده اند و در وسط حقیقی آن دایره چوبی بقدر ربع قطر دایره که بسیار مبرد و باریک نباشد
استاده کنند چنانچه سر آن باشد نقطه از محیط دایره متساوی باشد و آن چوب را مقیاس
گویند و شک نیست که اول روز سایه مقیاس بیرون دایره داخل شود در موضع هر چند آفتاب بالاتر
و سایه مقیاس کمتر گردد و در دایره داخل شود پس در موضع دخول علامتی باید گذاشت
و چون در نصف نهار بکمی رسیده بعد از زوال زیاده تر شود و از دایره بیرون آید بر موضع
خروج نیز علامتی باید و از وسط قوس دایره که در میان هر دو علامت است خطی راست تا هر کنار
دایره باید کشید همین خط نصف نهار باشد هر گاه سایه مقیاس برین خط رسد نصف نهار
معلوم شود و سایه این وقت سایه نصف نهار باشد و همین سایه را سایه اصلی گویند
و این سایه در هر ماه متفاوت باشد چون سایه مقیاس ازین خط زایل شود اول وقت ظهر در آید
و درین دو روایت چنانکه مذکور شد ۱۲ نقل شرح وقایه فارسی ۱۲ والله اعلم بالصواب





ثم التفت الي پس از ان روي آورد جبرئيل بجانب من فقال پس گفت هذا وقت الانبياء من قبلك اين وقت نماز هاي ايشان ست كه پيش از تو بوده

عصر بخروج وقت ظهر باختلاف مذكور و آخر وقت عصر تا فرو رفتن آفتاب و اول وقت مغرب از فرو رفتن آفتاب و آخر وقت تا فرو رفتن شفق و آن سپيدي كه بعد از سرخي بود و بقول ابو يوسف و محمد و شافعي رحمة الله عليهم سرخي ست و عليه الفتوى و نيز بقول شافعي رحمة الله عليه وقت مغرب مقدار ست كه وضو سازد و بانگ نماز بگويد و پنج ركعت نماز بگذارد مسئله اول وقت عشا و وتر از غايب شدن شفق تا طلوع صبح صادق و تقديم وتر بر عشا جايز ني از بهر ترتيب و بقول امام ابو يوسف و محمد رحمة الله عليهما اول وقت وتر بعد از عشا است مسئله هر كه وقت عشا و وتر در نيابد اين دو نماز بر وي فرض ني مسئله مستحب ست تاخير نماز فجر و عصر در زمستان و تابستان و تاخير عشا تا ثلث شب و تاخير وتر كسي را كه اعتماد دارد بر بيداري تا آخر شب و مستحب ست تاخير ظهر در تابستان و تعجيل او در زمستان و مستحب ست تعجيل مغرب بزمستان و تابستان و بقول شافعي رحمة الله عليه در جميع صلوة تعجيل مستحب ست و تاخير نماز شام مكروه ست مگر بعذر سفر و طعام مسئله در روز ابر مستحب ست تعجيل عصر و عشا و تاخير فجر و ظهر و مغرب مسئله ممنوع ست از نماز نفل و سجده تلاوت و نماز جنازه وقت طلوع آفتاب و نيم روز و نزديك غروب مگر عصر وقتي در وقت غروب و بقول امام شافعي رحمة الله عليه قضاء فوايت و سجده تلاوة و نماز جنازه درين اوقات جايز ست و بقول ابي يوسف رحمة الله عليه نماز نفل وقت زوال روز جمعه جايز ست مسئله ممنوع ست از نماز نفل بعد از فجر و عصر مگر قضاء فوائت و سجده تلاوت و نماز جنازه مسئله ممنوع ست نماز نفل بعد از طلوع فجر بجز دو ركعت سنت نماز فجر و بقول شافعي رحمة الله عليه بعد از نماز فجر و عصر نفلي كه سبب دارد چون دو ركعت طواف و تحيت مسجد و وضو جايز بود مسئله ممنوع ست از نماز نفل پيش از مغرب

ووقت خطبه ولقول شافعي رحمة الله عليه سنت جمعه وتحيت مسجد در وقت
خطبه بگذارد مسئله ممنوع است از جمع کردن دو نماز در اداء بیکوقت بسبب عذر
ولقول شافعي رحمة الله عليه جمع میان ظهر وعصر در یکوقت ومیان مغرب وعشا
بعذر سفر ومطر جائز است ونزدیک ما جمع کردن میان ظهر وعصر بعرفه ومیان
مغرب وعشاء بمزدلفه جائز است والله اعلم

باب در مسائل اذان

مسئله بانگ نماز برای فرائض سنت موکده است بی ترجیع ولحن ولقول شافعي
رحمة الله عليه در بانگ نماز ترجیع کند وصورة ترجیع اینست که اول بار شهادتین
آهسته گوید ودوم بار بلند مسئله در اذان فجر بعد از فلاح دو بار الصلوة خير
من النوم گوید مسئله اقامت مثل اذان است مگر که زیادة کند در اقامت
بعد از فلاح قد قامت الصلوة دو بار گوید ولقول شافعي رحمة الله عليه
در اقامت هر کلمه یکبار گوید مسئله در اذان ترسل کند یعنی بشتاب نگوید
ودر اقامت شتاب کند ودر اذان واقامت استقبال قبله کند ودر حال
اذان واقامت سخن نگوید ودر کلمه حي على الصلوة وحي على الفلاح
روی بجانب راست وچپ کند ودر صومعه بوقت حي على الصلوة والفلاح
بگردد ودر هر دو گوش انگشت کند مسئله تثویب میان اذان واقامت
باکی ندارد ولقول ابي يوسف رحمة الله عليه تثویب برای قاضي وامیر کردن
باک نیست ولقول محمد رحمة الله عليه مکروه است مسئله میان اذان
واقامت جلسه کند مگر در مغرب ولقول ابي يوسف ومحمد رحمة الله عليهما
در مغرب جلسه خفیفه کند ولقول شافعي رحمة الله عليه مقدار دو رکعت
بنشیند مسئله برای نماز فائته اذان واقامت گوید اگر فوائت بسیار دارد
برای نماز اول اذان واقامت کند ودر باقي مخیر بود در اذان واقامت هر دو

کویدیا بسنده کند باقامت و بقول مالک رحمة الله علیه بیک اقامت بسنده کند
در جمیع فوائت مسئله پیش از دخول وقت اذان نکوید و اکر کفت اعاده کند
و بقول شافعي رحمة الله علیهما اذان فجر در نصف آخر شب جائزست مسئله
اذان و اقامت جنب و اقامت محدث و اذان زن و فاسق و قاعد و مست و کودک
مکروهست و بانکنماز محدث مکروه نیست مسئله اذان و اقامت بنده و حرامزاده
و بیاباني مکروه ني مسئله اکر مسافر ترک اذان و اقامت کیرد مکروه بود مسئله اکر
در شهر خود نماز میکذارد و اذان و اقامت ترک میکند مکروه نبود مسئله مستحبست
مسافر و کسیکه در خانه خود نماز میکذارد اذان و اقامت کند مکر زنان را والله اعلم

باب شروط الصلوة

مسئله پاکي تن از حدث و جنابت و نجاست و پاکي جامه از نجاست و جاي نماز و پوشیدن ستر عورة از شرائط نمازست مسئله
عورة مرد از زیر ناف تا زیر زانوست و بقول شافعي رحمة الله علیه ناف مرد از
عورتست و زانو ني مسئله عورت زن حره تمام تن است مکر روي و دو کف دست و دو
قدم و بروایتي قدم زن نیز عورتست و روایت صحیح اینست که قدم عورت نیست مسئله
برهنکي ربع ساق زن و ربع شکم و پشت و ربع ران مانع جواز نمازست و برهنکي
ربع عورة غلیظ یعني قبل و دبر و خصیتین مانع جواز نمازست و بقول ابو یوسف
رحمة الله علیه اکر مکشوف کمتر از نصف است مانع ني و اکر مکشوف نصف است
در وی دو روایة است و بقول شافعي رحمة الله علیه برهنکي اکرچه اندکست مانع
است و عورت کنیزک مثل عورة مردست مکر پشت و شکم نیز عورة است مسئله
اکر با وجود جامه که ربع او پاکست برهنه نماز کذارد روا نبود و اکر کم از ربع پاکست
مخیرست برهنه نماز کذارد و یا با جامه و اکر جامه ندارد نشسته نماز کذارد و براي رکوع و
سجود اشارة کند و بقول شافعي و زفر رحمة الله علیهما استاده نماز کذارد با رکوع

وسجود واکر جامه تمام پلید ست وکمتر از ربع پاک ست مخیرست با جامه نماز
گذارد ویا برهنه وبقول محمد وزفر رحمة الله علیهما ویک قول از شافعي رحمة
الله علیه روا نبود که برهنه نماز گذارد مسئله در حالهٔ برهنگی نشسته باشارة نماز
گذاردن افضل ست از استاده با رکوع وسجود مسئله نیّت از شروط نماز ست
ومیان نیّت نماز وتحریمه بعمل دیگر مفاصله نکند وشرط در نیّت اینست که در دل
بداند که کدام نماز میگذارد مسئله بسنده ست مطلق نیّت برائي نماز نفل
وسنّت وتراویح وبرائي فرایض شرط ست تعین نیّت فرض چنانچه در
نیّت فرض کند بتعین نیّت فرض ومتابعت امام کند ودر نماز جنازه
نیّت نماز برائي خدایتعالی کند ونیّت دعا برائي میّت کند مسئله استقبال
قبله شرط نماز ست ودر مکه توجه بعین کعبه کند که فرض ست ودر غیر مکه
توجه بجهت کعبه فرض ست ودر حالهٔ خوف بهر جهتي که ممکن بود توجه کند
در حالهٔ استشباه قبله تحری کند بهر جهتي که دل او بیاید او نماز بگذارد مسئله اگر
بتحري نماز گذارد بعده معلوم شد که مستقبل نبود اعادة نکند واگر میان نماز
دانست بگردد بجانب قبله وبقول شافعي رحمة الله علیه اگر مستدبر بود اعادة
کند مسئله اگر در شب تاریک قومي بجماعت نماز بگذارد وهر یکي بجهتي
تحرّي کند وحال امام معلوم نی نماز صحیح جائز بود مگر که پیش از امام استاد

باب صفة الصلوة

مسئله فرایض نماز تحریمه وقیام وقرائة ورکوع
وسجود وقعده اخیره مقدار تشهد فرض ست وخروج از نماز بفعل مصلی
وبقول ابي یوسف ومحمد رحمة الله علیهما خروج از نماز بفعل مصلي فرض نی
وبقول مالک رحمة الله علیه قعده اخیره فرض نی مسئله واجبات در نماز
خواندن فاتحه وضم سورة وتعین کردن قرائة در دو رکعت اول ومراعات

سنت در قیام سه چیز ست اول کف دست راست بر پشت کف چپ گذاشتن و با بهام و خنصر حلقه کردن دوم سُبْحَانَكَ اللّٰهُمَّ وَبِحَمْدِكَ وَتَبَارَكَ
اسْمُكَ وَتَعَالٰى جَدُّكَ وَجَلَّ ثَنَاؤُكَ وَلَا اِلٰهَ غَيْرُكَ در اول فرض و نفل سیوم در چهار کانی نفل در رکعت سیوم نیز خواندن مستحب در ان چهار
اول ایستاده شدن بوقت گفتن حی علی الصلوة دوم بستن هر دو دست زیر ناف مرد انرا و زنانرا بر سینه سیوم نظر داشتن در حالت قیام بر جای
سجده گاه چهارم جدا کردن میان دو پائی مقدار چهار انگشت کذا فی العیون و در کفایة المؤمنین دست زیر ناف بستن و در سجده گاه دیدن سنت
گفته است مکروه در قیام یازده است اول داشتن در دست چیزی که منع سنت اعتماد کند و الا مباح است دوم تکیه کردن بر چیزی بی عذر در
در فرائض و واجبات و سنن موکده و در نفل جایز است سیوم در وقت ثنا زیاده بر سبحانک اللهم الخ در فرائض از ادعیه ماثوره خواندن نزدیک امام اعظم
و ابی یوسف چهارم بلند خواندن ثنا پنجم وجهت وجهی تا مشرکین میان نیت و تحریمه خواندن ششم پیش از نیت دست برنهی که نهادن هفتم
راحت گرفتن از یکپای بر پای دیگر هشتم گام پیاپی زدن بی عذری و این مکروه تحریمی است نزدیک بعضی نماز فاسد می شود نهم راستان
جنبان نگریستن بگوشه چشم دهم فرو داشتن سر یازدهم تنها ایستادن امام در محراب یا جائی بلند بی سبب کذا فی العیون و در کفایة المؤمنین توجیه را
مستحب گفته است شاید مراد از ان قبل نیت باشد و در ان کتاب فرجه بازیاده از چهار انگشت داشتن و جم کردن هر دو پای و دست بالا تراز ناف
بستن و دست چپ بالای داشتن و لقمان گذاشتن و چپ در راست جنبیدن و بار بر باشنه پائی دادن و بر یکپائی ایستادن و قدم بر قدم نهادن و ملتصق انگشتان
ایستادن از مکروهات شمرده اند مسنون در قراءة پنج چیز است اول تعوذ بعد از ثنا گفتن دوم تسمیه خواندن سیوم آهسته خواندن
امام را و منفرد را در اول فرض و نفل چهارم آمین بعد از فاتحه آهسته گفتن امام را و منفرد را و مقتدی را در جهریه فقط پنجم دراز کردن رکعت اول در نماز فجر
و مستحب در وهفت چیز ست اول از سه آیة زیاده خواندن دوم با ترتیل یعنی با ظهار مخارج بوفق قاعده عرب قراءة خواندن و
رعایت وقوف با تدبیر کردن و ادنی مرتبه آن حضور دل است بمعانی قرآن و اگر نه بالفاظ آن سیوم در حضر طوال مفصل و در فجر و ظهر و اوساط مفصل
در عشا و عصر و قصار مفصل در مغرب خواندن و در سفر هر چه میسر آید کذا فی العیون و در کنز قراءة مذکور مسنون گفته است در تعین مفصلات اختلاف
ست و تفصیل ان در کنز و غیره کتب مندرج ست ۱۲ و در غیر فجر مساوات قراءة در میان هر دو رکعت مستحب است نزد امام اعظم و ابو یوسف خلافا لمحمد فانه قال
یستحب التطویل فی الاولی بل کلهن قال بعضهم الفتوی علی قول محمد و المستفاد من البحر الرائق ان الفتوی علی قولهما و اما در فجر لیل تفاق بر آنست که تطویل
اولی مستحب بلکه مسنونست بقدر ثلث و ثلثین یا بقدر ضعف اما تطویل رکعت ثانیه بر اولی مکروه است باتفاق مکروه در قراءة یازده ست
اول بلند خواندن چیزی که آهسته فرموده اند دوم شمردن آیتها بانگشتان چنانکه مانع سنت وضع شود سیوم تنحنح کردن بی عذر اگر چه حرف ظاهر نشود چهارم
نابوفق خوش دمن بوقت نماز پنجم داشتن چیزی در دهن وقت قراءة که مانع ترتیل باشد ششم تمام کردن قراءة در رکوع هفتم خواندن قراءة در غیر قیام هشتم
بهغنایی کردن کر قراءة چنانکه طریقه سنت مرعی نباشد اگر چه برعایت قوم باشد نهم تعین کردن سورة در نماز بحیثیتی که غیر آن نخواند دهم جمع کردن در دو سوره
بر رکعت یکیست سورة در میان بماند در یک رکعت و نزد بعضی در دو رکعت نیز مکروه است مطلقا و در بعضی روایات اگر سوره طویل در میان باشد
مکروه نیست که در حکم دو سورة قصیره است ذکره فی البحر الرائق یازدهم انتقال کردن از یک آیة بآیة دیگر اگر چه در میان سورة باشد یعنی اگر معنی فاسد نشود و اگر
لا یجوز گشت دوازدهم تقدیم سورة متاخره بر متقدمه اگر چه در دو رکعت باشد کذا فی العیون و اگر سهوا باشد مکروه نیست ذکره فی خزانة الروایة و در بحر الرائق
می گوید اگر سهوا در اولی قل اعوذ برب الناس خواند در ثانی نیز همان بخواند و امثال این در فرض مکروه است اما در نوافل باک ندارد سیزدهم دراز کردن
رکعت دوم بر رکعت اول مقدار سه آیة باعتبار کلمات در فرایض چهاردهم توقف کردن بر آیة رحمت یا عذاب امام را و مقتدی را مطلقا منفرد را در
فرایض پانزدهم دراز کردن امام نماز را اگر بر قوم گران آید و قتیکه مخالف سنت باشد شانزدهم تخفیف کردن امام بخلاف سنت برعایت قوم هفدهم
محتاج ساختن قوم را بجواب یعنی بلند از مقدار واجب امام را رکوع نکردن هیجدهم خواندن مقتدی قراءت پس امام نوزدهم خواندن امام آیت سجده در نماز سریه مگر
آنکه در آخر باشد بستم مکرر خواندن آیتی را از خوف یا از اندوه در فرایض بیست یکم خواندن سوره در رکعتی و آخر سوره دیگر در دیگری نزدیک اکثر علما صحیح
نزد ایشان عدم کراهت است اگرچه ترک افضل است ذکره فی البحر الرائق بیست دوم خواندن سوره قصیره در دو رکعت بتقسیم یعنی از قصار مفصل
ظاهر اراد فرایض باشد بیست و سیوم اقتصار کردن بر فاتحه و یک آیة قصیره یا دو بیست و چهارم تکرار یک سوره در یک رکعت از فرایض و در دو رکعت نیز کیفیر اکثر ایشان
بیست و پنجم گفتن مقتدی صدق الله و بلغت رسله نزدیک آیة ترغیب یا ترهیب بیست و ششم خواندن بالحان و سرود یعنی تغیر لغوی یعنی بیست و هفتم
خواندن از مصحف در نماز کذا فی العیون و در کفایة المؤمنین بسیار آهسته خواندن چنانکه یکان یکان حرف جدا نشود و تعجیل خواندن و شکسته خواندن مکروه
است و تکرار کردن آیة مطلقا مکروه شمرده مسنون در رکوع ده چیز ست اول تکبیر گویان رکوع کردن دوم بلند گفتن امام تکبیر را سیوم
گرفتن زانوها در وقت رکوع چهارم سخت کشادن انگشتان در ان زمان پنجم سه بار تمام ساختن تسبیح در ان و بر کم ادا کردن نتواند سبحان ربی العظیم گوید
ششم تسبیح آهسته گفتن هفتم فرو کردن بعد از رکوع هشتم در وقت سر برداشتن امام سمع الله گفتن و مقتدی را ربنا لک الحمد گفتن و منفرد را
جمع نمودن نهم ابتدا کردن امام تسمیه را دهم در قومه قرار گرفتن هر عضوی در محل خویش کذا فی العیون و قد عرفت ان تعدیل الاعتدال واجب و لو قتیه مسنون
و در منتخب گوید نزد امام زاهد لیست از مسنونات رکوع الصاق کعبین با ستقبال انگشتان بسوی قبله مسنون گفته است لیکن در حدیث صحیح در کتب ظاهر
ظاهر نشود ظاهر اراد او الصاق کعب بسوی کعب دیگر باشد چنانچه صاحب قاموس در معنی لصوق گفته است زیرا که اگر الصاق در وقت رکوع کند حرکت کثیر لازم می آید
اما استقبال انگشتان بقبله بی مانند و سنت قیام می گردد که فرجه چهار انگشت مسنون است و مؤید این قول نحویین است الباء للالصاق یعنی للقرب و در حدیث
نیز الصاق الکعاب بمعنی القرب و المقابلة واقع است پس مقابل کعب بکعب نیز اراده می توان نمود چنانچه تحقیق این مسئله در حواشی بحر الرائق کمانینه بتفصیل
مذکور نموده و الله اعلم مستحب در رکوع پنج چیز ست اول برابر کردن سر را با سرین و پشت دوم نظر کردن بسوی پشت پائی سیوم زیاده از
سه بار تسبیح گفتن منفرد را بطاق ختم کردن چهارم دور داشتن بازو از شکم مردان را پنجم دست ها فرو هشتن در قومه مکروه در رکوع ده چیز است اول برداشتن
هر دو دست وقت رفتن بر رکوع دوم همچنان برداشتن هر دو دست وقتیکه سر از رکوع بر گیرد سیوم تکرار کردن تکبیر یعنی بعد از تسمیع وقت سر برداشتن تکبیر گوید باز

وقت فرو شدن هم گوید چنانکه در بعضی روایات آمده چهارم زیاده کردن در وقت تسبیح یعنی در فرض یعنی از ادعیه ماثوره خواندن پنجم تسبیح رکوع بلند گفتن ششم نقصان
کردن تسبیح از سه مرتبه هفتم ترک تسبیحات درود هشتم تنزل کردن قومه نهم ترک کردن طمانینت در رکوع و در قومه دهم سر برداشتن و سرین یازدهم فرود کردن سر از دوازدهم
کف سر دو دست در میان دو زانو طبق کردن یعنی جمع نمودن چنانچه در بعضی آثار آمده سیزدهم آوردن تسمیع یا تحمید در وقت رفتن بسوی سجده چهاردهم منتظر بودن امام
مر کسی را که او را بعلایق او می شناسد پانزدهم شمردن تسبیحات بانگشتان شانزدهم جدا ساختن بازو از پهلو مردان را هفدهم برداشتن انگشتان پا از زمین در حالت رکوع هجدهم
پیش کردن مقتدی بر امام در رفتن بسوی رکوع نوزدهم پیش کردن در سر برداشتن کذا فی العیون و در فتح القدیر ابن الهمام و در بحر الرائق شیخ ابن نجیم درست کردن در
رکوع چنانکه عوام می کنند مکروه گفته اند در احادیث آمده است که مثل ... دارد و در کفایة المومنین از مکروهات رکوع تکبیر نگفتن و دست ها را بالا تر از زانو داشتن
و انگشتان فراخ نکردن و چشم پوشیدن و بسوی قدم ها ندیدن و برای رفتن سوی سجده جامه از زانو بالا کشیدن نیز شمرده است **مسنون در سجده ده چیز است**
اول تکبیر فرود آمدن بجهت آن دوم بلند گفتن امام تکبیر را سیوم بر هفت اعضا سجده کردن ذکره فی العیون چهارم تسبیح سه مرتبه گفتن پنجم تسبیحات آهسته گفتن
ششم تکبیر گفتن وقت سر برداشتن هفتم بلند گفتن امام این تکبیر را هشتم در میان دو سجده جلسه نمودن نهم طمانینت در آن کردن دهم انتقال کردن بسوی سجده دوم
بتکبیر **مستحب در آن ده است** اول نهادن چیزی که قریب زمین است برد یعنی هر دو زانو پیش از دستها بر زمین نهد بعد از آن دستها بعد از آن بینی
بعد از آن پیشانی دوم برخاستن بر عکس آن سیوم پیوستن انگشتان وقت سجده چهارم در میان هر دو دست سجده کردن پنجم انگشتان دستها بسوی قبله کردن
ششم تسبیحات منفرد را زیاده از سه گفتن هفتم دور داشتن بازو از شکم و شکم از ران و ران از ساق و ساق از زمین مرد را از او و پیوستن این همه زنان را
هشتم نهادن پیشانی و بینی هر دو بر زمین ذکره فی العیون و از بالا معلوم شد که واجب است و هو الصحیح نهم نظر کردن در حال سجده بسوی بینی و در جلسه دهم نهادن انگشتان
هر دو پای بر زمین کذا فی العیون و در بعضی روایات نهادن پیشانی و بینی از سنت مؤکده گفته اند و نظر بسوی بینی مستحب فرموده اند و هر دو قدم نهادن در بعضی روایات فرض
گفته است چنانکه گذشت پس مراد از انگشتان جمیع ساق باشد که بر نهادن مستحب بالاتفاق حاشیه این حکم در مردان ظاهر نیست چه هرگاه انگشتان بر زمین داشته یا
منتصب کرده ساق از زمین دور خواهد بود و ظاهرا همین مطلوب است از در زنان البته صورة میسر دو اینجا هم در مستحب هفتم بیان رفت ۱۲ **مکروهات در وی بیست**
اول برداشتن انگشتان یکپائی از زمین دوم زیاده کردن بر تسبیحات از ادعیه ماثوره یعنی در فرض سیوم بلند گفتن تسبیحات چهارم تمام کردن تکبیر در سجده پنجم دیدن از زمین
بالا مسموع نیست حاشیه اگر آواز مسموع خواهد شد و نماز از ظاهر گردانید آواز می شکند پس نماز شکسته خواهد شد ۱۲ ششم نهادن دو دست پیش از زانو بی عذر هفتم برداشتن دو
زانو پیش از دست وقت برخاستن بی عذر هشتم کج ماندن سنگریزه پیش از یک بار برای سجده نهم ... دست وقت سجده دهم سجده کردن بر بند دستها بی عذر
یازدهم گستردن دامن یا آستین یا جامه برای خاک نه برای گرمی و سردی دوازدهم چسپانیدن شکم بران و ران با ساق و ساق با زمین مرد را او و دور داشتن آنها زن را
سیزدهم پیوستن بازو در غیر انبوهی مرد را چهاردهم گستردن هر دو ساعد بر زمین مرد را پانزدهم برداشتن دست از زمین وقت سجده بی عذر شانزدهم برداشتن
زانو از زمین بی عذر هفدهم گردانیدن انگشتان پای از جانب قبله هجدهم سجده کردن بر صورت تمثیلی تامل در نظر آید بی سر بریده نوزدهم ترک کردن در میان دو سجده
جلسه را بیستم نشستن بر یکپائی در جلسه بیست و یکم نشستن مانند سگ در آن بیست و دوم مربع نشستن در آن بیست و سیوم نشستن بر پاشنه هر دو پای در آن این همه
بی عذر بیست و چهارم ترک کردن طمانینت در جلسه بیست و پنجم بر پیشانی یا بینی تنها کفایت نمودن در سجده بی عذر بیست و ششم پیش کردن مقتدی بر امام در سجده رفتن
اگر امام را در سجده دریابد و اگر نه نماز فاسد شود حاشیه یعنی صورتش اینکه مقتدی پیش از امام در سجده رفت پس اگر چندان دیر کرد که چون امام بسجود آید با وی شریک ماند
درین صورة نماز جائز است بکراهیت و اگر مقتدی سر برداشت بعده امام بسجود در رفت نماز مقتدی فاسد شود ۱۲ بیست و هفتم برداشتن مقتدی سر پیش از امام
باید دانست که سجده دوم مانند سجده اولی است مگر آنکه جلسه نباید کرد لیکن از آن وقت برخاستن برکعت دوم و چهارم کذا فی العیون حاشیه در عالمگیریست از سجده
دوم بر سر پا ها برخیزد و نه نشیند و دست ها بر زمین نهاده نخیزد و اعتماد بر زانو کند لیکن ترک اعتماد و دست بر زمین مستحب است پیر اگر عذری نداشته باشد و اگر نشیند
و اعتماد کند هم باکی ندارد و در کفایة المومنین برابری در تسبیحات رکوع و سجود گفته است مکروهات سجده پنج است اول تکبیر نگفتن دوم چشم پوشیدن ... سیوم ...
نهادن چهارم دستها مقابل زانو نهادن پنجم در فرض امام را تسبیح زیاده از سه بار گفتن و قتیکه بر قوم گران آید شمرده است لیکن در بحر الرائق پوشیدن چشم بجهت قصد جمع خاطر
جائز داشته اند مطلقا **مسنون در قعده نشست چیز است** اول انتقال کردن از سجده بقعده بتکبیر گویان دوم بلند گفتن امام این تکبیر را سیوم
گسترانیدن پای چپ از بهر نشستن بران و استاده کردن پای راست مرد را از زنان را بر سرین چپ نشستن و هر دو پای بجانب راست کشیدن چهارم درود بر آن سرور صلی
الله علیه و آله وسلم در قعده اخیره پنجم و استادن بعد از تشهد پنجم دعا کردن خود را و جمیع مومنین را بدعا مشابه قرآن یا حدیث بعد از درود ششم آهسته خواندن تشهد و درود و دعا
دران **و مستحبات در قعده هشت** اول نهادن هر دو کف دست بر ران ها دوم گسترانیدن انگشتان تا برسند بر سر زانو سیوم رو آوردن انگشتان دستها و
پاها بجانب قبله چند انکه تواند چهارم کشاده داشتن انگشتان بر عادت پنجم نگریستن بجانب کنار ششم پوشیدن هر دو پای بر زمین نزدیک بعضی هفتم منتظر بودن مسبوق تا
تا فارغ شدن امام کذا فی العیون باید دانست که انتظار مسبوق تا فارغ شدن امام در فتح القدیر و بحر الرائق واجب گفته اند تا آنکه نماز بجهد برخاستن بغیر ضرورة چنانکه کند
مکروه تحریمی است و ظاهر همان است زیرا که متابعت امام تا خروج بفعل مصلی واجب گفته اند پس اعتماد بر فتح القدیر و بحر الرائق باید کرد نه بر مثل عیون و تیسیر الاحکام
و توجه کردن انگشتان هر دو پای در قعده خالی از اشکال نیست و لهذا چندانکه تواند بکند اگرچه در برجندی گفته که متبادر از عبارت مختصر وقایه اینست که متوجه اصابع هر دو
پای کند و توجه اصابع هر دو پای کند و توجه اصابع چپ بکلفت حاصل می شود و در خلاصه و خزانة المفتین اصابع یمنی فقط است انتهی **مکروهات در**
قعده ده است اول نشستن بر پاشنه ها دوم بحو سگ نشستن یعنی بر سرین سیوم مربع نشستن اما این هر سه بی عذری چهارم تسمیه گفتن پیش از تشهد یا در درود یا در ادعیه
پنجم قرآن بر دو زانو نشستن ششم زیاده گفتن بر الفاظ تشهد مردی هفتم مسح کردن خاک از پیشانی قبل از سلام هشتم مسح خوی از پیشانی پیش از سلام بی عذری
نهم باز خواندن تشهد یا درود یا ادعیه دهم استادن مسبوق برای قضاء ما سبق پیش از سلام امام بی عذری کذا فی العیون در کفایة المومنین از مکروهات قعده نشستن
بر سر دو پای بعد از گسترانیدن و هر دو پای بیکجانب کشیدن و سوی کنار ناظر دیدن و ادعیه بسیار خواندن که بر مقتدیان گران آید و درود نا گفتن و وقت سلام گفتن یا دیدن و ک...
کردن از محاذات انگشتان را در وقتیکه سر ازان می نهد و سر را بعادت نگون کردن نیز شمرده است و از مکروهات تشهد در عیون و کیدانی اشاره کردن بانگشت شهادة گفته
است و فی منیة المفتی یکره الاشارة بالمسبحة در خلاصه و معجزات گفته المختار انه لا یشیر و فی الولوالجیة و التجنیس و علیه الفتوی **مسنون در سلام ده چیز**
سلام اول راست و سلام دوم چپ پیوستن مقتدی سلام خود را بسلام امام چنانکه در تحریمه **مستحب در سلام پنج چیز است** اول گردانیدن رو بجانب راست و چپ چنانکه
سفیدی رخساره در هر دو طرف دیده شود دوم نظر کردن بر کتفهای خود وقت سلام سیوم نیت کردن امام بسلام مقتدیان را و فرشتگان حفظه را و نیت کردن مقتدی امام را در
هر جانبی که باشد و اگر پیش امام باشد در هر دو جانب نیت کند و نیت کردن منفرد حفظه را چهارم بلند گفتن امام سلام اول را پنجم آهسته گفتن سلام دوم **و مکروهات**
در وی نیز پنج است اول کفایت کردن بر یک سلام دوم پیش از گفتن امام هر دو سلام سیوم بلند گفتن سلام دوم از اول چهارم زیاده کردن بر لفظ السلام علیکم و رحمة الله پنجم برآمدن از نماز

ترتیب در فعل مکرر در هر رکعتی چون دو سجده تا اگر سجده دوم ترک کرد در رکعت دوم باستاد بعده سجده آورد نماز فاسد نشود عامةً ارکان اوستا و بقول شافعی رحمة الله علیه قراءة فاتحه فرض است و بقول مالک رحمة الله علیه ضم سورة با فاتحه فرض است و بقول زفر رحمة الله علیه ترتیب افعال نماز فرض است تا اگر لاحق نماز با امام میگذارد و آنچه ازو فوت شده است بعد از فراغ امام میگذارد جائز بود و بقول زفر جائز نی مسئله تعدیل ارکان واجب است و آن طمانینت است یعنی آرام کردن میان رکوع و سجود و تمام کردن قیام میان رکوع و سجود و تمام کردن قعود میان دو سجده و بقول ابی یوسف و امام شافعی رحمة الله علیهما فرض است مسئله قعده اولی و تشهد در هر دو قعده و خروج از نماز بلفظ سلام و دعا قنوت در وتر و تکبیرات عیدین و بلند خواندن امام در فجر و مغرب و عشا و آهسته خواندن در ظهر و عصر و در نوافل روز واجب است و بقول شافعی رحمة الله علیه تشهد در قعده دوم و بیرون آمدن از نماز بلفظ سلام فرض است و خواندن دعا قنوت در وتر در رمضان و غیر رمضان واجب است و بقول شافعی رحمة الله علیه ممنوع است خواندن دعا قنوة در وتر مگر نصف آخر ماه رمضان مسئله برداشتن دو دست برای تکبیر تحریمه و گشاده داشتن در نماز انگشتان دست و بلند گفتن تکبیر امام را و آهسته گفتن ثنا و تعوذ و تسمیه و لفظ آمین سنت است امام باشد خواه منفرد خواه مقتدی و بقول شافعی رحمة الله علیه تسمیه و آمین بجهر گوید در نمازی که قراءة بجهر است و بقول مالک رحمة الله علیه تسمیه و آمین و تعوذ و ثنا امام نگوید بلکه چون تکبیر گفت مشغول بقراءة شود مسئله دست راست بر دست چپ زیر ناف نهادن سنت است در حال قیام و بقول شافعی رحمة الله علیه دست بر سینه نهد

وبقول مالک رحمة الله علیه ارسال کند مسئله تکبیر رکوع ودرحالهٔ برگرفتن
سر از رکوع وسه بار تسبیح گفتن دررکوع وسجود سنت است وبقول مالک
رحمة الله علیه تسبیح دررکوع اصلا نیست ودرسجده فرض است مسئله گرفتن
زانو بدو دست وکشاده کردن انگشتان دست دررکوع وایستادن بعد از رکوع
فرض است مسئله سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَهٗ گفتن امام را ورَبَّنَا لَکَ الْحَمْدُ مقتدیان را
نزدیک برگرفتن سر از رکوع سنت است مسئله نهادن دو دست ودو زانو
برزمین دربر دو سجده وافتراش پای چپ وایستاده کردن پای راست در بر دو
قعده وقومه بعد از رکوع وجلسه میان دو سجده سنت است وبقول ابی یوسف
رحمة الله علیهما قومه وجلسه فرض است وبقول شافعی رحمة الله علیه در قعده
اخیره بر هر دو سرین نشیند وبقول مالک رحمة الله علیه در هر دو قعده بر سرین
نشیند مسئله درود بر پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم در قعده اخیره ودعاء ماثوره
یعنی اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِیْ وَلِوَالِدَیَّ وَلِاُسْتَاذِیْ وَلِشَیْخِیْ وَارْحَمْهُمَا کَمَا رَبَّیَانِیْ
صَغِیْرًا اَوْ کَبِیْرًا وَاغْفِرِ اللّٰهُمَّ لِجَمِیْعِ الْمُؤْمِنِیْنَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُسْلِمِیْنَ
وَالْمُسْلِمَاتِ الْاَحْیَاءِ مِنْهُمْ وَالْاَمْوَاتِ یَا غَافِرَ الذُّنُوْبِ وَالْخَطِیَّاتِ
بِرَحْمَتِکَ یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ خواندن سنت است وبقول شافعی رحمة الله علیه درود
در قعده اخیره فرض است مسئله درحاله قیام نظر بسجده گاه کردن وفرو خوردن فاژه
وبیرون کشیدن دست از آستین در تکبیر تحریمه ودفع کردن سرفه قدر امکان
وایستادن قوم درحالت اقامت چون مؤذن بحی علی الفلاح رسد وشروع
امام درنماز چون مؤذن قد قامت الصلوة گوید اداب نماز است وبقول ابی یوسف
ومالک رحمة الله علیهما بعد از فراغ مؤذن از اقامت امام شروع کند وبقول زفر
رحمة الله علیه چون مؤذن دوم بار قد قامت الصلوة گوید امام شروع کند

باب در افتتاح مسئله چون مصلي در نماز در آيد تكبير گويد و دستها برابر گوش دارد اگرچه بكلمه سبحان الله يا لا اله الا الله جل شانه شروع مي كند يا تكبير بفارسي ميگويد جايز بود و همچنين اگر بفارسي در نماز قراءة ميخواند و عاجزست از عربي جايز بود و اگر در حالة ذبح تسميه بفارسي ميگويد نيز جايز بود و بقول مالك رحمة الله عليه دستها تا سر بردارد و بقول شافعي رحمة الله در حالة تكبير دستها تا كتف بردارد و نيز بقول او شروع جايز نيست مگر الله اكبر و يا بكلمه الله الاكبر و يا الله الكبير و بقول مالك رحمة الله عليه شروع جايز بود مگر بكلمه الله اكبر مسئله اگر بجاي تكبير اللهم اغفر لي گويد جايز نبود مسئله چون از تكبير فارغ شود دست راست بر دست چپ زير ناف بنهد در حال ثنا و تعوذ گويد براي قراءة آهسته يعني تعوذ تبع قراءة ست و بقول ابو يوسف رحمة الله عليه تبع ثنا است پس مسبوق ثنا و تعوذ گويد و مقتدي نگويد و بقول ابي يوسف رحمة الله عليه مسبوق نگويد و مقتدي بگويد مسئله تعوذ بعد از تكبيرات عيد گويد و بقول ابي يوسف رحمة الله عليه پيش از تكبيرات عيد گويد مسئله اگر براي سجده سلام گفت و كسي بدو اقتدا كرد اگر بعد از سلام سجده سهو كرد بدو اقتدا جايز بود والا نه مسئله تسميه در هر ركعتي آهسته گويد و بقول ابي حنيفه رحمة الله عليه تسميه در تمام صلوة يكبار گويد در ركعت اول بعد از تعوذ و بقول محمد رحمة الله عليه در نمازي كه قراءة جهرست تسميه نگويد و در نمازي كه قراءة آهسته است تسميه در فاتحه و سورة گويد مسئله تسميه آيتي است از آيات قران مجيد منزل است براي جدا كردن ميان سورتها نه از فاتحه است و نه از هر سورتي و بقول شافعي رحمة الله عليه تسميه آيتي است از فاتحه

واز اول هر سورتی مسئله بعد از تسمیه فاتحه و سورة خواند و یا سه آیت کوتاه از هر سورتی که خواهد و یا یک آیت دراز چنانکه آیة الکرسی و مانند آن و امام و مقتدی آمین آهسته گویند و چون از قراءة فارغ شود تکبیر گوید بی مد الف الله اکبر و در رکوع رود و دو دست بر زانو نهد و انگشتان دست کشاده دارد و پشت نیک بکستراند چنانچه سر با سرین برابر کند و سه بار تسبیح گوید و سر از رکوع بر دارد و امام بسنده کند به سَمِعَ اللّٰهُ لِمَنْ حَمِدَهٗ و رَبَّنَا لَكَ الْحَمْدُ نیز گوید و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهم امام رَبَّنَا لَكَ الْحَمْدُ نیز گوید و بقول شافعی رحمة الله علیه امام و مقتدی سَمِعَ اللّٰهُ لِمَنْ حَمِدَهٗ وَرَبَّنَا لَكَ الْحَمْدُ گوید چون سجده کند تکبیر گوید و سر دو زانو را بر زمین نهد بعده دست نهد بعده روی میان دو کف دست خویش و چون بر خیزد بعکس آن بر خیزد و بقول مالک رحمة الله علیه اگر خواهد دست نهد بعده زانو یا اول زانو نهد بعده دو دست مسئله سجده به پیشانی و بینی کند و اگر بیکی از اینهان سجده کند مکروه بود و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیه اگر سجده به بینی کند بی پیشانی جایز نبود مسئله سجده بر پیچ دستار جایز است با کراهیت و بقول شافعی رحمة الله علیه جایز نی مسئله در سجده هر دو بازو از پهلو کشاده دارد و شکم از ران دور دارد و انگشتان پا مقابل قبله کند و سه بار سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلٰى گوید و زن ران خود را فرو دارد و شکم با ران متصل کند مسئله چون سر بر دارد تکبیر گوید و با قرار بنشیند و تکبیر گوید کرت دوم در سجده رود سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلٰى گوید سه بار و بایستد تکبیر گویان و در حالت ایستادن دست بر زمین نهد و نه نشیند و بقول شافعی رحمة الله علیه جلسه خفیفه درین حالت مستحب

مسئله رکعت دوم مثل رکعت اول کذارد مگر ثنا و تعوذ نکوید مسئله دست
بر ندارد مگر در تکبیر تحریمه و در تکبیر قنوة و تکبیرات عیدین و استلام حجر اسود و
صفا و مروه و عرفات و رمی جمار و بقول شافعی رحمة الله علیه در تکبیر
رکوع و در حالت برداشتن سر از رکوع دست برآوردن سنت است
مسئله چون سر از سجده دوم از رکعت دوم بردارد پای چپ بکستراند
و بران نشیند و پای راست را ایستاده و انکشتان پای مقابله قبله دارد
و دست بران نهد و انکشتان دست کشاده دارد و زن بر سرین نشیند
و دو پای سوی راست دارد و تشهد ابن مسعود خواند چنانچه اَلتَّحِيَّاتُ
لِلّٰهِ وَالصَّلَوٰاتُ وَالطَّيِّبَاتُ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ اَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ
اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهٗ اَلسَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلٰى عِبَادِ اللّٰهِ الصَّالِحِيْنَ
اَشْهَدُ اَنْ لَّا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهٗ وَرَسُوْلُهٗ
و بقول شافعی رحمة الله علیه تشهد ابن عباس رضی الله عنه خواند چنانکه
اَلتَّحِيَّاتُ الْمُبَارَكَاتُ الصَّلَوٰتُ الطَّيِّبَاتُ لِلّٰهِ اَلسَّلَامُ
عَلَيْكَ اَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهٗ سَلَامٌ عَلَيْنَا وَعَلٰى
عِبَادِ اللّٰهِ الصَّالِحِيْنَ اَشْهَدُ اَنْ لَّا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ
مُحَمَّدًا عَبْدُهٗ وَرَسُوْلُهٗ مسئله در دو رکعت آخر در نماز فرض فاتحه
بسنده کند و بقول مالک رحمة الله علیه در سه رکعت قراءة فرض است
مسئله قعده دوم مثل قعده اولی است و در قعده دوم بعد از تشهد درود
بر رسول صلی الله علیه و آله وسلم کوید و بعده دعاء ماثوره خواند و دعاء که
مشابه کلام آدمیان است نکوید بعده سلام کوید و مقتدی سلام کوید
مقارنت با سلام امام چنانچه در تکبیر تحریمه مقتدی با امام مقارنت کند

اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله کواهی میدهم
مقول جبرئیل و دیگر جمیع فرشتگان

باسلام نیز کند و بقول ابو یوسف و محمد رحمة الله علیهما مقتدی تکبیر تحریمه
وسلام بعد از سلام امام گوید مسئله و سلام گوید جانب راست و
جانب چپ و مقتدی در سلام راست نیّت ملائکه و قوم و امام کند اگر امام
جانب راست باشد و اگر امام جانب چپ باشد در سلامی که بجانب چپ
گوید نیت قوم و ملائکه و امام کند و اگر مقتدی برابر امام برابر باشد در هر دو سلام
نیّت امام و قوم و ملائکه کند و امام در هر دو سلام نیّت قوم و ملائکه کند مسئله
در فجر و مغرب و عشا در هر دو رکعت اول قراءة بلند خواند اگرچه قضا میکند
و در جمعه و عیدین نیز بلند خواند مسئله در نماز ظهر و عصر و نوافل روز آهسته
خواند و منفرد مخیّر است در فجر و مغرب و عشا و در نوافل شب در آهسته
و بلند خواندن مسئله اگر فاتحه را در دو رکعت اولی بفراموشی ترک آورد
در دو رکعت آخر قضا نکند و اگر سوره در دو رکعت آخر با فاتحه سوره بلند
خواند و بروایتی از ابو حنیفه رحمة الله علیه سوره آهسته قضا کند و بروایتی
سوره بلند خواند و فاتحه ... و بقول ابو یوسف رحمة الله علیه سوره نیز در دو
رکعت آخر قضا نکند چنانچه فاتحه مسئله فریضه در قراءة یکی آیت خورد است
و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما سه آیة قصیر و یا یک آیة طویل فریضه است
و بقول شافعی رحمة الله قراءة فاتحه در هر رکعتی فرض است مسئله سنت
قراءة در سفر فاتحه و هر سورتی که خواهد سنت قراءة در حضر طوال مفصل
و طوال مفصل از سوره حجرات تا سوره بروج اوساط مفصل از بروج تا لم یکن و
قصار مفصل از لم یکن تا آخر قرآن طوال مفصل در فجر و ظهر و اوساط
مفصل در عصر و عشا و قصار مفصل در مغرب مسئله قراءة در یک رکعت اولی
در نماز فجر بیشتر خواند و در صلوة دیگر برابر خواند در هر دو رکعت و بقول محمد رحمة الله

علیه در جمیع صلوة قراءة در رکعت اول بیشتر خواند از رکعت دوم مسئله
معین نیست از قران سورتی ویا آیتی از برائی نمازی وتعیین سورة برای نماز
مکروه باشد اگر اعتقاد کند که جز این روا نباشد وبقول شافعی رحمة
الله فاتحه در هر رکعتی فرض ست مسئله مقتدی قران نخواند بلکه استماع
کند وساکت بود اگرچه امام آیة ترغیب ویا آیة ترهیب خواند وهمچنین
در حال خطبه شنودن ساکت بود اگرچه خطیب صلوة گوید وبقول مالک
رحمة الله علیه مقتدی فاتحه در ظهر وعصر بخواند وبقول شافعی رحمة الله
علیه مقتدی فاتحه خواند در جمیع صلوة مسئله کسیکه از خطیب دور ست
حکم قریب دارد یعنی ساکت بود وبروایتی از ابو حنیفه رحمة الله علیه اگر
دور ست چنانکه خطبه نمی شنود او را قران خواندن وتسبیح جایز ست

باب الامامت

مسئله جماعت سنت موکده ست مسئله
اولی بامامت داناتر ست بمسائل نماز واگر همه در علم برابر اند قاری اولی
بود واگر در قراءة برابر اند پرهیزگار اولی تر بود واگر در تقوی همه برابر اند
آنکس که بسن بزرگتر ست پس او اولی بود وبقول ابو یوسف رحمة الله
علیه خوانا تر اولی ست از داناتر مسئله مکروه ست امامت بنده و
بیابانی وفاسق واهل بدعت ونابینا وولد زنا وبقول مالک رحمة الله علیه
امامت فاسق جایز نی مسئله تطویل قراءة وجماعت زنان مکروه
واگر زنان میان خود جماعت کنند زنیکه امام بود میان صف بایستد و
پیش نرود چنانچه قومی برهنه میان خود نماز بجماعت میگذارند امام میان
صف بایستد وپیش نرود مسئله اگر دو کس نماز بجماعت میگذارند
مقتدی بجانب راست بایستد برابر وبروایتی از محمد رحمة الله علیه مقتد

انگشتان پاي نزديك پاشنهٔ پاي امام دارد مسئله اگر سه مرد نماز بجماعت
میگذارند امام پیش رود و دو مقتدي پس امام ایستند و بروایتي از ابي يوسف
رحمة الله عليه امام میانه ایستد مسئله مردان و زنان و كودكان نماز چون
كنند بیك جماعت اول صف مردان و بعده صف كودكان و بعده صف
مخنثان و بعده صف زنان و بعده صف دختران كنند مسئله اگر زني
برابر مرد در نماز ایستد و اقتدا با امام كرد نماز مرد فاسد شود اگر شرط محاذات
موجود بود و شرط محاذات اینست كه زن محاذیه محل شهوة بود و نماز
مطلقه بود یعني در نماز جنازه بمحاذات زن نماز مرد فاسد نشود و شرط
دیگر اینست كه مكان متحد بود تا اگر مرد بر دوكان بایستد و زن بر زمین و
و یا بر عكس این و دوكان مقدار قامت مرد بود و یا میان مرد و زن اسطوانه
باشد نماز مرد فاسد نشود و شرط دیگر اینست كه زن محاذیه عاقله بالغه
بود تا اگر مجنونه برابر مرد بایستاد نماز مرد فاسد نشود و شرط دیگر اینست كه
امام نیت امامت زنان كرده باشد و شرط دیگر اینست كه نماز میان مرد و زن
مشترك باشد در تحریمه و ادا تا اگر زن و مرد مسبوق باشند بمحاذات
زن درین صورة نماز مرد فاسد نشود و بقول شافعي رحمة الله عليه بمحاذات
زنان نماز مردان فاسد نشود و نماز زن بهمه حال جایز بود مسئله مكروه
است حاضر شدن زنان بجماعت مردان درین زمانه مسئله اقتدا مرد بزن
یا بكودك و اقتدا صحیح بمعذور و قاري بامي و اقتدا جامه پوشیده به برهنه
و اقتدا كسیكه نماز بركوع و سجود میگذارد به بیماري كه باشارة میگذارد و
اقتدا مفترض به متنفل و اقتدا مفترض كه با مامي كه فرض دیگر میگذارد جایز
نیست و بقول شافعي رحمة الله عليه در جمیع مسایل اقتدا جایز است بالعمو

زفر رحمة الله علیه امامت معذور مر غیر معذور را جایز نیست مسئله جایز است
اقتدا متوضي بمتیمم و اقتدا کسیکه موزه ندارد و پاي مي شوید بکسیکه مسح موزه
مي کند و اقتدا ایستاده با نشسته و اقتدا ایستاده با کوزه پشت و اقتدا کسیکه
باشارة میگذارد بمثل خود و اقتدا متنفل بمفترض روا است و بقول محمد
رحمة الله علیه اقتدا متوضي بمتیمم و غاسل بماسح و قایم بقاعد جایز نی مسئله
اگر ظاهر شد که امام بیوضو امامت کرده است امام و قوم نماز اعادت کنند
مسئله اگر امي و قاري اقتدا کردند بامي نماز همه فاسد شود و بقول
ابي یوسف و محمد رحمة الله علیهما نماز امام و کسانیکه مثل امام اند جایز است
اگر امام قاري در دو رکعت آخر محدث شد و امي را خلیفه گرفت نماز همه فاسد
شود و بقول ابو یوسف رحمة الله علیهما جایز بود باب الحدث
في الصلوة مسئله اگر در نماز بیقصد محدث شد وضو سازد و همبران
بنا کند و بقول شافعي استیناف کند مسئله اگر امام بیقصد محدث
شد خلیفه گیرد مسئله اگر امام از قراءة بسته شد خلیفه گیرد و بقول
ابي یوسف و محمد رحمة الله علیهما استخلاف جایز نی مسئله اگر نماز
گذارنده از مسجد بیرون آید بگمان حدث و حدث نبود نماز از سر گیرد
مسئله اگر بعد از تشهد بیقصد حدث رسید وضو کند و سلام گوید مسئله
بعد از تشهد بقصد حدث کرد و یا سخن بقصد گفت نماز جایز بود مسئله اگر
متیمم بعد از تشهد قادر شد بر استعمال آب و یا در یحالت مدت مسح موزه تمام
شد و یا موزه بعمل اندک کشید و یا امي قراءة آموخت و یا برهنه جامه یافت و
یا کسیکه باشارة گذارد قادر شد برکوع و سجود و یا نماز فایته یاد آمد و یا امام محدث
و امي را خلیفه گرفت و یا در نماز فجر آفتاب بر آمد و یا در نماز جمعه وقت عصر در آمد

و یا جبیره افتاد بعد از نیکو شدن جراحت و یا عذر معذور زایل شد در بین دو از
صورة نماز باطل شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمة الله علیهما باطل نشود مسئله
اگر امام مسبوق را خلیفه گرفت جائز بود و چون مسبوق نماز امام تمام کرد پیش
فرستد مدرک را تا سلام دهد و اگر مسبوق بعد از تشهد قهقهه بخندید و یا سخن گفت
و یا عملی دیگر که منافی نماز ست کرد نماز او فاسد شود و نماز قوم جائز بود و بقول ابو یو
رحمة الله علیه نماز قوم نیز فاسد بود مسئله اگر در رکوع و یا در سجود حدث رسید
وضو سازد و بنا کند و رکوع و سجود اعادت کند مسئله اگر در رکوع و یا در سجود
یاد کرد که درین نماز سجده ترک آورده است سجده آرد اعادت رکوع و سجود
افضل ست و بقول شافعی و زفر رحمة الله علیهما واجب است مسئله اگر امام
حدث رسید و پس او یک مقتدی است مقتدی خلیفه شود بی نیت امام

باب ما یفسد الصلوة و ما یکره فیها

مسئله سخن گفتن و دعا که مشابه کلام الناس است مفسد نماز ست و بقول شافعی رحمة الله
علیه سخن گفتن در نماز بفراموشی مفسد نیست و نیز بقول او دعائی که
مشابه کلام الناس است مفسد نماز نیست مسئله نالیدن و اوه و آه
کردن و گریه با واز بلند از درد یا از مصیبت مفسد نماز ست و بقول ابو یو
رحمة الله علیه آه مفسد نماز نیست اگرچه از درد یا مصیبت بود و اوه مفسد
نماز ست در هر دو حال مسئله نالیدن و اوه کردن و گریه به آواز بلند گر از
ذکر بهشت و دوزخ ست مفسد نبود مسئله سرفه که در آن مضطر نبود برای
تحسین صوة بود آن مفسد نماز ست اگر حروف ظاهر شود مسئله جواب
عطسه بیرحمک الله مفسد نماز ست مسئله اگر در دو رکعت از نماز ظهر
تکبیر افتتاح گفت به نیت عصر یا نفل نماز ظهر باطل شود و اگر به نیت ظهر تکبیر افتتاح

لعنت همان ظهر بود و رکعتی که گذارده ست هم از ظهر محسوب بود مسئله
اگر در نماز از مصحف دیده میخواند نماز او فاسد شود و بقول ابو یوسف و محمد
رحمة الله علیهما فاسد نشود مسئله خوردن و آشامیدن در نماز مفسد نماز
ست مسئله اگر در موضع سجده کسی بگذرد نماز فاسد نشود اگرچه گذرنده
گنهکار می شود مسئله مکروه ست بازی کردن در نماز بجامه و باندام
وگرد اسیدن سنگریزه مگر برای سجده یکبار و بانگ بر آوردن از انگشتان
که بعربی فرقعه گویند و دست نهادن بر تهیگاه و دیدن بجانب راست و چپ
و بر سرین نشستن چون سگ و در سجده باز گستردن و رد سلام
بدست و مربع نشستن در قعده بی عذری و بستن موی میانه سر
برگرفتن جامه بوقت سجده کردن و جامه بر سر یا بر کتف انداختن و
اطراف او فرو گذاشتن و خمیازه آوردن و چشم پوشیده کردن و قیام
امام بمحراب و بایستادن امام علاحده و قوم بر زمین و یا امام تنها بر زمین و قوم
بر دکان و پیشانی از خاک پاک کردن پیش از فارغ شدن و اگر
پیش نمازگذارنده صورة بود و یا نجاست و یا آتش و روز نماز نکرده
مسئله مکروه ست پوشیدن جامه که درو صورة ذی روح بود و نیز
مکروه ست نماز گذاردن اگر بر سر نمازگذارنده در سقف و یا پیش او
یا برابر او صورة بود مسئله اگر صورة خورد باشد که در نظر نیاید و یا سر
بریده بود و یا صورة چیزی که جان ندارد پیش نمازگذارنده و یا برابر او
بود مکروه نبود مسئله مکروه ست شمردن بانگشتان آیتها و تسبیحها
در نماز و بقول ابو یوسف و محمد رحمة الله علیهما مکروه نبود مسئله کشتن
کژدم در نماز روا بود و گذاردن نماز پس پشت کسی که حکایت میکند

ویا پیش گذارنده نماز مصحف ویا تیغ معلق باشد ویا شمع وچراغ پیش بود
ویا بر بساط مصور نماز گذارد و سجده بر صورة نکند مکروه نبود **فصل** مکروه
است روی بقبله آوردن در حالة بول و غائط وپشت بقبله کردن درین حالت
و بستن دروازه مسجد و وطی کردن و بول و غائط کردن زبر مسجد مکروه است
مسئله بول و غائط و وطی کردن فوق خانه که زیر او مسجد است مکروه
نبود مسئله نقش کردن در مسجد باهک وآب زر مکروه نشود

باب فی الوتر والنوافل

مسئله وتر واجب است وبروایتی
از ابی حنیفه رحمة الله علیه فرض است وبقول ابو یوسف ومحمد سنت موکده
است مسئله وتر سه رکعت است بیک سلام وبقول شافعی رحمة الله
علیه یک رکعت است وبروایتی سه رکعت بدو سلام مسئله در هر رکعتی
از وتر فاتحه وسورة خواند ودر سیوم رکعت پیش از رکوع بعد از تکبیر دعا
قنوة خواند در جمیع اوقات وبقول شافعی رحمة الله علیه قنوت بعد از رکوع
خواند در نصف آخر رمضان ودر وتر قنوت نخواند مسئله بجز وتر قنوت
نخواند وبقول شافعی رحمة الله علیه در رکعت دوم از فجر بعد از رکوع قنوت
خواند مسئله مقتدی در وتر قنوت خواند ودر فجر نخواند وبقول ابی یوسف
مقتدی در فجر نیز قنوة نخواند مسئله سنت پیش از فجر وبعد از ظهر ومغرب
وعشاء دو رکعت است وپیش از ظهر وجمعه وبعد از جمعه چهار رکعت
بیک سلام وبقول ابو یوسف رحمة الله علیه بعد از جمعه شش رکعت
وبقول شافعی رحمة الله علیه پیش از جمعه چهار رکعت است بدو سلام
مسئله پیش از عصر وعشا چهار رکعت مستحب است وبعد از عشا نیز چهار
رکعت مستحب است وبعد از مغرب شش رکعت مستحب است مسئله نوافل

فضائل نماز اشراق

عن ... قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من صلى الفجر في جماعة کسیکه بگذارد نماز بامداد را بجماعت
ثم قعد يذكر الله حتى تطلع الشمس پس بنشیند در جائیکه یاد می‌کند خدا را تا آنکه برآید آفتاب ثم صلى ركعتين پس بگذارد
دو رکعت از اول آنست وتا دوازده رکعت نیز آمده است واول وقت وی بحکم ظاهر این حدیث طلوع آفتاب است وبعضی تعبیر کرده اند ... تا
بلند شدن آفتاب مقدار یک نیزه ودر روایات نیز آمده است ومشهور در مردم آنست که این نماز را نماز اشراق گویند ودر بعضی روایات
نیز این اسم موسوم شده است واکثر در احادیث این صلوة را ضحی نام شده است ... ظاهر آنست که این هر دو نماز یکیست اول وقت وی
نزد ارتفاع شمس است وآخر وی قبیل زوال ودر باب صلوة ضحی کلام متعلق باین مقام بیاید ان شاء الله تعالى وبالجمله هرکه دو رکعت درین وقت
بگذارد كانت له كأجر حجة وعمرة باشد مر او را ثواب مثل حج باداء فرض در جماعت واجر عمره بگذاردن دو رکعت نفل چنانکه
حج فرض است وعمره نفل قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم گفت انس رضي الله عنه گفت پیغامبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم
برای تاکید ومبالغه در زیادة ... عمل تامة تامة صفت عمره است یا هرکدام واین اگرچه بحقیقت مثل آنها نباشد زیراکه جزا بقدر
تعب است ولیکن مشابه اوست وچندان ثواب است که گویا عین اوست وانیز از باب الحاق ناقص بکامل دارند رواه الترمذي
كذا في شرح مشكوة شريف لمولانا عبد الحق محدث دهلوی رحمة الله عليه ۱۲ رسول فرمود صلى الله عليه وآله وسلم هرکه نماز بامداد بگذارد
وبنشیند بر جای نماز تا آفتاب بلند برآید وذکر خدای تعالى بسیار گوید بعد از آن دو رکعت نماز بگذارد چنان باشد که حج وعمره بجا آورده
باشد ورسول صلى الله عليه وآله وسلم فرمود هرکه نماز بامداد بگذارد وبر جای نماز بنشیند تا آفتاب بلند برآید پس بگذارد دو رکعت

قراءة آن بعد از فاتحه پنجبار اخلاص بخواند خدای تعالى گناهان هفتاد ساله او را بیامرزد وهفتاد ساله طاعة در دیوان
او بنویسند امیر المؤمنين عثمان رضي الله عنه روایت از رسول صلى الله عليه وآله وسلم کرده اند هرکه بگذارد دو رکعت نماز چاشت بیامرزد گناه
بیست ساله او را وهرکه بگذارد چهار رکعت نماز چاشت بیامرزد گناه چهل ساله او را وهرکه بگذارد چهار رکعت نماز چاشت بیامرزد گناه
چهل ساله او را اگر کبیره وهرکه بگذارد شش رکعت بگذارد گناهان شصت ساله وبر اگر کبیره وهرکه بگذارد هشت رکعت بیامرزد گناه هشتاد
ساله او گر کبیره وهرکه بگذارد هشت رکعت بیامرزد گناه صد ساله وبر اگر کبیره وهرکه بگذارد دوازده رکعت بیامرزد او را خدای تعالى
گناهان صد وبیست ساله صغیره وکبیره وازبرای او کوشک در بهشت بنا کنند چنانچه از بزرگی وفراخی آن کوشک دو طرف آن را نتوان
دید وانس بن مالک رضي الله عنه روایت از رسول صلى الله عليه وآله وسلم کرد هرکه نماز بامداد بگذارد وبنشیند تا آنکه آفتاب بلند آید
دو رکعت نماز بگذارد حق تعالى از شر شیطان واز شر نفس او را نگه دارد واگر این نماز گذارنده در چنین روز بمیرد خدای تعالى او را در بهشت
درآرد كذا في نافع المسلمين وفي الحديث من صلى الصبح في مسجد جماعة ثم جلس في مصلاه حتى تطلع الشمس ثم صلى
ركعتين او اربعا حرم الله جلده على النار كله كما في الكنز ودر ترغیب گفته چون آفتاب بلند شود دو رکعت نماز گذارد در هر یکی اخلاص
پنجبار ثواب عبادت هفتاد ساله بنام او نویسند وگناهان هفتاد ساله بیامرزند وثواب آزاد کردن چهار بنده ... هزار دینار
یابد رسول فرمود صلى الله عليه وآله وسلم هرکه بگذارد نماز اشراق را حق تعالى او را از ... قیامت نگه دارد وبهر رکعتی ثواب ... هزار
ساله در نامه اعمال او ثبت کرده اند وبهر آیتی در بهشت شهری بیابد وبهر حرفی حوری وگور او روشن گردد ونور از دنیا بیرون بیاید تا جای
خود در بهشت نه بیند وثواب حج وعمره در نامه اعمال او نویسند ودر خبر است که نماز اشراق گذارنده را فاضلتر از آن باشد که تمام دنیا
صدقه کرده باشد ... رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ابلیس لعین را دید پرسید که اندوه تو از سبب چیست گفت از دست آنکسانی که
نماز بامداد بگذارند وبنشینند تا آفتاب برآید پس نماز اشراق بگذارند زیراکه یا رسول الله امروز ... ملکوت بودم نزدیک عرش
نبشته دیدم که هرکه نماز بامداد بگذارد وبران جای قرار گیرد ومشغول باشد بذکر تا آفتاب برآید ونماز اشراق بگذارد حق تعالى
او را هفتاد هزار آدمی را شفاعت او آمرزد واز آتش دوزخ خلاصی یابد چون آفتاب مقدار نیزه برآید بگذارد واقل نماز اشراق
دو رکعت واکثر آن ده رکعت به پنج سلام وبخواند در هر رکعتی سورة اخلاص پنجبار كذا في خزانة الفقه قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم
من صلى صلوة الفجر بالجماعة وجلس في مكانه ويذكر الله تعالى حتى تطلع الشمس اكرمه الله تعالى بعشر كرامات الاول توبة قبل الموت
والثاني سلامة في البدن والثالث بركة في الرزق والرابع محبة في قلوب الناس والخامس يرفع عنه ضيق المعيشة والسادس
يرفع عنه عذاب القبر والسابع يعطى كتابه بيمينه ويحاسب به حسابا يسيرا والتاسع يخرج من الدنيا بكلمة الشهادة والعاشر
يدخل الجنة بغير حساب فرمود رسول صلى الله عليه وآله وسلم هرکه بگذارد دو رکعت نفل چاشت بنویسد حق تعالى او را در دفتر بخشیده شدگان واگر بگذارد
چهار رکعت بنویسد حق تعالى او را در دفتر قانتین واگر بگذارد شش رکعت بنویسد نام او در دفتر ... واگر بگذارد هشت رکعت بنویسد نام او در عابدین
واگر بگذارد ده رکعت نوشته شود نام او از آن کسانیکه لا خوف عليهم ولا هم يحزنون انتهى ۱۲ نقل کنز العباد كلها من تذكرة السالكين ملفوظ حضرت
قطب الاقطاب غوث الزمان شيخ المشايخ والاصفياء حضرت قطب محمد اسمعيل قادری شطاری رحمة الله عليه رحمة واسعة تامة كاملة

فضائل نماز ضحی یعنی چاشت

عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من حافظ
على شفعة الضحى کسیکه محافظت کند بر دو رکعت ضحی غفرت له ذنوبه وان كانت مثل زبد البحر آمرزیده می‌شود مر او را گناهان او اگر
باشند مثل کف دریا رواه احمد والترمذي وابن ماجه وعن عائشة رضي الله عنها انها كانت تصلي الضحى ثماني ركعات ثم تقول
روایت است از عائشه رضی الله عنها که وی میگذارد نماز ضحی را هشت رکعت ثم تقول لو نشر لي ابواي ما تركتها اگر زنده کرده شوند
برای من پدر ومادر من ترک نمیکنم ... تعلیق بمحال ... مبالغه یعنی این لذت بالای آن لذت است عندهم رواه مالك

معلوم میشود که در تمام مواظبت در مسجد گذاردن است و الا اصل گذاردن صحیح و ثابت ولی بشبه کذا فی شرح مشکوٰۃ تصنیف مولینا
عبد الحق محدث دهلوی رحمة الله علیه فی الخلاصة فی کتاب الایمان وقت الضحی من تبیض الشمس الی ان تزول فی النصاب و
الضحوة بعد طلوع الشمس من الساعة التی تحل فیها الصلوة الی نصف النهار فی قوة القلوب کان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
یصلی الضحی ست رکعات فی وقتین اذا اشرقت الشمس و ارتفعت قام و صلی رکعتین وهذا هو الاشراق وهو الذی ذکر الله
عز و جل فی قوله یسبحن بالعشی والاشراق وهو الورد الثانی من النهار واذا انبسطت الشمس وکانت فی ربع السماء
من المشرق صلی اربعا وهذا هو الضحی الاعلی الذی قسم الله به فی قوله تعالی والضحی وهو ورد الثالث من النهار و
فی الهدایة وکان النبی صلی الله علیه وآله وسلم یواظب علی الاربع فی الضحی فی المحیط فی فصل الحادی عشر فی التطوع اما سبحة
الضحی فقد ورد فی الترغیب فیها احادیث من الرکعتین الی ثنتی عشر رکعة فی صلوة المسعودی نماز ضحی بر رسول صلی الله
علیه وآله وسلم فریضه بوده است و بر ما سنت است اگر گذاری ثواب یابی و اگر بجا نیاری که ناشوی مگر از فضیلت و ثواب و درجات
محروم مانی ۱۲ در عدد رکعات وی علما را اختلاف است از دو رکعت تا دوازده رکعت آمده است ظاهر روایت چهار رکعت سنت خواند
دروی الجنة خواند فریضت را روا بود اما مستحب آنست که در رکعت اول والشمس و در رکعت دوم واللیل و در رکعت سیوم والضحی و در رکعت
چهارم الم نشرح فی تنبیهات نفی رحمة الله علیه وفی درر البحور یصلی الضحی ثمانی رکعات وادناها رکعتان ووقتها من حین ارتفاع
الشمس الی الزوال قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم ان فی الجنة بابا یقال له الضحی فاذا کان یوم القیمة نادی مناد این الذین
کانوا یدیمون علی صلوة الضحی هذا بابکم فادخلوا برحمة الله کذا فی کنز العباد وفی الحدیث من صلی الضحی اثنا عشر رکعة
یقرا فاتحة الکتاب مرة وقل هو الله احد ثلث مرات ینزل من السماء سبعون الف ملک بایدیهم قراطیس بیض
واقلام من نور یکتبون له الحسنات الی یوم القیمة واذا کان یوم القیمة تاتی الملائکة الی قبره ومعهم الحلل فیقولون یا
صاحب القبر قم فانک من الآمنین وفی الحدیث من صلی الضحی اثنا عشر رکعة فیقرأ فی کل رکعة بفاتحة الکتاب مرة
وقل هو الله احد والمعوذتین ثلثا فی کل اربع ان سأل الله اعطاه وان دعاه اجاب وان استغفره غفر الله له و
پیغامبر فرمود صلی الله علیه وآله وسلم بعد از نماز چاشت صد بار بگوئی اللهم اغفر لی وارحمنی وتب علی انک انت التواب
الرحیم کذا فی فتاوی برهنه وعن معاذ بن انس الجهنی روایت است از معاذ قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
من قعد فی مصلاه حین ینصرف من صلوة الصبح کسیکه بنشیند یعنی تا بر آمدن آفتاب و بلند شدن وی در جائیکه نماز کرد است
چون بر گرده و فارغ شود از نماز بامداد حتی یسبح رکعتی الضحی تا آنکه بگذارد دو رکعت ضحی را لا یقول الا خیرا نگوید مگر سخن
نیک و چیزیکه دران ثواب آخرت است از ذکر و تلاوة و مانند آن و اگر سخن گوید که دران نفع مسلمانی است نیز حکم آن دارد غفر
خطایاه آمرزیده شوند گناهان او وان کانت مثل زبد البحر اگرچه باشند گناهان او مانند کف دریا در بسیاری رواه ابو داود
اینجا مراد بصلوة ضحی نماز اشراق است و در احادیث دیگر احتمال اشراق و چاشت هر دو دارد مگر آنکه ظاهر حدیث دران است
که این ثواب مترتب بر نشستن در جای نماز است و اگر برخیزد و در خلوة رود و مشغول گردد این ثواب بران مترتب نگردد و در
حدیث دیگر نیز آمده است که هر که بعد از نماز در جای خود نشسته ماند و ذکر کند دعا می کنند او را فرشتگان برحمت و مغفرت و در
وصایای مشائخ رحمة الله علیهم اجمعین مذکور است که اگر ترس تفرقه و پریشانی باشد یا دیار راه یابد در خلوة خود برود و مشغول گردد
و بعضی می گویند که ثواب ذکر و مشغول بحال خود است هر جا که بنشیند اما جزای صبر و حمل نفس بران دیگر است و گفته اند که
استقبال قبله درین وقت از دست ندهد و اگر خواب آید پس پا بر رود و دفع کند شیخ الاسلام شهاب الدین سهروردی
رحمة الله علیه گفته که عملی که جزای آن هم در دنیا فی الحال میرسد نورانیت در باطن یافته می شود این عملی است کاتب حروف گوید
عفا الله عنه که همچنانکه آفتاب آفاق اول صبح طلوع کرده می آید و بسیط زمین را روشن میکرداند همچنین آفتاب ذکر و حضور در
النفس بلند شده میرسد و صحت سینه را روشن میکرد اند و اینمعنی نیز در یافت محسوس و مشهور است کذا فی شرح المشکوة لمولینا
عبد الحق محدث دهلوی رحمة الله علیه عبد الله بن جواد رضی الله عنه روایت می کند که پیغامبر فرمود صلی الله علیه وآله وسلم هر که
نماز چاشت بگذارد گوئی آن نماز دوام لازم گیرد و همیشه بگذارد از انرا زیرا که هر که نماز چاشت بگذارد بعد از ان ترک کند نماز چاشت
از دوستی او بناله و در طلب او گریه کند و در طلب او بدود چنانکه ماده شتر برای بچه خود بناله و دنبال کند پس از ان گفت
پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم که منافق نماز چاشت نگذارد و قل یا ایها الکافرون نخواند و مادر مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها
گفت که پیغامبر فرمود صلی الله علیه وآله وسلم بعد از نماز چاشت این دعا بخواند صد بار اللهم اغفر لی وارحمنی واهدنی و
ارزقنی وتب علی انک انت التواب الرحیم کذا فی ترغیب الصلوت از قواعد الاسلام رسول فرمود صلی الله علیه و
آله وسلم که سه چیز است چیز جمع نباید اول گناه با توبه دوم توانگری با زنا سیوم درویشی با نماز ضحی و مستحب آنست که در اول
رکعت والشمس و در دوم واللیل و در سیوم والضحی و در چهارم الم نشرح بخواند و در هشت رکعت دیگر بعد از فاتحه آیة الکرسی یک
کرة و اخلاص سه کرة بخواند و اگر حافظ است در هر رکعت چیزی از قران بخواند بعد فراغ ده کرة صلوة و ده کرة استغفار و صد کرة
این دعا بخواند اللهم اغفر لی وارحمنی در خبر است از رسول صلی الله علیه وآله وسلم شیطان را پرسیدم که کدام عمل است که نزدیک تو
دشمن است گفت نماز ضحی و روزه ایام بیض رسول فرمود صلی الله علیه وآله وسلم هر که گذارد نماز ضحی دوازده رکعت بنا کند خدا تعالی برای او
قصری از زر در بهشت و رسول فرمود صلی الله علیه وآله وسلم بنشسته شود مرا و برابر هر رکعت ضحی هزار نیکی کذا فی مفتاح الجنان کلهم نقل از ملفوظ قطب

قطب الاقطاب غوث الزمان و وقت اسرار ملکوت ماهر دقائق لاهوت و ناسوت ... قدوة حلیل حضرت شیخ
محمد اسمعیل حنفی قادری شطاری حیدرآبادی رحمة الله علیه رحمة واسعة تامة کاملة

فضائل نماز تهجد

عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ینزل ربنا تبارک و تعالی کل لیلة الی السماء الدنیا فرمود رسول صلی الله علیه وآله وسلم می آید پروردگار تعالی یعنی رحمت خاص و فضل مخصوص او در شب با آسمان که فرودتر و پایان تر است و نزول صفتیست از صفات الهی مثل ید و استوا بر عرش و جز آن از متشابهات که ایمان بدان باید آورد و از کیفیت آن امساک تجلی میکند وی تعالی بآن صفت در وقت سحر حین یبقی ثلث اللیل الآخر هنگامی که باقی ماند سیوم حصه شب که آخر است یعنی وقت سحر یقول میگوید وی سبحانه من یدعونی فاستجیب له کیست که دعا کند مرا تا قبول کنم دعای او را من یسألنی فاعطیه کیست که درخواست کند و بطلبد از من تا بدهم آنچه میخواهد و می طلبد بدانکه دعا خواندن است چنانچه بنده گوید یا رب و در برابر وی اجابت و قبول است چنانچه گوید پروردگار تعالی لبیک عبدی و سوال طلبیدن است در برابر آن اعطاء مطلق است چنانچه که در وصف اسم اعظم واقع شده است که چون دعا کرده شود بوی اجابت کرده می شود و چون سوال کرده شود داده می شود و گاهی دعا و سوال بجائی دیگر نیز واقع می شوند من یستغفرنی فاغفر له کیست که آمرزش خواهد از من پس بیامرزم او را متفق علیه و فی روایة مسلم و در روایتی مسلم را این زیاده آمده است ثم یبسط یدیه پس فراخ میکند پروردگار تعالی هر دو دست خود را یقول من یقرض غیر عدوم ولا ظلوم میگوید وی تعالی کیست که قرض دهد کسی را که نه فقیر است که مالی ندارد تا از آن قرض ادا کند و نه ظلم کننده که با وجود غنا و مال ظلم کند و حق کسی ندهد مانع از ادای قرض همین دو چیز است یا فقر یا ظلم و وی تعالی از آن هر دو منزه است حتی ینفجر الفجر حق تعالی آنها را از زبان لطف و کرم میگوید تا میشکافد صبح و ... در آید وقت صبح ۱۲ کذا فی شرح مشکاة تصنیف عبدالحق محدث دهلوی

عن ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرد ابن عباس کان النبی صلی الله علیه وآله وسلم اذا قام من اللیل یتهجد بود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چون برمیخاست یعنی از شب که نماز تهجد کند یقول میگفت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اللهم لک الحمد انت نور السموات والارض ومن فیهن خداوندا تراست حمد توئی روشن کننده و موجود کرداننده آسمان و زمین و لک الحمد انت قیم السموات والارض ومن فیهن توئی بر پا دارنده آسمانها و زمین و بر پا دارنده کسانیکه در آسمان و زمین اند و لک الحمد انت ملک السموات والارض ومن فیهن توئی پادشاه زمین و آسمان و هر که در آسمان و زمین است و لک الحمد و انت الحق و مر تراست ستایش تحمید کمالات و توئی موجود و ثابت و وعدک الحق و وعده تو بر حق است و لقاءک حق و دیدار تو حق است و قولک الحق و کلام تو صادق و الجنة حق و النار حق و النبیون حق و محمد حق و الساعة حق بهشت و دوزخ حق است پیغمبران حق اند و محمد حق است و قیامت حق است اللهم لک اسلمت خداوندا مر ترا انقیاد مینمایم فروتنی میکنم و بک آمنت و بتو ایمان می آرم و علیک توکلت و بر تو همه کارها باز گذارم و الیک انبت بسوی تو در ظاهر و باطن بازگشت میکنم و بک خاصمت و بمدد تو پیکار میکنم با اعداء دین و الیک حاکمت بسوی تو بر میدارم امر خود را فاغفر لی ما قدمت و ما اخرت پس بیامرز مرا گناهان که پیش فرستاده ام و پس خواهم کرد و ما اسررت و ما اعلنت و چیزیکه پنهان کرده ام و چیزیکه آشکارا کرده ام از گناهان و ما انت اعلم به منی و گناهان که تو داناتری بدان از من انت المقدم و انت المؤخر توئی پیش کننده و پس افکننده هر کرا خواهی لا اله الا انت نیست هیچ معبود بحق مگر تو و لا اله غیرک نیست اله جز تو متفق علیه شرح مشکوة ۱۲

نماز تهجد دوازده رکعت است در رکعت اول دوازده بار قل هو الله احد بخواند و بعد از آن در هر رکعت یکان یکان بار قل هو الله احد کم کند فرمود پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم هر که بگذارد تهجد من او را در بهشت در آرم استاده بر بابهای و کسی که ... هرگز فقر نگردد و در گور ... و کنند ... شود و فردای قیامت ... شفاعت کنند چون از گور برخیزد روئی او از آفتاب روشن تر باشد کذا فی زاد شیخ الشیوخ و خلاصة الفقه و صاحب جواهر خمسه اقل تهجد چهار رکعت فرموده تهجد چیست هو القیام بعد النوم تا اگر تمام شب بیدار باشد ثواب قیام شب یابد ثواب تهجد نیابد تا اگر کسی بخوابد و خورد که نماز تهجد کنم و همه شب بیدار باشد از عهده تهجد بیرون نیاید در خبر است نماز تهجد را از دست مگذارد که اگر درد و فضل بسیار نبودی پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم فریضه نگشتی و بهترین اوقات میانه شب است که حضرت داود علی نبینا و علیه الصلوة والسلام مناجات کرد گفت الهی در شب کدام وقت را دوست میداری تا ترا بدان وقت عبادت کنم فرمان شد نیم شب که هر که در آن وقت دو رکعت نماز کند دوست ترم دارم از عبادت هژده هزار عالم حضرت رسول فرمود صلی الله علیه وآله وسلم یا صدیق اکبر خواهی که خدای تعالی ترا گور فایاد رسد پس بر تو باد که میان شب بندگی کن و فرمود پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم برای نظر کنند که ان ثواب بزرگ است نزد حق تعالی در صحیح مالک گفته است هر که بیدار شود در شب و بگوید لا اله الا الله محمد رسول الله بنویسد خدای تعالی در نامه اعمال او بیست و چهار هزار نیکی و دور کند هزار دیوان وای ... بدی در خبر است که فردای قیامت قائمان شب را بر ... سوار کنند که رنگ ایشان مانند یاقوت سرخ باشد اهل عرصات مناجات کنند و گویند ملکا بارخدایا ایشان کیانند فرمان شود که در دنیا چون شما خفته می بودید ایشان بیدار می بودند قیام شب ... هم احیای ایشان دوستان من و فرمود محمد صلی الله علیه وآله وسلم قیام شب در دنیا ... چون زنده است در میان مردگان اقل تهجد چهار رکعت است و اکثر آن دوازده رکعت اکسیر ... حق تعالی بخشد برای نماز تهجد برخیزد باید که بوضو تحیت وضو دو رکعت شکر قیام کند و در رکعت اول الحمد لله آیة الکرسی تا خالدون و در دوم آمن الرسول تا آخر سورة بخواند بعده دوازده رکعت بشش سلام و در هر دوگانه قراءة از اول بیشتر خواند و مانعی که از نده

تهجد بود تا بسعت صلی الله علیه وآله وسلم چنانچه فرمود من صلی صلوة التهجد انا ضامن له بالجنة کذا فی الخلاصة الاخبار نقل از ملفوظ حضرت قطب الاقطاب غوث الزمان شیخ المشایخ والاصفیا سلطان الاولیا حضرت قطب محمد سمعیل حنفی قادری ستطاری حضرت رحمة الله علیه رحمة واسعة تامة کاملة **نماز تهجد سنت مؤکده است** پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم گاهی ترک نفرموده واگر احیانا فوت شده دوازده رکعت در روز قضا فرموده و نماز تهجد از چهار رکعت کمتر نیامده و از دوازده رکعت زیاده هم نه ثبوت نپیوسته [illegible] وقت تهجد از نصف شب تا آخر است و بهترین اوقات ثلث اخیر است داود والنسائی ۱۲

فضایل چهار رکعت نفل قبل از نماز عصر

رسول فرمود صلی الله علیه وآله وسلم من صلی اربع رکعات قبل العصر کان له جنة من النار یعنی کسیکه بخواند چهار رکعت نفل پیش از نماز دیگر خدای عز وجل آنرا اسیر آتش دوزخ گرداند و چندان ثواب یابد که گویی هشت کس را از فرزندان اسمعیل علیه السلام که در دست کفار خلاص کرانده واگر چه من در میان ایشان بودمی و راوی این حدیث ام حبیبه است و امام شجاع رحمة الله علیه روایت کرده است باسناد درست تا برسول علیه الصلوة والسلام هر که این چهار رکعت نماز گذارد حق تعالی ثواب دوازده ساله عبادت در دیوان او ثبت کرداند و خواندنی در وی استحباب آنست که در هر چهار رکعتی یکبار فاتحه و سورة العصر خواند و گذاردن این نماز سبب بقاء ایمان است **حکایت**

خواجه امام حسن بصری رحمة الله علیه حجاج را بخواب دید بجو دلی اما سیده بوده است د رویی ناخوش از وی برفت خواجه از وی سوال کرد که تو چه کسی گفت من حجاج ام خواجه گفت خدایتعالی با تو چه معامله کرد گفت از برای هر خونی که بناحق کرده بودم یکبار باز کشتند و از برای کشتن سعید بن جبیر رضی الله عنه هفتاد بار کشتند خواجه گفت حال ایمان تو چیست با خود برده گفت برده ام خدایتعالی مرا آمرزیده گفت بچه خصلت ایمان با خود بردی گفت از برکت خواندن چهار رکعت نفل قبل عصر کذا فی مسعودی و جنت الفردوس و ملفوظ شریف ۱۲ والله اعلم بالصواب

فضایل نماز اوابین

فی تنبیه الامام الفقیه ابی اللیث رحمة الله علیه روی ابو هریره رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم انه قال من صلی بین صلوة المغرب والعشاء عشرین رکعة حفظ الله له واهله وماله ودینه وآخرته کذا فی کنز العباد خواجه امام زاهد فخر الدین صلوة خواجه امام اجل شمس [illegible] درس میکرد و این حدیث بیرون آمد که هر که بعد از نماز شام دو رکعت نماز گذارد و در هر رکعتی یکبار فاتحه و یکبار آیة الکرسی و یکبار شهد الله و پنجبار قل هو الله احد و یکبار قل اعوذ برب الفلق و یکبار قل اعوذ برب الناس خواهد خدای عز وجل آن بنده را از دادن جان تا آمدن تا بهشت جمله دشواریها بروی آسان گرداند و این نماز را نماز اوابین خوانند و مر بهشت را دری است که آنرا باب الاوابین نام است بنده مؤمن چون در دنیا عادة داشته باشد این نماز را گذاردن چون فردا قیامت از خاک تیره سر برآرد آن درندا کند که ای ولی خدا برین در گذر آن که طریق تو برین است و بعد ازین دو رکعت نماز گذارد در هر رکعتی یکبار فاتحه و پنجبار قل یا ایها الکافرون بخواند هر که این هر دو رکعت نماز را عادة دارد ببرکت گذاردن این نماز خدایتعالی عز وجل آن بنده را از سه تاریکی نگه دارد از تاریکی گور و از تاریکی عرصات و تاریکی صراط و [illegible] شیخ الاسلام برهان الدین حدیثی روایت کرد از رسول صلی الله علیه وآله وسلم که هر که بعد از سنت نماز شام شش رکعت نماز بیارد بسه قعده و بسه سلام خدایتعالی وی را ثواب دوازده ساله عبادة کرامت کند فقیه مسعود رضی الله عنه حدیثی روایت کرد از بزرگان که در دو رکعت اول در هر رکعتی بعد از فاتحه شش بار قل هو الله احد بخواند و معوذتین یکبار و عده وی بقاء ایمان است و در دو رکعت دیگر در هر رکعتی بعد از فاتحه پنجبار قل یا ایها الکافرون و عده وی روشنائی گور است و در دو رکعت دیگر در هر رکعتی بعد از فاتحه یکبار آیة الکرسی و یکبار شهد الله و پنجبار قل هو الله احد و یکبار معوذتین این نماز را نماز اوابین گویند گذارنده او را از وقت جان دادن تا وقت گذشتن بر صراط از بلاها و دشواریها برد در امان باشد و مر بهشت را دری است که آنرا اوابین گویند فردا قیامت آن درندا کند که ای ولی خدا برین گذر که طریق تو برین است در نماز تطوع قیام دراز فاضلتر بود کذا فی مسعودی

چهار رکعت نفل قبل از عشا

مستحب [illegible] گذاردن چهار رکعت قبل عشا و بعد آن کرده گوید مثل ظهر است در عدم کراهیت تطوع قبل و بعد کذا فی سفر السعادة در عرابیه شبیه مذکور است که پیغامبر فرمود صلی الله علیه وآله وسلم هر که بگذارد چهار رکعت سنت پیش از نماز خفتن وا جب شود برمن شفاعت او و کوئی تمام شب زنده داشته باشد و اگر در آن بمرد بهشتی مرده باشد کذا فی اوراد شیخ الشیوخ نقل خلاصة الفقه کذا فی ملفوظ حضرت قطب الاقطاب غوث الزمان حضرت محمد سمعیل حنفی قادری ستطاری رحمة الله علیه رحمة واسعة تامة کاملة

فضایل چهار رکعت قبل نماز ظهر

در مسند امام احمد و سنن نسائی و ترمذی و ابی داود و ابن ماجه مرویست که گفت عنبسه بن سفیان شنیدم از خواهر خود ام حبیبه زوجه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که میگفت من حافظ کسیکه محافظت کند و مداومت نماید علی اربع رکعات قبل الظهر یعنی چهار رکعت پیش از ظهر واربع بعده و بر **چهار رکعت بعد او** یعنی بعد از ظهر حرمه الله تعالی علی النار حرام گرداند خدایتعالی او را بر آتش دوزخ و گفت ترمذی که این حدیث حسن صحیح غریب من هذا الوجه و این چهار رکعت را که بعد از ظهر میگذارند بدو سلام میگذارد معلوم نشد که این چهار رکعت برای دو رکعت سنت است یا تنهاست هر دو احتمال دارد ظاهر در اول است و شیخ ابن الهمام میگوید که اختلاف می کنند اهل العصر که این چهار رکعت را تنها یا تنهاست و بر تقدیر ثانی آیا میتوان کرد بتسلیمة واحد یا نه جماعه گفتند که میتوان کرد و نزد من چنین واقع شده که اگر بگذارد چهار رکعت بعد از ظهر بیک سلام یا بدو سلام حاصل شود وعده مذکور خواه حساب کرده شود در ابتدا از وی یا نه زیرا که مفاد حدیث عامل القاع چهار رکعت بعد از ظهر و این صادق است با بودن وی ابتدا از آنها کذا فی سفر السعادت ۱۲ نقل ملفوظ حضرت قطب الاقطاب غوث الزمان [illegible] قطب محمد سمعیل حنفی قادری ستطاری رحمة الله علیه رحمة واسعة تامة کاملة ۱۲

فوائد از ایمان [illegible]

[illegible]

روز زياده از چهار ركعت بيك سلام مكروه ست ودر نوافل شب زياده
از هشت ركعت مكروه ست مسئله در روز وشب نفل چهار كانه
افضل ست وبقول ابو يوسف ومحمد رحمة الله عليهما در شب دوكانه
افضل ست (وبقول شافعي شب وروز دوكانه افضل ست ١٢) مسئله درازي قيام بهتر ست از كثرت سجود مسئله
در دو ركعت نماز فرض در جميع ركعت نفل ووتر قراءة فرض ست
وبقول شافعي رحمة الله عليه در هر ركعتي قراءة فرض ست (وبقول مالك در سه ركعت قراءة فرض ست ١٢) مسئله نفل
بشروع لازم آيد اگرچه بوقت طلوع آفتاب ويا بوقت غروب شروع كند
تا اگر بعد از شروع افساد كند قضا واجب شود وبقول امام شافعي
رحمة الله عليه قضا واجب نيايد وبقول امام زفر در نفل كه بوقت
غروب ويا بزوال ويا بطلوع شروع كند وافساد كند قضا واجب نيايد
مسئله اگر بنيت چهار كاني در نفل شروع كرد بعد از قعود اول يا قبل از
قعود اول افساد كرد دو ركعت قضا واجب آيد وبقول ابو يوسف
رحمة الله عليه اگر بعد از قعود اول فساد كرد دو ركعت لازم آيد واگر
قبل از قعود افساد كرد چهار ركعت آيد مسئله اگر چهار كاني گذارد
وبعد از قعده اولى افساد كرد دو ركعت قضا كند مسئله اگر چهار ركعت
نفل گذارد ودر هر چهار ركعت قراءة نخواند ويا در دو ركعت اول خواند
ودر دو ركعت آخرين نخواند ويا در دو ركعت اولين نخواند ودر دو ركعت
آخرين بخواند ويا در دو ركعت اول ويك ركعت آخرين ويا در يك ركعت اول ودر دو
ركعت آخر بخواند يا در سه ركعت اول نخواند ودر ركعت چهارم خواند دو
ركعت قضا كند وبقول امام ابو يوسف در مسئله اولى واخرى چهار ركعت
قضا كند مسئله اگر چهار كاني گذارد ودر يك ركعت اول خواند ودر سه ركعت

دیگر نخواند یا در رکعت اول و در دیگر رکعت آخر نخواند و در میان دو رکعت
نخواند چهار کانی قضا کند و بقول محمد رحمة الله علیه جل شانه دو رکعت قضا کند
مسئله بعد از نمازی مثل آن نماز نگذارد یعنی اگر چهار رکعت نماز نفل
گذارد در هر چهار رکعت قراءة خواند و در فرض دو رکعت اول فاتحه با
سورة خواند و در آخر دو رکعت بفاتحه بسنده کند مسئله گذاردن نفل
نشسته با قدرة بر قیام جائز است در ابتدائی و بنائی یعنی اگر نشسته
در نفل شروع کند استاده تمام کند و اگر شروع بقیام کند نشسته
تمام کند در هر دو وجه جائز است و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما جل شانه
اگر شروع بقیام کرده نشسته تمام میکند جائز نبود مگر بعذر مسئله اگر در
حال سواری بیرون شهر نماز نفل میگذارد و برکوع و سجود اشارة می کند جائز
بود بهر جهتی که دابه رود و بقول ابو یوسف رحمة الله علیه جل شانه در شهر نیز جائز بود
بغیر کراهیت و بقول امام محمد رحمة الله علیه جل شانه در شهر جائز بود بکراهیت مسئله
اگر مردی در حالت سواری شروع کرد در نفل و در میان نماز فرود آمد همبران بنا
تمام کند و اگر برعکس بود از سر گیرد و بقول امام زفر رحمة الله علیه جل شانه در هر دو
صورة بنا جائز بود و بقول امام مالک و امام ابو یوسف رحمة الله علیهما در هر دو
فعل استیناف کند یعنی از سر گیرد و توجه بقبله واجب نیست در نفل راکب را
نه در حال شروع و نه در حال بنا مسئله در ماه رمضان بعد از عشا
بیست رکعت بده سلام پیش از وتر یا بعد از وتر با جماعت بیک ختم سنت است
و بعد از چهار کانی مقدار چهار رکعت بنشیند و بقول مالک رحمة الله علیه جل شانه
سی و شش رکعت سنت است مسئله در ماه رمضان وتر بجماعت کند و بغیر
ماه رمضان وتر بجماعت روا نبود باب در ادراک فریضه

[illegible]

جدول ترک قراءة در رکعات نوافل چهار رکانه غیر مؤکد
ق علامت قراءة و خ علامت خالی بودن رکعت است از آن

	رکعت اول	رکعت دوم	رکعت سیوم	رکعت چهارم	بیان لزوم قضای رکعات
١	خ	خ	خ	خ	اولین نزد طرفین هر چهار نزد ابی یوسف رحمة الله علیه
٢	خ	خ	خ	ق	اولین نزد طرفین هر چهار نزد ابی یوسف رحمة الله علیه
٣	خ	خ	ق	خ	اولین نزد طرفین هر چهار نزد ابی یوسف رحمة الله علیه
٤	خ	خ	ق	ق	اولین بالاجماع
٥	خ	ق	ق	ق	اولین بالاجماع
٦	ق	خ	ق	ق	اولین بالاجماع
٧	ق	ق	خ	خ	آخرین بالاجماع
٨	ق	ق	خ	ق	آخرین بالاجماع
٩	ق	ق	ق	خ	آخرین بالاجماع
این صورتهای نه گانه قضای دو رکعت باید کذا فی الدر المختار وعلیه الفتوی					
١٠	خ	ق	خ	ق	هر چهار نزد شیخین اولین نزد امام محمد رحمة الله علیه
١١	ق	خ	ق	خ	هر چهار نزد شیخین اولین نزد امام محمد رحمة الله علیه
١٢	خ	ق	ق	خ	هر چهار نزد شیخین اولین نزد امام محمد رحمة الله علیه
١٣	ق	خ	خ	ق	هر چهار نزد شیخین اولین نزد امام محمد رحمة الله علیه
١٤	خ	ق	خ	خ	هر چهار نزد شیخین اولین نزد امام محمد رحمة الله علیه
١٥	ق	خ	خ	خ	هر چهار نزد شیخین اولین نزد امام محمد رحمة الله علیه
درین صورتهای شش گانه قضای چهار رکعت باید کذا فی الدر المختار وعلیه الفتوی					

[illegible]

وششم و هشتم هر یک دو احتمال دارد کما لا یخفی و این صور پانزده گانه را بحسب درمختار و غیر آن [illegible]

آداب مستراح رفتن چون بمستراح رود بسر و پا برهنه نرود و نه بکلاه مگر آنکه بر وی چیزی باشد و نبرد
با خود چیزی که بر وی نوشته باشد چیزی و نه چیزی محترم و نزدیک دخول تعوذ کند و در صحرا قبل از حضور آن موضع یا قبل از تشمیر
ابتدا پای چپ درون نهد پای راست بر زمین نهد و جامه بچیند و ازار بند بدست چپ کشاید و خود را بقدر حاجت برهنه کند و پهلوی
چپ سوی قبله کند و پای راست بایستاند و زور بر پای چپ کند و دست چپ بر روی خود نهد چون بعضی کویند که امام محمد رحمة الله علیه
در اوان سلطنت در مستراح بود که معاندان تیر در گلوی او افکندند لیکن چون مراعی این سنت بود هیچ ضرری بوی نرسید بعده
تامل کرد که برعایت یک سنت چندین فائده حاصل شد بعده طلب علم بر سلطنت اختیار کرد و شد آنچه شد و نه زرافی و مخاط
بیفکند که سبب بوی دهان و نسیان است و سخن نگوید و عمل نکند مگر ضروری و تفکر در امر آخرة و علم نکند بلکه تفکر در امر دنیا کند و نظر
بآسمان و کرد خود نکند بلکه بزمین نکرد و بر فرج و خارج نه بیند مگر بقدر ضرورة و قبله را پیش نکند و نه پس براحج و استقبال نیرین
نکند و بر نخیزد تا فارغ نشود و بسیار ننشیند که مورث باسور است بعد از فراغ آنرا بپوشد و زود بیرون آید وگاه خروج پای راست
پیش دارد و بعد از و گوید **اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ اَخْرَجَ مَا یُؤْذِیْنِیْ وَاَمْسَکَ فِیْ مَا یَنْفَعُنِیْ غُفْرَانَکَ رَبَّنَا وَاِلَیْکَ الْمَصِیْرُ**
و نه نشیند در راه و در صحن جوی و زیر درخت باردار و سایه دار و در مواردّ و مقابر و بول نکند در زمین سخت و برابر باد و بر زمین بالا
و تابستان در سایه و زمستان در آفتاب و از راه پاچه ازار و ایستاده مگر بعذر و در سوراخ کویند که یکی چنین کرد جنی از آنجا
بیرون آمد و او را هلاک کرد بیه روحی آمد و با وی سخن کرد که ما بعبادت مشغول بودیم چون بول کرد برآمدیم او را تاب دیدار
ما نبود هلاک شد و در آب ایستاده و نه در روان بر مختار و این فعل جهال است و در مغتسل و فی الحدیث عامة الوسوس
منه و در راه که این نشان فرزندی نکاح است و بر خاکستر و برهنه و بزاق بر بول نیفکند و از برای بول کشاده نشیند
در زمین نرم و نشیب باید تا آنجا بول اندازد و کلوخ قبل از ولوج آماده کند و چون بر دارد سه بار بر زمین زند و گوید خاموش شو
و بعد از فراغ استنجا کند و این سنت موکده است نزدیک ما و فرض نزدیک شافعی و روا است بسنگ و کلوخ و خاک
و ریگ و مدر و پنبه و جامه کهنه بدست راست و گیاه و استخوان و سرگین خشک و نمک سنگ و انگشت و پوست
مدبوغ و خشت پخته و سفال و چوب نیز و سنگ نیز و کاغذ و اگرچه سفید باشد و چیزی که او را قیمت باشد چون گندم و جو
و ابریشم و در جامع گفته که استنجا نکند بغیر مدر و حجر و خاک که موروث فقر است و نه بیمین و اگر تواند سنگ بیمین گیرد
بچنباند و از شل بدین ساقط است و نه بسنگی که غیر بآن استنجا کرده مگر چون او را گوشه ها باشد و در استنجا عدد سنت
نیست مقصود پاکی است اگر بیکی شود کفایت کند و اگر به سه نشود افزاید لیکن فاضلتر وتر است و در کیفیت خاصه نیست و بقولی
در حق مرد در تابستان ادبار اول و ثالث و اقبال دوم و در زمستان برعکس و در حق زنان چنین دائماً و در ترغیب گفته که کلوخ
بیمین گیرد و بر یسار بنهد بعده بحیب بر سر ذکره نهد تا بیاشکد و بیشتر نهد پس کلوخ را بر خاک مالد و یکبار دیگر نهد تا بیاشکد
و همچنین تا تری بلند و بعد از فراغ او را پاک کند تا اگر تری گیرد در دل او کراهیة نبود و ذکر را بشمال گیرد و بر سنگ یا دیوار
و یا کلوخی مالد بعده استبرا کند و این واجب است در کنز گفته که در کیفیت او اختلاف است و صحیح اینست که طبائع مختلف اند
چون زر دل افتد که پاک شده پاک کرد بعده استنجا کند بآب و این ادب است و بقولی درین زمانه سنت است از خواجه حسن بصری
رحمة الله علیه روایت است که مردان را مستحب است و زنان را سنت است که ایشان را الالایش بیشتر است اما فتوی برین است که مردان را و
زنان را سنت است ۱۲ کذا فی فتاوی برهنه و ترغیب الصلوة و کنز العباد **مصنکام دخول در مستراح تعوذ**
کوید و آن چنین است اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَعُوْذُ بِکَ مِنَ الرِّجْسِ النَّجِسِ الْخَبِیْثِ
الْمُخْبِثِ مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیْمِ و درم و دینار که بر وی چیزی نوشته باشد همراه خود نبرد ۱۲ کنز العباد و همچنان
حلق نکند و تکشنری ۱۲ و در مستراح کلام نکند ۱۲ کنز العباد ۱۲

مسئله اگر یکرکعت از فرض ظهر ادا کرد و اقامت کردند رکعت دوم
تمام کند و با امام اقتدا کند و اگر سه رکعت ادا کرد و بعده اقامت
کردند چهار رکعت تمام کند و با امام در نفل اقتدا کند مسئله اگر
یکرکعت از نماز فجر و یا از مغرب گذارد بعده اقامت کردند قطع کند و با امام
اقتدا کند مسئله مکروه است بیرون آمدن از مسجد بعد از بانگ نماز
پیش از گذاردن نماز و اگر نماز گذارده است بیرون آمدن مکروه نبود و
اگر اقامت کردند در ظهر و در عشا بیرون آمدن مکروه است اگرچه نماز
ادا کرده است مسئله اگر بگذاردن سنت فجر خوف فوت جماعت است
سنت نگذارد و در فرض با امام اقتدا کند و اگر سنت فجر فوت شد
قضا نکند مگر با فرض فوت شود و بقول محمد رحمة الله علیه سنت فجر اگرچه
بی فرض فوت شود قضا کند بعد از طلوع آفتاب مسئله اگر سنت ظهر
فوت شد و وقت باقی است پیش از دو رکعت سنت قضا کند و بقول
محمد رحمة الله علیه بعد از دو رکعت سنت قضا کند مسئله اگر دو رکعت
از ظهر بجماعت رسید و سوگند خورده است که اگر دریابم من جماعت ظهر
پس بنده من آزاد پس یکرکعت دریافت حانث شود یعنی بنده آزاد
شود زیرا که ادراک آخر چیز ادراک اول است و اگر سوگند خورد که اگر ظهر
بجماعت گذارد زن وی مطلقه شود درین مسئله طلاق واقع نشود و لوا
جماعت دریابد جماعت مسئله اگر ایمن است از فوت وقت جایز است
پیش از فرض نفل گذارد و اگر وقت تنگ بود تطوع ترک آرد و
بفرض شارع شود مسئله اگر مقتدی در رکوع اقتدا کرد تحریمه گفت
و بایستاد تا امام سر از رکوع برآورد آن رکعت محسوب نبود و بقول

زفر رحمة الله علیه محسوب بود مسئله اگر مقتدي پیش از امام رکوع
کرد و امام مقتدیرا در رکوع دریافت جایز بود باکراهیت و بقول زفر
جایز نبود

باب قضاء الفوائت

مسئله ترتیب فرض ست میان نماز وقتي و فائته و بقول شافعي رحمة الله
علیه ترتیب مستحب ست مسئله ترتیب ساقط شود بضیق وقت
و بنسیان و کثرة فوائت و آن شش نمازست و بقول زفر رحمة الله
علیه تا یکماه ترتیب فرض ست و بقول مالک رحمة الله علیه بنسیان
و بضیق وقت ساقط نشود مسئله اگر نماز ها فوائت بیشتر از شش
وقت بود بگذاردن کم از شش رسید ترتیب ساقط شده باز نیاید
مسئله اگر با تذکر فائته نماز وقتي گذارد نماز وقتي فاسد شود بفساد
موقوف تا اگر نماز فجر فوت شد و با تذکر او شش نماز بگذارد بعده بترتیب
گذارد فساد از همه نماز ها فوائت برافتد و هیچ نمازي باز نکرداند و بقول ابو یوسف
و محمد رحمة الله علیهما پنجنماز باز کرداند و نیز بقول ایشان با تذکر وتر نماز وقتي
فاسد نشود

باب در سجدة السهو

مسئله هرچه در نماز سنت
ترک و تاخیر سجده سهو واجب نشود اگر بفراموشي بود اما اگر بعمد اکند
بزه کار شود و بترک واجبي از واجبات نماز بسهو دو سجده واجب آید
بعد از سلام با تشهد و سلام و بقول شافعي رحمة الله علیه پیش از
سلام آرد و بقول مالک رحمة الله علیه بسهو نقصان پیش آرد و بسهو
زیادت بعد از سلام آرد مسئله اگر سهو مکرر شد همان دو سجده
واجب شود مسئله بسهو امام بر مقتدي سجده واجب شود و بسهو
مقتدي سجده نشود نه بر امام نه بر مقتدي مسئله اگر از قعده اول سهو

اگر بقعود نزدیکتر است باز گردد و قعده آرد و اگر بقیام نزدیکتر است بایستد
و سجده سهو آرد و اگر قعده اخیره سهو کرد و بایستاد بر رکعت پنجم مادام
که از رکعت پنجم بسجده نرفته است باز گردد و قعده آرد و سجده سهو کند
و اگر سجده پنجم رکعت کرد فرض باطل شود و بر گرفتن سر از سجده نماز
نفل شود و ششم رکعت تمام کند و بقول ابو یوسف بمجرد نهادن
سر در سجده فرض باطل شود و بقول محمد اصل نماز فاسد شود و نیز
نفل نماند ششم رکعت تمام نکند اگر قعده اخیره آورد و بر رکعت پنجم
بایستاد پیش از سجده بقعده باز گردد و سلام گوید و اگر رکعت پنجم
بسجده مقید کرد ششم رکعت ضم کند فرض جائز بود و دو رکعت نفل
بود و سجده سهو آرد مسئله اگر در دوگانه نفل سهو کرد و سجده سهو
آورد دوگانه دیگر بر آن بنا نکند و اگر بنا کرد سجده سهو اعادت کند مسئله
اگر برای سجده سهو سلام گفت و کسی بدو اقتدا کرد بعد از سلام اگر امام
سجده آورد اقتدا جائز بود والا نی و بقول محمد رحمة الله علیه در هر دو حالت
اقتدا درست بود اگر چه سجده نیارد مسئله اگر سلام بنیت قطع
صلوة گفت و بر وی سجده سهو است جائز است که سجده سهو کند
مسئله اگر در نماز شک افتاد که سه گزارده است و یا چهار اگر شک
اول بار بود نماز از سر گیرد و اگر بارها شک افتاده است تحری کند و بر آن
بنا کند و اگر بتحری روشن نشد شک باقی است بنا بر اقل کند مسئله
اگر در نماز ظهر سلام گفت بگمان آنکه تمام کرده است بعده دانست که
دو رکعت گزارده است بر مصلی است که دو رکعت دیگر ضم کند و سجده
سهو آرد والله اعلم بالصواب باب صلوة المریض مسئله

اگر مریض ایستادن نتواند یا بقیام خوف زیادتی مرض است نشسته با رکوع
و سجود گذارد و اگر از رکوع و سجود عاجز است باشارة گذارد و برای سجده
فروتر اشارة کند و چیزی ننهارند و اگر چیزی برداشته نزدیک روی بیمار
نهند برای سجده و اگر فرود کرد جایز بود و الا نی مسئله اگر بیماری قعده
نیز نتواند نشست بر پشت خواند و یا بر پهلوی افتد و اشارة کند برای
رکوع و سجود و اگر اشارة نیز نتواند تاخیر نماز کند و بچشم و دل و ابرو اشارة
نکند و بقول زفر اشارة بابرو کند و اگر نتواند بچشم اشارة کند و اگر نتواند
بدل اشارة کند مسئله اگر رکوع و سجود نتواند و بر قیام قدرة دارد جایز بود
نشسته گذارد باشارة و بقول شافعی رحمة الله علیه نشسته باشارة جایز
نبود مسئله اگر در میان نماز مرض حادث شد چنانچه تواند اتمام کند
و اگر نشسته برکوع و سجود میگذارد و میان نماز قادر شد بر قیام باقی نماز
ایستاده گذارد و بقول محمد رحمة الله علیه از سر گیرد مسئله اگر نماز باشارة
میگذارد و میان نماز قادر شد برکوع و سجود از سر گیرد و بقول زفر رحمة الله
علیه همان بنا کند اگر در نماز تطوع ماندة باشد جایز بود که بر چیزی تکیه کند
مسئله اگر در کشتی روان بیعذر نشسته نماز فرض میگذارد جایز بود و
بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما جایز نبود مگر بعذر مسئله اگر در
بیهوشی و دیوانگی وقت پنج نماز گذشت بعد از هشیار شدن قضا واجب
اید و در زیادة بر پنج نماز قضا واجب نی و بقول شافعی رحمة الله علیه اگر وقت
کامل درو اغما گذشت قضا واجب نی

باب سجود التلاوة

مسئله در قران مجید چهارده سجده است اول در سورة الاعراف دوم
در سورة رعد سیوم در سورة نحل چهارم در سورة بنی اسرائیل پنجم در سورة

مریم ششم درسورة حج دراول سورة وهفتم درسورة فرقان هشتم
درسورة نمل ونهم درسورة الم سجده دهم درسورة ص یازدهم درسورة
حم سجده دوازدهم درسورة والنجم سیزدهم درانشقت چهاردهم
در اقراء وبقول شافعي رحمة الله عليه درسورة حج دو سجده است ودرسورة
ص سجده نیست وبقول مالک رحمة الله عليه درقران مجيد يازده سجده
ودرسورة النجم والانشقت واقراء سجده نيست مسئله سجدهٔ تلاوت
واجبست برخواننده وشنونده اگرچه قصد شنیدن ندارد وبقول شافعي
رحمة الله عليه سجده تلاوت سنت مؤكد است مسئله تلاوت امام
آیة سجده برمقتدی واجب شود وخواندن مقتدي آية سجده برامام وبرمقتدی
سجده واجب نشود وبقول محمد مقتدي برخواننده وسامع بعد از فراغ
نماز سجده واجبست مسئله اگردرنماز آية سجده شنید از غیرامام
خود بعد از فراغ نماز سجده آرد واگردرنماز آورد سجده بیرون نماز اعادة کند
ونماز اعادة نکند وبروايتي از ابي يوسف رحمة الله عليه نماز نیز اعادة کند
مسئله اگر آية سجده از امام شنید بعده اقتدا کرد پیش از آنکه امام
سجده کند با امام سجده آرد واگر بعد از سجده آوردن امام اقتدا کرد اگرهمان
رکعت دریافت سجده نکند واگرهمان رکعت نیافته باشد سجده کند
بعد از فراغ نماز واگراقتدا نکرد سجده واجب شود وبقول مالک واجب
نشود مسئله اگردرنماز آية سجده خواند وسجده نکرد بیرون نماز قضا نکند
واگربیرون نماز آية سجده خواند وسجده کرد ودرنماز همان آية خواند دیگر واجب
آید واگربیرون سجده نکرد ودرنماز همان آية خواند سجده کرد از هردو سجده
محسوب بود مسئله اگردریک مجلس یک آية سجده مکرر خواند یک سجده

کافی بود اگر یک آیهٔ سجده در دو مجلس مکرر خواند سجده مکرر واجب آید مسئله
شرائط نماز شرائط سجده تلاوت است چون سجده آورد تکبیر گوید و دست
برندارد و دو سجده کند و سر از سجده تکبیرگویان بردارد بعد از سجده تلاوت
تشهد و سلام نیست و بقول شافعی رحمة الله علیه تکبیر و سلام واجب است
مسئله مکروه است سورة خواندن و آیهٔ سجده ترک آوردن و اگر آیهٔ
خواند و سورة ترک آرد مکروه نبود والله اعلم بالصواب

باب صلوة المسافر

مسئله هر که بگذرد از خانهاء شهر بقصد رفتن سه شبانروز
سیر وسط در تری و خشکی و در کوه مسافر شود و بقول ابی یوسف
رحمة الله علیه مدة سفر دو شبانروز راه است و بیشتر از سیوم
روز و بقول مالک رحمة الله علیه چهل و هشت میل مدة
سفر است و بقول شافعی رحمة الله علیه مدة سفر دو شبانروز راه است
و آن شانزده فرسنگ و بروایتی از وی یکشبانروز راه است مسئله
در سفر فرائض چهارگانه دوگانه گذارد و بقول شافعی رحمة الله علیه چهار
گذارد مسئله اگر مسافر چهار رکعت گذارد و قعدهٔ اولی نشست جایز
بود و اگر قعدهٔ اولی بنشست جائز نبود مسئله اگر مسافر در شهر خود در آید
بی نیت اقامت مقیم شود و یا در شهری و یا در دهی دیگر در آمد پانزده شبانروز
نیت کند مقیمانه گذارد و اگر کم از پانزده شبانروز نیت کند و یا در شهری
و یا در دهی در آمد نیت آنکه امروز یا فردا بیرون خواهم آمد و سالها همبرین
بماند مقیم نگردد و بقول شافعی رحمة الله علیه اگر نیت اقامت چهار
شبانروز کرد مقیم گردد مسئله اگر در مکه شریف و منا نیت اقامت
پانزده شبانروز کرد مقیم نگردد و همچنین اگر در دار حرب لشکر نیت اقا

کند مقیم نشود. و یا اهل اسلام باغی را در دار اسلام محاصره کردند در
غیر مصر و یا در بحر و یا در دار حرب شهری را محاصره کردند و نیت اقامت
پانزده روز کردند مقیم نشوند و بقول زفر رحمة الله علیه اگر لشکر با قوة و
شوکت است نیت اقامت ایشان درست باشد مسئله کسانیکه
در خیمها باشند و در صحرائی کیاه نزول کنند به نیت اقامت پانزده
شبانروز مقیم نشوند و اگر آب و کاه پانزده شبانروز کافی باشد نیت
اقامت ایشان جائز بود مسئله اقتدا مسافر بمقیم در وقت جائز
بود و نماز چهار رکعتی گذارد و بعد از خروج وقت جائز نه مسئله اقتدا
مقیم بمسافر در وقت و در فائته جائز بود چون هر دو فرض متفق باشد
مسئله اگر وطن اصلی انتقال کرد با اهل و عیال و در شهر دیگر وطن
ساخت و بعد از وطن دوم مسافر شد و در وطن اول در آمد و نیت
اقامت ندارد دوگانه گذارد اما وطن اصلی بسفر باطل نشود مسئله
وطن اقامت بمثل خود و بسفر باطل شود و وطن اقامت بدخول در وطن
اصلی نیز باطل شود اما وطن اصلی باطل نشود مگر بمثل خود مسئله
اگر در سفر نمازی فوت شد و در حضر قضا میکند دوگانه قضا کند و اگر نماز
در حضر فوت شد و در سفر قضا میکند چهار گانه قضا کند مسئله معتبر
در سفر و اقامت آخر وقت است و آن مقدار تحریمه است تا اگر از وقت
مقداری ماند است که دو رکعت تواند گذارد مسافر شد دوگانه قضا
کند و بقول زفر رحمة الله علیه چهار گانه قضا کند زیرا که بر قول او آخر وقت
مقداری معتبر است که ادا نماز ممکن بود مسئله عاصی و مطیع برابر اند
در احکام سفر و بقول شافعی رحمة الله علیه عاصی در رخصت سفر

حکم مطیع ندارد مسئله نیت اقامت وسفر از اصل معتبرست نه از تبع
یعنی نیت امام وشوهر ومولی معتبرست ونیت لشکری وبنده وزن معتبر نی

باب الجمعة

مسئله شرط اداء جمعه مصرست ویا نمازگاه او
ومصر موضع ست که درو امیر وقاضی بود که تنفیذ احکام شرع واقامت
حدود کند ولقول شافعی مصر شرط نیست مسئله منا حکم مصر دارد در
جمعه ولقول محمد رحمة الله علیه جمعه در منا جائز نی مسئله جمعه در عرفات
جائز نبود مسئله اداء جمعه در چند مواضع در یک شهر جائز بود ولقول
امام اعظم رحمة الله اداء جمعه جز بیک موضع جائز نبود وبروایتی آنرا که جوی بزرگ
درمیان دو موضع شرطست برای جواز جمعه ولقول شافعی رحمة الله
علیه جز بیک موضع جائز نی مسئله از شروط جمعه سلطانست ویا نائب او
ولقول شافعی سلطان شرط نی واز شروط جمعه وقت ظهرست
وبخروج وقت ظهر جمعه باطل شود وظهر از سر گیرد ولقول شافعی رحمة الله علیه
ظهر تمام کند ولقول مالک رحمة الله علیه جمعه تمام کند مسئله خطبه پیش
از نماز جمعه از شروط جمعه ست وسنت ست که دو خطبه با جلسه
وبا وضو وایستاده اقامت کند ولقول شافعی رحمة الله علیه جلسه فرض است
مسئله اگر در خطبه بالحمد لله ویا به سبحان الله ویا به لا اله الا الله بسنده
کند جائز بود ولقول ابی یوسف ومحمد رحمة الله علیهما جائز نی مگر آنکه مقدار ذکری
خواند که در عرف خطبه گویند وآن مقدار تشهدست مسئله از شروط
جمعه جماعتست واقل او سه مقتدی ست ولقول ابی یوسف دو
مقتدی ولقول امام شافعی رحمة الله علیه چهل مقتدی بشرط آنکه از مردمان
آزاد ومقیم باشند مسئله اگر پیش از آنکه امام سجده کند مقتدیان

رفتند جمعه باطل شود وبقول ابو یوسف ومحمد رحمة الله علیهما اگر بعد از تکبیر رفتند
امام جمعه تمام کند وبقول زفر اگر پیش از قعده رفتند ظهر از سر گیرد مسئله
شرط اداء جمعه اذن عام است تا اگر بادشاه در با جامع بست و جمعه با صحاب
خود گذارد و یا جماعتی در مسجد در آمدند و در با مسجد بسته اند و جمعه گذارند در این دو
صورت جایز نبود مسئله شرط وجوب جمعه اقامت و ذکورة وصحت
وحریت وسلامتی دو چشم و دو پای و دو دست یعنی جمعه بر مقیم و مرد
وتندرست و ازاد و بینا وکسیکه دست و پای و چشم او بسلامت باشد
واجب است و بر زن و مسافر و بنده و بیمار و نابینا و جائی مانده جمعه
واجب نیست واگر ادا کردند از فرض وقت محسوب بود وبقول زفر از فرض
وقت جایز نبود وبقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما اگر نابینا قایدی دارد
جمعه بروی واجب شود مسئله امامت مسافر و مریض و بنده در جمعه
جایز بود و باقتداء ایشان جمعه منعقد گردد یعنی اقامت جمعه با ایشان
جایز بود اگرچه بجز ایشان دیگر موجود بود وبقول زفر امامت ایشان جایز
نی مسئله اگر غیر معذور پیش از جمعه ظهر گذارد مکروه بود وبقول زفر
رحمة الله علیه جایز نی مسئله اگر بعد از اداء ظهر برای جمعه سعی کرد
ظهر باطل شود وبقول ابو یوسف و محمد رحمة الله علیهما باطل نشود مگر
نماز جمعه وبقول زفر رحمة الله علیه ظهر باطل نشود اگرچه جمعه دریابد مسئله
اگر معذور یا محبوس در شهر روز جمعه ظهر بجماعت گذارد مکروه بود مسئله
اگر در تشهد و یا در سجده سهو از نماز جمعه افتد اگر د جمعه تمام کند وبقول
محمد رحمة الله علیه ظهر تمام کند مسئله چون امام برای خطبه بیرون آید
نماز نگذارند و سخن نگویند وبقول ابی یوسف و محمد پیش از شروع

امام در خطبه سخن جایز بود و بقول
شافعی رحمة الله علیه سنت و تحیت مسجد بگذارند مسئله واجب ست
سعی و ترک بیع برای جمعه شنیدن اذان اول و چون خطیب بنشیند
بر منبر بانگ نماز گویند پیش او و بعد از تمام خطبه قامت گویند والله اعلم

باب العیدین

مسئله نماز عید واجب ست و بقول شافعی
رحمة الله علیه سنت ست بر کسیکه جمعه برو واجب و شرایط جمعه شرایط
عیدین ست جز خطبه مسئله سنت ست در روز عید فطر طعام خوردن
پیش از بیرون آمدن بجانب نمازگاه و غسل و مسواک و خوشبوی کردن
خود را و بهترین جامه پوشیدن و دادن صدقه فطر للہ و بجانب نمازگاه
رفتن بی آنکه تکبیر بلند گوید و بقول ابو یوسف و محمد بلند گویند مسئله
نماز نفل پیش از عید مکروه ست در خانه و یا در جبّانه و بقول شافعی
رحمة الله علیه مکروه نی مسئله چون آفتاب بلند بر آید وقت نماز عید
در آید تا زوال مسئله نماز عید دو رکعت ست در رکعت اول بعد از
ثنا پیش از قراءة سه تکبیر گوید و در رکعت دوم ابتدا بقراءة
کند و بعده سه تکبیر گوید بقول ابن مسعود و بقول شافعی رحمة الله علیهما
در رکعت اول بعد از ثنا پنج تکبیر گوید و بروایتی دیگر از وی در رکعت اول
تکبیر زاید هفت ست و در رکعت دوم پنج مسئله بعد از نماز عید
دو خطبه کند با جلسه میان دو خطبه عید فطر احکام صدقه فطر بیان کند
مسئله اگر نماز عید بی امام فوت شد قضا نکند یعنی اگر امام نماز عید
گذارد و شخصی را فوت شد قضا نکند اما اگر از امام نیز فوت شود روز دوم

بجماعت گذارند و بقول شافعی رحمة الله علیه قضا کنند چنانچه امام می کند
و سلطان و جماعت نزد وی شرط نیست مسئله نماز عید فطر
بسبب عذر تاخیر کنند تا روز دوم مسئله احکام نماز عید فطر احکام
نماز عید اضحی است مگر آنکه در عید اضحی تاخیر اکل کنند تا آنکه نماز بگذارند
و تکبیر در میان راه نماز عید اضحی بلند گویند و در خطبه احکام اضحی
و تکبیرات تشریق بیان کند مسئله نماز عید اضحی بعذر تاخیر کنند
تا سیوم روز مسئله تعریف هیچ نیست نه فرض و نه واجب و
آن تشبه است باهل عرفات روز عرفه مسئله تکبیرات تشریق
سنت است و بروایتی واجب است و آن بعد از فجر عرفه تا عصر روز عید
بعد از هر نمازی یکبار بگوید و نزد ابی یوسف و محمد تکبیرات تشریق واجب
است بر هر کسیکه فرض بگذارد و آن بیست و سه است از فجر عرفه تا آخر
ایام تشریق معمول قول صاحبین است مسئله تکبیرات بر کسی است
که مقیم باشد در شهر بعد از نماز فرض بجماعت مستحب و آن جماعت
مردان است و بقول ابی یوسف و محمد تکبیرات تشریق واجب است
بر هر که فرض بگذارد و بقول شافعی رحمة الله علیه تکبیرات تشریق
از ظهر نحر ابتدا کند و سه بار الله اکبر بگوید چنانکه تکبیر نماز میگوید و چهارم
روز بعد از نماز فجر ختم کند مسئله اگر مسافر بمقیم و زن بمرد اقتدا کردند
تکبیرات تشریق برایشان واجب شود باب الکسوف مسئله
چون آفتاب گرفته شود امام جمعه دو رکعت نماز امامت کند مثل نماز نفل
و بقول شافعی رحمة الله علیه در هر رکعتی دو رکوع آرد مسئله در نماز
کسوف قراءة بلند نخواند و خطبه نکند و بقول ابی یوسف و بروایت محمد

رحمة الله عليهما بلند خواند و بقول شافعي بعد از نماز دو خطبه کند مسئله
چون نماز گذارد دعا کند تا آفتاب روشن شود و اگر امام جمعه حاضر نشد
تنها گذارد مسئله بخسوف ماه و بتاریکی و باد و خوف و صاعقه و زلزله
جماعت نکنند

باب استسقا

مسئله اگر امساک باران شد تنها نماز گذارند و دعا کنند و استغفار کنند و بقول ابی یوسف و محمد
رحمة الله عليهما بجماعت گذارند مسئله در استسقا قلب ردا نکنند و
بقول ابو یوسف و محمد رحمة الله عليهما بعد از خطبه کند و ردا بگردانند و
صفت ردا گردانیدن اینست که اگر ردا مربع است طرف بالا فرود کنند
اگر مدور است طرف راست جانب چپ کنند و بقول مالک رحمة الله
علیه قوم نیز ردا بگردانند و ذمّي در استسقا بیرون نیاید و بقول مالک رحمة
الله علیه اگر ذمي حاضر شود منع نکنند و سه روز بیرون آیند برائی استسقا

باب صلوة الخوف

مسئله چون بسبب دشمن یا درنده خوف
سخت شود دو طائفه شوند یک طائفه مقابل دشمن بایستند طائفه دوم با امام
نماز بگذارند و اگر مقیم اند دوگانه گذارند و اگر مسافر اند یک رکعت گذارند بعد
از اداء یک رکعت یا دو رکعت این طائفه مقابل دشمن شوند و طائفه دوم
با امام در باقي نماز اقتدا کنند و بعد از تمام نماز امام سلام گوید و این
طائفه سلام نگویند و مقابل دشمن شوند و طائفه اولی باقی نماز بی قرائة
تمام کنند و مقابل دشمن شوند و طائفه دوم یک رکعت و سلام گوید و بقول
شافعي رحمة الله علیه بعد از انکه امام با طائفه اولی گذارد توقف کند
تا طائفه اولی باقي نماز تمام کند و بعد از سلام مقابله دشمن شوند و طائفه
دوم بیایند و با امام اقتدا کنند و بعد از سلام تشهد امام هم در قعده

توقف کنند تا این طائفه بعد از تشهد برخیزند و باقی نماز بگذارند
و امام بایشان سلام گوید و قول مالک رحمة الله علیه مثل قول شافعی
رحمة الله علیه است مگر آنکه چون امام با طائفه دوم نماز تمام کرد توقف
نکند بلکه سلام گوید و طائفه دوم بعد از سلام امام باقی نماز بگذارد
مسئله اگر خوف بیشتر شود و فرود آمدن از دابه ممکن نبود سواره با
نماز تنها بگذارند بهر جهت که توانند توجه کنند و بقول محمد رحمة الله علیه
سواره بجماعت بگذارند مسئله بگمان خوف طائفه با امام شروع نماز
کردند طائفه دوم مقابل دشمن شدند بگمان که دشمن مقابل اند بعد
اتمام نماز معلوم شد که دشمن مقابل نبود نماز فاسد شود زیرا که نماز خوف
بدین طریق بی حضور دشمن جائز نباشد مسئله اگر در میان نماز مقاتله
کردند نماز فاسد شود و بقول شافعی رحمة الله علیه فاسد نشود

باب الجنائز

مسئله چون مریض بموت نزدیک شود
روی سوی قبله کنند و بر پهلوی راست علی الطریقة و تلقین شهادت
کنند و بعد از موت زنخدان ببندند و چشم فرو بندند و برای غسل
تخت خوشبو کرده یکبار و یا سه بار طاق خوشبو کنند و عورة او بپوشند
و جامه او بکشند و وضو دهند بی مضمضه و استنشاق و آب جوشانیده
با برگ کنار و یا اشنان بر اندام وی بریزند و اگر این هم موجود نبود
آب تازه بریزند و سر و ریش میت با گل خیرو بشویند و بر پهلوی چپ
بخوابانند و بشویند تا آب بزیر میت برسد بعده بر پهلوی راست کنند
و همچنان بشویند و بعده بنشانند و شکم وی نرم بمالند پس اگر چیزی
از وی جدا شود بشویند و غسل اعادت نکنند و بجای قطرات آب از اندام

بچینند و خوشبوئی بر سر و ریش وی بکنند و کافور بر اعضاء سجده
نهالند مسئله سر و ریش میّت را شانه نکنند و ناخن و موئی
وی فرود سازند و بقول شافعی رحمة الله علیه غسل میت با جامه دهند
و مضمضه و استنشاق کنند و سر و ریش وی را شانه کنند و ناخن
فرود آرند مسئله کفن مسنون مرد را ازار و لفافه و پیراهن است
و بقول شافعی رحمة الله علیه پیراهن از کفن نیست مسئله کفن
کفایت ازار و لفافه است و این هر دو از سر تا قدم است و پیراهن
از گردن تا قدم است مسئله در پوشانیدن کفن ابتدا از پهلوی
چپ کنند و بعده جانب راست پوشانند و کفن به بندند تا باد
پراکنده نشود اگر ترس پراکندگی کفن باشد مسئله کفن مسنون
زنان پیراهن و ازار و دامنی و سینه‌بند و لفافه است و کفن کفایت
زنان ازار و لفافه و دامنی است مسئله اول پیراهن پوشانند
و موئی وی بطریق دو گیسوئی بر سینه وی بر پیراهن نهند بعده
دامنی پوشانند و بعده ازار و بعده لفافه و کفن را خوشبوئی کنند
یکبار یا سه بار یا پنجبار پیش از پوشانیدن و کفن ضرورة هر چه
موجود شود

باب فی الاولیاء

مسئله اولیتر با مامت در
نماز جنازه سلطان است بعده قاضی اگر حاضر شوند و بعده امام
محلت و بعده ولی میّت و بقول شافعی رحمة الله علیه ولی مقدم است
بر والی مسئله نماز جنازه فرض کفایه است و شرط او اسلام
میّت است و طهارت او مسئله ولی تواند که در امامت دیگری را
اذن کند مسئله اگر غیر ولی و سلطان امامت کند ولی تواند که

اعاده کنند و سلطان نی و اگر ولی گذارد روا نباشد که دیگری اعاده کند
مسئله اگر پیش از نماز جنازه میت مدفون شود بر گور او نماز جنازه
کنند مادام که ریزیده نبود و بقول ابو یوسف و محمد رحمة الله علیهما تا سه
روز بر گور نماز گذارند مسئله نماز جنازه چهار تکبیر است بعد از تکبیر اول
ثنا گوید و بعد از تکبیر دوم صلوة گوید و بعد از تکبیر سوم میت را دعا کند
و بعد از تکبیر چهارم سلام گوید بجانب راست و چپ و بقول شافعی
رحمة الله علیه بعد از تکبیر اول ثنا و فاتحه خواند و بعد از تکبیر چهارم یک سلام
گوید مسئله اگر امام پنجم تکبیر گفت قوم در پنجم متابعت نکنند
مسئله در نماز جنازه کودک استغفار نکنند و این دعا گوید اللهم
اجعله لنا فرطا واجعله لنا اجرا وذخرا واجعله لنا شافعا
ومشفعا مسئله اگر شخصی بعد از تکبیر اول و یا بعد از تکبیر دوم
برسد منتظر باشد تا امام تکبیر گوید و بقول ابو یوسف و شافعی رحمة الله
علیهما در حال تکبیر گوید مسئله اگر کسی حاضر بود در اول تکبیر تا امام
تکبیر نگفت اولی انتظار تکبیر گوید باتفاق مسئله امام در نماز جنازه
مرد و زن برابر سینه ایستد و نماز جنازه در حالت سواری نگذارد مسئله
نماز جنازه در مسجد مکروه است و بقول شافعی مکروه نی مسئله
اگر بچه بعد ولادت گریست یا جنبید نام کنند و غسل دهند و کفن کنند
و بروی نماز گذارند و اگر نگریست نماز نگذارند و در خرقه پیچند و دفن کنند
مسئله اگر کودک با مادر و پدر از دار حرب اسیر شد و بمرد نماز نگذارند
و اگر کودکی اسلام آورد و یا مادر و پدر او اسلام آورند و یا کودک تنها
اسیر شده بود و بمرد درین مسایل نماز گذارند مسئله اگر کافری بمرد

ولی او مسلمان ست روا باشد که ولی او بشوید و کفن دهد و چنان شوید که
جا بجس شوید و رعایت سنت نکنند و در جامه نه پیچد و لی رعایت
سنت کفن و دفن بکنند مسئله چهار کس جنازه بر گیرند اول پایه را
پیشین بگیرند بعده پایه راست پسین بعده پایه چپ پیشین و بعده
پایه چپ پسین و بقول شافعی رحمة الله علیه دو کس جنازه پایهای پیشین
بدست بر گیرند و جنازه بر گردن کهند و پایه پسین جنازه بر سینه کهند
و پایهاء پسینه بدست گیرند مسئله در بردن جنازه شتاب کنند
لیکن بدویدن مسئله قوم پس جنازه روند و بقول شافعی رحمة الله علیه
پیش جنازه روند مسئله چون برسر دفن رسند پیش از وضع
جنازه نه نشینند مسئله گور با لحد حفر کنند و میت را از جانب قبله در آرند
و بقول شافعی رحمة الله علیه شق کنند و جنازه را در آخر گور کهند چنانچه
سر میت برابر موضع قدم بود و میت را هم از ین جانب بکشند و در
گور در آرند مسئله فرود آرنده میت بسم الله و علی ملت رسول الله
گوید مسئله روی میت در گور جانب قبله کنند و بند کفن بکشایند و
خشت خام بر لحد کهند و کهادن خشت خام مستحب ست و کهادن
خشت پخته و چوب بر لحد مکروه ست مسئله گور عورة در حالة دفن
بجامه بپوشند و گور مرد نپوشند مسئله بعد از پوشیدن لحد خاک
فرو کنند و گور مسنم کنند و از زمین مقدار یک بدست بلند و پا بیشتر
و مربع نکنند و بقول شافعی رحمة الله علیه مربع کنند مسئله گور گچ نکنند
و بعد از دفن میت را از گور بیرون نیارند مگر که زمین مغصوب بود
مسئله مرده را در جای گور کردن شاید این سنت خاصه پیغامبران ا

ذکر در زیارت قبور صلحا و اتقیا و دفن در جوار قبور صلحا و مشهور و مشهود در بسیاری [illegible]

برکت و نورانیت و صفاست و زیارت مقامات متبرکه و دعا در آنجا متوارثست امام شافعی رحمة الله علیه فرموده
که قبر امام موسی کاظم سلام الله علیه و علی آبائه الکرام تریاق مجربست برای اجابت دعا و در زیارت قبور احترام اهل آن
در استقبال و جلوس و نیاب همان حکم است که در حالت حیات بود کذا قال الطیبی و در بعضی ازین امور مذکوره
بعض وجوه در کتب فقه متاخرین توسعه و ترخیص نیز میتوان یافت والله اعلم و بالجمله اصل زیارت قبور از اعمال خیر
و اوضاع دین است چنانچه گفت که و عادت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم آن بود که گذشتگان را زیارت میکرد
از برای دعا و ترحم و استغفار و در صحیح آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مامور شد که بزیارت اهل بقیع برآید تا ایشان را
دعا کند و استغفار نماید و آن در شب نصف شعبان بود و احادیث درین باب متعدد آمده و همچنین زیارت که برای ایمعنی بود
بی آنکه به عتی دیگر دهی دران راه یابد مستحب است بدانکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در ابتدای نهی کرده بود از زیارت
قبور و در آخر رخصت کرد و فرمود بودم من که نهی میکردم شما را از زیارت قبور اکنون بکنید زیارت قبور را که آن باعث بی رغبتی
در دنیا و یاد دهنده است آخرة را و این مردان راست اما زنان را بعضی گویند که باقی است بر نهی سابق و ایشان را بیرون
آمدن بزیارت مقابر جائز نیست الا بزیارت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و در احادیث لعنت واقع شده بر زنانیکه
بزیارت قبور برآیند و بعضی برآنند که این منع و لعنت در اول بود بعد از رخصت زنان نیز داخل اند و منع ایشان از جهت
قلت صبر و کثرت جزع و فزع ایشان است و در حدیث مسلم آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بزیارت مادر خود
آمد و بگریست و دیگران را نیز بگریه در آورد و فرمود طلب آمرزش کردم مادر خود را اذن نداده و طلب زیارت کردم و ماذون شدم
و فرمود که زیارت کنید قبور را که مذکر موت است و گفته اند که حضرت حق سبحانه و تعالی زنده کردانید مادر و پدر آنحضرت را صلی الله
علیه و آله و سلم را پس ایمان آوردند بوی پس از آن بمیرانید و بعضی این حدیث را تصحیح نموده اند و گفته اند که قصه زیارت
و منع از استغفار پیش ازین بود و درین باب متاخرین علما منع کرده اند از اطلاق کفر بر والدین آنحضرت صلی الله علیه
و آله و سلم تا آدم علیه الصلوة و السلام و در مشکوة از بیهقی مرسلا آورده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هر که زیارت والدین خود
کند یا یکی از آن و را هر روز جمعه آمرزیده شود مر او را و نوشته شود او را بار و استغفار و تصدق برای ایشان نیز همین حکم دارد و فرمود
چون گورستان را ببینه بگوید السلام علیکم اهل الدیار من المؤمنین و المسلمین و انا ان شاء الله بکم لاحقون نسأل الله
لنا و لکم العافیة ترمذی از ابن عباس روایت می آرد که گذشت پیغامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بقبوری که در مدینه بود و بگردانید
روی مبارک بجانب آنها آورد و گفت السلام علیکم یا اهل القبور یغفر الله لنا و لکم انتم سلفنا و نحن بالاثر و مسلم
از عائشه رضی الله عنها آورده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آخر شب نصف شعبان به بقیع بیرون آمد و گفت السلام علیکم
دار قوم مؤمنین و اتاکم ما توعدون غدا مؤجلون و انا ان شاء الله بکم لاحقون و نیز آمده السلام علی اهل الدیار
من المؤمنین و المسلمین و یرحم الله المستقدمین منا و المستاخرین و انا ان شاء الله بکم للاحقون و در خواندن
آیة الکرسی و سورة اخلاص یازده بار و معوذتین و فاتحه و یس و تبارک الذی نیز اخبار و آثار آمده است ۱۲ نقل سفر السعادة

و عبد الله بن عمر قال سمعت النبی صلی الله علیه و آله و سلم اذا مات احدکم فلا تحبسوه و اسرعوا به الی قبره و لیقرأ عند رأسه
فاتحة البقرة و عند رجلیه بخاتمة البقرة یعنی بخوانید نزد سر او سورة بقره تا مفلحون و طرف دو پای او خاتمه سورة بقره یعنی آمن الرسول
گفت شاید که تخصیص فاتحه بقره برای مشتمل بودن بر مدح کتاب الله و آن هدی للمتقین که صفت کرده شده ایشان با صفات
حمیده از ایمان آوردن بغیب و برپا کردن نماز و دادن زکوة و خاتمه او آوردن ایمان با خدا و فرشتگان او و کتابهای او و رسولان
او و ظاهر کردن عاجزی و طلب بخشش و رحمت و مدد از خدا تعالی گفت نووی در اذکار گفت محمد و احمد مروزی شنیدم احمد بن
حنبل را که میگفت اگر داخل شوید شما مقابر را پس بخوانید فاتحة الکتاب و معوذتین و قل هو الله احد و گردانید ثواب آنها برای
اهل قبور پس برسد ثواب بسوی ایشان و از شعبیت بود که انصار و قتیکه بمیرد از ایشان احدی اختلاف کردند بسوی قبر او و بخوانیدی
قرآن را و روایت کرد سمرقندی در فضایل قل هو الله مرفوعا اگر کسی برمقابر بگذرد و بخواند قل هو الله احد ده بار بعده بخشد ثواب برای مو
داده شود برای هر موتی بعدد کامل گفت حماد مکی رفتم من بسوی مقابر مکه پس نهادم سر خود را بر قبری پس دیدم اهل مقابر را حلقه
حلقه زده نشسته اند گفتم قیامت قایم شده است گفتند نه مگر مردی از برادران ما قل هو الله احد خوانده و داد ثواب او را بما
پس ما تقسیم می کنیم از ابتدای یکسال و اخبار و آثار در وصول ثواب بسیار و ظاهر و باهر اند و در اینجا ترک کرده شده تا تطویل نینجامد

پس مجوز میت ان اگرچه ضعیف اند لیکن دلالت کنند که برای ایشان اصل است و باین طور که مسلمانان همیشه در هر عصر و هر شهر
اجتماع می کنند و میخوانند قرآن را برای موتی بی انکار فکان ذلک اجماعا ذکر کرد حافظ شمس الدین ابن عبد الواحد مقدسی حنبلی
و اجزاء که تصنیف کرده است در مسائل گفت جلال الدین سیوطی اما قراءة قرآن بر قبر پس جزم کردند اصحاب ما بمشروعیت او گفت
نووی در شرح مهذب مستحب است برای زایر قبور بخواندن قرآن آنچه آسان باشد از یاد کرد و در موضع دیگر اگر ختم کنند قرآن را نزد قبر
افضل است و تقسیم کرده است نووی زیارة قبر را اقسام متعدده یا برای تذکر موت و آخرة باشد پس کفایت کند دیدن قبر مسلمان باشد یا کافر
یا برای دعا کردن پس سنت است برای قبر مسلمان یا برای تبرک پس مسنون است برای اهل خیر زیرا که در برازخ ایشان تصرفات است و برکات
بیشمار و مددهای بی انتها و یا برای ادای حق باشد مانند دوست یا از بار روایت کرد ابو نعیم کسیکه زیارة کند قبر والدین را یا یکی از
ایشان روز جمعه و در روایت بیهقی بخشیده شود و نوشته شود برای او برات یا برای رحمت و خبر صحیح است ما من احد یمر بقبر اخیه
المؤمن فیسلم علیه الا عرفه ورد علیه السلام ۱۲ نقل مرقات ملا علی قاری رحمة الله علیه و مولانا جلال الدین سیوطی ۱۲ و اخرج البیهقی
عن الواقدی گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که زیارة میکردند قبور شهداء احد را در هر سال وقتیکه میرسید شعب را بلند
میکردند آواز و میگفتند سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار بعد از آن بود ابو بکر که می آمد هر سال بعد از آن عمر بن الخطاب بعد از آن عثمان
فاطمه بنت رسول الله می آمد و دعا میکرد و بود سعد بن وقاص سلام میکرد بر ایشان بعد متوجه میشد بر یاران خود و میگفت آیا جواب سلام
نمیگوئید بکسانی که سلام میکنند بر شما ۱۲ کذا فی شرح الصدور لمولینا جلال الدین سیوطی ابو جعفر محمد باقر سلام الله علیه و علی آبائه الکرام
روایت میکرد که فاطمة الزهراء رضی الله تعالی عنها بزیارت قبر حمزه می آمد و اصلاح و مرمت آن میکرد و قبر او را بسنگی علامت کرده حاکم
از روایت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه می آرد که فاطمه زهرا هر جمعه بقبر حمزه میرفت و نماز میگذارد و گریه میکرد و دیگر روایت آمده که
بعد از دو سه روز بقبور شهداء احد میرفت و نماز میکرد و دعا میخواند و گریه میکرد رضی الله تعالی عنها ۱۲ کذا فی جذب القلوب
الی دیار المحبوب و آورد فاطمه خزاعیه که گفت دیدم من و حال آنکه آفتاب غروب شده بود نزد قبور شهدا و بود با من خواهر من
پس گفتم من برای او بیا تا سلام کنیم بر قبر حمزه پس گفت نعم پس ایستادیم بر قبر او و گفتیم السلام علیکم یا عم رسول الله پس شنیدیم
کلام او که رد کرد بر ما و علیکم السلام و رحمة الله گفت نبود کسی از آدمیان نزد ما و روایت کرد ابن ابی الدنیا و ابو نعیم و بیهقی از عطاء بن
یسار گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم برای عمر یا عمر چگونه باشد حال تو وقتیکه بمیری و دفن کرده شوی پس انداخته شود
بر تو خاک و باز پس آیند از تو مردمان آیند جوانان قبر منکر و نکیر آوازهای ایشان مانند رعد … و چشمهای ایشان ربایند
کننده و جنبانند ترا پس چگونه باشد حال تو در آن وقت یا عمر گفت یا رسول الله یا من عقل باشد فرمود آری گفت درین حالت
کفایت کنم ایشان را ۱۲ کذا فی شرح الصدور فی احوال الموتی و القبور لمولینا جلال الدین سیوطی **سنت است** وقت سلام
بر میت که باشد روی او بجانب روی میت و بماند همچنان در دعا نیز و برین است عمل عامه مسلمین گفت مظهر که باید آنکه زیارة
میت مانند زیارة او در حال حیوة و توجه کند بجانب روی او پس اگر بود در حال حیوة وقتیکه زیارة میکرد او را می نشست
از دور برای بودن او بزرگی قدر پس همچنان است در زیارة او و ایستد دور از او و اگر بود که می نشست نزدیک او در حالت
حیوة پس همچنان بنشیند نزدیک او وقتیکه زیارة بکند بخواند فاتحه و قل هو الله احد سه بار پس دعا کند برای او و نه مس کند
و بوسه دهد قبر او را بدرستیکه آن عادت نصاری است و گفت بعضی علما باک نیست بوسه دادن قبر والدین کذا فی المرقات
زیارة قبور سنت است در هر هفته افضل ایام چهار روز است روز دوشنبه اول روز و روز جمعه بعد از نماز
بامداد تا طلوع آفتاب و روز خمیس در اول روز و بقولی در آخر روز پس چون خواهد که زیارة کند دو رکعت در خانه گذارد و در هر رکعت آیة الکرسی
یکبار و اخلاص سه بار و ثواب بروح او بخشد حق سبحانه و تعالی گور او را منور گرداند مصلی ثواب بسیار یابد و در راه بمالا یعنی مشغول نشود
و چون بمقبره رسد کفش را از پا بکشد و از قبل پای متوفی در آید نه از جانب سر او کما فی فتح القدیر و شبهای متبرکه چون شب برات و همچنان
ازمنه متبرکه چون عشره ذی الحج و هر دو عید و عاشورا و توجه کند بروی میت و گوید السلام علیکم یغفر الله لنا ولکم انتم لنا سلف و نحن لکم
خلف و اگر شهید باشد گوید السلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار و در مقبره مخلوط با کفار گوید السلام علی من اتبع الهدی و بعد
گوید نسأل الله لنا ولکم العافیة. **چون بزیارة قبر پیغامبر صلی الله علیه و آله وسلم**
برود بایستد مقابل روی شریف بگوید پشت کرده سمت قبله و صلوة بر رسول صلی الله علیه وسلم آنمقدار که خواهد بگوید و
آواز بلند برندارد و دو چشم فرو داشته باشد بهیبت و عظمت بعده بگوید السلام علیک یا رسول الله السلام علیک یا
نبی الله السلام علیک یا خیرة الله السلام علیک یا سید المرسلین و خاتم النبیین السلام علیک یا قائد الغر المحجلین
السلام علیک و علی آلک و اهل بیتک و ازواجک و اصحابک اجمعین السلام علیک و علی سائر الانبیاء و علی

عباد الله الصالحين جزاک الله یا رسول الله عنا افضل ما جزا نبیا ورسولا عن امته اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له
واشهد ان محمدا عبده ورسوله وخیرته من خلقه وانک بلغت الرسالة وادیت الامانة ونصحت الامة وجاهدت فی الله حق جهاده
اللهم آته الوسیلة والفضیلة وابعثه مقاما محمودا الذی وعدته اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد وبارک وسلم واکر عاجز باشد
از حفظ این پس بگوید السلام علیک یا رسول الله صلی الله علیه وسلم واکر کسی وصیت کرده باشد با سلام بگوید السلام علیک
یا رسول الله من فلان ابن فلان **و در زیارة قبور اولیا گوید** السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته یا اولیا الله و
رضی الله عنهم جزاکم الله عنا خیر ما جزی ولی من امة محمد صلی الله علیه وسلم **و در زیارة سادات بگوید** السلام علیکم
ورحمة الله وبرکاته یا اولاد رسول الله صلی الله علیه وسلم ورضی الله عنکم وجزاکم الله عنا خیر ما جزی ولد نبی عن امة محمد صلی الله
علیه وآله وسلم **و در زیارة علما بگوید** السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته یا ایها العلماء رضی الله عنکم وجزاکم الله عنا خیر ما
جزی عالما من امة محمد صلی الله علیه وآله وسلم **و در زیارة استاد** بعد سلام بگوید یا ایها الاستاد رضی الله عنک
جزاک الله عنا خیر ما جزی استاذا من تلامذته کذا فی خزانة الجلالی **و مستحب** است که دعاء زنده مقدم باشد
بر دعاء میت کما فی شرح الحصن پس فاتحه وآیة الکرسی خواند ودر حدیث است اگر خواند مومن آیة الکرسی وگرداند ثواب او برای
برای اهل قبور داخل می کند خدا تعالی در قبر هر میت از مشرق تا مغرب وفراخ گرداند خدا تعالی قبور ایشان وبلند کند برای او هر میت درجه
وداده شود برای قاری ثواب شصت نبی وبیافریند خدا تعالی از هر حرف فرشته تسبیح کند برای او تا روز قیامت پس زلزلت و تکاثر
خواند پس اخلاص هفت یا سه بار نیکوتر ودر حدیث است اگر بخواند کسی بر قبر مادر و پدر فاتحة الکتاب وقل هو الله احد هفت بار در
گرداند حق تعالی قبرهای ایشان با هفتاد نور تا روز قیامت واگر خواند یس وملک نیز خواند در خبر است که کسی که زیارة قبر کند و گوید اللهم
انی اسالک بحق محمد وآل محمد ان لا تعذب هذا المیت حق تعالی عذاب از آن گور بر دارد تا نفخ صور وگل وریحان بر قبرها ماندن
نیکوست که تا تر است تسبیح می گوید میت از آن انس میکرد وازاینجا گفته اند که گیاه سبز از قبر دور نشاید کرد هر چند گیاه تر بود از خشک
رحمت بیشتر باشد وتصدق بقیمت گل ولیتر ۱۲ کذا فی فتاوی ابراهیم **فایده نهادن گل وسبزه بر قبر**
ووصیت کرد بریده اسلمی اینکه گذاشته شود بر قبر او دو شاخ خرما چون از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم شنیده کرده بود
که دو شاخ بر دو قبر گذاشته بودند اقتدا کرد بفعل آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بامید مغفرت وحمل کرده آنرا بر عموم ونه دانست که
این فعل مخصوص با آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم یا بآن دو قبر بود والله بالصواب حدثنا یحیی قال حدثنا ابو معاویة عن الاعمش
عن مجاهد عن طاؤس عن ابن عباس قال مر النبی صلی الله علیه وآله وسلم بقبرین یعذبان لعنه ابن عباس گذ
پیغامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم به دو قبر که عذاب کرده می شدند مردها دران فقال انهما لیعذبان وما یعذبان فی کبیر پس فرمود اینهان عذاب کرده
می شوند وعذاب کرده می شوند در گناهی بزرگ که پرهیز از آن نتوان کرد یا بزرگ نزد مردم یا نزد صاحب آنها ودر واقع بزرگ است که موجب فساد
رکن دین وازالة فتنه است چنانکه معلوم شود اما احدهما فکان لا یستتر من البول اما یکی از این دو کس پس پرده نمیگرفت از چشم مردم
در بول وکشف عورة میکرد یا آنکه پرده نمیگرفت خود را از بول والوده میشد بدان واین معنی را ترجیح داده اند از آنکه از پاک نابودن از بول در قبر عذاب
خواسته کرده که ابتداء پرسش از نماز است وطهارت از شرائط او است چنانکه در کتب طهارت است معنی آن بتفصیل مذکور است واما الآخر فکان
یمشی بالنمیمة واما دیگری پس میرفت بسخن چینی در مردم وفاش میکرد اسرار وفتنه می انگیخت در مردم ثم اخذ جریدة رطبة فشقها بنصفین
ثم غرز فی کل قبر واحدة پس گرفت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم شاخی تر وشگافت آنرا دو پاره پس فرو برد در سر قبر یا
یکی فقالوا یا رسول الله لم صنعت هذا پس گفتند ای رسول خدا چرا کردی این را فقال لعله ان یخفف عنهما ما لم ییبسا
پس فرمود نزدیک است که تخفیف کرده شود عذاب از آن مردها تا آنکه خشک نشوند گفته اند که اختیار شاخ خرما از آنست که دیر
خشک می شود ونیز آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم او را بمومن تشبیه داده وگفته شده که خلقت او از بقیه گل آدم علیه الصلوة
والسلام پس متضمن برکتی خواهد بود ظاهر آنست که این معنی از خصایص آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم است واز برکات او است و
بعضی از خاصیت شاخ تر گرفته اند چنانکه ما نور است که شاخ تر در حیات خود که عبارت از رطوبت است ذکر خدا می کند واین که
گل انداختن بر قبرها متعارف شده است بهمین سند آن میتوانند شد والله اعلم ۱۲ کذا فی ترجمه صحیح بخاری لمولینا نور الحق دهلوی رحمة الله علیه

در فضیلت قبر والدین وعن محمد بن النعمان یرفع الحدیث الی النبی روایت است از محمد بن النعمان
که از ثقات تابعین است در حالتیکه میرساند حدیث را به پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم گفت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم من زار قبر
ابویه او واحدهما فی کل جمعة کسیکه زیارة کند قبر پدر ومادر خود را یا هر یکی از این هر دو را هر هفته غفر له وکتب برا امرزیده شود
مر آنکس را ونوشته شود در دیوان اعمال نیکی کننده به پدر ومادر ودر عبرت کسیکه با نیکی کردن به هر دو ادر ضد عقوق و به آن نیکی
کننده باشد نه ضد عاق ۱۲ رواه مسلم مشکوة **بوسه دادن قبر والدین** را در کنجی روایات فقهیه

کذا فی المرقات وشرح المشکوٰة لمولانا عبد الحق محدث دهلوی رحمة الله علیه ذکر در بوسیدن
بوسه دادن قبر پدر و مادر را نیز آمده بوسه دادن بر گور و دست نهادن بیامده است مگر در گور مادر و پدر و استاد برای تبرک اگر بوسید
گور افتاد و بنی کی مخدوم فرمود که بوسه دادن بر گور و دست نهادن بیامده است که هم در معنی استاد است ۱۲ معدن المعانی
جایز داشته اند و از بزرگی از بزرگان دین هم برای تبرک بوسه روا است و آنچه ذکر کرده شده در کفایه شعبی مردی آمد بسوی پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم
و بیان نیت بوسه دادن قبر مادر و پدر برای آنکه قسم خوردم اینکه بوسه دهم آستانه جنت را و حور العین را پس فرمود او را ببین
پس گفت یا رسول الله بدرستیکه قسم خوردم اینکه بوسه دهم و روایت کرده شد که گفت یا رسول الله اگر نباشد
صلی الله علیه وآله وسلم اینکه بوسه دهد بر قدم مادر و پیشانی پدر را
مادر و پدر پس فرمود بوسه ده مر قبر ایشان را گفت اگر نشناسم قبر ایشان را فرمود بکش دو خط و نیت کن
یکی از ایشان قبر مادر و آن دیگر قبر پدر پس بوسه ده قبر ایشان را پس حانث نشوی در یمین خود ۱۲ نقل خزانة الروایات

دست نهادن بر قبر

در یوسف ترجمانی صغیر آورده که ما نشناختیم نهادن دست
بر قبور سنت و نه مستحب و نمی بینیم باین باک و در عین الایة الکرباسی گفته محققین یافتیم غیر انکار از سلف
کذا فی فتاوی قنیه

در بیان علم موتی نیز ایشان

و شنیدن او و عن عائشة رضی الله تعالی عنها
قالت کنت ادخل بیتی الذی فیه رسول الله گفت عائشه بودم من که می درآمدم خانه خود را که در وی مدفون بود رسول
خدا صلی الله علیه وآله وسلم و ابوبکر نیز مدفون شده بود در وی وانی واضع ثوبی و حال آنکه من کشنده و افکننده بودم
جامه خود را یعنی ردا را از سر و اقول انما هو زوجی وابی و می گفتم بدل خود یا اگر چه بر سبیل ازان کسی نیست مدفون
مگر شوهر من که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم است و پدر من که ابوبکر است رضی الله عنه فلما دفن عمر معهم پس هرگاه که دفن
کرده شد حضرت عمر رضی الله عنه فوالله ما دخلته الا وانا مشدودة علی ثیابی پس بخدا سوگند نه در آمده ام
آن خانه را مگر آنکه من بسته شده است بر من جامهای من حیاء من عمر از جهت شرم داشتن از عمر که بیگانه بود
رواه احمد درین حدیث دلیل واضح است بر حیاة میت و علم وی و بر آنکه واجب است احترام میت نزد زیارة وی
خصوصا صالحان را والله و بلیغ است مر زیارة کننده کان خود را بر ادب ایشان کذا فی شرح الشیخ نقل شرح مشکوٰة
لمولانا عبد الحق محدث دهلوی رحمة الله علیه ۱۲ وعن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اذا وضعت
الجنازة فاحتملها الرجال علی اعناقهم و وقتیکه نهاده می شود جنازه یعنی میت بر نعش پس بر میدارند او را مردان بر گردنهای
خود فان کانت صالحة قالت قدمونی پس اگر باشد میت نیکوکار میگوید پیش فرستید مرا بثواب عمل صالح که من کرده ام
و اسناد قول بجنازه که جثه میت است مجاز است و قائل روح است و تواند که روح را در آن حال بجثه میفرستاده باشد
والله اعلم وان کانت غیر صالحة قالت لاهلها یا ویلها این تذهبون بها و اگر باشد بد کار میگوید جنازه مر کسان
خود را یعنی آنهان که بر میدارند او را ای وای کجا میبرند او را ظاهر آن بود که گوید یا ویل ولیکن چون نفس خود را صالح ندید
خود را از خود جدا کشید گویا که غیر او ست و تواند که این از تصرف راوی باشد بجهت کراهت نسبت ویل بخود و ویل
وای و سختی و نام وادی در جهنم آید یسمع صوتها کل شیء الا الانسان می شنود آواز او را هر چیز از حیوانات بلکه
نباتات و جمادات نیز مگر آدمی که بمقتضیه تکلیف سر کتمان آن از وی مطلوب است تا ایمان بغیب باشد و نیز
می فرمایند و لو سمعها الانسان لصعق و اگر می شنید آدمی هر آئینه هلاک می شد بجهت فضاحت و دهشت رواه
البخاری ۱۲ کذا قال الشیخ عبد الحق المحدث دهلوی رحمة الله علیه فی شرح المشکوٰة و روایت ازام در داست گفت و قتیکه نهاده
شود میت بر سریر پس آواز میدهد یا اهلاه و یا جیرانا یا حملت سریراه فلا تغتنکم الدنیا چنانکه فریفته کرد مرا

و بناذي كنه بشما چنانكه بازيابي گرد من بدرستيكه اهل من نمي بردارند از كنارهاي من چيزيرا ۱۲ كذا في شرح الصدور لمولينا جلال الدين
سيوطي رحمة الله عليه روايت كرد ابن منده از ابي النضر نيشابوري الحفار و بود صالح و پرهيزگار گفت كندم قبر را براي ميت كشاده
پس گشاده شد در گور گوري ديگر پس ديدم من دران ليس كه جواني خوبروي نيك جامه خوشبوئي نشسته مربع و در كنار
او كتابي نوشته شده بخط سبز خوب تر انچه من ديدم از خطها و حال آنكه مي خواند قران را پس نظر كرد آن جوان سوي من پس
گفت آيا بر پا شده است قيامت پس گفتم ني پس گفت بازنه كلوخ را در موضعهاي خود پس نهادم كلوخها را در موضعها
گفتم اين روايت ابن نجار است در تاريخ بغداد

در بيان استمداد از ارواح نوراني اولياء الله رحمة الله عليهم اجمعين

استمداد باهل قبور در غير نبي صلى الله عليه وآله وسلم يا غير انبيا عليهم السلام
منكر شده اند آنرا بسياري از فقها و ميگويند نيست زيارة مگر براي دعا موتي و استغفار براي ايشان و رسانيدن نفع
بايشان بدعا و استغفار و تلاوت قران و اثبات كرده اند آنرا مشايخ صوفيه قدس الله اسرارهم و بعض فقهاء رضي الله
عنهم و اين امري محقق و مقرر است نزد اهل كشف و كمال از ايشان تا آنكه بسياري را فيوض و فتوح از ارواح رسيده
و اين طائفه را در اصطلاح ايشان اويسي خوانند امام شافعي گفته است رحمة الله عليه قبر موسى كاظم ترياق مجربست
مر اجابت دعا را و حجة الاسلام امام محمد غزالي رحمة الله عليه فرموده هر كه استمداد كرده شود بوي در حيات استمداد كرده
شود بوي بعد از وفات و يكي از مشايخ عظام گفته است ديدم چهار كس را از مشايخ كه تصرف ميكنند در قبور خود مانند
تصرفهاي ايشان در حيات خود يا بيشتر شيخ معروف كرخي و شيخ عبد القادر جيلي و دو كس ديگر از اولياء شمرده
رحمة الله عليهم اجمعين و دو كس ديگر از اولياء شمرده و مقصود حصر نيست انچه خود ديده و يافته است و سيدي احمد
بن رزوق كه از اعاظم فقهاء و علماء و مشايخ ديار مغرب است گفته كه روزي شيخ ابو العباس حضرمي از من پرسيد كه
امداد حي اقوي است يا امداد ميت من گفتم قومي ميگويند كه امداد حي قوي تر است و من ميگويم كه امداد ميت قوي تر است
پس شيخ گفت نعم زيرا كه وي در بساط حق است و در حضرت اوست و نقل درين معني ازين طائفه بيشتر ازانست
كه حصر و احصا كرده شود و يافته نمي شود در كتاب و سنت و اقوال سلف صالح كه منافي و مخالف اين باشد و رد كند
اينرا و بتحقيق ثابت شده است بآيات و احاديث كه روح باقيست و او را علم و شعور بزائران و احوال ايشان
ثابت است و ارواح كاملان را قربي و مكاني در جناب حق ثابت است چنانكه در حيات بود يا بيشتر ازان و اولياء را
كرامات و تصرف در اكوان حاصل است و آن نيست مگر ارواح طيبه ايشانرا و ارواح باقي است و متصرف حقيقي
نيست مگر خداي عز و جل و همه بقدرت اوست و ايشان فاني اند در جلال حق در حيات و بعد از ممات پس اگر
داده شود مر احدي را چيزي بوساطت يكي از دوستان و مكاني كه نزد خداي دارد دور نباشد چنانكه در حالت
حيات بود و نيست فعل و تصرف در هر دو حالت مگر حق را جل جلاله و عم نواله و نيست چيزي كه فرق كند ميان
دو حالت و يافته نشده است دليلي برآن ۱۲ كذا في المشكوة لمولينا عبد الحق رحمة الله عليه بحال نداي كه ايشانرا از ما خبر بود
و ما را از ايشان چنانكه در خواب مي بيني و بخواب ديدن مردگان در احوال نيكو و احوال زشت برهاني عظيم است
برآنكه ايشان زنده اند يا در نعمت يا در عذاب و نيست نشده اند و مرده نباشند چنانكه گفت ولا تحسبن الذين
قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون فرحين بما اتهم الله من فضله ۱۲ كذا في كيمياء سعادت
لمولينا محمد غزالي رحمة الله عليه مي بايد فهميد كه استعانت از غير بوجهي كه اعتماد برآن غير باشد و او را مظهر عون الهي
نداند حرام است و اگر التفات محض بجانب حق است و او را يكي از مظاهر عون الهي دانسته و نظر بكارخانه اسباب
و حكمت او تعالي دران نموده بغير استعانت ظاهري نمايد دور از عرفان نخواهد بود و در شرع نيز جائز و روا است
و انبيا و اوليا اين نوع استعانت بغير كرده اند و در حقيقت اين نوع استعانت بغير نيست بلكه استعانت
بحضرت حق است لاغير ۱۲ نقل تفسير عزيزي علاقه روح با بدن از راه نظر و عنايت بحال ميماند و توجه روح بزائرين
و متوسلين و مستفيدين بسهولت مي شود كه بسبب تعين مكان بدان گويا مكان روح متعين است و آثار ايشان

عالم اند چند قباحت و فاتحه ها و تلاوة قرآن چون دران بقعه که مدفن بدن اوست واقع شود بسهولت نافع می شود
پس سوختن بآتش گویا روح را بی مکان کردنست و دفن کردن گویا مسکنی برای روح ساختن و بنابراین
کرد اولیاء الله مدفونین و دیگر صلحاء مؤمنین انتفاع و استفاده جاری است و آنها را افاده و اعانت نیز متصور ۱۲
تفسیر عزیزی امام رازی رحمة الله علیه گفته چون می آید زایر نزد قبر حاصل می شود نفس او را تعلقی خاص بقبر چنانکه نفس
صاحب قبر را بسبب این دو تعلق حاصل می شود میان هر دو نفس مقابله معنوی و علاقه مخصوص پس اگر نفس مزور قوی تر باشد
نفس زایر مستفیض شود و اگر منعکس بود بر عکس شود و در شرح مقاصد ذکر کرده نفع یافته می شود بزیارة قبور و استعانة
بنفوس اخیار از اموات بدرستیکه نفس مفارقه را تعلقی هست ببدن و بتربتی که دفن کرده شده است دران پس چون
زیارة می کنند زنده آن تربت را و متوجه می شود بسوی نفس میت حاصل می شود میان هر دو نفس ملاقات و اضافات
کذا فی کشف الغطاء عم لزم للموتی علی الاحیاء من تصنیف شیخ الاسلام دهلوی رحمة الله علیه و زاد اللبیب فی سیر الحبیب ۱۲

ونیست صورة استمداد مگر همین که محتاج طلب کند حاجت خود را

از جناب عزت الهی بتوسل بروحانیت بنده مقرب و مکرم درگاه و الا و گوید خداوندا ببرکت این بنده که تو رحمت
و اکرام کرده او را برآورده گردان حاجت مرا **یا بنده الله** آن بنده مقرب و مکرم را که ای بنده خدا و ولی وی
شفاعت کن مرا و بخواه از خدای تعالی مطلوب مرا تا قضا کند حاجت مرا پس نیست بنده درمیان مگر وسیله
و قادر و معطی و مسئول پروردگار است تعالی شانه و بروی هیچ شائبه شرک نیست چنانکه منکر وهم کرده و آنچنان
است که توسل و طلب دعا از صالحان و دوستان خدا در حالت حیوة کنند و آن جائز است باتفاق پس این چرا
جائز نباشد و فرقی نیست در ارواح کاملان در حین حیوة و بعد از ممات مگر ترقی کمال و شرح و بسط این بحث چنانچه در
شرح مشکوة هست خصوص در باب حکم اسراء که اتحاد او تحقیق داده و امام سیوطی رحمة الله علیه در شرح صدور مفصل
ذکر کرده ۱۲ کذا فی کشف الغطاء و زاد اللبیب ۱۲

در بیان نگاه داشتن حرمت قبر و اداء آن

وعن عائشة رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قال کسر عظم المیت ککسره حیا شکستن استخوان
مرده همچو شکستن اوست در حالت حیوة ابن عبد البر گفته است اینجا استفاده میگردد که میت متالم میگردد بجمیع آنچه متالم میگردد
بدان حی و لازم اینست که متلذذ میگردد بتمام آنچه متلذذ میگردد بدان زنده عن عمرو بن العاص قال لابنه وهو فی سیاق
الموت روایتست از عمرو بن العاص که صحابی مشهور است گفت مر پسر خود را و حال آنکه عمرو در شروع موت و نزع روح بود
اذا انا مت فلا تصحبنی نائحة ولا نار و نتیجه من بمیرم پس باید که همراه نشود مرا زنی نوحه کرنده و آتش که عادت اهل جاهلیت
بود که آتش همراه میت میفرستادند تا برای بخور و جز آن کار آید فاذا دفنتمونی فشنوا علی التراب شنا پس چون دفن
کنید مرا پس بریزید و بسهولت بیندازید بر من خاک را یعنی اندک اندک اندازید و این اشاره است بآنکه میت احساس
می کند و دردناک می شود بآنچه دردناک می شود زنده آه وعن عمرو بن حزم قال رأنی النبی صلی الله علیه وآله وسلم متکیا علی قبر
گفت دید مرا آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم تکیه زننده بر قبری فقال پس گفت آنحضرت لا تؤذ صاحب هذا القبر
آزار مکن صاحب این قبر را او لا تؤذه شک راوی است و شاید که مراد آنست که روح وی ناخوش می آرد و راضی نیست به تکیه کردن
بر قبر وی از جهت تضمن وی اهانت و استخفاف را بوی والله اعلم رواه احمد وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم لان یجلس احدکم علی جمرة هر آینه اینکه بنشیند یکی از شما بر اخگر سوزان فتحرق ثیابه پس بسوزاند جمره جامها
او را فتخلص الی جلده پس برسد آن جمره و واصل شود تا پوست وی خیر له من ان یجلس علی قبر بهتر است مر
او را از نشستن وی بر قبر رواه مسلم در شرح الصدور مولینا جلال الدین سیوطی که مصنف صحیح است نوشته بروایت عقبة بن عامر
صحابی که اگر پای سپر کنم و پای مالم آتش سوزان و قدم نهم بر تیزی شمشیر که ببرد و دو نیم شود پای من محبوب تر است سوی من از آنکه

قدم نهم بر قبر کسی موتی و برابر است نزدیک من که بول و براز کنم در پیش قبر از بول و براز کردن در بازار یعنی من که در قبرستان
بول و براز کنم برابر است در بازار روبروئی مردان کرده باشم یعنی حکم مساوات دارد در بی شرمی و بی لحاظی ای اماثل بی شرمی
و بی لحاظی است که من در بازار بر سر راه آمد و رفت مردمان برهنه پیشاب و غایط کنم و او مرا ببینند و ابن ابی الدنیا از سلیم
بن عفیر روایت کرده که ایشان رفتند برای زیارة مقبره پس دران حال رو نکرد بیشاب بر ایشان و سخت شد حاجت
بول کردن پس گفت همراهیان ایشان مر ایشانرا که بیشاب کنید گفت سبحان الله قسم است بخدا تعالی ست من حیا میکنم
از اهل قبور چنانکه حیا و شرم می کنم از زنده کان کذا فی شرح مشکوة حضرت عبد الحق و حضرت ملا علی قاری رحمة الله علیهما ۱۲
نهادن سر قبر برای خفتن نیز مکروه است گفت ابو قلاده رفتم من از شام بسوئی بصره پس آمدم من در خندق پس وضو کردم
و گذاردم دو رکعت نماز پس کف دم سر خود را بر قبر و بخواب رفتم پس بیدار شدم پس صاحب قبر شکایت کرد و گفت
ایذا رسانیدی مرا ابتدائی شب ۱۲ در شرح مشکوة شیخ عبد الحق محدث نوشته گفت علما که زیارة میت مانند زیارة زنده است
چون رو برو شدن و حرمة داشتن و نگه داشتن ادب پس دلالت میکند بر اینکه آن میت حکم زنده میدارد ۱۲
کذا فی زاد اللبیب

دربیان آمدن ارواح موتی بر در خانهای خود بدرستیکه

ارواح مؤمنین بیایند در هر شب جمعه و روز جمعه و یوم عیدین و روز عاشورا و شب برات پس ایستاده می شوند بیش در دروازه خانها
و او از میدهد هر یک از ایشان به آواز غمگین ای اهل من و ای اولاد من و ای اقربائی من رحمت کنید بر ما با صدقه و یاد کنید
مارا و فراموش نکنید مایانرا و رحمت کنید در غربت ما و اندک حیله کردن ما در تنگی قبر و غم دراز و قید مزلوط و احتیاج سخت
و بود این مال که در دست شماست در دست ما اگر خرچ کردیم مال آنرا در راه خدا سوال نکرده شدیم مال از و و شما بخورد
و می نوشید و مایان حساب کرده می شویم و حساب داده می شویم و عذاب کرده می شویم پس باز می گردند از ایشان گریه کنان
و غمناک پس او از میدهد هر یک از ایشان به آواز غمگین و میگویند ای بار خدایا نه امید کرد ان ایشانرا از رحمت چنانکه محروم داشتند
مایانرا از دعا و صدقه و در روضه آورده که ایستاده می شوند بر در خانهای خود پس می گویند ایا هست کسی که یاد کند مایانرا ایا هست
که رحم کند بر ما ایا هست کسیکه یاد کند غربت مارا ای ساکنت کنندگان در خانهای ما ای سعادت یابندگان با چیزی که بدبخت
شدیم ما و ای باشندگان در فراخ محلهائی ما و مایان در تنگی قبور هم ای خوار داشتید طفلان مارا و ای نکاح کردید زنان
مارا ایا هست کسی که فکر کند در غربت ما و سختی ما و اعمال ما و ما نیز چنین شده اند اعمال نامها شما کشاده والله اعلم بالصواب
روایت کرد ابو نعیم از لیث بن سعد گفت شهید شد مردی از اهل شام و بود که می آمد بسوئی پدر خود هر شب جمعه در منام پس
سخنها میکرد و استیناس میگرفت پس غایب شد از یک جمعه پس آمد در جمعه دیگر پس گفت ای پسر من بر آئینه تاخیر کردی
و تنگ شدم بسبب نه آمدن تو پس گفت باز داشت از تو مرا آنکه شهدا امر کرده شده اند اینکه ملاقات کنند عمر بن عبد العزیز
پس بملاقات او رفتیم و بود این وقت موت عمر بن عبد العزیز کذا فی شرح الصدور فی احوال الموتی والقبور تصنیف
مولینا جلال الدین سیوطی رحمة الله علیه و کنز العباد و خزانة الروایات و زاد اللبیب و کشف الغطا و جرة الفقها ۱۲

در فضایل صدقه

عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من تصدق بعدل تمرة کسیکه
تصدق کند بمقدار چیزی که برابر است قیمت تمره را من کسب طیب از کسب پاک ولا یقبل الله الا الطیب و نمی پذیرد
خدا تعالی مگر پاک را چنانکه در حدیث دیگر آمده است ان الله طیب لا یقبل الا طیبا فان الله یتقبلها بیمینه بدرستیکه
خدا تعالی می پذیرد آنرا به دست راست خود ثم یربیها لصاحبها پس تربیت و پرورش میکند آن صدقه را و افزون می کند برای
صاحبش کما یربی فلوه چنانکه پرورش میکند یکی از شما کره اسپ خود را حتی یکون مثل الجبل تا آنکه میباشد
آن صدقه مانند کوه متفق علیه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ان الصدقة لتطفی غضب الرب
بدرستیکه تصدق کردن بر آئینه میکشد و فرو مینشاند آتش غضب و خشم الهی را و تدفع میتة السوء و دور میکند ...

مرگ بد نا استاره است بحصول سلامت و عافیت در دنیا و دین و سبه او مآل و مراد بعیشة السوء حالت بدی که در وقت موت باشد
از انچه مؤدّی بکفر و کفران گردد از الام و اوجاع و جزع و فزع و غفلت از ذکر حق و عدم حضور شهادة ایمان و بعد و حجاب از رحمت
رحمان و گرفتاری بوسوسه شیطان و غیر آن انچه مفضی گردد بسوء خاتمت و وخامت عاقبت بود نعوذ بالله من ذلک دعوة
فجاءة در حالت غیر مجوّد نیز از ان قبیل است رواه الترمذی

فضیلت صدقه که بارواح موتی داده شود

و غیره سوم و چهلم و

و عن سعد بن عبادة قال روایت است از سعد بن عبادة انصاری که از مشاهیر صحابه و مقبولان درگاه نبوة بود که گفت یا رسول الله
ان ام سعد ماتت بدرستی مادر سعد یعنی مادر من مرده است فای صدقة افضل پس کدام صدقه که بروح وی کنم فاضل تر
و بهتر است قال الماء گفت انحضرت آب بهترین صدقهاست که برای وی چاه بکنی و بتشنگان بدهی فحفر بئرا پس کند
سعد ابن عبادة چاهی را بنام مادر خود تا خیر جاری باشد و قال و گفت هذه لام سعد این چاه برای ام سعد است
و برای اوست تا ثواب این بروح وی برسد رواه ابوداود و نسائی عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم
ان الله عزوجل یرفع الدرجة للعبد الصالح فی الجنة بدرستی خدا تعالی هر آینه بلند میکرداند پایه را مر بنده صالح را در بهشت
فیقول یا رب انی لی هذه پس می گوید آن بنده صالح ای پروردگار من از کجاست مرا این درجه فیقول باستغفار
ولدک لک پس میگوید پروردگار تعالی این درجه بسبب استغفار فرزند تست مر ترا و این یکی از منافع نکاح و عظم فوائد
آنست یکی از ان ست چیزیست که لاحق می شود مومن را از عمل او و حسنات وی چنانکه در اول کتاب گذشت رواه احمد
و عن عبدالله بن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم ما المیت فی القبر الا کالغریق المتغوث نیست مرده در گور
مگر مانند کسی که آب از سر وی گذشته است و فریاد می کند که کسی دست وی گیرد ینتظر دعوة تلحقه من اب او ام چشم میدارد دعای
که برسد او را از پدر یا مادر او و اخ یا برادر او و صدیق یا دوستی فاذا لحقه کان احب الیه من الدنیا و ما فیها پس چون
میرسد میت را دعا میباشد آن دعا بسوی وی دوست داشته شده تر از دنیا و چیزیکه در دنیاست از متاع دنیا و ان الله لیدخل
علی اهل القبور من دعاء اهل الارض امثال الجبال و بدرستیکه خدا تعالی هر آینه می در آرد بر مرده های از دعاء اهل زمین مانند
کوه های یعنی از ثواب وان هدیة الاحیاء الی الاموات الاستغفار لهم بدرستیکه تحفه زندگان بسوی مردها طلب
امرزش کردن است مر ایشانرا رواه البیهقی فی شعب الایمان کذا فی شرح مشکوة ۱۲ در خلاصه مذکور است که پیغامبر صلی الله علیه
واله وسلم فرمود که چون تصدق کنند مردم به نیت مرده امر فرماید خدا تعالی جبرئیل علیه السلام را آنکه بر د سوی قبر فلان میت
همراه هفتاد هزار فرشته که بدست هر فرشته نوری باشد پس میبرند بقبر وی و میگویند السلام علیکم یا ولی الله و تبشیر او
کنند و گویند که فلانه بتو فرستاده است و در مرقاة الاخرة آورده است که اجابة طعام برای میت بخشد باشد مکروه است
این انگاه است که از مال ترکه میت کرده باشد زیرا که ترکه حق وارثان است و اگر وارثان نباشند بیت المال است اما اگر کسی
از مال خود برای میت طعام می کند و خلق را مجوز راند باشد حلال است زیرا که پیغامبر صلی الله علیه واله وسلم بروح حمزه
رضی الله عنه در طعام شام سیوم روز و دهم روز و چهلم روز و ششماهیانه و سالیانه داده است و صحابه نیز چنین کرده
پس انکار این منکر باشد پس اورسول صلی الله علیه واله وسلم و اجماع صحابه را منکر شده باشد در تحفه النصایح آورده است بلیت
پس مرده بسازی طعام را چون سیوم دریم هفتم یا چهل باید که دهی درویش را و نه باشد معتبر در ریاض الناصحین آورده
طعامیکه از برای میت رسم و ناموس و ریا که اگر چنین نکنم مردمان گویند او از مرده خود حساب نداشت بران دعوة طعام خوردن
مکروه است از مجمع الفواید آورده است که سه روز طعام از خانه اهل میت خوردن مکروه است و طعامیکه خویشان اهل میت را فرستند
آن طعام بغیر اهل میت دیگر از اخوردن مکروه تحریمیست مگر کسیرا که برای تعزیت از دور آمده است که باز بخانه نرسد و کسیرا که جنازه را
دور برند جایز است که بخورند و در خلاصة الفقه آورده است که گفت پیغامبر صلی الله علیه واله وسلم که خدا تعالی از وی بیزار است و من
نیز بیزارم از ان کسی که طعام بخورد پیش از گذشتن سه روز در خانه مصیبت مگر فقیران چون صغیر و غائب در ورثه نباشد

كذا في مسائل مهمات در مصابيح آورده است فرمود نبي صلي الله عليه وآله وسلم نمي آيد بر ميت شب سخت تر از شب اول پس رحم كنيد براي موتي خود بچيزي از صدقه رسول عليه السلام گفت هر كه نيست ميت صد هزار بار لا اله الا الله بگويد و ثواب آن بميت بخشد اگر ميت از اهل عذاب باشد وي را عذاب نكنند واگر از اهل عذاب نباشد وي را درجات دهند در شرعة آورده مستحب است اينكه صدقه داده شود از ميت بعد او تا هفت روز كذا في مسائل مهمات در بدر السعادة ميگويد كه در ملك خراسان و در زمين عرب چنان رسم نيكوست كه در يوم طعام و شربت وانواع ميوها موجود مي كنند چون مردگان از زيارة باز گشته بخانه در منزل و مقام خويش مي آيند مروح مرده طعام و ميوه و جز آن ميدهند و خود هيچ نمي كنند كاري بر خلاف سنت پيغامبر عليه الصلوة والسلام و علماء دين ميكنند قطب العالم باز نه درين محل فرموده اند كه در هندوستان چه رسمي زشت و قبيح افتاده است اهل مصيبت گرسنه ميباشند و مرده را منتظر صدقه مي دارند اين مستحب نيست بلكه بهتر است چون از حظيره باز گردند طعام و شراب بر اندازه قدرة خود مهيا مي كنند خلق خدا را و جز آن كه موافق بروح مرده بدهد كاري مشروع و فعلي مستحسن كرده باشد ١٢ كذا في سراج الهدايه من تصنيف سيد جلال الدين بخاري رحمة الله عليه ١٢ واما طعامي كه بروح مرده برند روايتي در حل و حرمت و كراهتش در كتب فقهيه بنظر بنده نرسيد و صواب آنست آنچه شيخ در جامع البركات گفته كه مدار بر نيت است آنچه بنيت تصدق بر فقرا برند تا ثواب آن باموات رسد جز بفقير روا نبود چه تصدق بر فقرا ميباشد و هديه مر اغنيا را و آنچه بنيت ضيافت مسلمين تيار كنند هر كه باشد غني يا فقير چنانچه در اعراس مشايخ در ديار ما متعارف است عام باشد فقرا و اغنيا را واگر در اعراس بلفظ طعامي بروح فلان بخته ايم نگويند و گويند طعامي يا ما حضري ساخته شده است بيايند بهتر باشد واگر از عبادت بروح فلان اين مراد دارند كه ضيافتي كرده ايم بياد ايشان تا بعد از اكل قراني و فاتحه خوانيم و ثواب آن را بروح ايشان برسانيم باكي نيست نهايه ١٢ كذا في كشف الغطا تصنيف شيخ الاسلام دهلوي رحمة الله عليه

باعث ظهور عرس حضرت محمد مصطفي صلي الله عليه وآله وسلم از پيدايش يا از روز بعث يا از هجرت يا از وفات

وبود ولادت آنحضرت صلي الله عليه وآله وسلم دوازدهم ربيع الاول روز دوشنبه و هجرت آنحضرت صلي الله عليه وآله وسلم و وفات آنحضرت بود در روز دوشنبه دوازدهم ربيع الاول پس اهل مكه ميكنند دعوة و ضيافت و طعام مي پزند هر سال در دوازدهم ربيع الاول براي دو وجه اول روزيست كه پيدا شده در ان روز رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم در مكه و مكه اكرم ترين بلاد و دوم آن روزيست كه نازل كرده شده دران روز وحي بر آنحضرت صلي الله عليه وآله وسلم و شد مكه جاي نزول جبرئيل امين الله و محل نزول كلام الله و جاي ظهور امر الله و اهل مدينه دران روز تفريق اند يك فرقه مي كنند ضيافت و دعوت مانند اهل مكه فرحان و شادان بقدوم آنحضرت صلي الله عليه وآله وسلم و ميگويند كه اين روزيست كه دران روز اكرام كرد خدا تعالي مدينه را بسبب نزول صلي الله عليه وآله وسلم و فريق دوم اظهار حزن و بكا و اجتماع مي كنند مانند اجتماع اهل تعزيت و ميگويند اين روزيست كه وفات يافت دران رسول صلي الله عليه وآله وسلم و با وجود آن طعام مي پزند و ميخورانند مسكينان و يتيمان را بسبب در ستي آنحضرت صلي الله عليه وآله وسلم اينست سبب عرس در حرمين شريفين زاد الله تعالي تعظيما و تشريفا فاما در غير آن از بلاد اسلام گفت با من مردي ثقه به رستي روزيكه مي آيد يوم ميلاد نبي صلي الله عليه وآله وسلم زينت مي دهند بازارها كه خود را و مي افروزند شمع و چراغ و زينتها مي دارند شب دهم و يازدهم و دوازدهم از ربيع الاول و ميگويند اين روزيست ميلاد آنحضرت صلي الله عليه وآله وسلم و ايشان عادت كنند كه مي كنند در هر سال و ميكنند درين روز دعوة براي سادات و علما و جميع گروه مسلمانان باختلاف طبقات خود و شنيده ام از مشايخ ملل رحمهم الله بدرستيكه سلف هميشه مواظبت كرده اند بر آن در اطراف بلاد و اكثر هر يك طائفه بر وجه از وجوهات مذكوره و براي هر مرد نيت است كه كرده و مشايخ صوفيه رحمهم الله ميكنند دعوة و ضيافت و سماع و كرده ديگر اجتماع مي كنند و ختم مي كنند قرآن را و شغل مي كنند بوظائف و طاعات و مقصد كل راجع بسوي شعار و تعظيم وايشان اميد ثواب باشند كامنهم و فيتكه باشد روز وفات سلطاني يا اميري يا ولي فدر ليقي ديگر ميكنند دعوة و ضيافت و خورانند طعام و ميگويند اين طعام مولود و فلان عرس است را و از اينجا دانسته شد و از اين شغل اوست در متابعت محبت او ليس الله آنست اينكه كرده شود ميلاد آن ذات پاك كه سبب نجات عباد الله است از الشقاوة و عذاب دوزخ نور انيه كذا في ساطع محمد ابن مسعود الكازروني

پيغامبر صلي الله عليه وآله وسلم هر سال بر قبور شهداء احد براي زيارة آمدندي

واخرج البيهقي عن الواقدي قال كان النبي صلي الله عليه وآله وسلم يزور الشهداء

نهادن عهدنامه و غیره ادعیه بامیت در قبر عهدنامه در لحد شانیه نهادن و بعضی گفته‌اند
در مثل بموم اندر گیرند و در سوراخ نهند و در پیش روی میت دفن کنند کذا فی صلوة مسعودی و در شرح منیه نقل کرده که اگر نوشته شود
عهدنامه بر روی میت یا دستار او یا کفن او امید است که بخشد او را خدای تعالی و از بعضی متقدمین نقل کرده که وصیت کرد که بنویسد
در روی و سینهٔ او **بسم الله الرحمن الرحیم** پس همچنان کردند بعد از آن چون دیده شد در خواب و سوال کرده شد از حال
گفت هرگاه که نهاده شدم در قبر آمدند او را ملائکه عذاب و چون دیدند او نوشته بر روی او و سینهٔ من گفتند محفوظ شدی
از عذاب خدا کذا فی کشف الغطا چون وقت رحلت حضرت والد ماجد حضرت عبد الحق محدث دهلوی قریب تر رسید فرمودند به پسر خود
یعنی عبد الحق را که بعضی ابیات و کلمات که بمعنی عفو و مغفرت باشند در کاغذی بنویس و با کفن همراه من کن یکی این رباعی رباعی
دارم دلکی غمگین بیامرز و مپرس صد واقعهٔ درگمین بیامرز و مپرس شرمنده شوم که بپرسی عملم ای اکرم الاکرمین بیامرز و مپرس
و دیگر این **قدمت علی الکریم بغیر زاد من الحسنات والقلب السلیم فحمل الزاد اقبح کل شیٔ اذا کان القدوم علی الکریم**
و فرمودند که در جواب منکر و نکیر بنویس ربی الله و نبیی محمد و شیخی شیخ عبد القادر جیلانی رحمة الله علیه رحمة واسعة تامة کاملة
کذا فی اخبار الاخیار تصنیف حضرت شیخ عبد الحق محدث دهلوی رحمة الله علیه **عهدنامه این است** اللهم فاطر السموات
والارض عالم الغیب والشهادة ذا الجلال والاکرام فانی اعهد الیک فی هذه الحیوة الدنیا واشهدک وکفی بک شهیدا
انی اشهد ان لا اله الا انت وحدک لا شریک لک لک الملک ولک الحمد وانت علی کل شیٔ قدیر واشهد ان محمدا
عبدک ورسولک واشهد ان وعدک حق ولقائک حق والساعة اٰتیة لا ریب فیها وانک تبعث من
فی القبور وانک ان تکلنی الی نفسی تکلنی الی ضعف وعورة وذنب وخطیئة وانی لا اثق الا برحمتک فاغفر لی ذنوبی
کلها انه لا یغفر الذنوب الا انت وتب علی انک انت التواب الرحیم برحمتک یا ارحم الراحمین **در بیان**
اسقاط میت واجب است بر کسی که ساقط شده از ذمه‌اش واجب‌ها و صوم و صلوة آنکه وصیت کند نزد موت خود باد ای
فدیه آنها بر قدری که بر ذمه‌اش باشند و واجب می‌شود بر ورثه که بدهند مساکین را از ثلث مال و بدل هر نماز فانیه از نماز های پنجگانه و وتر بدل هر روزه
نصف صاع گندم یا یک صاع از جو یا خرما نزد ما و نزد شافعی یک مد در هر صورة از تمام مال او و اگر وصیت نکند لازم نمی‌شود لیکن مستحب است وارثان را که تبرع کنند
با آن و کفایت میکند میت را ان شاء الله تعالی اینچنین گفته امام محمد در زیادة کذا فی اصول فخر الاسلام و شرح شیخ ابن الهمام و اگر نگذارد مال را قرض گیرند
ورثه او نصف صاع و بمسکین دهند پس آن را تصدق کند آن مسکین بر وارثی و باز صدق کند آن وارث بر مسکین و همین طریق کنند تا آنکه تمام
شود فدیه کذا فی الخلاصة و نیز مستحب است که ادا کنند فدیه را بر سبیل تبرع در صورتیکه نماز و روزه از میت فوت شده باشد لازم قضا و امید قبول
از فضل کریم عمیم احسانه و متعارف چنان است که حساب کنند اول سالهای عمر میت را هر قدر که باشد و اول مدت بلوغ که نزد ما در مرد دوازده
سال و در زن نه سال است از آن قدر وضع کنند که این مدت عدم تکلیف از شارع است و باقی را مقابل هر شش نماز و اجب هر شش نماز فدیه
سه صاع کامل گیرند و ماه‌های کامل سی روزه اعتبار کنند تا فدیه نماز های یک سال که سیصد و شصت روز است یکهزار و هشتاد صاع حاصل
آید و برین مقدار پانزده صاع فدیه روزه های ماه رمضان دیگر افزاید تا همگی فدیه تمام سال یکهزار و نود و پنج صاع شود همچنین فدیه سالها
تمام عمر را حساب کنند و حاصل آن را هر قدر که باشد موافق قیمت آن وقت مبلغ مشخص نمایند و بنا بر ضرورة عسرة مصحفی یا بمثل آن قدر زر یا
بیست از اولیای دستند و لوی تسلیم نمایند تا آن قدر زر بر ذمه‌اش دین شود پس بگویند که قدر زر را که بر ذمهٔ تو دین است عوض فدیه نماز و روزه
فلان میت که باین مقدار میرسد تر ا دادیم و بگوید فقیر که قبول کردیم و اگر مبلغ حساب نکنند و قرآن را بمثل آن مقدار حسن کنند تا آنکه چنین
بر ذمه‌اش دین شود آن را عوض فدیه او یا بخشند و او قبول نماید نیز کفایت کنند و مشهور و منقول در اکثر کتب چنان است که قدری گندم که
بیست ... و بجای فدیه باین نام بفقیر دهند و او قبول کند پس از وی طلب نمایند و لستانند باز لوی یا همان تمام دهند و همچنین مکرر کنند تا آنکه فدیه
نماز و روزه در قدری تمام ادا شود و این حیله خالی از تکلف نیست ۱۲ نقل کشف الغطاء **در قرآن خواندن بر سر قبر**
اختلاف است مگر آنکه در زیارة خوانده شود اما آنچه که قبر را گرد کرد نشینند و بر سر وی بخوانند مکروه است و شیخ
ابن الهمام در شرح هدایه گفته که اختلاف کردند در شاندن قاریان که بخوانند نزد گور مختار عدم کراهت است ۱۲ کذا فی زاد اللبیب
و فتوی کما علی عدم الکراهیة کذا فی شرح صراط مستقیم مردی روایت یافت پس نشانندن فرزندان او مردی را که بخواند قرآن را بر قبر او پس
مجتنبان است که مکروه است و لهذا حکایت کرد شیخ اجل امام ابی بکر العیاضی که وصیت کرد نزدیک موة تا آن اگر مکروه نبودی نهی نمی
و وصیت کردی کذا فی خزانة الفقهاء ۱۲ و مفتاح از فوائد الحقایق آورده چون زیارة قبر کنی فقال اللهم انی اسالک بحق محمد
وآل محمد ان لا تعذب هذا المیت ... دفع الله العذاب عنه الی یوم ینفخ فی الصور ۱۲ کذا فی زاد اللبیب والله اعلم بالصواب ۱۲

هر جا که فوت شدندی هم آنجا دفن کردندی مسئله مرده را از شهر بیرون
بردن تا یک میل مکروه نیست ولیکن سوی شهر دیگر بردن مکروه است
و اگر میت را روی بقبله نه نهاده اند شاید که گور بکاوند و روی بقبله آرند
مسئله اگر مالی بزیر آید که در گور فراموش مانده است روا بود که
جائی از گور سوراخ کنند و مال برآرند مسئله مرده را بی غسل و نماز در گور کردند
اگر خاک فرا انداخته اند بکشند و بشویند و نماز بگذارند و اگر بعد غسل
دفن کردند نکشند بر قبر وی نماز بگذارند باب الشهید
مسئله شهید آنست که کشته اهل حرب و یا کشته باغیان و یا
قطاع الطریق بود و یا در معرکه کشته با جراحت یابند و یا کشته
بظلم و بکشتن او دیت واجب نبود و شهید را نشویند و با
جامه خون آلوده دفن کنند و کفن نه کنند و نماز جنازه او بگذارند
مسئله آنچه از جنس کفن نبود چون پوستین و لباچه و کلاه و
موزه و سلاح دور کنند و زیاده و نقصان در کفن جایز بود و بقول
شافعی رحمة الله علیه نماز بر شهید نکنند مسئله اگر جنب
یا کودک شهید شد غسل دهند و بقول ابو یوسف و محمد رحمة الله علیهما
غسل ندهند مسئله اگر شهید مرتث شد غسل دهند و مرتث
آن بود که بعد از جراحت بخورد و یا بیاشامد و یا دارو کنند و یا بخسپد
و یا وقت نماز بر وی بگذرد و او با هوش بود و یا از معرکه بجای دیگر زنده
ببرند او وصیت کند و همچنین در شهر کشته یابند و کشتن او بظلم و
زخم معلوم نبود و یا بحد و قصاص کشته شود و بقول محمد رحمة الله علیه
اگر وصیت بکاری از کارهای آخرة کرد و یا کمتر از یک شبانروز زیست

نشوید مسئله برگشتگان از اهل بغی و قطاع طریق نماز نکذارند
و غسل ندهند و بقول شافعی رحمة الله علیه غسل دهند و نماز گذارند
و اگر قطاع طریق و باغی را گرفتار کرده بیاورند آنهارا بکشند و بشویند
و نماز کنند و همچنین کسی که خودرا بکشد بهر طریق که باشد و الله اعلم بالصواب

باب الصلوة فی الکعبة

مسئله گذاردن نماز فرض
و نفل درون کعبه و بر بام کعبه جایز است و بقول شافعی رحمة الله
علیه فرض و نفل درون کعبه و یا بر بام کعبه جایز نی و بقول مالک
رحمة الله علیه فرض درون کعبه گذاردن روا نبود و نفل جایز بود مسئله
اگر درون کعبه نماز بجماعت میگذارند و پشت بعضی از قوم
بجانب پشت امام است جایز بود و اگر پشت مقتدی بجانب روی
امام بود جایز نی مسئله اگر در مسجد حرام نماز بجماعت میگذارند
و گرد کعبه ایستادند و بعضی از امام نزدیکتر اند بکعبه اگر جانب امام نباشد
جایز بود

کتاب الزکوة

مسئله عقل و بلوغ و اسلام و حریت
و مالک نصابی که فارغ از دین و از حاجت اصلی بود چون خانه مسکن
و ثیاب بدن و متاع و آلات و عبید خدمت و فرش و سلاح استعمال
از شرایط وجوب زکوة است و نیز حولان حول و مال نامی نمو تقدیری
بود چون زر و نقره از شرایط وجوب زکوة است مسئله در اداء
زکوة نیت زکوة شرط است و یا در حالت جدا کردن زکوة و بقول شافعی
رحمة الله علیه عقل و بلوغ شرط نی و نیز بقول او در مال مدیون زکوة
واجب است

باب صدقة السوائم

مسئله سایمه آنست
که بیشتری از سال بیرون چرد مسئله از پنج شتر یک گوسفند

زکوة در لغت بمعنی بر آمدن و زیاده شدن است و بمعنی پاک شدن نیز آمده و هر دو معنی موجود است در زکوة چرا که موجب زیاده شدن مال دنیا و ثواب آخرت است و پاکی است از گناه و در شرع عبارت از مقدار معین از مال ... شده است ... شرح فارسی مختصر

واجب آید و از ده شتر دو گوسپند و از پانزده شتر سه گوسپند
و از بیست شتر چهار گوسپند و از بیست و پنج بنت مخاض یعنی شتر بچه
یکساله که پای در دوم سال نهاده باشد و از سی و شش شتر یک شتر بچه
دو ساله که پای در سیوم سال نهاده باشد و آنرا بنت لبون گویند
و از چهل و شش یک شتر بچه سه ساله که پای در چهارم سال نهاده باشد
آنرا حقه گویند و از شصت و یک شتر جذعه یعنی شتر بچه چهار ساله و از
هفتاد و شش دو شتر بچه دو ساله و از نود و یک دو حقه دهد
تا صد و بیست شتر بعده حساب از سر گیرد آنچه زیاده شود از هر پنج
یک گوسپند دهد تا مجموع صد و چهل و پنج شود و درین دو حقه و یک
بنت مخاض دهد و در صد و پنجاه شتر سه حقه دهد باز حساب از سر
گیرد و در زیادة از هر پنج شتر یک گوسپند دهد و در صد و هفتاد و پنج سه حقه
و یک بنت مخاض دهد و در صد و هشتاد و شش سه حقه و یک بنت
لبون یعنی یک شتر بچه دو ساله دهد و در صد و نود و شش چهار حقه دهد
تا دویست بعده آنچه زیادة شود بر دویست حساب از سر گیرد چنانچه
بعد از صد و پنجاه از سر حساب کرده است همچنان حساب کند
و زکوة دهد و بقول شافعی رحمة الله علیه از صد و بیست شتر آنچه زیادة
شود سه بنت لبون دهد تا صد و سی درین یک حقه و دو بنت
لبون دهد بعده از هر چهل شتر یک بنت لبون دهد و از هر پنجاه یک
حقه دهد مسئله شتر بختی و تازی برابر است در زکوة والله اعلم
فصل نصاب ستور سی عدد است چون سال بران
بگذرد گوساله یکساله دهد و آنرا تبیعه گویند و از چهل ستور یک گوساله

دو ساله دهد و آنرا مسنه گویند و بقول ابو حنیفه رحمة الله علیه انچه
زیاده شود بر چهل از هر ستوری چهلم حصه مسنه دهد تا شصت و بقول
ابي یوسف و محمد زیادة بر چهل عفوست ازان زکوة واجب نباید تا شصت
و در شصت ستور باتفاق دو تبیعه واجب آید یعني دو گوساله یکان
ساله و در هفتاد ستور یک مسنه و یک تبیعه واجب آید و در هشتاد
ستور دو مسنه دهد و انچه برین زیادة شود در هر ده کانه زکوة متغیر شود
از تبیعه بمسنه شود و گاومیش حکم ستور دارد **فصل نصاب گوسپند**
چهل ست و ازین یک گوسپند واجب ست تا صد و بیست و از صد
و بیست و یک دو گوسپند واجب آید تا دویست و در دویست و یک گوسپند
سه گوسپند دهد و در چهار صد چهار گوسپند دهد و در زیادة ازین از هر صد
یک گوسپند دهد **مسئله** میش حکم بز دارد **مسئله** گوسپندی که
زکوة و قرباني دهند کم از یکساله نباید و این حکم در بز ست فاما میش
بقول ابو یوسف و محمد و شافعي رحمة الله علیهما اگر بیشتر از سال
گذشته باشد بستانند یعني زیاده از شش ماه و صحیح قول همین ست
و این روایتي ست از ابي حنیفه رحمة الله علیه و بروایتي دیگر باید که
کم از یکسال نباشد **فصل در اسپ و استر و خر زکوة**
و بقول ابي حنیفه اگر اسپان نر و ماده اند و بیرون میچرند از هر اسپ
یک دینار دهد و یا قیمت کند از دویست درم بقدره پنج درم دهد **مسئله**
از بزکان و شتربچکان و گوسالکان زکوة نیست و بقول ابو یوسف
و شافعي رحمة الله علیهما از چهل بزه و از سي گوساله و از بیست و پنج
شتربچکان از هر نصابي یک دهد و بقول مالک و زفر رحمة الله علیهما

نیز و به بیست و نو سفند پس زاید ند هم تا که کذشت ند چیل پس کذشت بر این سال زکوة واجب نشود ۱۲ نقل مستخلص

انچه از نصاب کبار واجب ست از صغار نیز همان دهند مسئله
در چهارپایانی که برای کشت و بار اند و یا در خانه علف میخورند زکوة واجب
نی و بقول مالک واجب ست مسئله زکوة در نصاب ست و
زیادة بر نصاب عفو ست و بقول محمد و زفر رحمة الله علیهما در هر دو مسئله
واجب بود مسئله نصابی که بعد از وجوب هلاک شد زکوة او ساقط
شود و بقول شافعی رحمة الله نی مسئله اگر کوساله دوساله واجب شده
و موجود نی بزرگتر دهد و زیاده از قیمت دوساله از مصدق باز ستاند
و یا کمتر از دوساله دهد و زیادة قیمت بمصدق دهد و یا تمام قیمت دهد
و بقول شافعی رحمة الله علیه دفع قیمت جائز نی مسئله واجب
در زکوة وسط ست نه نیک تر و نه نزار مسئله اگر در
میان سال نصاب از یک جنس زیاده شد با نصاب ضم کند و از هر دو
زکوة دهد و بقول شافعی رحمة الله علیه از زیادة زکوة واجب نباید
مسئله اگر باغیان از قومی خراج و عشر و زکوة ستدند امام دوم
نستاند مسئله اگر مالک نصاب زکوة سالها آینده میدهد
جائز بود و یا زکوة نصابهای معدوم که مالک نشده ست میدهد جائز
بود و بقول زفر رحمة الله علیه تعجیل زکوة نصابهای معدوم جائز نی
و بقول مالک رحمة الله علیه تعجیل زکوة سال آینده جائز نیست و بقول
امام شافعی رحمة الله علیه زکوة سال آینده جائز نی مگر یک سال مسئله
اگر در ادای زکوة تعجیل کند روا بود و اگر تاخیر کند تا دیگر سال گنهگار شود

باب زکوة المال

مسئله نصاب نقره دویست درم ست
و بعد از گذشتن سال پنج درم زکوة واجب آید و نصاب زر بیست

بموجب تحقیق فتاوی حمادیه و شرح کنز و سراج المنیر و غیرها وزن دو صد درم شرعی پنجاه و دو و نیم توله می شود پس از روپیه کلکته که یازده ماشه می باشد پنجاه و هفت روپیه سکه و سه ماشه سیم می شود و روپیه کلدار چون که در وزن یازده ماشه و چهار رتی می باشد پس قدر نصاب از آن پنجاه و چهار روپیه و نه ماشه سیم می شود ۱۲

دینار است و زکوة آن نصف دینار واجب است و از زر و نقره ناساخته
و پیرایه و آوانی زکوة واجب است و بقول شافعی رحمة الله علیه
از پیرایه و انگشتری نقره زکوة واجب نی مسئله آنچه زیادة شود
بر دویست درم نقره و بیست دینار زر زکوة ندهد تا چهل درم نقره و
چهار دینار زر زیاده نشود پس از چهل درم یکدرم زکوة دهد و از چهار دینار
دو قیراط دهد و همچنین در هر چهل درمی و چهار دیناری که زیادة شود یکان
درم و دو قیراط زکوة دهد و هر مثقالی بیست قیراط است و بقول ابو یوسف
و محمد و شافعی هر چه زیادة شود بر نصاب زر و نقره از اندک و بسیار
چهلم حصه از آن زکوة دهد مسئله در نقره وزن دویست درم و در زر
وزن بیست دینار بوقت تمام شدن سال و بوقت اداء زکوة
معتبر است مسئله در دراهم نقره وزن سبع معتبر است یعنی ده
درمی که وزن وی هفت مثقال بود مسئله اگر در دراهم نقره
غالب بود حکم نقره دارد و اگر در دنانیر زر غالب بود حکم خالص زر دارد
و اگر در دینار و درم مس غالب بود این حکم عروض دارد مسئله
کالائی که نیت تجارت دارد اگر قیمت وی بنصاب رسد از زر و یا نقره
زکوة واجب آید و بقول شافعی رحمة الله علیه در چهار پایان بکمال نصاب
در تمام سال شرط است و در مال تجارت بآخر سال مسئله قیمت
عروض تجارت ضم کند بزر و نقره یعنی اگر صد درم نقره باشد و کالائی تجارت
بقیمت صد درم دارد زکوة واجب آید و همچنین اگر ده مثقال زر دارد
و قیمت ده مثقال زر کالائی تجارت دارد زکوة واجب آید مسئله
زر بنقره ضم کند بقیمت یعنی اگر صد درم نقره دارد و پنج مثقال زر و قیمت

کالا اسباب و رخت و متاع که غیر حیوان باشد از برهان و سراج ۱۲ غیاث اللغات

پنجمثقال زر صد درم نقره مي شود زكوة نقره واجب آيد واگر صد درم نقره
پانزده مثقال زر مي ارزد زكوة زر واجب آيد وبقول ابي يوسف ومحمد
رحمة الله عليهما زر بنقره ضم نكنند مگر باجزاي يعني اگر نصاب زر نصف
دارد بايد كه از نصاب نقره نيز نصف باشد واگر از نصاب زر ربع
دارد بايد كه نصاب نقره سه ربع باشد آنگاه زكوة واجب آيد
وبقول شافعي رحمة الله عليه زر ونقره ضم نكنند **باب العاشر**
مسئله عاشر نصب كرده امام ست بر گذر براي ستدن
زكوة از تجار مسئله اگر تاجر بر عاشر گذشت وگفت كه سال
تمام نشده ست ويا گفت بر من دين ست ويا زكوة بفقراء ويا
بعاشري ديگر داده ام ودران سال عاشري ديگر بوده ست
وبرين سخنان سوگند يا دميكند تصديق كنند وبقول ابي يوسف
اگر مي گويد كه بعاشري ديگر داده ام بي سوگند تصديق كنند مسئله
اگر مالك در سوايم ميگويد كه زكوة بفقرا داده ام تصديق نكنند اگرچه
سوگند خورد وبقول شافعي رحمة الله عليه تصديق كنند مسئله
درانچه مسلمان مصدق ست ذمي نيز مصدق ست مسئله حربي
تصديق نكنند مگر گويد كه اين جاريه ام ولد منست ودرين تصديق كنند
مسئله عاشر از مسلم ربع عشر ستاند واز ذمي نصف عشر
واز حربي عشر بدان شرط كه نصاب كامل بود وسال بران گذشته
واگر عاشر حربيان از مسلمانان نميستاند عاشر مسلمانان از حربيان
نيز نستاند واگر حربي در سالي دو بار بر عاشر گذشت بار دوم عشر
نستاند مگر آنكه از دار حرب باز آيد

مسئله اگر ذمي با خمر یا خنزیر بر عاشر گذشت از قیمت خمر نصف عشر بستاند واز خوک هیچ نستاند وبقول شافعي رحمة الله علیه از هر دو چیز هیچ نستاند وبقول زفر رحمة الله علیه از قیمت هر دو نصف عشر بستاند وبقول ابي یوسف اگر با خمر وخنزیر یکبار بر عاشر گذشت از قیمت هر دو نصف عشر بستاند واگر با خمر بر عاشر گذشت بي خنزیر از خمر بستاند واگر با خنزیر گذشت بي خمر از خنزیر هیچ نستاند مسئله اگر تاجر با صد درم بر عاشر گذشت وگفت که صد درم دیگر در خانه دارم وسال تمام گذشته است عاشر هیچ نستاند وهمچنین از مال بضاعت ومضاربت عاشر هیچ نستاند واز بنده ماذون نیز نستاند مسئله اگر تجاري بعاشر خوارج گذشت وعشر داد باز بعاشر مسلمانان گذشت دوباره دهد باب الرکاز مسئله در معدن زر ونقره وآهن ومثل آن از زمین خراجي وعشري خمس واجب آید وبقول شافعي ومالک رحمة الله علیهما هیچ واجب نیاید مسئله اگر معدن در سرای خود ویا در زمین خود یافت هیچ واجب نیاید وبقول ابو یوسف ومحمد رحمة الله علیهما خمس واجب آید مسئله اگر گنجي در سرای خود یافت اگر مضروب اهل جاهلیت ست خمس واجب آید باتفاق وچهار خمس دیگر مالک قدیم را بود واو کسی ست که باول فتح امام این زمین را خط کشیده ست وبدو داده وبقول ابو یوسف رحمة الله علیه چهار خمس مر یابنده را بود واگر آن مضروب اهل اسلام ست حکم لقطه دارد مسئله اگر در دار حرب از زمین

زیرا که آن مال بر دي یا ما ست مگر آنکه در حال مضاربت حصه آن از منفعت بقدر نصاب رسد پس بقدر حصه آن بر دي زکوة زکوة واجب شود ۱۲ کذا في جامع الرموز ۱۲ وشرح وقایه فارسي

والچه باقي ماند مر مالک زمین راست واگر آن زمین را مالک نباشد باقي مر یابنده راست ۱۲ شرح وقایه فارسي

لا مالک است کنجی یافت هیچ واجب نیاید مسئله از فیروزه
و مروارید و عنبر خمس واجب نی و بقول ابو یوسف رحمة الله
علیه از عنبر و مروارید خمس واجب اید باب العشر
مسئله اگر در زمین عشری انگبین موجود شد عشر واجب آید
و بقول شافعی رحمة الله علیه واجب نی مسئله از زمینی
آب باران و یا آب سیل تر شده است انچه بیرون اید از
اندک و بسیار باقی ماند و باقی نماند عشر واجب آید بی شرط
نصاب مگر در هیزم و نی و گاه و بقول ابو یوسف و محمد و شافعی
رحمة الله علیهم عشر واجب نیاید در چیزی که باقی نماند و در انچه
کم از پنج وسق بود مسئله زمین که به دلو و غیره تر شود در ان نصف
عشر واجب اید مسئله عشر از کل بر گیرد پیش از مؤنت
چون اجر زراعة و علف ستوران و غیره مسئله در زمین
تغلبی دو عشر واجب است اگرچه اسلام آرد و یا مسلمان و یا
ذمی از وی خرد و بقول ابو یوسف اگر اسلام آرد و یا مسلمان
و ذمی از وی خرد یک عشر واجب آید و بقول امام محمد رحمة الله
علیه اگر وی مالک اصلی است همچنان دو عشر واجب است
و اگر حادث شده باشد یک واجب آید مسئله اگر ذمی از
مسلمان زمین عشری خرید خراج واجب آید و بقول ابو یوسف
رحمة الله علیه دو عشر واجب آید و بقول امام محمد رحمة الله علیه
یک عشر واجب اید مسئله اگر مسلم بحکم شفعه از ذمی زمین
بستد و یا ذمی بسبب فساد بیع زمین بر بائع مسلمان رد کرد یک

عشر واجب آید مسئله اگر مسلمان سرای خود را بستان کرد
حکم آب دارد اگر باب باران و چشمه و یا سیل تر کرد عشر واجب
ست و اگر باب جوی که بادشاه آنرا حفر کرده ست تر کرد خراج
واجب گرد مسئله اگر ذمی سرای خود را بستان کرد خراج
واجب آید اگرچه باب عشری تر کرد مسئله بر ذمی از سرای
خالی او هیچ واجب نیاید مسئله از چشمه قیر و نفط از زمین
خراجی بیرون آید خراج واجب آید

باب مصرف الزکوة

مسئله مصرف زکوة فقیر و مسکین و عامل و مکاتب و مدیون
و منقطع الغزات و ابن سبیل ست و بقول امام محمد رحمة الله علیه
منقطع الحاج مصرف ست نه غزات مسئله اگر زکوة بصنف
گزارد و یا بیکی از ایشان دهد جایز ست و بقول شافعی رحمة الله علیه
جایز نیست اگر از هر صنفی بسه نفر دهد مسئله اداء زکوة بذمی
جایز نبود بخلاف صدقه دیگر و بقول شافعی رحمة الله علیه صدقه
دیگر نیز جایز نبود مسئله زکوة مال بخویشوندان فقیر خود دهد
و یا همسایکان او بود ایشان را دهد مسئله بناء مسجد و کفن
میت و گزاردن دین میت و خریدن بنده برای آزادی از وجه زکوة
جایز نبود و بقول مالک رحمة الله علیه خریدن برده برای آزادی جایز
بود مسئله دفع زکوة بتونگر که مالک نصاب ست و بنده او
یا کودک او یا بنی هاشم و موالی ایشان جایز نی و بقول شافعی
رحمة الله علیه دادن زکوة بتونگر غازی جایز ست مسئله دادن

زکوة به پدر و مادر خود و اجداد و جدات و بالاتر و بفرزند و نبیره اگرچه
فرود تر رود و بشوهر و بزن و بنده خود و مکاتب خود و مدبر و ام ولد خود
که بعض او آزاد کرده است جائز نی و بقول امام ابویوسف و محمد رحمة الله
علیهما دفع زکوة زن بشوهر جائز است مسئله اگر بتحری اداء زکوة
کرد بگمان آنکه جای مصرف است و بعد از آن معلوم شد که جای
مصرف نبود اعاده نکند و اگر بنده او یا مکاتب او بود اعاده کند
و بقول ابویوسف رحمة الله علیه در جمله مسائل اعاده واجب است
مسئله اگر تمام نصاب از وجه زکوة بیک فقیر دهد جائز است
باکراهیت و بقول امام زفر رحمة الله علیه جائز نبود مسئله مستحب است
بی نیاز کردانیدن فقیر را از سؤال یک روز مسئله مکروه است فرستادن
زکوة بشهر دیگر مگر آنکه برای قرابة فقیر و برای قوم که از اهل این شهر
فقیر تر اند مسئله فقیر که یکروزه قوة دارد سؤال نکند باب
صدقة الفطر مسئله صدقه فطر واجب است بر مسلمان آزاد
مالک نصاب که فاضل بود از متاع خانه و جامه و اسپ و سلاح
و بندکان خدمت و بقول شافعی رحمة الله علیه صدقه فطر
واجب است بر کسیکه مالک است زیاده از قوة یک روزه
برای نفس خود و عیال خود مسئله صدقه فطر از نفس خود
و از فرزندان خورد که فقیر اند و از بندکان خدمت
و از مدبر و ام ولد خود واجب است مسئله صدقه فطر از زن خود
و از فرزندان کبار و از مکاتب و از یک بنده مشترک واجب نی
و بقول شافعی رحمة الله علیه از زن و از فرزندان کبار و بنده

مشترک واجب ست وبقول مالک از مکاتب واجب ست

وبقول ابو یوسف و محمد رحمة الله علیهما اگر بنده کان مشترک

بقیمت کردن هر یکی را تمام بنده برسد صدقه فطر واجب ست

مسئله اگر بنده بشرط خیار فروخته صدقه فطر موقوف بود

هر که مالک شود او دهد وبقول زفر رحمة الله علیه بر صاحب خیار

واجب اید وبقول شافعی رحمة الله علیه بر مالک بوقت وجوب

واجب ست مسئله صدقه نصف صاع از گندم و از آرد و

ویست گندم و از مویز و یکصاع از جو و خرما نیز واجب ست مسئله

هر صاع هشت رطل ست و هر رطل بیست استار وبقول ابو یو

و محمد رحمة الله علیهما صاع پنج رطل و ثلث رطل ست مسئله وقت

وجوب صدقه فطر صبح روز فطر ست وبقول شافعی رحمة الله علیه

وقت وجوب دخول وقت مغرب ست از شب فطر مسئله

تقدیم صدقه فطر و تاخیر او جائز ست والله اعلم کتاب الصوم

مسئله صوم عبارت ست از اکل و شرب و جماع از صبح

صادق تا غروب آفتاب با نیت روزه از مسلم و مسلمه که پاک

بود از حیض و نفاس وبقول زفر رحمة الله علیه روزه ماه رمضان

بی نیت جائز ست مر صحیح مقیم را مسئله روزه ماه رمضان

فرض عین ست و روزه نذر معین و غیر معین واجب ست وقت

نیت روزه رمضان و نذر معین و روزه نفل از دخول وقت مغرب

ست تا نیمه روز وبقول شافعی رحمة الله علیه در روزه فرض

نیت از شب شرط ست وبقول مالک رحمة الله علیه در روزه

نفل نیز نیت از شب شرط است مسئله روزه ماه رمضان نیت
مطلق صوم بی تعیین رمضان و فرضیت جایز بود و نیز روزه ماه رمضان
و نذر معین به نیت نفل جایز است و بقول شافعی رحمة الله علیه
به نیت نفل جایز نی و بمطلق نیت از وی دو روایت است و
بقول مالک رحمة الله علیه اگر داند که روزه ماه رمضان است و نیت
نفل می کند جایز بود مسئله در قضای ماه رمضان و نذر غیر معین
و روزه کفارت نیت از شب شرط است مسئله بدیدن ماه
رمضان و یا گذشتن سی روز شعبان ماه رمضان ثابت
شود مسئله روزه شک مکروه است مگر به نیت نفل و بقول امام
شافعی رحمة الله علیه نفل نیز مکروه است مسئله اگر مردی
ماه رمضان تنها دید و قاضی قول او رد کرد بروی روزه فرض است
و اگر بعد ازان افطار کرد قضا بی کفاره واجب آید و بقول شافعی
رحمة الله علیه کفاره نیز واجب آید مسئله در رویت ماه رمضان
بروز ابر و غبار قول یک کس عدل معتبر است اگرچه بنده و یا زن
و بقول مالک رحمة الله علیه شهادة دو مرد و یا یک مرد و دو زن
شرط است مسئله در رویت شوال روز ابر و غبار بالاتفاق
شهادة دو مرد و یا یک مرد و دو زن شرط است مسئله در
رویت رمضان و شوال اگر ابر و غبار نبود شهادة جمع عظیم شرط
است و بقول شافعی رحمة الله علیه بگواهی یک مرد قبول شود
مسئله در رویت ماه ذی الحجه حکم شوال دارد و در شهادة مسئله
اختلاف مطلع معتبر نیست مثلا در دهلی شب ادینه دیدند و در

ملتان شنبه معتبر رویة دهلی بود باب مایفسد الصوم
وما لا یفسده مسئله اگر بنسیان اکل یا شرب و یا جماع
کرد روزه فاسد نشود و بقول شافعی رحمة الله علیه در جماع تباه
شود و بقول مالک رحمة الله علیه بوطی درحالة فراموشی کفاره نیز
واجب آید مسئله اگر روزه دار محتلم شد و یا بنظر شهوة انزال
کرد و یا روغن در سر انداخت و یا حجامت کرد و یا سرمه در چشم
کرد و یا بوسه زد و انزال نشد و یا در حلق غبار یا مگس یا تذکره روزه
درآمد و یا طعام خورد کم از نخود آنچه درمیان دندان بود درین جمله مسائل
روزه فاسد نشود و بقول مالک رحمة الله علیه اگر دو بار نظر کرد و انزال
شد روزه فاسد شود و بقول زفر رحمة الله علیه بخوردن آنچه درمیان
دندان ست روزه فاسد شود اگرچه اندک باشد مسئله اگر
قی آمد و باز فرو رفت خواه پر دهن و خواه نی روزه فاسد نشود اگر
بزور آورد روزه فاسد شود و بقول ابو یوسف رحمة الله علیه اگر
پر دهن بود بفرو رفتن روزه فاسد شود مسئله اگر قی آمد و
فرو برد و یا قی آورد و یا سنگ ریزه و یا پاره آهن فرو برد قضا لازم
شود بی کفاره و بقول ابو یوسف رحمة الله علیه اگر کم از پر دهن قی کرد
و فرو برد و یا کم از پر دهن قی آورد روزه فاسد نشود و بقول مالک
رحمة الله علیه بافرو بردن سنگ ریزه و پاره آهن کفاره نیز واجب آید
مسئله اگر جماع کرد و یا جماع کرده شد و یا خورد و یا آشامید چیزی که
بدان غذا حاصل آید و یا دارو خورد و این همه بقصد بوده ست قضا
و کفاره واجب نی و بقول امام زفر رحمة الله علیه در جماع کردن بر زن

کفاره نیست کفاره روزه ماه رمضان مثل کفاره ظهارست وبقول
امام مالک رحمة الله علیه مخیرست چنانچه در کفاره سوگند مسئله
اگر مردی بجز فرج جماع کرد وانزال شد ویا روزه غیر رمضان بعمدا خورد
کفاره واجب نباید مسئله حقنه کردن وچکانیدن روغن در بینی
ودر گوش ونهادن دارو تر بر جراحت شکم ویا سر روزه فاسد شود
مسئله اگر در سوراخ ذکر دارو چکانید روزه فاسد نشود وبقول
امام ابو یوسف رحمة الله علیه فاسد شود مسئله چشیدن
وخائیدن بی عذر مکروه ست مسئله در روزه سرمه کردن
وچرب کردن سبلت ومسواک وتوپ زدن اگر ایمن بود از جماع
وانزال مکروه نبود وبقول شافعی رحمة الله علیه مسواک کردن در آخر
روز مکروه ست وبقول مالک رحمة الله علیه مسواک تر مکروه است
مسئله افطار روزه ماه رمضان جایز ست بسبب خوف زیادة
مرض ویا بسبب سفر وبقول شافعی رحمة الله علیه بسبب خوف
زیادة مرض جایز نیست مگر بخوف هلاکی نفس ویا خوف عضو مسئله
در سفر روزه داشتن فاضل ترست واگر زیان دارد افطار فاضل
ست وبقول شافعی رحمة الله علیه در هر دو حال افطار افضل ست
مسئله اگر مسافر در سفر ومریض در مرض مردند برو قضا واجب
نیست مسئله اگر مردی مرد وبروی قضاء رمضان ست وصیت
بفدیه واجب ست واگر وصیت کرد ولی از هر روزه ماه رمضان نصف
صاع از گندم ویا یک صاع از جو دهد مسئله وصیت از ثلث مال
معتبر ست اگر وصیت نکرد فدیه واجب نبود وبقول شافعی رحمة الله

بی وصیت فدیه واجب نیست و از کل مال معتبر نیست مسئله اگر مردی
در ماه رمضان نیت روزه نکرد و طعام خورد قضا روزه واجب است
مسئله مسافر و مریض بعد از اقامت و صحت بدانچه قادر شوند از روزه
ماه رمضان قضا کنند بی تتابع مسئله روزه ماه رمضان وقتیه
مقدم است بر قضا روزه ماه رمضان مسئله اگر حامله و یا شیر دهنده
خوف نفس یا ولد دارد جائز است که افطار کند و قضا دارد بی وجوب فدیه
و بقول شافعی رحمة الله علیه فدیه نیز واجب است مسئله پیر فانی
که قدرت بر روزه ندارد افطار کند و از هر روزه فدیه دهد و بقول مالک
رحمة الله علیه فدیه واجب نی مسئله روزه نفل به نیت کردن واجب
شود و اگر افطار کند قضا کند و بقول شافعی رحمة الله علیه قضا واجب
نباید مسئله اگر در ماه رمضان کودک بالغ شد و یا کافری مسلمان
شد و یا دیوانه هوشیار شد و یا حایض و یا نفسا پاک شد بقیه
روز امساک واجب آید و بقول امام مالک رحمة الله علیه روزی که
اسلام آورد بافطار قضا واجب است و بقول ابو یوسف رحمة الله
علیه اگر این واقع پیش از زوال است بافطار قضا واجب است
مسئله اگر مسافری در ماه رمضان نیت افطار کرد و بعد از ان
بشهر خود در آمد پیش از زوال نیت روزه کند جائز بود مسئله
اگر در ماه رمضان بیهوش شد قضا واجب آید اگرچه تمام ماه بیهوش
بود مگر آنکه از شب اغما حادث شده باشد آن روزه قضا نکند و بقول
امام مالک رحمة الله علیه هیچ روزه قضا ندارد مسئله اگر
تمام ماه رمضان دیوانه شد قضا واجب نیاید و اگر در میان ماه بهوش

باز آید همه روزه گذشته قضا کند و بقول مالك رحمة الله علیه مجنون قضا
دارد اگرچه تمام ماه در جنون بود و بقول شافعی رحمة الله علیهما اصلا
اگر تمام ماه بود قضا واجب نباید مسئله اگر در ماه رمضان امساك
کرد بی نیت روزه و افطار نکرد تا غروب قضا واجب آید و بقول
زفر رحمة الله علیه قضا واجب نباید مسئله اگر در روز ماه رمضان
مسافر مقیم شد و یا حایضه پاك شد بقیه روز امساك واجب است
و آن روزه قضا کند و بقول شافعی رحمة الله علیه امساك واجب نی
مسئله اگر سحر خورد بگمان شب و یا افطار کرد بگمان غروب نزد ما
روز امساك واجب آید و قضا کند بی کفاره و بقول شافعی
رحمة الله علیه امساك واجب نی و قضا با کفاره واجب آید
مسئله اگر روزه دار بفراموشی چیزی خورد بعد از آن بقصد
خورد بگمان آنکه روزه فاسد شد قضا بی کفاره واجب آید و بقول
امام ابو یوسف و محمد رحمة الله علیهما اگر حکم میداند قضا با کفاره واجب
آید مسئله اگر زنی روزه دار خفته را و یا دیوانه را مردی وطی کرد
پس خفته قضا واجب آید بی کفاره مسئله اگر نذر کرد بروزه که برای
خدای تعالی روز عید روزه خواهم داشت در روز عید افطار کند
و قضا دارد و بقول شافعی و زفر رحمة الله علیهما قضا واجب نباید
مسئله اگر با نذر نیت سوگند کرد کفاره سوگند نیز واجب آید
و بقول ابو یوسف رحمة الله علیه کفاره واجب نی مسئله اگر
نذر کرد که امسال تمام روزه دارم باقی سال روزه دارد و دو روز
عید و سه روز تشریق افطار کند و قضا دارد مسئله اگر در بین

وطی نمود با زن مرده یا زن صغیره غیر مشتهات یا چهارپایه یا در غیر قبل و دبر چون ران و شکم یا بوسه داد یا لمس نمود یا حلق

ایام منهیه نیت روزه نفل کرد و بعد ازان افطار کرد قضا واجب نیاید
و بقول ابو یوسف و محمد رحمة الله علیهما قضا واجب آید والله اعلم بالصواب

باب الاعتکاف

وآن سنت ست وآن درنگ کردن ست در مسجد با روزه بنیت اعتکاف و بقول شافعی
رحمة الله علیه روزه شرط نی **مسئله** اقل اعتکاف نفل یک ساعت
ست و بقول امام اعظم رحمة الله علیه یک روز ست و بقول
ابو یوسف رحمة الله علیه بیشتر از روز **مسئله** زن در مسجد خانه
اعتکاف نشیند **مسئله** معتکف از مسجد بیرون نیاید مگر
برای حاجت شرعی و طبعی و اگر یک ساعت بی عذر از مسجد بیرون
آید اعتکاف وی فاسد شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمة الله علیهما
فاسد نشود مگر آنکه بیشتر از نیم روز بیرون ماند و بقول شافعی رحمة الله
بیرون آمدن برای جمعه مفسد ست **مسئله** در اعتکاف
خوردن و آشامیدن جائز ست **مسئله** خریدن و فروختن
بی احضار کالای جائز ست **مسئله** مکروه ست خاموش بودن
در اعتکاف و بسیار سخن گفتن مگر آنکه سخن نیکو بود **مسئله** در
اعتکاف وطی و لمس و قبله حرام ست و بقول شافعی رحمة الله علیه
لمس و بوسه جائز ست **مسئله** اعتکاف بوطی باطل شود **مسئله**
اگر نذر کرد اعتکاف روزها شبها نیز لازم شود **مسئله** اگر اعتکاف
دو روز نذر کرد شب اول و میانه واجب آید و بقول ابو یوسف و
شافعی رحمة الله علیهما شب اول واجب نیاید

کتاب الحج

مسئله بدانکه حج فرض عین ست بر حر مسلم و عاقل و بالغ

و صحیح و قادر بزاد و راحله که فاضل بود از مسکن و اسب و جامه و
سلاح و نفقه خود بمقدار رفتن و باز گشتن و نفقه عیال خانه و ایمن
طریق مسئله حج در تمام عمر یکبار فرض ست در حال و بقول شافعی
و محمد رحمة الله علیهما بر تراخی و مهلت فرض ست بشرط آنکه فوة نشود
و بقول مالک رحمة الله علیه حج فرض ست بر کسی که قدرة بر مشی دارد
مسئله بر زن حج فرض ست بشرائط مردان و شرط محرم هم هست اگر
مسافت سفر بود و بقول شافعی رحمة الله علیه اگر زن بیرون آید
با کاروانی که دران زنان باشند جایز بود اگرچه محرم نبود مسئله
اگر کودک بعد از احرام بالغ شد و یا بنده آزاد شد و بدان احرام
حج کردند از فرض واقع نشود مسئله جای احرام بستن اهل مدینه را
ذوالحلیفه و اهل عراق را ذات عرق و اهل شام را جحفه و اهل
نجد را قرن و اهل یمن را یلملم و هر که خارج ازین موضع ست چون
خواهد که در مکه درآید ازین موضع بی احرام بستن نگذرد اگرچه نیت
حج و عمره ندارد و بقول شافعی رحمة الله علیه بی نیت حج و عمره احرام
لازم نشود مسئله جایز ست که از رسیدن مواضع مذکوره محرم
شود و تاخیر ازین جایز نی مسئله کسی که داخل میقات ست
جای احرام او حل ست و آن میان موضع مذکوره و حرم ست
مسئله جای احرام مکی را برای حج حرم ست و برای عمره حل
باب الاحرام مسئله چون خواهد که احرام بندد وضو
کند و اگر غسل کند بهتر ست و ازار و چادر نو و یا شسته پوشد
و خود را خوشبو کند و دو رکعت نماز گذارد و بگوید اللهم انی

اُرِيْدُ الحجَّ فَيَسِّرْهُ لِي وَتَقَبَّلْهُ مِنِّي وبعد از صلوة تلبيه كويد بنيت
حج يعني لَبَّيْكَ اللّهمَّ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ لا شَرِيكَ لكَ لَبَّيْكَ انَّ الحمدَ
والنِّعْمَةَ لكَ والمُلْكَ لا شَرِيكَ لكَ وزياده در تلبيه جايز است
وبقول شافعي رحمة الله عليه جايز نيست مسئله چون بانيت احرام
تلبيه كفت محرم شود بمجرد نيت بي تلبيه محرم نشود وبقول شافعي رحمة الله عليه
بمجرد نيت محرم شود مسئله چون محرم شد پرهيزد از وطي وقبله و
لمس واز سخن فحش واز ذكر جماع بحضور زنان واز معاصي ومجادله
با رفيقان وبقول شافعي رحمة الله عليه از مجادله با مشركان در
تقديم وتاخير وقت حج جايز است مسئله از كشتن صيد
واز اشارة او واز راه نمودني او واز پوشيدن پيراهن وازار
ودستار وكلاه وقبا وموزه مكر كه نعلين ندارد وموزه از فرود
بند شتالنك ببرد واز پوشيدن جامه رنك كرده بورس ويا
بزعفران ويا بمعصفر پرهيز كند وبقول شافعي رحمة الله عليه
پوشيدن جامه رنكين بمعصفر باك نبود مسئله اكر جامه
جز رنكين ندارد بشويد كه بوي رنك از وي دور شود جايز است
مسئله پرهيزد از پوشيدن سر وروي وشستن سر
وروي بكل خيرو واز خوشبوي ماليدن وستردن سر خود را
وكم كردن موي لب وفرود آوردن ناخن مسئله جايز است
كه غسل كند ويا در حمام رود ودر سايه خانه ويا در محمل نشيند
وهميان در كمر بندد وبقول مالك در سايه خيمه وهميان در كمر
بستن مكروه بود مسئله تلبيه به آواز بلند بسيار كويد وبعد از

شود واز احرام بيرون آيد چون اتفاق حج افتد با مردم مكه از حرم مكه نزديك بمسجد حرام احرام بندد وحج بجا آرد واين متمتع يعني تمتع خوانند والله اعلم

فجر وسحر وهر بار که از بلندی بر آید ویا سواران بیند تلبیه گوید مسئله
چون در مکه در آید ابتدا بدخول مسجد کند وچون مکه شریف را بیند
تکبیر وتهلیل نیز گوید وروی سوی حجر اسود کند تکبیر وتهلیل گویان بو
بی از ایذاء مسلمانان ورداازیر بازو آرد وبر کتف چپ اندازد
وطواف کعبه کند پس از حطیم واز راست کعبه هفت
شوط طواف کند ودر سه شوط اول تعجیل رود وهر دو کتف
جنباند ودر باقی آهسته وهر بار که از حجر اسود بگذرد بوسد اگر تواند
وختم طواف باستلام حجر کند ودو رکعت نماز در مقام ابراهیم
خلیل الله علیه الصلوة والسلام بگذارد یا هر جای که قدرت بود از
مسجد وآن دو رکعت واجبست وبقول شافعی رحمة الله
علیه سنتست وبعد از طواف قدوم بجانب صفا ومروه برود
وبر صفا سوار شود مستقبل قبله وتکبیر وتهلیل وصلوة گوید و
دعا کند وحاجت خواهد بعد از آن بجانب مروه رود آهسته
وچون ببطن وادی برسد میان دو میل اخضر شتاب رود
وچون از دو میل بیرون آید باز آهسته رود تا بمروه سوار شود چنانچه
بر صفا کرده همان بر مروه کند ودر میان صفا ومروه هفت شوط
طواف کند ابتدا از صفا وختم بمروه وسعی در میان صفا ومروه
واجبست وبقول شافعی رحمة الله علیه فرضست وچون از
طواف صفا ومروه فارغ شود در مکه باحرام مقیم شود وبعد از آن
طواف کعبه کند هر بار که خواهد وبعد از آن بیک روز پیش از
ترویه وآن هفتم ذی الحجه است امام خطبه کند ودر خطبه بیرون

آمدن بطرف منا و نماز در عرفات و جز آن مناسک عرفات بیان کند
و روز ترویه بعد از نماز فجر سوئی منا رود و همانجا بماند تا روز عرفه و بعد از
نماز صبح پیش از طلوع آفتاب سوئی عرفات رود تا زوال همانجا
بماند و بعد از زوال امام دو خطبه کند مثل جمعه و بقول مالک رحمة الله
علیه بعد از ظهر خطبه کند مسئله بعد از خطبه نماز ظهر و عصر
در وقت ظهر بیک اذان و دو اقامت بگذارد و شرط امام و احرام
و بقول ابو یوسف و محمد رحمة الله علیهما شرط نی و بقول امام زفر
رحمة الله علیه امام و احرام شرط است در عصر نه در ظهر و بعد از
نماز بجانب موقف رود و نزدیک کوه رحمت استد مسئله
جمیع عرفات موقف است مگر بطن عرنه مسئله چون بعرفات
استد حمد و ثنا و تکبیر و تهلیل و تلبیه و صلوة گوید و دعا
و باید که مستقبل قبله بود و بهتر است که امام شتر سوار شود و بعد
از غروب بجانب مزدلفه رود و نزدیک کوه قزح فرود آید و امام
با مردمان نماز مغرب و عشا گذارد بیک اذان و اقامت و بقول
شافعی و زفر رحمة الله علیهما بیک اذان و دو اقامت گذارد مسئله
اگر نماز شام در راه گذارد جائز نبود و پیش از طلوع صبح اعاده کند و
بقول ابو یوسف رحمة الله علیه جائز است مسئله نماز فجر بعد از
طلوع صبح صادق پیش از آنکه روشن شود امام بجماعت گذارد و
بعد از آن استد و وقوف کند و تکبیر و تهلیل و تلبیه و صلوة
گوید و دعا کند و جمیع مزدلفه موقف است مگر بطن محسر و چون روشن
شود بجانب منا رود و همچنین سنگریزه مثل حبه خرما از بطن وادی

انداز د بهر سنگی تکبیر گوید و باول سنگ ریزه قطع تلبیه کند
و بعد از ان ذبح کند و بعد از ان حلق و یا قصر کند و حلق بهتر ست
و همه چیزها حلال شود مگر وطی و بقول مالک رحمة الله علیه خوشبوی
نیز حلال نبود مسئله بعده بجانب مکه رود از روزهای نحر و هفت
طواف کعبه کند و این طواف رکن ست چنانچه وقوف عرفات
و این طواف زیارة ست و درین رمل و سعی نکند اگر عقب از ین
در طواف قدوم میان صفا و مروه کرده ست و اگر نکرده بکند و بعد
از ان وطی حلال شود مسئله تاخیر طواف رکن از ایام نحر مکروه
ست مسئله بعده از مکه باز گردد بجانب منا و روز دوم روز نحر بعد
از زوال سه بار رمی جمار کند از انکه ابتدا یعنی از مسجد خیف هفت
سنگریزه اندازد و با هر سنگریزه تکبیر گوید بعده آنچه متصل آنست
رمی جمار کند و این جمرة الوسطی ست
بعد از ان جمره عقبه که جمره سیوم ست مثل آن رمی جمار
کند و در جمره اول و وسطی وقوف کند و دران مقام با مردمان
استد و حمد و ثنا و تکبیر و تهلیل و صلوة گوید و حاجت خواهد و در جمره
عقبه وقوف نکند و باز سیوم روز همچنین رمی جمار کند بعد از زوال
و اگر چهارم روز پیش از زوال کند درست بود و بقول ابو یوسف
و محمد رحمة الله علیهما درست نبود مسئله هر رمی که بعد از وی رمی
است پیاده سنگریزه اندازد و هر رمی که بعد از وی رمی نبود سوار انداز
جائز بود مسئله مکروه ست پیش فرستادن رخت را بسوی
مکه و مقیم شود بمنا برای رمی جمار مسئله چون بیرون آید سوی مکه

در محصّب فرود آید و بعد از آن در مکه در آید و طواف صدر کند هفت
و این طواف واجب است مگر بر اهل مکه و بقول شافعی رحمة الله
علیه واجب نیست مسئله بعد از طواف صدر دو رکعت نماز
گذارد و آب زمزم خورد و بعد از آن بملتزم بر آید و آن در میان حجر الاسود
و در میان در کعبه است و سینه و روی خود بر وی نهد و بوسه
و پرده کعبه بگیرد و بدیوار کعبه بچفسد هر که در مکه در نه آید و بعرفه
وقوف کند طواف قدوم از وی ساقط شود مسئله اگر در روز
عرفه بعد از زوال تا فجر نحر ساعتی بعرفه درنگ کند حج او تمام شود
اگرچه نداند که این عرفات است و یا در خواب و یا در بیهوشی
بود و بقول مالک رحمة الله علیه اگر روز عرفه و جزوی از شب وقوف
کند درست است مسئله اگر نیت کعبه کرد و بیهوش شد
اگر یار او از جهت او اهلال کرد جایز بود و بقول ابو یوسف و محمد رحمة الله
علیهما جایز نبود مگر به اذن او مسئله زن در همه افعال که یاد کرده شد
حکم مردان دارد مگر در برهنه سر و تلبیه گفتن به آواز بلند و رمل و سعی
در میان دو میل و ستردن موی سر و جامه دوخته پوشیدن
و اگر بدوی بپوشد جایز بود مسئله اگر قربانی تطوع و یا نذر و یا جزاء
صید و مانند آن ارسال کند و با این قربانی بجهت کعبه توجه کند
بقصد حج محرم شود و اگر قربانی را فرستاد و بعد از آن توجه کرد محرم
نشود تا بقربانی رسد و اگر قربانی متعه فرستد و بعده توجه کند به نیت
احرام محرم شود پیش از رسیدن مسئله بر قربانی جل اندازد
و یا کوهان او را از طرف راست بشکافد مسئله قربانی

از شتر و یا از گاو بود جایزست و بقول شافعی رحمة الله علیه
از شتر و بقول مالک رحمة الله علیه اگر عاجزست از شتر
پس گاو

باب القران

مسئله قران افضل
بعد از ان تمتع بعد از ان افراد و بقول شافعی رحمة الله علیه
افراد افضلست بقول مالک تمتع افضلست مسئله
در قران گوید اللهم انی ارید الحج والعمرة فیسرهما لی
وتقبلهما منی وطواف وسعی کند برای عمره و بعد از ان
برای حج چنانکه ذکر کرده شد و اگر دو طواف و دو سعی کند برای
هر دو جایز بود مسئله چون روز نحر رمی جمار کند گوسپند و یا
و یا گاو قربانی کند و اگر عاجز بود سه روز در حج روزه دارد
تا آخر آن روز عرفه بود و هفت روز بعد از فراغ حج روزه دارد
اگرچه در مکه بود و بقول شافعی رحمة الله علیه روزه در مکه
جایز نبود مسئله اگر تا روز نحر روزه نداشت قربانی معین
شود و بقول شافعی رحمة الله علیه بعد از ایام نیز روزه دارد
و بقول مالک رحمة الله علیه در ان ایام روزه دارد مسئله
اگر قارن در مکه نیامد و بعرفه وقوف کرد قربانی بروی واجب
شود و قضا عمره واجب شود و بقول شافعی رحمة الله علیه
قربانی واجب نیاید

باب التمتع

مسئله و آن
احرام بستن است از میقات و طواف کند برای عمره و
سعی و حلق و یا قصر کند و بدین افعال از عمره حلال گردد و بقول
مالک رحمة الله علیه حلق نیست مسئله با اول طواف

تلبیه قطع کند و بقول امام مالک رحمة الله علیه چون نظر او
بکعبه افتد قطع تلبیه کند مسئله چون از عمره فارغ شود
روز ترویه از حرم حج احرام بندد و افعال حج بجا آرد و قربانی
کند و اگر عاجز بود روزه دارد چنانکه ذکر کرده شد در قران
مسئله اگر سه روز در شوال روزه دارد و بعد از ان متمتع
شود از روزهای عمره واقع نشود و اگر بعد از احرام بستن
برای عمره روزه دارد پیش از طواف جائز بود و اگر متمتع
خواهد که قربانی بجهت مکه براند محرم شود مسئله از قربانی شتر
و گاو نشانی بنعل و قلاده کند و اشعار روا نباشد و بقول
امام محمد و امام ابو یوسف جائز بود مسئله چون قربانی
براند بعد از عمره حلال نشود مسئله برای حج روز ترویه
احرام بندد چنانکه اهل مکه مسئله محرمی که قربانی براند
اگر پیش از روز ترویه احرام بندد بهتر بود و چون روز نحر
حلق کند از احرام حج و عمره حلال گردد مسئله تمتع
و قران جائز نیست مکی را و کسی را که نزدیک بمکه است و
بقول شافعی رحمة الله علیه جائز است و بقول امام مالک
رحمة الله علیه آنکه داخل میقات است در حق ایشان جائز
مسئله اگر متمتع بعد از عمره در شهر خود باز آید و سوق
هدی نا کرده تمتع او باطل شود و بقول شافعی رحمة الله علیه نشود
و اگر سوق هدیه کرده متمتع او باطل نشود و بقول امام محمد رحمة الله علیه
باطل شود مسئله اگر پیش از ماههای حج برای عمره احرام

بست وکم از چهار شوط برائی عمره طواف کرد و در ماه های حج
بقیه اشواط طواف کرد و برای حج احرام بست او متمتع بود
واکر چهار شوط و یا زیاده پیش از ماه های حج طواف کرد و
بعد ازان حج کرد هم درسال متمتع نبود مسئله ماه های
حج شوال وذی القعده وعشره از ذی الحجه است وبقول
مالک رحمة الله علیه تمام ماه ذی الحجه است مسئله احرام
بستن برای حج پیش از ماه های حج جائز است بکراهت مسئله
اکر کوفی در ماه های حج معتمر شد واز عمره فارغ شد و حلق
ویا قصر کرد وبعد ازان در مکه ویا در بصره مقیم شد و دران
سال حج کرد تمتع او جائز بود وبقول ابو یوسف ومحمد
رحمة الله علیهما اکر در بصره مقیم کردد تمتع او جائز نبود
مسئله اکر عمره افساد کرد وبعد از فراغ حلق کرد ودر بصره
مقیم شد وبعده عمره قضا کرد در شهر حج و دران سال
حج کرد متمتع نباشد وبقول محمد وابو یوسف رحمة الله علیهما
متمتع او جائز است واکر در مکه در آمد وبطرف بصره بیرون نیامد
تا عمره قضا کرد بافساد هم متمتع نباشد باتفاق واکر کوفی
سوئی اهل خود باز آمد وبعده در ماه های حج عمره آورد وهمدران
سال حج کرد باتفاق متمتع بود مسئله اکر برای عمره
در ماه های حج احرام بست وهمدران سال حج کرد و
هرکدام که فاسد کند از حج وعمره تمام کند قربانی واجب نشود
اکر متمتع شد واضحیه راداد از قربانی متعه واقع نشود مسئله

اگر زنی نزدیک احرام حایض شد غسل کند واحرام بندد وافعال حج بجا آرد مگر طواف واگر نزدیک طواف صدر حائضه شد ترک آرد چنانکه کوفی در مکه سرائی گرفت وپیش از گذشتن سه روز ایام نحر طواف کند صدر از وی ساقط شود واگر بعد از گذشتن سه روز ایام نحر در مکه سرائی گرد طواف صدر از وی ساقط نشود

باب الجنایات

مسئله اگر محرم تمام عضو خوشبوئی کرد یک گوسفند واجب شود واگر کمتر از وی بود صدقه لازم آید ولیقول شافعی ومحمد بدان قدر دم واجب شود مسئله اگر موی سر بحنا رنگ کرد قربانی واجب شود ولیقول ابو یوسف ومحمد رحمة الله علیهما صدقه مسئله اگر بهر عضو زیت سر چرب کرد قربانی واجب شود ولیقول ابو یوسف ومحمد رحمة الله علیهما صدقه ولیقول امام شافعی رحمة الله علیه اگر در موی سر استعمال کرد قربانی واجب شود ودر غیر وی هیچ واجب نی مسئله اگر جامه دوخته پوشید ویا گروز تمام سر پوشید قربانی واجب شود واگر کمتر از روز بود صدقه واجب آید ولیقول ابو یوسف رحمة الله علیه اگر جامه بیشتر از نیم روز پوشید قربانی واجب آید ولیقول شافعی رحمة الله علیه بمجرد پوشیدن قربانی واجب آید مسئله اگر ربع سر ویا ربع ریش تراشید قربانی واجب آید واگر کمتر از وی بود صدقه دهد ولیقول مالک رحمة الله علیه اگر تمام سر وریش حلق کرد قربانی واجب آید ولیقول شافعی رحمة الله علیه اگرچه اندک سر وریش

دم علیحده اگر قلم کرد پنج ناخن را از اعضاء اربعه متفرقه لازم شود بر وی صدقه برای هر یک ناخن نصف صاع بقول ابی حنیفه

حلق کرد قرباني واجب آيد مسئله اگر محرم سر محرم ديگر حلق کرد اگر با مر محلوق بود بر وي قرباني واجب آيد و اگر بي امر او حلق کرد نيز بر محلوق قرباني واجب آيد و بقول شافعي رحمة الله عليه در غير امر وي بر وي هيچ واجب نيايد فاما بر حالق نزديک ما صدقه واجب آيد در امر و بغير امر او و بقول شافعي رحمة الله عليه بر حالق هيچ واجب نيايد مسئله اگر موي تمام گردن ستردو يا موي هر دو بغل ستردو يا موي يک بغل سترد قرباني واجب است اگر جاي محاجم حلق کرد قرباني واجب آيد و بقول ابو يوسف و محمد رحمة الله عليهما صدقه واجب آيد و نيز بقول ايشان بحلق عضوي تمام قرباني واجب آيد و بحلق کمتر از عضو چون سينه و ساق و مانند آن طعام بايد دادن مسئله اگر سبلت کوتاه کرد حکومة عدل واجب است مسئله اگر محرم سبلت حلال کوتاه کرد و يا ناخن او بريد طعام واجب آيد و اگر ناخن دو دست و دو پاي خود بريد قرباني واجب شود اگر در يک مجلس بود و همچنين اگر ناخن يکدست و يا ناخن يکپاي بريد بهر ناخن قرباني واجب شود و بقول امام محمد رحمة الله عليه قرباني واجب شود مسئله اگر ناخن شکسته دور کند هيچ واجب نشود مسئله اگر محرم بسبب عذر خود را خوشبوي کرد و يا جامه پوشيد و يا حلق کرد مخير بود گوسپند قرباني کند در حرم و يا شش فقير را سه صاع طعام دهد و يا سه روز روزه دارد هر جاي که خواهد و بقول شافعي رحمة الله عليه

صدقه واجب آید باب النظر المحرم مسئله

اگر محرم سوی فرج زنی بشهوة نظر کرد و آب منی جدا شد
هیچ لازم نیاید و اگر بوسه زد و یا لمس کرد بشهوة و یا فاسد
حج بجماع کرد قبل یا دبر پیش از وقوف بعرفات
گوسپند واجب شود و حج تمام کند و در سال آینده قضا
کند و بقول شافعی رحمة الله علیه اگر با بوسه و لمس انزال کرد
احرام او فاسد شود و نیز بقول او در جماع پیش از وقوف شتر
و یا گاو قربانی واجب آید مسئله در قضاء حج از زن جدا نشود
و بقول مالک رحمة الله علیه از خانه جدا شود و بقول زفر رحمة الله علیه
چون محرم شود جدا شود و بقول شافعی رحمة الله علیه چون نزدیک
شود بموضع وقاع جدا شوند مسئله اگر بعد از وقوف بعرفه
جماع کردند بدنه واجب شود و حج فاسد نشود و بقول شافعی
رحمة الله علیه چون جماع کند پیش از رمی جمار حج وی فاسد شود
و اگر بعد از حلق جماع کرد گوسپند واجب شود و اگر در عمره
پیش از چهار طواف جماع کرد عمره فاسد شود و یک گوسپند
واجب آید و عمره تمام کند و قضا کند و اگر بعد از طواف
اکثر اشواط جماع کرد یک گوسپند واجب آید و عمره فاسد نشود
و بقول شافعی رحمة الله علیه در هر دو وجه عمره فاسد شود
شتر و یا گاو قربانی دهد مسئله در حج و عمره جماع عامداً او ناسیاً
مفسد است و بقول شافعی رحمة الله علیه جماع ناسی مفسد نیست
مسئله اگر بی وضو طواف زیارت کرد گوسپند واجب شود

یا والسنة کذا فی فتح القدیر
قاضیخان و واجب شود
بهر یک بدنه و اگر جماع
کرد بار دیگر اگر در یک
مجلس باشد واجب
نمی شود برای هر یک
اگر در دو مجلس باشد
واجب شود برای هر یک

واگر جنب طواف رکن کرد ستر و یا کاو و واجب شود طواف
اعاده کند واگر بیوضو طواف قدوم و یا صدر کرد صدقه واجب شود
مسئله اگر سه شوط و یا کمتر از طواف رکن ترک آورد گوسپند
واجب شود واگر چهار شوط و یا بیشتر از آن ترک آورد همچنان
محرم بود واگر بیشتر شوط از طواف صدر ترک آورد و یا در حال
جنابت آورد یک گوسپند واجب آید واگر سه و یا کمتر ازین
ترک آورد صدقه واجب آید واگر بیوضو طواف رکن آورد و طواف
صدر در آخر ایام تشریق با وضو کرد گوسپند واجب شود مسئله
اگر در حال جنابت طواف رکن آورد و در آخر ایام تشریق طواف
صدر با وضو آورد دو گوسپند واجب است و بقول ابو یوسف
و محمد رحمة الله علیهما یک گوسپند واگر طواف و سعی برای عمره
بیوضو کرد و بسوی اهل خود رفت و طواف و سعی اعاده نکرد یک
گوسپند واجب شود مسئله اگر در میان صفا و مروه سعی
نکرد و یا پیش از امام از عرفات باز گردید یک گوسپند واجب
شود و بقول شافعی رحمة الله علیه در باز گشتن هیچ واجب
نشود واگر وقوف بمزدلفه نکرد یک گوسپند واجب شود
و بقول شافعی واجب نشود اگر در هیچ روزی رمی جمار
نکرد یا یکروز نکرد یک گوسپند واجب شود واگر از ایام نحر تاخیر
حلق کرد گوسپند واجب شود و بقول ابو یوسف و محمد واجب
نشود واگر طواف زیاده تاخیر کرد یک گوسپند واجب شود
و بقول ابو یوسف و محمد واجب نشود مسئله اگر در حج

و یا عمره در زمان حلال حلق کرد یک گوسپند واجب شود و
بقول ابو یوسف و محمد رحمة الله علیهما واجب نشود مسئله
اگر قارن پیش از ذبح حلق کرد دو گوسپند واجب شود و بقول
ابو یوسف و محمد و شافعی یک گوسپند واجب شود فصل
اگر محرم صید را بکشت و کشنده را دلالت کرد جزای آن
بر وی واجب شود و بقول شافعی رحمة الله علیه بدلالت واجب
نشود مسئله جزاء قیمت صید است بتقویم دو عدل در موضع قتل
و یا در جایی که نزدیک بموضع قتل بود و بقیمت صید هدی
خرد و ذبح کند اگر بقیمت بهدی رسد و یا طعام خرد و صدقه کند
چون صدقه فطر و یا بمقابله طعام بر درویشی یکان روزه دارد
و بقول ابو یوسف و محمد و شافعی رحمة الله علیهم اجمعین
اگر صید را نظیریست از چهارپایان در منظر همان بود چنانچه
از آهو گوسپند مسئله اگر صید را مجروح کرد و یا عضوی را
از وی برید نقصان واجب شود و اگر پر صید بکند و یا پای او برید
و یا صید را دوشید و یا بیضه او را بشکست قیمت آن لازم
آید و اگر بیضه صید بشکست و از وی جوجه مرده بیرون آید قیمت
آن واجب آید مسئله بکشتن زاغ و غلیواژ و گرگ و مار
و کژدم و موش و سگ گزنده و پشه و مورچه و کشف و یا خرچه
هیچ واجب نشود و بکشتن شپش و ملخ هرچه خواهد صدقه
دهد مسئله اگر کشتن دده قیمت از گوسپند تجاوز نکند و بقول
زفر رحمة الله علیه قیمت دده هرچند که باشد واجب شود اگرچه بیشتر

را اگر گوسپند بود و بقول امام شافعی رحمة الله علیه چیزی واجب
نشود مسئله اگر صید حمله کرد و محرم او را بکشت چیزی
واجب نشود و بقول زفر رحمة الله علیه جزاء او را ضامن شود
مسئله اگر محرم با ضطرار صید را بکشت جزائی را واجب شود
مسئله در احرام ذبح کردن گوسپند و گاو و شتر و مرغ خانگی و بط اهلی جائز بود
اگر محرم کبوتر و یا آهو را بکشت جزاء او را ضامن شود و بقول
مالک رحمة الله علیه در کبوتر چیزی واجب نشود مسئله
اگر محرم صید را ذبح کرد حرام بود و بقول شافعی رحمة الله علیه
بر کشنده و دیگر را مسئله اگر محرم مضطر شود مردار خورد و
صید را نکشد و بقول ابو یوسف رحمة الله علیه بکشد مسئله
اگر محرم صید را ذبح کرد و بخورد قیمت آن ضامن شود و بقول
ابو یوسف و محمد رحمة الله علیهما چیزی واجب نشود مگر استغفار
و اگر محرم ذبیحه دیگر محرم را بخورد بروی لازم نشود مسئله اگر
غیر محرم صید گرفت و ذبح کرد جائز بود که محرم آنرا خورد و بقول
مالک اگر غیر محرم برای محرم صید کرده است جائز نبود مسئله
اگر غیر محرم صید حرم را ذبح کرد قیمت آن صید صدقه کند و روزه
ندارد و بقول زفر روزه نیز واجب آید مسئله اگر حلال با صید
در میان حرم در آمد ارسال کند و بقول شافعی رحمة الله علیه
ارسال لازم نی مسئله اگر احرام بست در خانه و یا در قفص او
صید است ارسال واجب نشود و بقول شافعی رحمة الله علیه
ارسال واجب شود مسئله اگر غیر محرم صید گرفت و بعد از آن

احرام بست پس از دست او دیگری گرفت وارسال کرد
مرسل ضامن شود وبقول ابو یوسف ومحمد ضامن نشود
مسئله اگر محرم صید گرفت واز دست او دیگری رها کرد
مرسل ضامن نشود مسئله اگر محرم صید گرفت ومحرم دیگری
صید بکشت برهر یکی جزای واجب شود وگیرنده بدان قدر
که ضامن شده است رجوع کند بر کشنده وبقول زفر
رحمة الله علیه نکند مسئله اگر گیاه حرم ویا درخت او
غیر مملوك وو رختی که جنس آن نهال نکنند بریده قیمت
بروی واجب شود مگر که خشك باشد مسئله چرانیدن
گیاه حرم وبریدن آن حرام است مگر چرانیدن اذخر جائز بود
وبقول ابو یوسف چرانیدن گیاه حرم جائز است مسئله
چیزیکه بسبب آن بر مفرد دم واجب شود بر قارن دو دم واجب
شوند مگر آنکه از میقات تجاوز کند وبعد از داخل شدن میقات
احرام بست وبرای حج وعمره یکدم واجب شود وبقول زفر
رحمة الله علیه نیز دو دم لازم شود وبقول شافعی رحمة الله علیه
یك دم واجب شود مسئله اگر دو محرم یك صید را
کشتند برهر یکی جزاء کامل واجب شود وبقول شافعی
رحمة الله علیه بر هر دو یك جزا واگر دو حلالی صید حرم را
کشتند بر هر دو یك جزا واجب شود واگر محرم صید را فروشد
بیع باطل بود مسئله اگر حلالی از حرم آهو گرفت وبیرون
از حرم آورد پس وی بچه داد بعده هر دو مردند ضمان هر دو

واجب شود اگر ضمان آهو داد و بعد از ان بچه آورد ضمان واجب
نشود

باب التجاوز عن الميقات بغير الاحرام

مسئله اگر از ميقات تجاوز كرد بي احرام دم واجب شود
بالاجماع اما اگر بعد از احرام تلبيه گويان بازگشت و نزد ميقات
تلبيه گفت دم باطل شود و بقول ابو يوسف و محمد رحمة الله عليهما
ساقط شود اگرچه تلبيه نگويد و بقول زفر رحمة الله عليه ساقط
نشود اگرچه تلبيه گويد مسئله اگر از ميقات تجاوز كرد و بعد از ان احرام بست براي عمره
ساقط شود و بقول زفر رحمة الله عليه ساقط نشود مسئله
اگر كوفي براي حاجتي در بستان بني عامر در آمد روا بود كه در مكه بي
احرام در آيد و ميقات او كسيكه داخل بستان است از بستان بود
مسئله اگر مردي در مكه بي احرام در آمد و بعد از ان هم
دران سال احرام بست براي حج از واجبي كه دران سال بر وي
بوده است جائز بود از حج اسلام وانچه بدر آمدن بي احرام
واجب شده است و بقول امام زفر رحمة الله عليه جائز نشود
و اگر سال گذشت بعده در سال دوم از ميقات احرام بست
براي حج از حجي كه سبب در آمدن مكه واجب شده است محسوب
نشود و الله اعلم بالصواب

باب اضافة الاحرام الى الاحرام

مسئله اگر مكي احرام بست براي عمره وليك
شوط طواف كرد و بعد از ان احرام بست براي حج واجب بود كه
حج براندازد و عمره بجا آرد و بجاي آن حج حجي و عمره بر وي واجب شود
و قرباني نيز بر وي واجب شود براي ترك حج و بقول ابو يوسف

ومحمد رحمة الله علیهما عمره انداز د و قضا کند و حج تمام کند و قربانی واجب
شود و اگر هر دو تمام کند جایز بود و قربانی نیز واجب شود **مسئله**
اگر برای حج احرام بست بعد از آن روز نحر برای حج دوم احرام
بست اگر در حج اول حلق کرده حج دوم واجب شود بی لزوم دم
و اگر پیش از حلق احرام بست حج دوم لازم شود با لزوم دم اگرچه
قصر کرده باشد و بقول ابو یوسف و محمد رحمة الله علیهما اگر بعد از
قصر بود دم واجب است و اگر پیش از وی بود چیزی واجب
نشود **مسئله** اگر از افعال عمره فارغ شد و قصر باقی بود که
برای عمره دیگر احرام بست قربانی واجب شود **مسئله** اگر برای
حج احرام بست و بعد از آن برای عمره پس وقوف بعرفات
کرد عمره رفض کرده باشد بمجرد توجه بعرفات وی وقوف عمره بشکند
مسئله اگر برای حج طواف کرد و بعد از آن احرام بست
برای عمره هر دو تمام کرد جایز بود دم واجب شود و افکندن عمره
مستحب است **مسئله** اگر حاج روز نحر برای عمره اهلال کرد
عمره لازم شود و واجب بود که عمره بر اندازد و قضا کند و اگر تمام کرد جایز
بود با لزوم دم **مسئله** اگر حج فوت شد بعده احرام بست برای
عمره و یا برای حج هر دو را بر اندازد و قضا واجب شود با لزوم دم

باب الاحصار

مسئله اگر بسبب دشمن یا بسبب
مرض از حج باز ماند گوسپند سوی حرم بفرستد تا از جهت او ذبح کنند
و بعد از آن از احرام بیرون آید و بروی حلق و قصر نبود و بقول
ابو یوسف رحمة الله علیه حلق واجب است **مسئله** اگر قادر از حج

بسبب مذکوره باز ماند و قربانی بجانب حرم بفرستد تا ذبح کنند
و ذبح قربانی احصار بجز حرم جائز نبود فاما پیش از روز نحر جائز بود
و بقول ابو یوسف و محمد رحمة الله علیهما ذبح دم احصار جائز نبود
مگر در روز نحر مسئله اگر محصر از احرام حج حلال شود حج و عمره واجب
شود و اگر احرام برای عمره بسته چون حلال شود عمره واجب آید
مسئله اگر محصر گوسپند قربانی فرستاد و بعد از ان احصار
زایل شد اگر بر هدیه و حج قادر می شود توجه کند و اگر بر هدیه و حج نرسد
توجه واجب نشود و اگر بر هدیه بی حج قادر شد بذبح هدیه حلال شود
و اگر بر حج بی هدیه قادر شد بی ذبح هدیه از احرام بیرون آید و بقول
امام زفر رحمة الله علیه بی ذبح بیرون نیاید مسئله بعد
از وقوف بعرفات احصار نباشد اگر بمکه از طواف و وقوف
ممنوع شد احصار ثابت شود و اگر از یکی ممنوع شد محصر نبود

باب فوائت الحج

مسئله اگر بفوت وقوف
بعرفه حج فوت شد احلال بعمره کند ای طواف و سعی کند
حلال شود و حج قضا کند از میقات و دم لازم نشود و بقول شافعی
رحمة الله علیه واجب شود مسئله ادای عمره در روز
عرفه و نحر و ایام تشریق مکروه بود مسئله ادای عمره
سنت موکده است و بقول شافعی رحمة الله علیه فریضه است

باب الحج عن الغیر

مسئله نیابت در عبادات
مالی در حال عجز و قدرت جائز بود و در عبادات بدنی
بهیچ وجه جائز نبود و در عبادات که مرکب است از مال و بدن

در حالهٔ عجز درست بود و عجز تا موت شرط است **مسئله** اگر نایب از دو کس احرام بست نفقه را ضامن شود و حج از نایب واقع شود **مسئله** دم احصار بر فرماینده بود و بقول ابو یوسف رحمة الله علیه بر نایب بود **مسئله** دم قران و جنایت بر نایب بود باتفاق **مسئله** اگر مردی وصیت بحج کرد و ورثه نایب کردند برای حج و نایب در راه مرد از منزل میت بثلث باقی از مال حج فرمایند و بقول ابو یوسف و محمد رحمة الله علیهما از انجایی که نایب مرده است نایب گیرند و بقول امام محمد رحمة الله علیه اگر از مال که نایب را داده اند چیزی مانده است نایب گیرند والا وصیت باطل شود و بقول ابو یوسف انچه باقی است از ثلث مال و انچه باقی است از نفقهٔ نایب نایب گیرند **مسئله** اگر پسر بحج پدر و مادر اهلال کرد و بعد از ان برای یکی از ایشان حج تعیین کرد جایز بود

باب الهدی

مسئله کمترین هدی گوسپند است و هدی بر شتر و گاو و گوسپند واقع شود و انچه در اضحیه درست است در هدی نیز درست مگر در طواف رکن که در حال جنابت کرده باشد و در وطی بعد از وقوف بعرفه درین دو چیز بدنه واجب شود **مسئله** از قربانی تطوع و متعه و قران بخورد اما از دم کفاره و نذر و احصار نخورد تمام صدقه کند **مسئله** ذبح قربانی متعه و قران روا نبود مگر در روز نحر **مسئله** جمله قربانیهای حج روا نباشد مگر در حرم جز قربانی نذر و بقول ابی یوسف رحمة الله علیه بنه نذر

نیز مختص است بحرم مسئله تصدق هدي بر فقیران حرم
وغیران جایز است وبقول شافعي رحمة الله علیه بجز فقراء
حرم درست نباشد مسئله بیرون آوردن هدیه باخود
سوي عرفات واجب نی مسئله جل ومهار هدي صدقه
کند ومزد ذبح کننده از هدي ندهند وبی ضرورة بر هدي سوار
نشود وبقول شافعي رحمة الله علیه جایز است که بی ضرورة
سوار شود مسئله هدي را ندوشند ولیکن آب سرد
بر پستان او زنند تا شیر کم شود مگر آنکه نادوشیدن زیان
دارد انکه بدوشد وشیر صدقه کند مسئله اگر هدي
واجب هلاک شد یا معیب شد بجاي او دیگر بیارد و
اول همون را بود واگر هدیه تطوع معیب شد یا تلف شد ونعل او
بخون او رنگ کند وکوهان او را از ند مسئله از هدي جزاء
نخورد وتونگران نیز نخورند وبدرویشان صدقه کنند مسئله
بدنه تطوع ومتعه وقران را قلاده بندد وقرباني احصار وجنایا
قلاده نه بندد مسئله اگر بر اهل عرفه قومي گواهي دادند بوقوف
ایشان پیش از عرفه بشنوند واگر گواهي دادند بوقوف ایشان
بعد از عرفه در روز نحر نشنوند مسئله اگر در روز دوم جمره
اولی ترک آورد اگر اولی رمي جمار اعاده کند بعد از ان
باقي رمي کند بهتر بود واگر جمره اولی تنها رمي کند جایز بود وبقول
شافعي رحمة الله علیه جایز نبود تا اتمام اعاده نکند مسئله
اگر حج رفتن پیاده بر خود واجب کرد سوار نشود تا طواف

زیادة نکند واگر سوار حج کرد دم واجب شود مسئله اگر
کنیزك محرمه را بخرید مشتري تواند که کنیزك را از احرام بیرون
آرد و وطي کند و بقول زفر رحمة الله علیه نتواند که وطي کند

کتاب النکاح

مسئله نکاح عبارت
از عقدي که بر ملك متعه بقصد وارد مي شود مسئله نکاح
سنت مؤکده است و بغلبه شهوة واجب شود مسئله
نکاح منعقد شود بایجاب وقبول اگر هر دو لفظ ماضي باشند
یا یکي مسئله نکاح جایز نبود مگر بلفظ نکاح و تزویج ویا
بالفاظي که موضوعست براي تملیك عین در حال چون
وهبت و تصدقت و مانند آن و بقول شافعي رحمة الله علیه
جایز نبود مگر بلفظ نکاح و تزویج مسئله نکاح منعقد نشود
مگر بحضور دو مرد ویا یك مرد و دو زن بشرط آنکه عاقل و بالغ
ومسلمان باشند اگرچه فاسق ویا محدود قذف ویا نابینایان
ویا پسران عاقدین باشند و بقول امام مالك رحمة الله علیه
اگر بي شهود نکاح کردند جایز بود بشرط اعلام خلق و بقول
امام شافعي رحمة الله علیه بحضور گواهان فاسق و محدود
قذف و نابینا نکاح جایز نبود مسئله نکاح مسلمان
با ذمیه و با کتابیه بحضور دو ذمي جایز بود و بقول محمد و زفر جایز نبود
مسئله اگر مردي وکیل کرد مردي را وگفت که دختر صغیره
من بفلان مرد نکاح کن و وکیل تزویج کرد بحضور یکمرد و بحضور
پدر صغیره جایز بود و در غیبت پدر جایز نبود مگر بحضور دو گواه

فصل فی المحرمات مسئله حرامست نکاح مادر
و دختر و دختر دختر و جدات مادری و پدری اگرچه دور اند و نکاح
خواهر و خواهرزاده و برادرزاده و عمه و خاله و خشو و دختر
زنی که مادر وی موطوءه بود و زن پدر و جد اگرچه دور اند و زن پسر و پسر پسر
اگرچه فرود تر اند مسئله هرچه در نسب حرامست در رضاع نیز حرامست
مسئله جمع کردن میان دو خواهر در یک نکاح حرامست اگر
دو خواهر در ملک یکی اند اگر یکی را وطی کرد دیگری را نشوزند تا آنکه موطوءه
را از ملک خود بیرون نیارد و یا بکسی بزنی ندهد و اگر دو خواهر را جمع کند جائز
بود ولیکن وطی نشوزند کرد تا موطوءه را بر خود حرام نکرداند مسئله اگر دو
خواهر را بیک عقد یا دو عقد و تقدیم و تاخیر معلوم نی هر دو نکاح تفریق کنند و نصف مهر
دهند مسئله اگر دو زن در نکاح کرد اگر یکی از این دو زن مرد بودی نکاح
در میان ایشان جائز نبودی جائز نبود مسئله اگر از یکجانب هم فرض
کنند از یکجانب جائز بود و بقول زفر جائز نی مسئله بزنا و مس و نظر
بشهوت بفرج حرمت مصاهرت ثابت شود و اگر زنی مرد را بشهوت
مس کرد و یا مرد زن را بشهوت مس کرد و یا مرد بشهوت داخل فرج زن
بشهوت نظر کرد و یا زن بذکر مرد بشهوت نظر کرد روا نباشد که آن
مرد مادر و دختر آن زن نکاح کند و آن زن بر پدر و پسر آن مرد
نیز حرام شود و بقول شافعی رحمة الله علیه بزنا و مس و نظر
بشهوت حرمت مصاهرت ثابت نشود مسئله اگر خواهر معتده
خود را در نکاح کند جائز نبود و بقول شافعی رحمة الله علیه
اگر عده از طلاق بائن و یا از سه طلاق بود جائز بود مسئله

حرام نیست نکاح مولی بکنیزک خود و نکاح بنده بمالکه خود و
نکاح مجوسیه و بت پرست **مسئله** نکاح کتابیه و صابیه
جائزست وبقول ابو یوسف و محمد رحمة الله علیهما نکاح صابیه
جائز نی **مسئله** اگر محرم محرمه را در نکاح کرد جائز بود اما
وطی جائز نی وبقول شافعی رحمة الله علیه نکاح جائز نی **مسئله**
نکاح بکنیزک مسلمه وکتابیه جائزست اگرچه قادرست بر نکاح
حره وبقول شافعی رحمة الله علیه بر قدرة نکاح حره جائز نی
مسئله نکاح حره بر کنیزک جائزست وعکس این جائز نی
اگرچه حره در عدة بود وبقول ابو یوسف و محمد رحمة الله علیهما
نکاح کنیزک در عدة حره از طلاق باین ویا ثلاثه جائز بود وبقول
شافعی رحمة الله علیه نکاح کنیزک بر حره بنده را جائز بود وبقول
امام مالک رحمة الله علیه نکاح کنیزک بر حره برضای او جائز بود
مسئله جائز بود که حر چهار زن از حرائر و جواری در نکاح
کند و زیاده بران جائز نی **مسئله** جائزست که بنده دو زن
نکاح کند و بران زیادة جائز نی وبقول مالک رحمة الله علیه جائز است
که بنده نیز چهار زن نکاح کند **مسئله** نکاح زن حامله که حمل وی
از زنا بود جائز بود ولیکن وطی بعد از وضع حمل جائز بود وعلیه
الفتوی وبقول ابو یوسف رحمة الله علیه نکاح فاسد شود
مسئله نکاح زن که حمل وی از حلال بود جائز نی **مسئله**
اگر مولی کنیزک خود را دخول کرد وبعد ازان بکسی بزنی دهد جائز
بود **مسئله** اگر مردی زنی را دید که زنا کرد وبعده نکاح کرد

و وطي بيبين از استبرا نيز جايز بود و بقول امام محمد رحمة الله
عليه بعد از استبرا وطي جايز بود مسئله اگر دو زن
بيک نکاح کرد و نکاح يکي از آن دو زن بروي حرام ست نکاح
ديگر بروي حلال بود و تمام مهر مسمّی او شود و بقول ابو يوسف
و محمد رحمة الله عليهما مسمّی بر مهر مثل هر دو زن قسمت
کنند آن زن که بروي حلال ست نصيب او به او دهند
و از ديگر ساقط شود مسئله نکاح متعه و موقت باطل ست
و بقول امام مالک رحمة الله عليه متعه جايز ست و بقول
امام زفر رحمة الله عليه نکاح موقت جايز ست و توقيت
باطل ست مسئله اگر زن بر مرد دعوی نکاح کرد و بينه
اقامت کرد و قاضي حکم کرد و در حقيقت ميان ايشان نکاح
نبود وطي با اين زن جايز ست و بقول ابو يوسف و محمد
رحمة الله عليهم جايز نبود

باب الاولياء و الاکفاء

مسئله نکاح زن حره عاقله و بالغه بحضور دو گواه بي اذن
ولي جايز ست اگرچه بکر بود يا ثيبه و بقول امام محمد و بکر روايةً
از امام ابو يوسف رحمة الله عليهما اين نکاح موقوف بود
و بقول امام مالک و شافعي رحمة الله عليهما بعبارت زنان
نکاح منعقد نشود مسئله بکر بالغه را جبر نکنند بر نکاح و بقول
امام شافعي رحمة الله عليه جبر روا بود والی مسئله اگر ولي از
بکر بالغه اذن خواست براي نکاح و او سکوت کرد و يا بخنديد

و با بکر لیست و با خبر نکاح بدو رسید در این افعال مذکوره اذن
اذن بود و اگر غیر ولی اذن خواست رضا نبود تا صریح بزبان
نگوید مسئله اگر ولی زن ثیبه بالغه اذن از وی اجازت بقول او شرط
است مسئله بزوال بکارت بجستن و حیض و جراحت
و دیر ماندن بی شوهر و بزنا پوشیده حکم بکارت زایل نشود
و بقول ابو یوسف و محمد رحمة الله علیهما بزنا حکم ثیبه دارد و بقول
شافعی رحمة الله علیه در جمله صورة حکم ثیبه دارد مسئله
اگر شوهر گفت که چون خبر نکاح بتو رسید تو سکوت
کردی و زن گفت که رد کردم قول زن معتبر بود
و بقول امام زفر رحمة الله علیه قول شوهر معتبر بود مسئله
جایز است که ولی صغیر و صغیره بکر و ثیبه را بی اذن نکاح کند
و ولی عصبه است بترتیب عصبات و بقول شافعی رحمة الله
علیه ولایت نکاح نبود مگر پدر و جد را و بقول امام مالک
رحمة الله علیه ولایت نکاح نبود مگر پدر را مسئله ولایت
عصبه بترتیب میراث است و با وجود ولی اقرب ابعد را
ولایت نبود مسئله صغیر و صغیره را در نکاح غیر پدر و جد
بلوغ خیار فسخ است بشرط قضاء قاضی و بقول ابو یوسف
خیار فسخ نیست مسئله اگر زن بکر بالغه را نکاح معلوم شد خیار
او بسکوت باطل شود و خیار مرد بسکوت باطل نشود تا نگوید که رضا
دادم و یا دلیل رضا از وی ظاهر نشود و اگر یکی از ایشان
پیش از فسخ بمیرد میراث برند مسئله ...

صغیر بر بالغ و مجنون بر عاقل و کافر بر مسلمان ولایت ندارد مسئله
اگر عصبه ولی نبود ولایت تزویج مادر را بود و بعده خواهر
مادری و پدری را و بعده خواهر پدری را و بعده اولاد ام را
خواهر و برادر مادری برابر اند و بعده ذوی الارحام را و بعده
قاضی را و بقول محمد رحمة الله علیه غیر عصبه را ولایت نیست
مگر قاضی را مسئله اگر ولی اقرب غایب شد غیبت منقطع ولی
ابعد تواند که تزویج کند و بقول شافعی رحمة الله علیه سلطان
تزویج کند و بقول زفر رحمة الله علیه هیچ کس نتواند که تزویج کند
مسئله اگر ولی اقرب بعد از تزویج ولی ابعد از سفر
آمد نکاح باطل نشود و بقول زفر رح باطل شود مسئله
ولایت تزویج مجنونه پسر را بود نه پدر را و بقول محمد رحمة الله
علیه پدر را بود فصل فی الاکفاء مسئله اگر ولی
بالغه خود را بغیر کفو بدهد ولی دور و ولی نزدیک را بود که تفریق کند
بعضی از اولیا بمنزله رضای کل است و بقول ابی یوسف رحمة الله
علیه رضای بعضی از اولیا بمنزله رضای همه نیست مسئله قبض
مهر و مانند آن رضا بود مسئله اگر ولی سکوت کند از تعلّم
نکاح سکوت حق او باطل نشود مسئله کفاءت در نسب
و حسب معتبر است پس قریش کفو قریش بود و عرب بعضی
مر بعضی را کفو بود مسئله کفاءت در حریت و اسلام
معتبر است تا اگر یکی که پدر او آزاد و مسلمان است کفو نبود کسی را
که پدر و جد او مسلمان بوده باشند و بقول ابی یوسف رحمة الله

کفو بود مسئله کفائت در مال معتبر ست یعنی باید که شوهر
مالک مهر و نفقه بود تا اگر از هر دو عاجز بود و یا از یکی عاجز
بود کفو نبود و بقول ابی یوسف رحمة الله علیه اگر شوهر قادر
نیست بر تسلیم مهر معجل و نفقه هر روزه حاصل میکند
کفو بود مسئله اگر یکی را پدر و جد از او مسلمان است
کفو بود کسی را که پدر و جد و بالا تر مسلمان باشد مسئله
کفائت در دیانت معتبر ست تا اگر زنی از قومی که صالح اند
فاسقی را خواست اولیا را ولایت تفریق بود و بقول محمد
رحمة الله علیه کفایت در دیانت معتبر نی مسئله کفایت
در حرفت معتبر ست و موزه دوز کفو بزاز و عطار نبود و بقول
ابی یوسف کفائت در حرفت معتبر نیست مگر آنکه فاحش
باشد چنانکه حجام و حائک مسئله اگر زنی شوهر کرد
و از مهر مثل نقصان کرد اولیا را ولایت اعتراض بود
تا مثل مهر تمام کند و یا مفارقت کند و بقول ابو یوسف
و محمد رحمة الله علیهما اولیا را ولایت اعتراض نیست مسئله
اگر پدر صغیر و صغیره را بغیر کفو تزویج کرد و یا در مهر نقصان
کرد و یا زیادت فاحش کرد جائز بود و بقول ابو یوسف و
محمد جائز نبود مسئله تزویج صغیر و صغیره بغبن فاحش
و یا بغیر کفو جز پدر و جد نتواند

فصل در وکالت

مسئله جائز ست ابن عم را که دختر عم خود را بحکم
ولایت برای نفس خود تزویج کند و بقول زفر و شافعی

رحمة الله علیهما جایز نبی مسئله اگر زنی وکیل گرفت مردی را
تا نفس این زن را برای خود بزنی کند و وکیل نفس این
بحضور دو گواه بزنی کرد برای خود جایز بود و بقول زفر و شافعی
رحمة الله علیهما جایز نبی مسئله نکاح بنده و کنیزک بی اذن
مولی موقوف است با جازت مولی و بقول مالک رحمة الله
علیه نکاح بنده نافذ بود و موقوف نبی مسئله نکاح فضولی
موقوف ست یعنی اگر فضولی زنی را بی اذن او بمردی حاضر
تزویج کرد و یا زن حاضره را برای مردی غایب خواست بی
اذن او این نکاح موقوف بود با جازت ایشان و بقول
شافعی رحمة الله علیه تصرفات فضولی باطل ست مسئله
اگر زنی نفس خود را بغایبی بزنی داد بحضور دو گواه و از جهت
او کسی قبول نکرد و یا مردی بحضور دو گواه گفت که فلانه را
بزنی خواستم و کسی از جهت زن قبول نکرد این نکاح
باطل بود و بقول ابو یوسف موقوف بود با جازت ایشان
مسئله اگر مردی وکیل گرفت تا برای او زنی خواهد وکیل
دو زن بیک عقد خواست جایز نبود و اگر کنیزک برای مؤکل
بزنی خواست جایز بود و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما
جایز نبی باب المهر مسئله نکاح بی ذکر مهر
جایز بود و بقول مالک رحمة الله علیه جایز نبی و اقل مهر ده درم
شرعی ست و بقول شافعی الخ صلاحیت ثمن دارد در بیع
صلاحیت مهر دارد مسئله اگر نکاح کرد بده درم نقره و یا کم

از ده درم نقره بوطی شوهر و یا بموت یکی از زن و شوهر
ده درم نقره واجب آید و بقول زفر رحمة الله در صورتیکه
کم از ده درم مهر بود مهر مثل واجب آید و بقول شافعی
رحمة الله علیه هر چه مسمی باشد واجب آید مسئله اگر
مهر کم از ده درم مقرر بود و پیش از دخول طلاق گفت پنج
درم نقره واجب آید و بقول زفر رحمة الله متعه واجب آید
مسئله اگر در نکاح مهر مسمی نبود و یا نفی مهر کرده بعد الدخول
مهر مثل واجب آید و بطلاق پیش از دخول متعه واجب و متعه
جامه است بقدر حال مرد و آن پیراهن است و دامنی و چادر
و ازار جنسی که مثل آن زن می پوشد و بقول شافعی رحمة الله
در موت پیش از دخول مسمی واجب نیاید و بقول مالک
رحمة الله متعه مستحب است مسئله اگر بعد از نکاح مهر معین
کردند و یا زیادت کرده در مهر بوطی و موت مسمی و زیادت
تمام واجب آید و بطلاق پیش از دخول زیادت ساقط شود
و اصل منتصف شود و در صورت مفروض بعد از عقد متعه واجب
آید و بقول امام ابو یوسف رحمة الله علیه بطلاق پیش از دخول
مفروض و زیادت منتصف شود و بقول زفر رحمة الله
علیه بوطی و موت زیادت لازم نیاید و بقول شافعی رحمة
الله علیه مفروض بعد از عقد بطلاق پیش از دخول منتصف شود
مسئله اگر زن بعد از عقد نکاح مهر خود را حط کرد جائز بود
مسئله خلوة صحیح حکم وطی دارد و خلوة صحیح آنست

که هیچ یکی از اینها مریض و صائم بصوم فرض و یا محرم بحج فرض
و نفل و عمره نباشد و زن حائض نباشد و یا در راه نباشد
و در انجا که نظر نیفتد و کس نیز نباشد این را خلوة صحیحه
گویند تا اگر بعد از خلوة صحیح طلاق گوید تمام مهر واجب اید
و بقول شافعی رحمة الله نصف مهر واجب اید مسئله
خلوة مجبوب و عنین و خصی نیز حکم دخول دارد و بقول ابی یوسف
و محمد رحمة الله علیهما خلوة مجبوب حکم دخول ندارد مسئله در
خلوة صحیح و فاسد عدة واجب اید مسئله در نکاح شغار
مهر مثل واجب اید و نکاح شغار انست که عوض معاوضه باشد
و بقول امام شافعی رحمة الله علیه هر دو عقد باطل شود و
مسئله اگر مردی زن خواست مهر او یکساله خدمت
و یا تعلیم قران کرده بود این نکاح درست است و مهر مثل واجب شود
و بقول امام محمد رحمة الله قیمت خدمت یکساله واجب
شود مسئله اگر بنده زن حره خواست باذن مولی
بشرط آنکه مهر او خدمت یکساله بود و نکاح درست شود
و مهر آن زن خدمت یکساله واجب شود و بقول امام محمد
رحمة الله قیمت خدمت یکساله واجب شود و بقول شافعی
رحمة الله در حر و بنده خدمت یکساله واجب شود و
مسئله اگر مردی زن نکاح کرد بهزار درم و زن هزار درم
قبض کرد و بعد از قبض بشوهر بخشید پیش از دخول مطلقه
شد شوهر تواند که پانصد درم از زن باز رجوع کند و اگر هزار درم

پیش از قبض بشوهر بخشید و یا نصد درم قبض کرد وآن پانصد مقبوض با آن پانصد غیر مقبوض تمام هزار درم بشوهر بخشید و پیش از دخول مطلقه شد شوهر از زن چیزی رجوع نکند و بقول ابو یوسف و محمد رحمة الله علیهما درین صورت که پانصد قبض کرده است بدویست و پنجاه درم بر زن رجوع کند مسئله اگر مرد زن را نکاح کرد بکالائی و پیش از قبض و یا بعد از قبض زن آن کالا را بشوهر بخشید و پیش از وطی مطلقه شد شوهر بر زن چیزی رجوع نکند بقول امام زفر رحمة الله نصف قیمت کالائی از شوهر رجوع کند مسئله اگر زن را بهزار درم نکاح کرد بشرط آنکه ازین شهر بیرون نبرد و یا زن دیگر بروی نخواهد اگر شرط وفا نکرد مهر مثل واجب شود مسئله اگر زن را نکاح کرد بهزار درم بشرط آنکه درین شهر داری و اگر از شهر بیرون برد دو هزار اگر شرط وفا کرد مهر او هزار درم بود و اگر از شهر بیرون برد مهر مثل واجب شود و زیادت بر دو هزار نکند و نقصان از هزار نیز نکند و بقول ابو یوسف و محمد رحمة الله هر دو شرط جائز باشد اگرچه مهر مثل او زیادت بود و بقول امام زفر رحمة الله علیه هر دو شرط فاسد بود مهر مثل واجب آید زیادت بر دو هزار و نقصان از یک هزار نکند مسئله اگر زن را نکاح کرد و مهر او یکی از دو بنده کرد و بنده دست و قیمت هر دو بنده مختلف است مهر مثل حکم

شود

شود اگر بنده اعلی و در مهر مثل موافق ست اعلی واجب آید و اگر
موافق ادنی ست ادنی واجب آید و اگر کمتر از اعلی و فروتر از
ادنی مهر مثل واجب شود بقول ابو یوسف رحمة الله در همه حال
بنده ادنی واجب شود مسئله اگر زن را نکاح کرد بر اسپی
و یا خری غیر معین وسط واجب شود و بقول شافعی رحمة الله
مهر مثل واجب ست مسئله اگر زن را نکاح کرد بی ذکر یا بخمر
و خوک نکاح درست بود و مهر مثل واجب شود و بقول مالک این
نکاح فاسد ست مسئله اگر زن را نکاح کرد بخم سرکه خمر
ظاهر شد و یا زن را نکاح کرد بر بنده معین و آزاد بیرون
آمد مهر مثل واجب شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمة الله علیهما
بوزن خم سرکه واجب آید و قیمت بنده واجب شود مسئله
اگر زن را نکاح کرد و مهر او دو بنده کرد معین و یکی از آن دو بنده
آزاد بود مهر او بنده بود باقی اگر قیمت او ده درم باشد و بقول
ابو یوسف مهر او بنده و قیمت حر و بقول محمد رحمة الله مهر او بنده بود
و مهر مثل تمام کند اگر مهر مثل بیشتر از قیمت بنده بود مسئله اگر
زن را نکاح کرد بنکاح فاسد و قاضی پیش دخول و خلوة تفریق
کرد چیزی واجب نیاید و بوطی مهر مثل و زیادت نکند بر مسمی
و بقول زفر رحمة الله زیادت نیز واجب ست مسئله در نکاح
فاسد نسب ثابت شود و عدت واجب آید از وقت تفریق
مسئله در مهر مثل قیاس بزنی کنند که قوم پدر او بود و شرط ست
در مهر مثل مساوات در میان هر دو زن در عمر و جمال و مال

وشهر و زمان و عقل و علم و حلم و دین و بکارت و ثیابت و اگر از قوم
پدر موجود نشود بیگانه قیاس کنند مسئله اگر ولی زن بمهر
ضمان شد جائز بود و آن زن مخیر بود در طلب از ولی یا شوهر مسئله
در مهر معجل زن تواند که از شوهر خود را از وطی و از سفر بردن
منع کند اگرچه بعد از دخول بود و بقول ابو یوسف و محمد رحمة
الله علیهما اگر دخول برضای زن بود منع کردن نتواند از وطی
مسئله اگر در میان مرد و زن در مقدار مهر اختلاف شد
مهر مثل را حکم کنند قول هر که موافق مهر مثل شود همان واجب
شود و بقول ابو یوسف قول شوهر معتبر است مگر آنکه اندکی گوید
که در عرف بدان قدر نکنند و اگر اختلاف درین پیش از دخول
طلاق گفت قول شوهر معتبر بود تا نصف مهر دهد مسئله اگر در میان
مرد و زن اختلاف شد در اصل تسمیه مهر مثل واجب شود
مسئله اگر بعد از موت زن و شوهر اختلاف شد در میان ورثه در اصل
تسمیه قول ورثه منکر معتبر بود و بقول ابو یوسف و محمد مهر مثل واجب
شود و چنانچه در حالت حیات بود و بدین فتوی مسئله اگر ورثه اختلاف
کردند در مقدار مهر قول ورثه شوهر معتبر بود مگر آنکه اندکی گوید
که در عرف آن مقدار مهر نبود و بقول محمد رحمة الله قول ورثه زن
معتبر بود تا مقدار مهر مثل واجب شود مسئله اگر شوهر چیزی
بزن فرستاد و زن گوید از وجه هدیه بود و شوهر گوید که از وجه
مهر بود قول شوهر معتبر بود مگر در چیزی که برای خوردن ساخته بود
فصل اگر ذمی زنی ذمیه را نکاح کرد بخمر و خنزیر و یا بی مهر و این نکاح

در دین ایشان جایز بود و در وطی و طلاق پیش از دخول و بموت
چیزی واجب نشود و بقول ابو یوسف و محمد در موت و دخول مهر
مثل واجب آید و در طلاق پیش از دخول متعه مسئله اگر در
دار حرب حربی حربیه را نکاح کرد بمرداری و یا بی مهر و دین نکاح
در دین ایشان روا است بود دخول و طلاق پیش از دخول
و بموت چیزی واجب نشود مسئله اگر ذمی ذمیه را نکاح کرد
بخمر معین و یا بخوک معین و پیش از قبض هر دو مسلمان شدند
و یا یکی ازیشان خمر و خوک واجب شود و اگر خمر و خوک معین نبودند
در خمر قیمت و در خوک مهر مثل واجب شود و بقول ابو یوسف
رحمة الله در هر دو حال مهر مثل واجب شود و بقول امام محمد
رحمة الله در هر دو حال قیمت واجب آید باب نکاح
الرقیق مسئله نکاح بنده و کنیزک و مکاتب و مدبر و ام
ولد جایز نبود مگر باذن مولی و بقول امام مالک رحمة الله
بی اذن مولی نیز جایز است مسئله اگر بنده باذن مولی زنی را
نکاح کرد برای مهر این بنده را فروشند جایز بود مسئله اگر
مکاتب و یا مدبر باذن مولی نکاح کرد برای مهر سعایت کنند این نه
جایز بود مسئله اگر بنده بی اذن مولی زنی را نکاح کرد و مولی
گفت که طلاق رجعی گو اجازت بود بنکاح و اگر گفت طلاق
بائن کن و یا جدا کن با وی اجازت نبود مسئله اگر مولی بنده
را اذن داد بنکاح این اذن متناول بود نکاح صحیح و فاسد
تا اگر زن را نکاح کرد بنکاح فاسد برای مهر فروشند و بقول

ابو یوسف و محمد رحمة الله این اذن متناول نکاح صحیح بود و بس
در بیصورة مهر بعد از زوال طلب آید مسئله اگر مولی برای
بنده با ذن مدیون خود زنی نکاح کرد بمهر مثل و یا کمتر از آن
جائز بود و این زن برابر بود در مهر با وام داران دیگر مسئله
اگر مولی کنیزک خود را بدیگری نکاح کرد بر مولی واجب نشود که
این کنیزک را شب بخانه شوهر فرستد بلکه مولی کنیزک را در کار
فرماید و هرگاه که شوهر فرصت بیابد وطی کند مسئله مولی
تواند که بنده و کنیزک را جبر کند بر نکاح و بقول شافعی
رحمة الله مولی نتواند که بنده را جبر کند بر نکاح مسئله
اگر مولی کنیزک خود را پیش از دخول بکشت مهر از شوهر
ساقط شود و بقول ابو یوسف و محمد ساقط نشود مسئله
اگر بعد از دخول و یا بیگانه بکشت مهر از شوهر ساقط نشود بر
اجماع و اگر کنیزک نفس خود را بکشت مهر نیز ساقط
نشود ملکه یا روده مسئله اگر حره خود را پیش از دخول
بکشت مهر از شوهر ساقط نشود و بقول شافعی و زفر رحمة الله
ساقط شود مسئله ام ولد اذن در عزل آب منی مولی را است
نه کنیزک را و بقول ابو یوسف و محمد کنیزک را است مسئله اگر کنیزک
و یا مکاتبه آزاد شد مختار باشد که نکاح بر دارد اگر چه شوهر او
آزاد بود و بقول شافعی رحمة الله اگر شوهر او بنده بود
تواند که فسخ نکاح کند و بقول امام زفر رحمة الله مکاتب را
خیار فسخ نبود مسئله اگر کنیزک بی اذن مولی نکاح کرد

وبعد از ان آزاد شد نکاح نافذ بود وخیار باطل وبقول زفر
رحمة الله نافذ نبود مسئله اگر کنیزک بی اذن مولی شوهر
کرد وبعد از ان آزاد شد وپیش از آزادی شوهر دخول
کرد مهر کنیزک مستحق مولی را بود واگر بعد از آزادی دخول
کرد مهر کنیزک را بود مسئله اگر پدر کنیزک پسر را دخول کرد
واین کنیزک فرزند آورد وپدر دعوی نسب کرد نسب از پدر
ثابت شود لیکن شرط آنکه کنیزک در ملک پسر بوده از وقت علوق
تا وقت دعوی واین کنیزک ام ولد شود وپدر را قیمت کنیزک
برای پسر واجب شود ومهر وقیمت ولد واجب نشود واگر
جد بود دعوی نسب کند دعوی از وی ثابت شود واگر
دعوی او بوجود پدر بود نسب از وی ثابت نشود وبقول
شافعی وزفر مهر بر پدر وجد واجب شود مسئله اگر پسر با
کنیزک پدر خود نکاح کرد واین کنیزک فرزند آورد نکاح جائز بود
وکنیزک ام ولد پدر نشود ومهر کنیزک بر پدر واجب شود وقیمت
وفرزندان جمله آزاد شوند وبقول شافعی این نکاح جائز نی
مسئله اگر حره در نکاح بنده است مولی شوهر را گفت که
شوهر مرا آزاد کن از جهة من بهزار درم ومولی آزاد کرد نکاح
فاسد شود وبنده از جهة آن زن آزاد شود وولاء آن بنده
نیز آن زن را بود ومهر از وی ساقط شود وهزار درم واجب شود
برای مولی شوهر وبقول امام زفر رحمة الله نکاح فاسد نشود
مسئله اگر زن حره مولی شوهر را گفت که شوهر من از جهة

از ادکن ذو کر کرده و درهم در نکاح فاسد نشود و ولد از وحره را بود
والله اعلم بالصواب باب النکاح الکافر مسئله اگر کافری
زن را نکاح کرد بی شهود و یا در عدهٔ کافری دیگر و چنین نکاح
در دین ایشان جایز است و بعد از آن زن و شوهر اسلام
آوردند همین نکاح مقرر دارند و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله
نکاح معتدهٔ کافری جایز نی و بقول امام زفر رحمة الله نکاح بی گواه و یا در
عدهٔ کافری دیگر جایز نی مسئله اگر کافری مادر و یا دختر و یا محرم
دیگر را نکاح کرد و بعد از آن زن و شوهر اسلام آوردند نکاح میان
ایشان تفریق کنند مسئله جایز نیست که مرتد مسلمه و یا کافره
و یا مرتده را نکاح کند و نیز جایز نبود که مرتده مسلمان و یا کافری
و یا مرتده را نکاح کند مسئله اگر یکی از زن و شوهر مسلمان باشد
و فرزندان خورد که تبع آن مسلمان بود و اگر نکاح میان کتابیه
و مجوسیه باشد فرزندان صغر کتابی بود تا ذبیحهٔ او و نکاح با مسلمان
جایز بود و بقول شافعی رحمة الله جایز نی مسئله اگر از زن و شوهر
یکی مسلمان شد بر دیگری اسلام عرض کنند اگر اسلام آورد نکاح
میان ایشان قائم بود و اگر از اسلام امتناع آورد تفریق کنند
در امتناع شوهر از اسلام در حالت عرض اسلام حکم طلاق دارد
و بقول ابو یوسف حکم فسخ دارد مسئله اگر یکی از زن و شوهر
در دار حرب اسلام آورد فرقت واقع نشود تا سه حیض
نگذرد و بقول شافعی رحمة الله اگر اسلام پیش از دخول بود
در حال فرقت واقع شود مسئله اگر شوهر کتابیه اسلام آورد

نکاح باقی بود مسئله تباین دارین سبب فرقت ست نه سبی مسئله
اگر دو کافر زن و مرد حربی اسیر مسلمان شدند و هر دو را اسلام
آوردند فرقت واقع نشود و بقول شافعی رحمة الله فرقت
واقع شود مسئله اگر زنی از دار الحرب ہجرت کرد و بدار
اسلام درآمد محل ندارد نکاح این زن پیش از عدة جایز
بود و بقول ابو یوسف و محمد جایز نی مسئله اگر یکی از زن
و شوہر مرتد شود درحال نکاح منسخ شود و بقول محمد رحمة الله
ارتداد شوہر حکم طلاق دارد و بقول شافعی رحمة الله
اگر ردت بعد از دخول ست بعد از سه حیض فرقت واقع
شود مسئله در ارتداد شوہر بعد از دخول کلی مهر واجب
شود و پیش از دخول نصف مهر واقع شود و در ارتداد زن پیش
از دخول مهر ساقط شود و بعد از دخول ساقط نشود مسئله
اباء حکم ارتداد دارد اگر باامتناع شوہر از اسلام قاضی تفریق
کرد اگر بعد از دخول بود تمام مهر واجب شود و اگر پیش
از دخول بود نصف مهر واجب شود و اگر قاضی با امتناع زن
از اسلام تفریق کرد اگر بعد از دخول بود مهر ساقط نشود
و اگر پیش از دخول بود مهر ساقط شود مسئله اگر زن و
شوہر یکبار مرتد شدند و بعد از آن یکبار اسلام آوردند
فرقت واقع نشود و بقول زفر رحمة الله فرقت واقع شود و اگر
یکبار مرتد شدند یکی پیش از دیگر اسلام آورد فرقت واقع شود
باب القسم فی النکاح مسئله اگر مردی دو زن دارد

یکی بکرست و دوم ثیبه و یا یکی قدیمست و دوم جدیده و یا یکی مسلمه بود
دوم کتابیه قسمت میان ایشان برابر کند و بقول شافعی رحمة الله
اگر زن قدیمه دارد و زنی دیگر نکاح کرد اگر ثیبه بود سه روز
بروی بود و اگر بکر بود هفت روز و بعد از آن در میان
ایشان قسمت برابر کند مسئله اگر یک زن حره است و دوم
کنیزک حره را دو حصه دهد و کنیزک را یک حصه مسئله زنان را
در سفر بردن حق قسمت نبود و شوهر مخیرست هر زنی که خواهد
در سفر برد و قرعه اولی بود و بقول امام شافعی رحمة الله
قرعه واجبست مسئله اگر زن نوبت را با انباز بخشد روا بود
و تواند که رجوع کند والله اعلم بالصواب باب الرضاع
مسئله رضاع عبارتست از مکیدن کودک از پستان شیر
دهنده رضاع مسئله بشیر خوردن بچه در سی ماه حکم رضاع
ثابت شود و آنچه در نسب حرام در رضاع نیز حرام است
و بقول ابو یوسف رحمة الله و محمد و شافعی مدت رضاع
دو سالست و بقول امام زفر رحمة الله سه سال بود
مسئله شوهر شیر دهنده که شیر از وست حکم پدر دارد و بقول
شافعی رحمة الله حکم پدر ندارد مسئله پسر و دختر شیر دهنده
حکم برادر و خواهر شیر خواره دارد و برادر و خواهر شوهر شیر
دهنده مر شیر خواره را حکم عم و عمه دارند و برادر و خواهر
شیر دهنده مر شیر خواره را حکم خال و خاله دارند مسئله
با خواهر برادر رضاعی و نسبی نکاح جائزست مسئله بشیر خوردن

اندک و بسیار حکم رضاع ثابت شود و بقول شافعی پنج بار مکیدن
شرطست در رضاع رضاع مسئله اگر دو بچه شیر زنی خوردند
درمیان شیر دهنده و فرزندان او حکم رضاع ثابت شود
مسئله بخوردن شیر خلط کرده بطعام غالب و یا مغلوب
پخته و ناپخته حکم رضاع ثابت نشود و بقول ابو یوسف و محمد
اگر شیر مخلوط بر طعام غالب و آتش نرسیده بود حکم رضاع
ثابت شود مسئله اگر زنی باب و یا با دارو شیر خورانید
و یا بشیر گوسپند و شیر زنی دیگر مخلوط کرده حکم غالب را بود
و بقول شافعی رحمة الله در شیر مخلوط آب اگر مقدار
پنج بار مکیدن بود حکم رضاع ثابت شود و بقول
امام محمد و زفر رحمة الله اگر شیر دو زن خلط کردند از هر دو حکم رضاع
ثابت شود اگرچه یکی غالب بود مسئله بخوردن شیر مرده دیگر
حکم رضاع ثابت شود و بقول شافعی در شیر مرده حکم رضاع ثابت
نشود مسئله اگر کودکی را بشیر زنی حقنه کردند حکم رضاع ثابت
نشود و بقول ابو یوسف و محمد ثابت شود مسئله بخوردن شیر مرد و گوسپند
حکم رضاع نشود مسئله اگر زنی ابتلاع خرد را شیر داد هر دو
هر دو حرام شوند و اگر شیر دهنده قبل از دخول بود مهر وی
ساقط شود و برای صغیره نصف مهر بر شوهر واجب شود و شوهر نصف
مهر بر شیر دهنده رجوع کند اگر لقصد فساد شیر داده باشد
و اگر مقصود فساد نداشت شوهر رجوع نکند بر وی اگرچه عالمه
بود بنکاح و بقول شافعی و محمد در هر دو وجه رجوع کند مسئله

رضاع ثابت شود بگواهی دو مرد و یا یکمرد و دو زن و بقول امام مالک
بگواهی یکزن عادله حکم ثابت شود و بقول شافعی رحمه الله
بگواهی چهار زن حکم رضاع ثابت شود کتاب الطلاق
طلاق در شرح عبارة است از رفع قید که ثابت بود بنکاح
مسئله طلاق بر سه نوع است احسن سنت و حسن و بدعت
و طلاق احسن آنست که یک طلاق گوید در طهری که خالی بود
از وطی و بگذارد تا عدة وی بگذرد و طلاق حسن آنست که سه
طلاق گوید در سه طهری که خالی از وطی بود و طلاق بدعت آنست
که سه طلاق بکلمه واحد گوید و یا در یک طهر گوید و یا در حالت حیض
طلاق گوید و در این آثم بود و طلاق بر سه نوع واقع شود و
بقول شافعی در طهر سه طلاق مباح است و بقول مالک
سه طلاق در سه طهری خالی از وطی بدعت است و نزد او
مباح نبود مگر یک طلاق مسئله اگر غیر مدخوله را گوید که ترا
سه طلاق بطریق سنت یک طلاق در حال واقع شود اگرچه
حائضه بود و بقول امام زفر در حالت حیض غیر مدخوله را نیز بدعت است
مسئله اگر زن حیض نبیند از سبب صغر و کبر و یا زن حامله بود
طلاق سنت در حق او سه طلاق بود در سه ماه و جائز بود که صغیره
و کبیره را و هرکه حیض نبیند بعد از وطی در حال طلاق سنت گوید
و بقول امام زفر طلاق سنت در حق صغیره و کبیره و هرکه حیض
نبیند بعد از وطی یک ماه گذشتن باید گوید مسئله طلاق مدخوله
را در حالت حیض بدعت بود و اگر در حالت حیض طلاق گوید رجعت سنت

که مراجعت کند و نزد بعضی مراجعت واجب است و اگر
در طهری که بعد از حیض متصل بود طلاق سنت گوید و بقول
ابو یوسف و محمد در طهر و در ... طلاق سنت گوید مسئله
طلاق حامله بعد از وطی جائز بود مسئله طلاق سنت
در حق حامله در هر ماهی یک طلاق سنت و بقول محمد و زفر
سنت در حق حامله یک طلاق سنت تا ماه نهد مسئله
اگر غیر مدخوله را گوید که ترا سه طلاق سنت در هر طهری
یک طلاق واقع شود و اگر نیت هر سه کرد در حال هر سه
واقع شود و بقول امام زفر رحمه الله نیت سه طلاق
جائز نی مسئله اگر عاقل و بالغ زن خود را طلاق
گوید واقع شود اگرچه مکره و یا مست و بنده بود و بقول
امام شافعی رحمه الله طلاق مکره واقع نشود مسئله
طلاق گنگ باشارة واقع شود مسئله طلاق صبی
و مجنون و خفته و طلاق مولی بر زن بنده واقع نی مسئله
عدد طلاق معتبر است بحال زن اگر منکوحه حره است شوهر
را مالک سه طلاق بود اگرچه شوهر بنده و بقول شافعی
عدد طلاق معتبر است بحال شوهر اگر شوهر آزاد بود مالک
سه طلاق بود و اگر بنده بود مالک دو طلاق باشد
الطلاق الصریح مسئله طلاق صریح آنست که زن خود
را این گوید که تو مطلقه و یا ترا طلاق کنم و یا تو طالقی و یا
گوید اگر بعد از این سخن گوئی ترا طلاق در این الفاظ

یک طلاق رجعی واقع شود اگر چه نیت طلاق بیشتر و یا نیت
طلاق بائن و یا نیت اصلا نکرده باشد و بقول امام شافعی رحمه الله
هرچه نیت او است واقع شود مسئله اگر گفت انت
طلاق و یا گفت انت طالق طلاق یک طلاق رجعی
واقع شود بی نیت و اگر نیت سه طلاق کرد جائز بود
و بقول امام شافعی و زفر هرچه نیت او است جائز بود
مسئله اگر طلاق را اضافت بجمله تن زن و یا بعضوی
که عبارت از تمام تن است چون گردن و عنق و روح و بدن
و صلب و فرج و وجه و یا اضافت طلاق کرد بجزوی شائع
از زن چون نصف و ثلث و ثلثان و مانند اینها در این
مسائل یک طلاق واقع شود و اگر اضافت طلاق
کرد بپای و یا دست و یا دبر چیزی واقع نشود و بقول شافعی
و زفر طلاق واقع شود مسئله اگر سدس از طلاق
و یا نصف و یا ثلث گوید یک طلاق واقع شود و اگر گفت
تو طالقی سه نصف سه طلاق واقع شود مسئله اگر
گوید تو را طلاق از یکی تا دو و یا انچه در میان یکی است
تا دو یک طلاق واقع شود و بقول ابو یوسف و محمد دو
طلاق واقع شود و بقول زفر رحمة الله چیزی واقع نشود
مسئله اگر گوید تو را طلاق از یکی تا سه دو طلاق واقع
شود و بقول ابو یوسف و محمد سه طلاق واقع شود و بقول
امام زفر یک طلاق واقع شود مسئله اگر گوید تو را طلاق

یکی در دو و یا یکی در سه و چیزی نیت ندارد و یا نیت
ضرب حساب بدارد یکی واقع شود و بقول امام زفر
در صورت اول دو طلاق و در دوم سه واقع شود
مسئله اگر بگوید انت طالق واحدةً فی اثنین و نیت
یکی یا دو دارد و سه طلاق واقع شود و بقول امام شافعی
و زفر دو طلاق واقع شود و آن قول حسن ابن زیاد
است مسئله اگر گوید ترا طلاق از اینجا تا شام یک واقع
شود و بقول امام زفر یک طلاق بائن واقع شود مسئله اگر
گوید ترا طلاق دو در دو دو طلاق واقع شود اگرچه نیت
ضرب حساب بدارد و بقول امام زفر رحمة الله سه واقع شود
مسئله اگر گوید ترا طلاق بمکه و یا در مکه و یا در شهر فلانی یک
طلاق در حال واقع شود فصل فی اضافت الطلاق مسئله
اگر گوید ترا طلاق چون در مکه در آئی طلاق معلق شود بدر آمدن
مکه چون در مکه در آید طلاق واقع شود مسئله اگر گوید ترا طلاق
فردا یا در فردا وقت طلوع صبح صادق فردا طلاق واقع شود
و اگر در فردا نیت طلاق بوقت عصر کرد جائز بود و بقول امام
ابو یوسف و محمد جائز نی مسئله اگر گوید ترا طلاق امروز
فردا و یا گوید ترا طلاق فردا امروز در اول در حال امروز
طلاق واقع شود و در دوم فردا مسئله اگر گوید ترا طلاق
پیش از آنکه ترا نکاح کنم و یا گوید ترا طلاق دی روز و امروز
نکاح کرده است در هر دو مسئله طلاق واقع نشود و اگر دو

دوم پیش از دی روز نکاح کرده بود در حال طلاق واقع
نشود مسئله اگر گوید ترا طلاق وقتی که ترا طلاق نگویم
ویا ما دام که ترا طلاق نگویم ویا هرگاه که ترا طلاق نگویم اگر
بعد از گفتن این سخن بقدری خاموش شد که اگر طلاق
گفتی ممکن شدی یک طلاق واقع شود مسئله اگر گوید
انت طالق اگر ترا طلاق نگویم طلاق واقع نشود تا یکی از شوهر و زن
نمیرد مسئله اگر گوید انت طالق اذا لم اطلقک ویا گفت
انت طالق اذا ما لم اطلقک در هر دو مسئله در آخر جزو از
اجزای حیات یکی از ایشان طلاق واقع نشود و بقول امام
ابو یوسف و محمد اگر بعد از گفتن این خاموش شد بقدری
که اگر طلاق گفتی ممکن شدی یک طلاق واقع شود مسئله
اگر گفت ترا طلاق وقتی که ترا طلاق نکنم و متصل آن گفت ترا
طلاق طلاق دوم نیز واقع نشود و بقول امام زفر اگر زن مدخوله
بود طلاق دوم واقع شود مسئله اگر گوید روزی که ترا نکاح
کنم تو طلاق و در شب نکاح کرد طلاق واقع شود مسئله
اگر گوید امرک بیدک یوم یقدم زید و در شب نکاح کرد امر
طلاق بدست زن نشود و اگر گوید [illegible] طلاق و نیت
طلاق دارد در واقع نشود و بقول شافعی اگر نیت طلاق
دارد طلاق واقع شود مسئله اگر گوید من از تو جدا ایم
ویا گوید من از تو جدا ام یک طلاق باین واقع شود اگر نیت
طلاق دارد مسئله اگر گفت انت طالق واحدة او لا

ای ترا یک طلاق یا نه طلاق واقع نشود و بقول امام محمد
رحمة الله واقع شود مسئله اگر گوید ترا طلاق با مرگ من
و یا با مرگ تو چیزی واقع نشود مسئله اگر شوهر زن خود
را مالک شد و یا بعض او را نکاح باطل شود مسئله اگر
شوهر زن خود را خریده طلاق گفت واقع نشود اگرچه بعد
دخول بود و بقول امام محمد واقع شود مسئله اگر گوید ترا طلاق
با آزاد کردن مولی تو پس مولی آزاد کرد دو طلاق واقع
شود و شوهر را حق مراجعت بود مسئله اگر مولی کنیزک را
گفت چون فردا بیاید تو آزادی و شوهر گفت چون فردا
بیاید تو مطلقه به دو طلاق و کنیزک با مدن فردا آزاد شد دو
طلاق واقع شود و شوهر مراجعت نتواند کرد و بقول امام محمد
تواند و باتفاق عدت او سه حیض گذرد مسئله اگر گفت تو
مطلقه همچنین و اشارت به سه انگشت کرد سه طلاق واقع
شود و اگر انگشت از طرف باطن بود حکم منشوره بود و اگر از
جانب ظاهر بود حکم مضمومه بود مسئله اگر گوید ترا طلاق
فاحش ترین یک طلاق باین واقع شود بی نیت و اگر نیت
سه کرد هر سه واقع شود و بقول امام ابو یوسف واقع
نشود بلکه با نیت و بقول ابو یوسف و شافعی رحمة الله علیهما
اگر گفت [illegible] یک طلاق رجعی واقع نشود مسئله
اگر گوید تو مطلقه به طلاق [illegible] یک طلاق باین بی نیت
واقع شود و به نیت سه هر سه واقع شود و بقول ابو یوسف

رجعی واقع شود مسئله اگر گفت ترا طلاق زشت ترین طلاق
ویا گفت تو طلاقی بطلاق شیطان یک طلاق باین بی نیت
واقع شود و به نیت سه هرسه واقع شود و بقول محمد یک طلاق
رجعی واقع شود مسئله اگر گفت تو طلاقی سخت ترین طلاق
یک طلاق باین بی نیت واقع شود و به نیت سه هرسه
واقع شود مسئله اگر گوید ترا طلاق همچون هزار یک طلاق
باین بی نیت واقع شود و به نیت سه هرسه واقع شود و بقول
محمد سه طلاق واقع شود بی نیت مسئله اگر گوید ترا یک طلاق
بپری خانه ویا ترا طلاق پهن ویا ترا طلاق دراز در این هرسه
صورت یک طلاق باین بی نیت واقع شود و به نیت سه هرسه
واقع شود و بقول ابو یوسف رحمه الله در طلاق پهن
و دراز رجعی واقع شود فصل فی الطلاق قبل الدخول
مسئله اگر غیر مدخوله را سه طلاق گفت بیک لفظ هرسه
واقع شود و اگر سه طلاق به سه لفظ گفت یک طلاق باین
بی نیت واقع شود مسئله اگر بعد از گفتن ترا طلاق
پیش از گفتن واحدة یا اثنین زن بمرد طلاق واقع
نشود مسئله اگر پیش از دخول گفت ترا طالق واحدة
و واحدة یک طلاق باین واقع شود و بقول مالک دو
طلاق واقع شود مسئله اگر پیش از دخول گفت ترا
یک طلاق پیش از یکی ویا ترا یک طلاق بعد از یک
طلاق یک طلاق واقع شود مسئله اگر گفت ترا یک

طلاق بعد از یک طلاق و یا گفت تو طالقی پیش از یک طلاق
و یا گفت ترا یک طلاق با یکی و یا گفت ترا یک طلاق با آن یکی
درین صورتهای مذکوره دو طلاق واقع شود و بقول ابو یوسف
در آخر یک طلاق واقع شود مسئله اگر گفت زن خود را
اگر در سرای در آیی تو مطلقه باشی یکی و یکی و در سرای
در آمد یک طلاق واقع شود و بقول ابو یوسف و محمد دو
طلاق واقع شود و اگر شرط را مؤخر آورد و گفت ترا طلاق
یکی و یکی اگر در سرای در آیی باتفاق دو طلاق واقع شود
باب الکنایات در کنایات طلاق به نیت و یا بدلالت
طلاق حال واقع شود و بی نیت واقع نشود مگر در حالتی که زن
طلاق طلبد درین صورت بی نیت طلاق واقع شود اگر در آن
الفاظ کنایات احتمال رد و دشنام نبود و الا درآن نیز به نیت
طلاق واقع شود مسئله اگر زن خود را گفت اعتدی یعنی
شمار کن عدت خود را و یا گفت استبرئی رحمک یعنی رحم
خود را پاک کن و یا گفت انت واحدة درین سه لفظ کنایات
یک طلاق رجعی واقع شود و بقول امام زفر رحمه الله
در زخیره یک طلاق بائن واقع شود بقول شافعی و در زخیره
طلاق واقع نشود مسئله در کنایات دیگر اگر نیت یک
طلاق و یا دو طلاق کرد یک طلاق واقع شود و به نیت سه
سه واقع شود و بقول امام زفر به نیت طلاق دو دو طلاق
واقع شود و بقول شافعی رحمه الله در جمله لفظ کنایات

یک طلاق رجعی واقع شود و الفاظ کنایات انت بائن یا انت
بتلة و یا انت حرام و یا انت خلیة و یا انت بریة
و حبلک علی غاربک الحقی باهلک و هبتک لاهلک سرحتک
فارقتک امرک بیدک اختاری نفسک انت حرة تقنعی
تخمری استتری اعزبی اخرجی اذهبی قومی ابتغی
الازواج در این الفاظ مذکوره اگر نیت طلاق
ندارد طلاق واقع نشود مگر آنکه زن و شوهر در مذاکره
طلاق باشند پس آنگاه بی نیت طلاق واقع شود
عند قاضی مگر آنکه سه بار گوید اعتدی و یا اول بار
نیت طلاق کرد و بار دوم و سیوم نیت حیض کرد اشنوا و اگر
گفت در دوم و سیوم هیچ نیت نداشتم سه طلاق
واقع شود مسئله اگر گفت تو زن من نه ای و یا گفت من شوهر
تو نیستم و نیت طلاق کرد یک طلاق واقع شود و بقول
ابو یوسف و محمد واقع نشود اگرچه نیت کند مسئله
اگر طلاق صریح گفت در عدت دوم نیز گفت هر دو طلاق
صریح واقع شود اگر زن مدخوله بود و اگر یک طلاق بائن
گفت و در عدت طلاق صریح گفت هر دو واقع شود و
اگر اول طلاق صریح گفت و در عدت طلاق بائن گفت
هر دو واقع شود مسئله اگر مدخوله را طلاق بائن گفت
و در عدت نیز طلاق بائن گفت دوم واقع نشود مگر آنکه
معلق بود بشرط و آن شرط موجود شود و بقول زفر رحمه الله

واقع نشود اگرچه شرط موجود شود و بقول شافعی طلاق صریح با باین ملحق نشود

باب التفویض الطلاق

مسئله اگر زن خود را گفت اختیار کن نفس خود را و نیت طلاق دارد و زن نیز در آن مجلس اختیار کرد یک طلاق بائن واقع شود و نیت سه طلاق درین جائز نی مسئله اگر زن بعد از تفویض از مجلس برخواست و یا بکارے مشغول شد اختیار زن باطل شود مسئله ذکر نفس در کلام مرد و یا در کلام زن یا لفظ اختیارة شرط است تا اگر مرد گفت اختیار کن و زن گفت اختیار کردم طلاق واقع نشود و اگر شوهر گفت زن خود را اختیار کے اختیارة وزن گفت اخترت طلاق واقع شود و اگر شوهر گفت اختیار کن وزن گفت اختیار میکنم نفس خود را طلاق واقع شود و اگر شوهر گفت سه بار اختیاری اختیاری اختیاری وزن گفت اخترت اولی او الوسطی او الاخیرة و یا گفت اخترت اختیارة سه طلاق واقع شود و بقول ابو یوسف و محمد رح در مسئله اول یکی واقع شود و اگر شوهر گفت سه بار اختیارے وزن گفت طلقت نفسی یا اخترت نفسی بیک طلاق بائن واقع شود مسئله اگر شوهر گفت زن خود را امر تو بدست تو ست در یک طلاق رجعی یا گفت اختیار کن بیک طلاق وزن گفت اختیار کردم نفس خود را یک طلاق رجعی واقع شود مسئله اگر شوهر گفت امر تو بدست تو ست و نیت سه طلاق دارد و زن گفت اختیار کردم نفس خود را بیکی هر سه طلاق واقع

شود و اگر زن گفت طلاق گفتم نفس خود را و یا اختیار کردم
نفس خود را بیک طلاق یک طلاق بائن واقع شود
مسئله اگر شوهر گفت امر تو بدست تو است امروز پس فردا
شب در نیاید و اگر زن امروز رد کرد پس فردا نیز رد شود و
اگر گفت امر تو بدست تو است امروز و پس فردا شب نیز
در آید و اگر امر امروز رد کرد فردا تواند که نفس خود را طلاق گوید
مسئله اگر زن بعد از تفویض طلاق بکروز در میان مجلس
در بکاری و بفعلی مشغول شد و یا در وقت تفویض استاده
بود نشست و یا نشسته بود تکیه کرد و یا پدر خود را برای
بخواند و یا شهود را برای اشهاد خواند و یا ستور از هیچ که واقفه
را ایستانید خیار وی باطل نشود و کشتی درین مسئله حکم خانه
دارد مسئله اگر شوهر گفت طلاق کن نفس خود را و نیت
طلاق نکرده است و یا نیت یک طلاق کرد و زن نفس خود را
طلاق گفت یک طلاق رجعی واقع شود و اگر زن نفس خود را
سه طلاق گفت و شوهر نیت سه طلاق کرد هر سه طلاق
واقع شود مسئله اگر شوهر زن خود را گفت نفس خود را
یک طلاق کن و زن طلاق بائن گفت طلاق رجعی
افتد و اگر زن گفت اختیار کردم نفس خود را طلاق واقع
نشود مسئله و اگر شوهر زن خود را گفت کن نفس خود را
یک طلاق نتواند که شوهر ازین تفویض رجوع کند فاما این
تفویض مقید بود در مجلس مسئله اگر شوهر زن خود را گفت

طلاق کوئی نفس خود را هر وقتی که خواهی در این صورت زن
تواند که در مجلس و بعد از مجلس طلاق گوید مسئله
اگر مردی مرد دیگر را گوید که زن مرا طلاق گوئی وکیل تواند که
در مجلس و بعد از مجلس طلاق گوید مگر آنکه گوید طلاق کوئی
زن مرا اگر خواهی در این صورت مقید بود بمجلس و بقول امام
زفر در هر دو مسئله در آن مجلس و بعد از مجلس تواند که
طلاق گوید مسئله اگر زن خود را گفت نفس خود را سه
طلاق کوئی و زن یک طلاق گفت یک طلاق واقع شود
و اگر گفت یک طلاق کوئی نفس خود را و زن سه طلاق
گفت چیزی واقع نشود و بقول امام ابو یوسف و محمد رحمهما الله
یک طلاق رجعی واقع شود مسئله اگر زن خود را گفت
سه طلاق کوئی اگر خواهی و زن یک طلاق گفت چیزی
واقع نشود و همچنین اگر گفت نفس خود را یک طلاق کوئی
اگر خواهی و زن سه طلاق گفت چیزی واقع نشود و بقول
ابو یوسف و محمد یکی واقع شود مسئله اگر زن خود را گفت
طلاق بائن کن و زن رجعی گفت بائن افتد و اگر طلاق رجعی
فرمود و زن طلاق بائن گفت رجعی واقع شود مسئله مردی
زن خود را گفت تو مطلقه اگر خواهی زن گفت خواستم
اگر تو خواهی مرد گفت خواست من هست و نیت طلاق کرد
امر طلاق باطل شود و همچنین اگر زن خود را گفت تو طالقی
اگر خواهی زن گفت خواستم اگر این کار چنین بود و این

کارست که هنوز تمام نشده است و معهود هست امر طلاق باطل نشود و اگر کاری بود که گذشته بود یک طلاق واقع شود مسئله اگر گفت انت طالق متی شئت یا گفت انت طالق متی ما شئت یعنی تو طلاقی هرگاه که خواهی و یا گفت انت طالق اذا شئت و یا اذا ما شئت و زن امر طلاق رد کرد رد نشود و مقید بمجلس نبود و درین مسائل نتواند مگر که یک طلاق گوید مسئله اگر گفت تو مطلقه هر بار که خواهی و زن تواند که سه طلاق پراگنده گوید و سه طلاق بیک لفظ نتواند گفت و اگر زن بعد از گفتن سه طلاق متفرقه و بعد از شوهر دوم بشوهر اول بازگردد بحکم آن تفویض اول نفس خود را طلاق گفت واقع نشود مسئله اگر گفت تو مطلقه هر جا که خواهی بمشیت زن معلق شود و مقید بمجلس بود تا اگر زن از مجلس بر خواست خیار باطل شود مسئله اگر زن را گفت که تو مطلقه هر گونه که خواهی یک طلاق رجعی بغیر مشیت زن واقع شود و اگر زن یک طلاق باین یا سه طلاق در مجلس خواست و شوهر نیت و مشیت در هر دو صورت طلاق واقع شود بنیت آن مرد در همان مجلس چنانکه خواهد و بقول ابی یوسف و محمد رحمه الله هیچ واقع نشود تا زن در مجلس نخواهد مسئله اگر زن را گفت تو مطلقه هر چند که خواهی و یا گفت تو مطلقه آنچه خواهی زن هر چند که خواهد طلاق گوید در همان مجلس و اگر زن این امر رد کرد رد شود مسئله اگر

زن خود را گفت طلاق گوی نفس خود را از سه آنچه خواهی
تواند که یکی یا دو طلاق گوید و نتواند که سه طلاق گوید و بقول ابی یوسف و محمد
تواند

باب التعلیق

مسئله تعلیق طلاق و غیر آن جایز نبود مگر در ملک چنانچه زن را گوید اگر زیارت کردی پس تو مطلقه باشی و نیز تعلیق طلاق و غیر آن جایز نبود مگر اضافت بملک چنانچه گوید زن بیگانه را اگر ترا نکاح کنم تو مطلقه باشی پس بعد از موجود شرط طلاق واقع شود و بقول شافعی تعلیق مضاف بملک جایز نبود و در مسئله دوم طلاق نیفتد

مسئله اگر زنی بیگانه را گفت اگر زیارت کردی پس تو مطلقه باشی بعد این زن را نکاح کرد بعده زن زیارت کرد طلاق نیفتد زیرا که تعلیق نه در ملک است و نه مضاف بملک و الفاظ شرط اینست ان واذا واذاما وکل وکلما ومتی ومتیما پس درین الفاظ چون شرط یکبار موجود شد سوگند با خر رسید و باقی نماند مگر در لفظ کلما که لفظ کلما عموم افعال اقتضا کند چنانچه لفظ کل عموم اسما را اقتضا کند پس اگر گفت کل امرأة اتزوجها فهی طالق یعنی هر زنی را که نکاح کنم او مطلقه باشد پس هر زنی را که نکاح کند طلاق بیفتد و اگر باز نکاح کرد یک زن را بار ها طلاق نیفتد مگر یکبار و اگر گفت کلما تزوجت امرأة فهی طالق یعنی هر بار که زنی را نکاح کنم او مطلقه باشد هر بار که نکاح کند طلاق افتد چون زن را سه بار نکاح کرد سه طلاق افتاد و این زن را بعد از شوهر دیگر شوهر اول نکاح کرد طلاق افتد

مسئله زوال ملک سوگند باطل نشود تا اگر شرط در ملک

نکاح موجود شد طلاق افتد و سوگند باقي نماند و اگر شرط در غیر ملک نکاح
موجود شد یعني بعد از تعلیق طلاق گفت و عدت گذشت بعده شرط
موجود شد طلاق نیفتد و سوگند باقي نماند تا اگر بعد وجود شرط نکاح کرد و
بار دیگر شرط موجود شد طلاق نیفتد **مسئله** اگر در میان زن و شوهر
اختلاف شد در وجود شرط قول شوهر معتبر بود مگر که زن بینه اقامت
کند بوجود شرط **مسئله** اگر تعلیق طلاق بشرطي کرد که وجود آن شرط معلوم
نشود مگر از زن درین مسئله قول زن معتبر بود در وجود شرط اگر در حق خود گوید چنانچه
شوهر زن را گفت اگر تو حیض بیني تو مطلقه باشي و آنباغ تو و یا گفت اگر مرا دوست
داري تو مطلقه و انباغ تو زن گفت که حیض دیدم و ترا دوست میدارم این
زن مطلقه شود و انباغ او مطلقه نشود **مسئله** اگر زن را گفت اگر تو حایض
شوي مطلقه باشي بدیدن خون طلاق نیفتد تا سه روز مستمر نشود و چون سه
روز مستمر شد طلاق افتد از گاه دیدن خون **مسئله** اگر گفت ان
حضت حیضة فانت طالق چون از حیض پاک شود طلاق واقع شود
مسئله زن را گفت اگر پسر آري تو مطلقه باشي بیک طلاق و اگر دختر
آري بدو طلاق پس آن زن پسر و دختر آورد و معلوم نه که اول پسر بود یا دختر
قاضي بیک طلاق حکم کند و در تنزه دو طلاق افتد و عدت هم بدین ولادت
بگذرد **مسئله** اگر طلاق بدو شرط معلق کرد وجود ملک نکاح برای
وجود شرط آخر شرط است تا اگر گفت زن را اگر سخن گوئي با ابي عمرو ابي یوسف
تو مطلقه باشي بسه طلاق و پیش از آنکه با ایشان سخن گوید یک طلاق
گفت و عدت گذشت بعده با ابي عمرو سخن گفت بعده شوهر دیگر کرد و
بعد از گذشتن عدت شوهر دوم بشوهر اول باز گشت و بعد از نکاح شوهر

اول با ابي يوسف سخن گفت سه طلاق افتد بآن يكطلاق اول وبقول زفر
معلق واقع نشود مسئله تنجيز سه طلاق مبطل تعليق ست تا اگر زن را
گفت اگر در سرايي در ايي مطلقه باشي به سه طلاق پيش از انكه در سرايي
در ايد سه طلاق گفت و بعد از گذشتن عدت و تزويج و دخول و عدت
شوهر دوم شوهر اول نكاح كرد و زن در سرايي در آمد هيچ واقع نشود وبقول
زفر سه طلاق واقع شود كه بر قول او تنجيز مبطل تعليق نيست مسئله
اگر زن را گفت اگر ترا جماع كنم تو مطلقه باشي به سه طلاق و باكنيزك را گفت اگر
ترا جماع كنم تو ازاد باشي و جماع كرد و بعد از ادخال زماني درنگ كرد سه طلاق
افتد و كنيزك ازاد شود باتفاق و بسبب درنگ مهر واجب نشود در هر دو
مسئله و بقول ابي يوسف مهر واجب ايد و اگر كشيده باز ورد يا جماع عقر
واجب ايد و اگر كم از سه طلاق بجماع معلق كرده است و در جماع بعد از ادخال درنگ
كرد مراجعت نشود و بقول ابو يوسف در طلاق رجعي مراجعت شود و اگر باز ديگر ادخال
كرد باتفاق در طلاق رجعي مراجعت شود مسئله شوهر گفت اگر بر تو زني
نكاح كنم ان زن مطلقه باشد و زن قديمه را طلاق باين گفت و در عدت وي
زني ديگر نكاح كرد طلاق نيفتد مسئله اگر گفت تو مطلقه اگر خداي خواهد طلاق
نيفتد مسئله اگر گفت تو طلاقي سه مگر يك دو طلاق افتد و اگر گفت
تو طلاقي سه مگر دو يكطلاق افتد و اگر گفت تو سه طلاق مگر سه هر سه
واقع شود مسئله اگر گفت تو طالق انشاء الله و پيش از انشاء الله
گفتن زن مرد طلاق نيفتد باب الطلاق المريض مسئله
اگر شوهر در مرض موت طلاق باين يا رجعي گفت و در عدت وي شوهر مرد زن
ميراث برد و بقول شافعي ميراث نبرد در طلاق باين و اگر بعد از عدت ...

شوهر بمیرد میراث نبرد و بقول مالک میراث برد و بعد از عدت پیش ازانکه شوهر دیگر کند **مسئله** اگر شوهر بطلب زن سه طلاق (طلاق بائن دیا) گفت و یا زن با شوهر خلع کرد و یا زن بتفویض شوهر نفس خود را طلاق گفت و شوهر در عدت (بادفع طلاق از جانب زن بعوض بخشیدن مهر و کابین یا بدادن مال دیگر از کشف و منتخب ۱۲ غیاث اللغات ۱۲) زن بمرد میراث نبرد و اگر زن از شوهر در مرض طلاق رجعی طلب کرد و شوهر سه طلاق گفت و در عدت شوهر بمرد زن میراث برد **مسئله** اگر شوهر زن را در مرض موت بطلب وی سه طلاق گفت بعده اقرار بدین کرد برای زن و یا وصیت کرد برای زن آنچه کمتر است از میراث و از دین در صورت اقرار همان واجب شود و در صورت وصیت کمتر از میراث و وصیت واجب شود و بقول زفر تمام وصیت و دین واجب شود **مسئله** اگر شوهر در مرض موت گفت که من ترا سه طلاق در صحت گفته ام و زن تصدیق کرد و عدت گذشت و بعده اقرار بدین یا وصیت کرد برای زن آنچه کمتر است از میراث و دین همان واجب شود در صورت اقرار و در مسئله وصیت نیز هرچه کمتر است از میراث و وصیت همان دهند و بقول ابی یوسف و محمد رحمهم اقرار و وصیت درست بود **مسئله** اگر در صف قتال با دشمن مقابله میکنند و یا در قصاص کسی را که کشته بود این را برای بدل قصاص او کشتن میبرند یا رجم (بالفتح سنگ زدن و سنگسار کردن ۱۲ غیاث اللغات ۱۲) پیش فرستاده اند برای کشتن درین حاله زن را سه طلاق گفت زن میراث برد اگر شوهر در عدت وی هم بدان سبب بمرد یا کشته شود و اگر در حصاری محبوس است و یا در صف قتال ایستاده است و زن را سه طلاق گفت میراث نبرد **مسئله** اگر در حالت صحت طلاق معلق کرد بآمدن وقت معین و پیش از آمدن آن وقت شوهر بیمار شد و در عدت بمرد زن میراث نبرد و همچنین اگر تعلیق طلاق در صحت

بفعل اجنبی کرد و در حالهٔ وجود شرط شوهر بیمار بود زن میراث نبرد و بقول زفر میراث
برد مسئله اگر در صحت گفت اگر در سرای درآیی
مطلقه باشی زن در سرای درآمد و شوهر بیمار بود و در عدت بمرد زن میراث
نبرد مسئله اگر تعلیق طلاق بآمدن وقت و یا بگذاردن نماز اجنبی و یا بدر
آمدن اجنبی در سرای کرد بوقت تعلیق شوهر بیمار بود و در حالهٔ وجود شرط
نیز بیمار بود زن میراث برد اگر شوهر در عدت او بمیرد مسئله اگر
در صحت تعلیق طلاق بفعل زن کرد و زن را ازین فعل چاره نیست و
شوهر در حالهٔ وجود شرط بیمار بود و در عدت بمرد زن میراث برد و بقول
محمد و زفر میراث نبرد و اگر در مرض تعلیق طلاق بفعل زن کرد و زن ازین
فعل چاره دارد و شرط نیز در مرض موجود شد میراث نبرد مسئله اگر
تعلیق طلاق بفعل خود کرد در جمیع احوال میراث برد اگرچه تعلیق در صحت
بود و شرط در مرض و یا هر دو در مرض و یا تعلیق بفعلی کند که از و چاره دارد و یا ندارد
مسئله اگر مریض سه طلاق گفت بعده صحیح شد باز
بیمار شد و در عدت بمرد زن میراث نبرد و بقول زفر میراث برد
مسئله اگر شوهر در مرض سه طلاق گفت بعده زن مرتده
شد بعد اسلام آورد و شوهر هم بدان مرض در عدت بمرد زن
میراث نبرد مسئله اگر بعد از طلاق گفتن شوهر در مرض این زن
پسر شوهر را در زنا مطاوعت کرد میراث برد مسئله
اگر زن را در صحت قذف گفت و در مرض لعان شد و در عدت
بمرد زن میراث برد و بقول محمد میراث نبرد و اگر قذف در مرض
بود بالاتفاق میراث برد مسئله اگر در صحت ایلا کرد و در مرض بسبب

ایلا طلاق باین افتاد میراث نبرد و اگر ایلا نیز در مرض بود میراث برد اگر
در عدت وی بمرد

باب المراجعة

مسئله رجعت عبارت از استدامت ملک نکاح ست در عدت مسئله
اگر زن حره را یک طلاق رجعی و یا دو طلاق رجعی گفت و در عدت مراجعت
کرد جایز بود اگرچه بی رضا زن بود و بعد از گذشتن عدت رجعت جایز نبود
و اگر سه طلاق گفت مراجعت نتواند کرد و مراجعت آن بود که زن را گوید
بتو بازگشتم و یا گوید بزن خود بازگشتم و یا مراجعت بوطی و یا بقبله و یا
بلمس بشهوت و یا بنظر در داخل فرج زن کند بشهوت و بقول شافعی
اگر قادر بود بفعل مراجعت بقول جایز نبود مسئله مستحب ست
که در حالت مراجعت دو گواه گیرد و بقول مالک و شافعی لی استشهاد در مراجعت
جایز نبود مسئله اگر بعد گذشتن عدت شوهر گفت که در عدت
مراجعت کرده ام و زن تصدیق کرد مراجعت ثابت شود و اگر زن
تکذیب کرد مراجعت جایز نبود مسئله اگر شوهر زن را گفت بتو
مراجعت کردم و زن جواب داد که عدت من گذشته ست مراجعت درست
نبود و بقول ابی یوسف و محمد درست بود مسئله و اگر شوهر کنیزک میگوید بعد
گذشتن عدت که در عدت مراجعت کرده ام و مالک کنیزک تصدیق کرد
و کنیزک تکذیب میکند قول کنیزک معتبر بود و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیه
قول مولی معتبر بود مسئله اگر کنیزک میگوید که عدت من گذشته و شوهر
و مولی میگویند که نگذشته ست قول کنیزک معتبر بود و مسئله
اگر زن از سیوم حیض بده روز پاک شود ولایت رجعت منقطع شود اگرچه
غسل نکرده ست و اگر خون سیوم حیض کم از ده روز منقطع شد بعد از غسل و

یا بعد از گذشتن یکوقت صلوة مراجعت منقطع شود و اگر تیمم کرد و نماز گذارد و
مراجعت منقطع شود و بقول محمد بمجرد تیمم مراجعت منقطع شود یا نماز گذاردن
مسئله اگر غسل کرد از حیض سیوم کم از ده روز و مقداری از تن خود نا
نا شسته ماند اگر عضوی کامل است و یا زیادت از عضو مراجعت منقطع
نشود و اگر کم از عضو است منقطع شود مسئله اگر زن را طلاق گفت و
زن حامل است و یا از وی ولد آورده است و شوهر میگوید که دخول نکرده ام تواند
که مراجعت کند و اگر شوهر با زن خلوت کرد و گفت که وطی نکرده ام بعد
طلاق گفت نتواند که مراجعت کند و اگر بعد از خلوت و بعد از انکار وطی رجوع
کرد و زن فرزند آورد کم از دو سال بیک روز آن رجوع درست بود مسئله
اگر تعلیق طلاق بولادت زن کرد و آن زن فرزند آورد و بار دیگر حمل شد و فرزند
آورد مراجعت ثابت شود اگر اقرار بانقضاء عدت نکرده است
مسئله زن را گفت هر بار که فرزند آری مطلقه باشی پس سه فرزند
بسه حمل آورد فرزند دوم و سیوم مراجعت بود مسئله جایز است
که مطلقه رجعیه خود را بیارایید و مستحب است که شوهر بر مطلقه بی اعلام نیاید
مسئله شوهر مطلقه رجعیه را بسفر نبرد تا مراجعت نکند و بقول زفر جایز
است که بی مراجعت بسفر برد مسئله بطلاق رجعی وطی حرام نشود
و بقول شافعی حرام شود مسئله اگر یک طلاق و یا دو طلاق باین
گفت جایز بود که نکاح کند شوهر اول در عدت و بعد از عدت و اگر سه
طلاق گفت زنی آزاد را و یا کنیزک غیر را که در نکاح اوست دو طلاق گفت
نتواند که شوهر اول انکاح کند مگر بعد از گذشتن عدت از شوهر دوم
اگر بنکاح صحیح وطی کرده باشد مسئله اگر کودکی که مراهق

مطلقهٔ ثلاثه را نکاح و وطی کرد و طلاق گفت و عدت گذشت جایز بود که شوهر اول نکاح کند و بقول مالک جایز نبود **مسئله** بوطی مولی حلال نشود **مسئله** اگر مطلقهٔ ثلاثه را شوهر دوم نکاح میکند بشرط آنکه حلال شود بشوهر اول این نکاح مکروه بود و درینصورت بعد از وطی و طلاق شوهر دوم و بعد از گذشتن عدت وی جایز بود که شوهر اول نکاح کند و بقول ابی یوسف نکاح بشرط تحلیل فاسد بود و بشوهر اوّل حلال نشود و بقول محمد نکاح بشرط تحلیل جایز بود اما حلال نشود بشوهر اول **مسئله** اگر زن حره را یکطلاق و یا دو طلاق گفت و بعد از گذشتن عدت شوهر دیگر کرد و بعد از عدت شوهر دوم شوهر اول نکاح کرد شوهر اول مالک سه طلاق شود و بقول محمد و زفر و شافعی رحمة الله علیهم اگر شوهر اول یکطلاق گفته بود مالک دو طلاق بود و اگر دو طلاق گفته بود مالک یکطلاق بود **مسئله** اگر مطلقهٔ ثلاثه میگوید که بعد گذشتن عدت شوهر اول دوم شوهر کرده ام و بعد از وطی مطلقه شده ام و عدت شوهر دوم نیز گذشته است و مدت محتمل بود عدت است اگر شوهر را ظن غالب است بصدق این زن جایز بود که تصدیق کند

باب الایلا

مسئله ایلا سوگند است بر ترک وطی زن بمدت چهار ماه و یا بیشتر **مسئله** اگر زن را گفت بخدا سوگند که ترا قربان نکنم چهار ماه و یا گفت بخدا که ترا قربان نکنم اگر در مدت چهار ماه وطی کرد کفارت سوگند واجب شود و ایلا ساقط شود و اگر چهار ماه گذشت و وطی نکرد یکطلاق باین افتد و یمین ساقط شود و بقول شافعی بتفریق قاضی بباینه شود **مسئله** اگر سوگند بحج آید برده

بطلاق ایلا ساقط نشود تا اگر نکاح کرد حکم ایلا باز آید و اگر وطی کرد
اندر مدت چهار ماه کفارت است و اگر چهار ماه گذشت و وطی نکرد
طلاق دوم واقع شود و اگر بار دوم نکاح کرد و چهار ماه خالی از وطی
گذشت طلاق سیوم واقع شود و اگر وطی کرد کفارت سوگند بدهد و چون
بعد از شوهر دوم شوهر اول نکاح کرده چهار ماه خالی از وطی گذشت طلاق
نیفتد و بقول زفر رحمة الله علیه افتد اما اگر وطی کرد کفارت سوگند بدهد
زیرا که سوگند باقی است مسئله اگر کم از چهار ماه
سوگند خورد ایلا نبود مسئله اگر زن را گفت بخدا سوگند
که ترا وطی نکنم دو ماه و دو ماه بعد ازین دو ماه ایلا بود مسئله اگر گفت
بخدای که ترا وطی نکنم دو ماه و یکروز درنگ کرد بعد ازان گفت بخدای ترا
وطی نکنم دو ماه بعد از دو ماه اول ایلا نبود مسئله اگر گفت بخدای
ترا وطی نکنم یکسال مگر یک روز ایلا نبود زیرا که استثنا روز منکر است
و بقول زفر ایلا بود مسئله اگر مردی در بصره گفت بخدای
که در مکه در نیایم و زن وی در مکه است ایلا نبود مسئله زن را
گفت اگر ترا وطی کنم بر من حج اسلام بود و یا گفت بر من روزه بود و
یا بر من صدقه بود و یا بنده من آزاد و یا گفت اگر ترا وطی کنم تو مطلقه
باشی درین مسائل ایلا بود و بقول ابو یوسف و امام محمد رحمة الله علیه اگر سوگند
بعتق بنده خورد و سوگند ایلا نبود مسئله اگر مطلقه رجعیه را گفت در
عدت بخدای که ترا وطی نکنم ایلا بود و اگر مطلقه بائنه و یا اجنبیه را گوید
بخدای ترا وطی نکنم ایلا نبود مسئله مدت ایلا کنیزک دو ماه است
مسئله اگر سوگند خورد از وطی بسبب مرض خود و یا بسبب مرض او

عاجز شد و یا از زن صغیره سوگند خورد و یا زن بسته اندام نهایست یا در موضع وطی مخصوص استخوان ست که بدان سبب وطی او ممکن نیست و یا میان زن و شوی بُعد مسافت ست که در مدة ایلا نتوانند رسید درین مسایل رجوع از ایلا بقول او بود که گوید که گوید بازگشتم برین زن و بقول شافعی رجوع از ایلا و جایز نبود مگر بوطی و اگر در مدت ایلا قادر شد بر وطی رجوع از ایلا بوطی شود **مسئله** اگر زن را گفت تو برمن حرامی اگر نیت تحریم دارد و یا هیچ نیت ندارد ایلا بود و اگر نیت ظهار دارد ظهار بود و اگر نیت دروغ داشت دروغ بود و اگر نیت طلاق داشت یکطلاق باین افتد و اگر نیت سه طلاق داشت سه طلاق افتد و بقول محمد در نیت ظهار ظهار نبود

باب الخلع

مسئله خلع عبارت جدائی ست از نکاح و بخلع طلاق باین واقع شود و اگر شوهر طلاق بر مال گفت و زن قبول کرد یکطلاق باین افتد و مال بر زن لازم آید و بقول شافعی خلع فسخ نکاح ست نه طلاق تا اگر بعد از دو طلاق خلع کرد بی حلاله شوهر اول نتواند که نکاح کند و بقول شافعی بی حلاله تواند که نکاح کند در خلع و طلاق بمال مال لازم شود **مسئله** اگر بیزاری از جهت منکوحه بود مکروه نیست عوض طلاق و بدل خلع ستدن مال از زن و اگر نشوز از جهت شوهر بود مکروه بود که عوض طلاق و بدل خلع از زن ستدن **مسئله** هرچه صلاحیت مهر دارد صلاحیت بدل خلع دارد **مسئله** اگر خلع کرد و یا طلاق گفت بمقابله خمر و یا خوک و یا بمقابله مُردار بدل واجب نیاید و در خلع طلاق باین افتد و در طلاق بمقابله خمر و خوک و مُردار یک طلاق رجعی واقع شود **مسئله** اگر زن با شوهر گفت که خلع کن با من

بدانچه در دست منست و شوهر خلع کرد و بدست زن هیچ نبود هیچ واجب نشود و طلاق باین افتد و اگر گفت خلع کن با من بدانچه بدست منست از مال و یا بدانچه بدست منست از درام و بدست وی هیچ نبود اگر زن مهر ستده است ردّ کند بر شوهر و در صورتیکه گفت خلع کن با من بدانچه بدست منست از درام سه درم واجب شود

مسئله اگر خلع کرد زن بر بنت که گریخته است بدان شرط که زن از ضمان بنت بیزار بود بیزار نشود و تسلیم بنت بر زن لازم شود و اگر قدرت بود تعین بنت تسلیم کند و اگر عاجز بود از تسلیم بنت قیمت بنت لازم شود

مسئله اگر زن شوهر را گفت سه طلاق ده مرا بهزار درم و شوهر یک طلاق گفت یکطلاق باین افتد و بر زن سیصد و سی و سه درم و سیوم حصه از یک درم واجب شود و اگر زن گفت سه طلاق کن مرا بر هزار درم و شوهر یک طلاق گفت بر زن هیچ واجب نشود و یک طلاق رجعی افتد و بقول ابی یوسف و محمد یکطلاق باین افتد و بر زن سیصد و سی و سه درم و سیوم حصه از یکدرم واجب آید

مسئله اگر زن را گفت نفس خود را سه طلاق کن بهزار درم و یا گفت بر هزار درم و زن یکطلاق گفت هیچ نیفتد و بر زن نیز هیچ واجب نباید

مسئله اگر زن را گفت تو طالقی بهزار درم یا بر هزار درم و زن قبول کرد هزار درم لازم شود و یکطلاق باین افتد

مسئله زن را گفت تو مطلقه و بر تو هزار درم است و یا بنده را گفت تو آزادی و بر تو هزار درم است طلاق افتد و بنده آزاد شود و بر هر دو هیچ واجب نشود و بقول ابی یوسف و محمد اگر قبول کردند

از رد مي ... عالمگيري ۱۲

بر هر یکی هزار درم واجب شود و یک طلاق باین بر زن افتد و نیت ازو
شنوده و اگر قبول نکرد طلاق نیفتد و نیت ازو نشنود مسئله شرط
خیار در خلع از جانب زن جایز بود و بقول ابی یوسف و محمد جایز نیست
و از جانب شوهر شرط خیار باتفاق جایز نبود مسئله اگر زن
را گفت دی روز ترا بهزار درم طلاق گفته ام تو قبول نکردی
زن گفت قبول کرده ام قول شوهر تصدیق کنند مسئله اگر
شخصی را گفت این بنده بدست تو دی روز بیع کرده ام بهزار درم و تو
قبول نکردی او گفت قبول کرده ام قول مشتری معتبر بود مسئله
خلع و مبارات ساقط کند هر حقی از حقوق نکاح که یکی را بر دیگری
بود تا زن با شوهر خلع و مبارات کرد بمالی معلوم آن مال بر زن برای
شوهر واجب آید و هیچ یکی را بر دیگری طلب نبود
مهر باقی نماند اگرچه مهر قبض کرده است و یا نکرده است و خلع و مبارات
پیش از دخول است و یا بعد از دخول و بقول محمد رحمة الله علیه ساقط
نشود مگر آنچه ذکر کنند و ابو یوسف در خلع با محمد است و در مبارات
با ابی حنیفه رحمة الله علیهم مسئله اگر پدر صغیره بمال صغیره خلع کرد
با شوهر وی خلع بر صغیره جایز نبود و بدل خلع بر مال صغیره لازم نشود و
مهر از ذمه شوهر ساقط نشود و طلاق افتد مسئله اگر پدر صغیره
با شوهر وی خلع کرد بهزار درم از جهت صغیره بدانکه پدر صغیره مر این هزار
درم ضامن بود طلاق واقع شود و هزار درم بر پدر صغیره لازم شود

باب الظهار

مسئله ظهار عبارت از مانند
کردن منکوحه است بکسی که حرام است بر وی بتحریم موبد مسئله

اگر زن را گفت تو بر من حرامی چون پشت مادر من وطی و لمس و قبله
حرام شود و بعد از ادای کفارت حرمت برافتد و بقول شافعی رحمة الله علیه
لمس و قبله حرام نشود و اگر پیش از کفارت وطی کرد توبه و
استغفار کند و چیزی دیگر واجب نشود مسئله کفارت
بعود واجب شود و مراد از عود عزم است بر وطی تا اگر بعد از ظهار زن را
گذاشت و شوهر را عزم وطی نبود و زن بمرد کفارت از شوهر ساقط شود
و بقول شافعی عود عبارت از امساک زن است بعد ظهار تا اگر زمانی
گذشت و طلاق نگفت بقول او کفارت لازم آید اگرچه زن بمرد
مسئله زن را گفت رأسک علی کظهر امی او وجهک او فرجک
او رقبتک یعنی سر تو همچو پشت مادر من است و یا روی تو همچو پشت مادر منست و یا فرج
تو همچو پشت مادر منست و یا گردن تو همچو پشت مادر منست ظهار باشد همچنین اگر گفت نصف تو و یا ثلث تو همچو پشت
مادر من است ظهار بود و همچنین اگر گفت تو همچو پشت مادر منی یا
گفت تو همچو ران مادر منی و یا گفت تو همچو فرج مادر منی ظهار بود مسئله
اگر منکوحه را مانند کرد بخواهر رضاعی و یا بعمه رضاعی و یا با مادر رضاعی
ظهار بود مسئله اگر گفت تو بر من مثل مادر منی و نیت کرامت
و یا ظهار یا طلاق در نیت هر چه نیت کرد همان باشد
و اگر هیچ نیت نداشت هیچ واقع نشود و بقول محمد ظهار بود مسئله
اگر گفت تو بر من حرامی همچو پشت مادر من و نیت طلاق و یا ایلا و یا
ظهار بود و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهم اگر نیت ظهار
کند ظهار بود و اگر نیت طلاق کند طلاق بود و اگر نیت ایلا کند ایلا
بود و اگر نیت هیچ نکند ظهار بود باتفاق مسئله اگر گفت تو

بر من حرامی همچو مادر من و نیت ظهار یا طلاق درست نیست وی معتبر بود
مسئله ظهار جایز نبود مگر از منکوحه تا اگر کنیزک را ظهار کرد ظهار نبود
و بقول مالک رحمة الله علیه ظهار بود مسئله اگر زنی را
نکاح کرد بی اذن او و با این زن ظهار کرد بعد آن زن اجازت
نکاح کرد ظهار باطل بود مسئله اگر چهار زن را گفت شما بر من
همچو پشت مادر منید از هر چهار زن ظهار بود و برای هر یک کفارت بود
و بقول مالک یک کفارت و بس مسئله کفارت ظهار آزاد
کردن بنده است اگر کافر بود و مؤمن روا نبود از کفارت ظهار نابینا و یا دو دست
بریده و یا دو نر انگشت بریده و یا دو پای بریده و یا آزاد کردن دیوانه و
یا مدبر و یا ام ولد و یا مکاتبی که از مال کتابت چیزی ادا کرده بود و اگر
مکاتبی را آزاد کرد که از بدل کتابت هیچ نداده است جایز بود و بقول
شافعی و زفر رحمة الله علیهما جایز نبود مسئله اگر نیمی بنده را
آزاد کرد به نیت کفارت ظهار و نیمه دیگر نیز به نیت کفارت ظهار
آزاد کرده یا ذو رحم محرم خود خرید به نیت کفارت ظهار جایز بود و
بقول شافعی آزاد کردن ذو رحم محرم از کفارت ظهار جایز نبود
مسئله اگر از کفارت ظهار نیمه بنده مشترک آزاد کرد
و باقی نیمه قیمت شریک را ضمان داد و یا نصف بنده آزاد
کرد بعده وطی کرد زنی را که از وی ظهار کرده است بعده نصف
دیگر نیز از کفارت ظهار آزاد کرد از ظهار جایز نبود و بقول ابی یوسف
و محمد رحمة الله علیهما جایز بود مسئله اگر از آزاد کردن بنده عاجز است
دو ماه پیوسته روزه دارد که در آن ماه رمضان و دو عید و ایام تشریق [illegible]

نبود اگر در این دو ماه زنی را که ظهار کرده است وطی کرد در شب بقصد و
یا در روز بنسیان و یا افطار کرد روزه را بعذر مرض و یا بسفر از سر گیرد
و بقول ابی یوسف اگر وطی کرد در شب بعمد و یا در روز بنسیان از سر نگیرد
و همچنین دو ماه تمام کند مسئله در ظهار بنده را بجز آزاد کردن
جایز نبود مگر روزه و اگر مولی از کفارت بنده بنده آزاد میکند و
یا طعام میدهد جایز نبود مسئله اگر مظاهر قدرت بر روزه ندارد
شصت درویش را طعام دهد چنانچه در صدقه فطر و یا قیمت طعام دهد
و اگر دیگری را امر نمود که از ظهار وی طعام دهد و او داد درست بود و بقول شافعی
قیمت جایز نیست مسئله اباحت در طعام کفارت و فدیه
روزه جایز بود و در زکوة و صدقه فطر و عشر جایز نیست و بقول شافعی
اباحت جایز نی مسئله شرط اباحت آنست که دو وقت
اول روز و یا دو وقت آخر روز طعام سیر دهد و یا یک وقت اول روز
و یک وقت آخر روز طعام دهد مسئله اگر یک درویش را
دو ماه پیوسته طعام دهد از کفارت جایز بود و بقول شافعی رحمة الله علیه
جایز نبود مسئله اگر طعام داد یک مسکین را در یک روز
شصت مرتبه و یا طعام شصت درویش را بیک درویش
یکمرتبه داد جایز نبود مگر از یکروز مسئله اگر در میان طعام دادن
وطی کرد از سر نگیرد مسئله اگر از دو کفارت ظهار شصت
درویش را طعام داد و هر یکی را یک صاع گندم از یک کفارت جایز بود
و بقول محمد رحمة الله علیه از هر دو کفارت محسوب بود مسئله
اگر از کفارت ظهار و افطار رمضان بشصت درویش یکان صاع گندم

دارد و یا از دو ظهار دو بنده آزاد کرد و هر بنده برای هر کفارتی
معین نکرد از هر دو کفارت جایز بود و همچنین اگر از دو کفارت ظهار چهار ماه
روزه داشت و یا صد و بیست درویش را طعام داد جایز بود و اگر از
دو ظهار یک بنده آزاد کرد و یا دو ماه روزه داشت از هر کدام که تعیین
کند جایز بود و بقول زفر جایز نبود **مسئله** اگر از کفارت ظهار و قتل یک
بنده آزاد کرد از هیچ یکی جایز نبود و بقول شافعی تواند که از یکی تعیین کند

باب اللعان لعان عبارت از گواهیهای است تاکید
کرده شده بسوگند سوگند با ذکر کردن لعنت در حق مرد که بمنزله حد قذف
است و در حق زن بمنزله حد زنا و بقول شافعی لعان سوگند است موکد بلفظ
شهادت **مسئله** اگر منکوحه خود را بزنا دشنام داد
و زن و شوهر صلاحیت گواهی دارند و زن از آنهاست که
بر قاذف وی حد لازم است و یا گفت که این فرزند از من نیست
و زن حد قذف مطالبه کند لعان واجب شود اگر شوهر از لعان
امتناع آورد حبس کنند تا لعان کند و یا خود را دروغ زن کند اگر خود را دروغ
گو کرد پس حد قذف زنند و چون شوهر لعان اختیار کرد بر زن
لعان واجب شود و اگر زن از لعان امتناع آورد حبس کنند تا لعان
کند یا شوهر را تصدیق کند و اگر شوهر صلاحیت گواهی ندارد یعنی بنده
و یا کافر و یا محدود در قذف بود شوهر را حد قذف زنند و اگر شوهر اهل شهادت
است و زن از آنهاست که بر قاذف او حد واجب نیست یعنی
یا صبیه و یا مجنونه و یا زانیه یا کافره بود بر شوهر حد لعان واجب نباشد
صفت لعان در قرآن مسطور است یعنی قاضی ابتدا از شوهر

چهار بار بگوید اشهد بالله انی لمن الصادقین فیما رمیتها به من الزنا یعنی گواه
میشوم بخدای که من از راستگویانم در آنچه قذف کرده ام او را بزنا
و پنجم بار بزن اشارت کند و پنجم بار بگوید لعنت الله علیه ان
کان من الکاذبین فیما رمیتها به من الزنا یعنی لعنت خدای بر وی باد
اگر از دروغ گویانست در آنچه قذف کرده ام او را بزنا بعده زن
چهار بار بگوید اشهد بالله انه لمن الکاذبین فیما رمانی به من الزنا یعنی
گواهی میدهم بخدای که او از دروغ گویان است در آنچه دشنام گفته است
مرا بزنا و پنجم بار گوید غضب الله علیها ان کان من الصادقین فیما
رمانی به من الزنا یعنی خشم خدای بر آن زن باد اگر او
از راستگویانست در آنچه دشنام گفته است مرا بزنا و چون زن
و شوهر لعان کردند فرقت واقع شود میان ایشان بتفریق قاضی
یعنی طلاق بائن واقع شود و بقول زفر رحمة الله علیه بلعان هر دو فرقت
شود بی تفریق قاضی و بقول شافعی رحمة الله علیه بلعان شوهر فرقت شود
پیش از لعان زن مسئله اگر بنفی نسب فرزند دشنام گفت
و لعان کردند قاضی نسب فرزند از پدر نفی کند و فرزند را بمادر الحاق کند
مسئله اگر شوهر بعد از لعان گفت که دروغ گفته بودم حد
قذف زنند و جایز بود که این زن را نکاح کند و بقول ابی یوسف
و شافعی رحمة الله علیهما جایز نبود که این زن را نکاح کند و همچنین اگر زن
دیگری را دشنام گفت و شوهر را حد قذف زدند و یا زن زنا کرد و حد
زنا زدند تواند که این زن را نکاح کند مسئله اگر گنگ زن
را دشنام داد لعان واجب نباید و بقول شافعی رحمة الله علیه واجب آید

مسئله نفی حمل لعان نکند و بقول ابی یوسف و محمد رحمه الله علیهما لعان
کنند اگر کم از شش ماه از گاه نفی فرزند آورده است و بقول شافعی رحمه الله علیه بنفی
حمل در حال لعان کنند مسئله اگر زن را گفت که تو زنا کردی
واین حمل از زناست لعان واجب شود وقاضی نسب حمل از شوهر
نفی نکند و بقول شافعی رحمة الله علیه نفی کند مسئله نفی نسب فرزند بعد
از ولادت و یا بوقت تهنیت و خریدن چیزها که در ولادت کار آید جائز
بود و بعده نفی جائز نبود و نسب ثابت شود و لعان در هر دو صورت واجب
شود و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما نفی فرزند در مدت نفاس جائز بود
مسئله اگر دو بچه بیک شکم زاده اند اول را نفی کرد و دوم را اقرار
کرد حد قذف واجب آید و اگر باول اقرار کرد و دوم را نفی کرد لعان
واجب آید و در هر دو صورت نسب هر دو ثابت شود

باب العنین عنین کسی است که وطی نتواند کرد و یا کسی که بر
بکر قادر نتواند بود اگرچه بر کامله قادر بود مسئله اگر زن شوهر خود
را مجبوب یافت در حال تفریق کنند و اگر عنین و یا خصی یافت یک
سال مهلت دهند اگر وطی کرد فبها و الا تفریق کنند بطلب زن و بتفریق
قاضی فرقت واقع شود و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما بمجرد اختیار
کردن زن نفس خود فرقت واقع شود بی تفریق قاضی مسئله تفریق
قاضی بمنزله طلاق باین بود و بقول شافعی بمنزله فسخ بود مسئله
اگر شوهر گوید که وطی کرده ام و زن انکار می آرد بزنان دیگر بنماید
اگر گویند بکر است زن مخیر بود که بمین شوهر اختیار کند و یا از قاضی
تفریق طلب کند و اگر کامله بود و در وطی میان زن و شوهر اختلاف

شد قول شوهر معتبر بود با سوگند و اگر زن شوهر را اختیار کرد حق زن
در طلب تفریق باطل شود مسئله اگر در زن یا در شوهر عیبی ظاهر شد
هیچ یکی را اختیار فسخ نکاح نبود و بقول شافعی شوهر تواند که زن را رد
کند بعیب جنون و جذام و برص و رتق و قرن و بقول محمد رحمه الله علیه
اگر زن در شوهر جنون و یا جذام و یا برص یافت تواند که نکاح رد کند

باب العدة

عدت عبارت از انتظار سببی
ست که بر زن لازم شود مسئله عدت زن آزاد بطلاق و
یا بفسخ نکاح سه حیض ست و بقول شافعی سه طهر ست مسئله
اگر زن حیض نمی بیند بسبب خردی یا کبری و یا غیر آن عدت او سه ماه ست
مسئله عدت وفات چهار ماه و ده روز ست مسئله عدت
کنیزک دو حیض ست و یا یکنیم ماه در طلاق و فسخ نکاح و وفات دو ماه و پنج
روز ست مسئله عدت زن حامله در فسخ و طلاق و وفات وضع
حمل ست مسئله اگر شوهر در مرض موت طلاق باین گفت و در
عدت بمرد عدت این زن چهار ماه و ده روز ست که دران سه حیض بیند و بقول
ابی یوسف رحمه الله سه حیض ست مسئله اگر کنیزک در عدت از طلاق رجعی
آزاد شد عدت وی بگردد و سه حیض واجب شود اما اگر در عدت سه طلاق
و یا در عدت طلاق باین و یا در عدت وفات آزاد شد آن عدت کنیزکان تمام
کند مسئله اگر زن آیسه عدت بماهها نشیند و در میان عدت بر عادت
خود حیض دید عدت او بحیض شود مسئله عدت از نکاح فاسد و از
وطی بشبهه در فرقت و موت سه حیض ست مسئله کنیزک ام ولد آزاد شد
و یا مولی او بمرد عدت او سه حیض بود و بقول شافعی یک حیض ست مسئله

عدت وفات زنی حامله که شوهر او صغیر بود بوضع حمل ست و بقول
ابی یوسف و شافعی رحمة الله علیهما چهار ماه و ده روز ست مسئله
اگر زن صغیر بعد از موت او حامل شد عدت وی چهار ماه و ده روز بود
و نسب حمل در هر دو صورت از صغیر ثابت نشود مسئله حنفی که در
طلاق افتاد و از عدت بیشتر مسئله اگر معتده را بشبهه وطی کنند
عدت دیگر واجب آید و هر دو عدت متداخل واجب آید و هر حیضی
که بعد از وطی بیند از هر دو عدت محسوب بود و چون عدت اول تمام شود عدت
دوم تمام کند و بقول شافعی رحمة الله علیه متداخل نبود مسئله ابتدا عدت
در طلاق و موت بعد از طلاق و موت بود و در نکاح فاسد ابتداء عدت
بعد تفریق و یا بعد از عزم شوهر بترک وطی بود و بقول زفر رحمة الله علیه از آخر
وطی ابتدا کنند مسئله اگر زن گفت که عدت من گذشته ست
و شوهر منکر ست قول زن معتبر بود با سوگند مسئله اگر معتده خود
را بطلاق باین نکاح کرد و پیش از وطی طلاق گفت مهر کامل واجب
آید و عدت از سر گیرد و بقول محمد رحمة الله علیه عدت اول تمام کند و نصف
مهر واجب شود و بقول زفر رحمة الله علیه عدت اصلا واجب نیاید مسئله
اگر ذمی ذمیه را طلاق گفت عدت واجب نیاید و بقول ابی یوسف و محمد
واجب آید فصل فی الحداد مسئله معتده مسلمه عاقله بالغه
از طلاق باین و از وفات شوهر سوگ دارد بترک زینت و خوشبوی
و سرمه و روغن مگر بعذر و ترک حنا و جامه رنگین معصفر و زعفران و
بقول شافعی رحمة الله علیه معتده از طلاق باین سوگ ندارد مسئله
معتده عتاق و معتده نکاح فاسد سوگ ندارد مسئله اگر معتده را

خطبه کند و تعریض در خطبه درست ست و تعریض آن بود که گوید تو جمیله
من میخواهم که زنی نکاح کنم **مسئله** معتده طلاق از خانه بیرون نیاید و
معتده وفات را جایز بود که در روز بیرون آید و بعضی از شب بیرون
آید فاما شب هم در منزل خود باز آید و معتده طلاق و وفات عدت دارد
در منزلی که در وی عدت واجب شده ست مگر آنکه ورثه بیرون کنند و
یا آن منزل خراب شود **مسئله** اگر زنی در سفر مطلقه شد بطلاق باین
و یا شوهر وی بمرد و از انجا تا شهر وی کم از سه روزه راه ست باز گردد
بسوی شهر خود و اگر زیادت از سه روزه راه ست نرود و اگر
تا بمقصد کم از سه روزه راه ست برود و اگر تا بشهر وی و تا بمقصد وی
سه روزه راه ست اختیار بدست او بود بشهر خود باز آید و یا
بجانب مقصد خود رود با او محرم بود یا نبود و اگر از هر جانبی سه گان روزه
راه ست و او در شهر ست همانجا عدت دارد و بیرون نیاید اگرچه محرم
دارد و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما اگر با او محرم بود روا باشد که بیرون
آید و بی محرم بیرون نیاید

باب ثبوت النسب

مسئله اگر مردی زنی را گفت اگر ترا نکاح کنم تو مطلقه باشی پس نکاح کرد طلاق واقع شود
و از وقت نکاح تا شش ماه فرزند آورد نسب وی ثابت شود و مهر واجب آید
مسئله معتده از طلاق رجعی فرزند آورد نسب از شوهر ثابت شود اگرچه
بیشتر از دو سال بود تا اقرار نکرده است بگذشتن عدت و مراجعت
باشد و اگر کم از دو سال آورد نسب ثابت شود و مراجعت نبود **مسئله**
اگر معتده بطلاق باین فرزند آورد و اقرار نکرده است بگذشتن عدت اگر کم از
دو سال بود نسب از شوهر ثابت شود و اگر دو سال یا بیشتر از دو سال

باشد نسب ثابت نشود مگر که شوهر دعوی نسب کند مسئله اگر مراهقه
را طلاق بائن و یا رجعی گفت و این مراهقه کم از نه ماه فرزند آورد از گاه طلاق
نسب ثابت شود و اگر نه ماه آورد نسب ثابت نشود و بقول ابی یوسف
رحمة الله علیه در طلاق بائن تا دو سال نسب ثابت شود و در رجعی تا بیست و هفت ماه
نسب ثابت شود و این مسئله جایی است که اقرار نکرده است بگذشتن عدت
مسئله اگر معتده وفات فرزند آورد نسب او از شوهر ثابت شود
تا دو سال اگر اقرار بگذشتن عدت نکرده است و بقول زفر رحمة الله علیه
اگر بعد از گذشتن عدت وفات بشش ماه فرزند آورد نسب ثابت نشود
مسئله اگر معتده اقرار کرد بگذشتن عدت و کم از شش ماه از
وقت اقرار فرزند آورد نسب ثابت شود و اگر بشش ماه آورد ثابت
نشود و بقول شافعی رحمة الله علیه ثابت شود تا دو سالی که شوهر
نکرده است مسئله اگر معتده طلاق بائن یا وفات و یا خلع و یا
ست طلاق فرزند آورد و شوهر و یا ورثه از ولادت منکر شدند و فرزند
کم از دو سال آورده است و اقرار بگذشتن عدت نکرده است اگر دو مرد
و یا یک مرد و دو زن بولادت گواهی دهند و یا حملی ظاهر باشد و یا شوهر
بحمل اقرار کرده باشد و یا ورثه تصدیق کنند نسب ثابت شود مسئله
اگر زنی را نکاح کرد و کم از شش ماه فرزند آورد نسب ثابت نشود و اگر بشش ماه
و یا زیادت از آن آورد از وقت نکاح نسب ثابت شود اگر چه شوهر
ساکت بود و اگر شوهر از ولادت منکر شود بگواهی یک زن بولادت نسب
ثابت شود و اگر بعد از ولادت میان زن و شوهر اختلاف افتاد شوهر میگوید
که مدة چهار ماه شد که ترا نکاح کرده ام و زن میگوید که شش ماه شده است که مرا

نکاح کرده قول زن معتبر بود و نسب از شوهر ثابت شود مسئله اگر تعلیق
طلاق بولادت زن کرد و یک زن گواهی داد بولادت این زن را طلاق
نیفتد و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما افتد مسئله اگر تعلیق طلاق
بولادت کرد و شوهر اقرار کرده است بحمل بی گواهی دایه طلاق افتد و بقول
ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما گواهی دایه برای وقوع طلاق شرط است
مسئله اکثر مدت حمل دو سال است و بقول شافعی رحمة الله علیه
چهار سال مسئله اقل مدت حمل شش ماه است تا اگر کنیزکی را نکاح کرد
و یک طلاق گفت پس بخرید و از وقت خریدن کم از شش ماه فرزند آورد نسب
از وی ثابت شود و اگر بیش از شش ماه آورد ثابت نشود مگر که دعوی کند
مسئله اگر کنیزک خود را گفت اگر در شکم تو ولد بود از من بود پس یک زن
بولادت این کنیزک گواهی داد کنیزک ام ولد شود مسئله اگر کودکی را
گفت که این کودک پسر من است و بعد از موت او مادر کودک میگوید که من زن
او بودم و کودک پسر اوست هردو میراث برند و اگر حریت این زن معلوم نبود
ورثه میگویند که تو ام ولد پدر مایی این زن میراث نبرد

باب الحضانت

مادر اولی است بنگاه داشتن فرزند پیش از تفریق و پس از تفریق و بعده جده
مادری اولی است بعده جده پدری بعده خواهر مادری و پدری
بعده خواهر مادری بعده خواهر پدری بعده خاله مادری و پدری بعده خاله
مادری بعده خاله پدری بعده عمه مادری و پدری بعده عمه مادری بعده عمه پدری
و هر که ازیشان شوهر کند اگر غیر محرم ولد بود حق او ساقط شود و بعد از
رفتن حق او باز گردد و بقول زفر رحمة الله علیه خواهر حقیقی و خواهر مادری
و خاله اولی است از جده پدری مسئله اگر این زنان نباشند

عصبه اقرب اولی بود مسئله مادر و جده اولی تر بود به پسر تا مستغنی شود
و حد استغنا مقدار هفت سال ست و مادر و جده به دختر اولی ست تا حیض
بیند و بقول محمد رحمة الله علیه تا حد شهوت رسد مسئله جز مادر و جده
اولی ست به دختر تا حد شهوت رسد مسئله کنیزک و ام ولد را حق
حضانت نیست تا آزاد نشود مسئله ذمیه را اولی ست به فرزند مسلم
مادام که فرزند بهراو یابن مطلع نشود مسئله فرزند را خیار نیست و بقول
شافعی رحمة الله علیه فرزند مخیر ست بعد از هفت سال
مسئله زن مطلقه نتواند که فرزند را در سفر برد مگر به وطن خود که نکاح
وی در آنجا بود

باب النفقه

مسئله نفقه و کسوت زن
بر شوهر واجب ست بقدر حال زن و شوهر یعنی اگر هر دو توانگر اند نفقه توانگرانه
دهد و اگر هر دو درویش اند نفقه درویشانه دهد و اگر زن درویش ست و
شوهر توانگر ست نفقه او کمتر از توانگرانه و بالاتر از درویشانه دهد و بقول
شافعی رحمة الله علیه به اندازه حال شوهر لازم آید مسئله اگر زن منع نفس
از وطی میکند برای طلب مهر معجل نفقه واجب آید اگرچه پیش از دخول و یا بعد از
دخول بود و بقول ابی یوسف و محمد رحمهما الله علیهما اگر منع بعد از دخول ست نفقه
واجب نبود مسئله اگر زن ناشزه ست یعنی بیفرمان یا صغیره که وطی او
ممکن نبود و یا برای دین محبوس ست و یا کسی وی را غصب کرده ست و یا بی شوهر
برای حج میرود و یا بیمار ست و تسلیم به شوهر نکرده اند نفقه واجب
نیاید و اگر تسلیم کرد بعده مریض شد نفقه واجب آید و بقول شافعی رحمة الله علیه
برای زن صغیره نفقه واجب آید و در روایتی از ابی یوسف رحمة الله علیه برای
مغصوبه و زنی که برای حج با محرم میرود نفقه واجب آید مسئله اگر شوهر

از نفقهٔ زن عاجز شد تفریق نکند و بقول شافعی تفریق کنند اگر زن طلب
تفریق کند مسئله اگر شوهر توانگر است نفقهٔ یکی خدمتگاران زن نیز واجب
آید و بقول ابو یوسف رحمة الله علیه نفقهٔ دو خادم واجب آید مسئله
اگر شوهر از نفقه عاجز است قاضی زن را فرماید تا وام کند بر شوهر و اگر شوهر
درویش بود نفقهٔ درویشانه دهد و بعده توانگر شد نفقهٔ توانگرانه دهد و تمام
کند اگرچه بنفقهٔ درویشانه حکم شده است مسئله اگر مدتی گذشت
و نفقه نداد واجب نشود مگر که قاضی نفقه فرض کرده باشد و یا زن بمقداری
با شوهر صلح کرده باشد و بقول شافعی رحمة الله علیه نفقهٔ گذشته واجب
شود مسئله اگر زن و یا شوهر بمیرد نفقهٔ گذشته ساقط شود اگرچه
حکم شده باشد و بقول شافعی رحمة الله علیه ساقط نشود مسئله اگر زن
نفقهٔ آینده بستد یکی از زن و شوهر بمرد رد نکند و بقول امام محمد و شافعی رحمهما الله علیهما
نفقهٔ روزهای آینده اگر موجود بود و باز ستانند و اگر زن استهلاک و هلاک شده است
هیچ نستانند و اگر هلاک باستهلاک اوست رد قیمت واجب آید مسئله
اگر بنده باذن مولی زنی را نکاح کرد بنده را برای نفقهٔ زن بفروشند مسئله
اگر شخصی کنیزک شخصی را نکاح کرد و اگر مولی کنیزک را بشوهر تسلیم کرد نفقه بر
شوهر واجب شود مسئله بر شوهر واجب است که زنان را ساکن
کرداند در منزلی که خالی بود از اهل او و شوهر تواند که اهل زن را از در آن
منزل منع کند فاما از نظر و صحبت منع نتواند کرد مسئله مردی غایب
است و او را مالی است بدست شخصی از دراهم و یا دنانیر و یا طعام و یا
جامه از جنس کسوت او و این شخص معترف است بمال و زوجیت قاضی
فرض کند در آن مال نفقهٔ زن غایب و نفقهٔ فرزندان صغار و مادر و پدر او

شرح فارسی مختصر وقایه

وازتن میانجی بستاند وبقول زفر رحمة الله علیه ازمال ودیعت نستاند ولیکن باید که برشوهر وام کند مسئله اگر زن را طلاق گفت نفقه عدت وسکنی برشوهر واجب اید اگرچه طلاق باین گفته ست و یا طلاق رجعی وبقول شافعی درطلاق باین نفقه عدت واجب نیاید مسئله برای معتده وفات نفقه واجب نیاید مسئله هر فرقتی که از جهت زن شود بسبب معصیت چون ردة وغیر آن نفقه ساقط کند مسئله اگر زن مطلقه باین در عدت ارتداد ارد نفقه عدت ساقط شود واگر بعد از سه طلاق ویا باین پسر شوهر را تمکین کرد برای وطی نفقه عدت ساقط نشود وبقول زفر رحمة الله علیه ساقط شود مسئله نفقه طفل درویش بر پدر واجب ست ومادر او را برای شیر دادن جبر نکنند بلکه بر پدر واجب ست که دایه مزدور بگیرد تا طفل را شیر دهد نزدیک مادر او ومادر طفل را اجارت برای شیر دادن فرزند نگیرد اگر در نکاح پدر طفل بود ویا معتده بود واگر مادر طفل بعد از گذشتن عدت باجر مثل شیر دهد همون اولی بود وبقول مالک اگر مادر طفل شریفه نبود جبر کنند تا شیر دهد مسئله نفقه مادر وپدر واجداد وجدات اگر درویش باشند واجب اید اما نفقه ایشان با اختلاف دین واجب نیاید مگر نفقه زن وفرزندان جای مانده که با اختلاف دین واجب اید وکسی شریک نبود با پدر در نفقه فرزندان ونیز کسی شریک نبود با فرزند در نفقه مادر وپدر مسئله نفقه ذی رحم محرم فقیر که عاجز ست از کسب چون نابینا وجای مانده بر توانگر بقدر میراث واجب آید یعنی نفقه خواهر بالغه فقیره وبرادر بالغ فقیر جای مانده بر برادر دو حصه وبر خواهر یک حصه واگر برادر بالغ فقیر جای مانده که سه خواهر دارد یکی خواهر حقیقی ودوم خواهر پدری سیوم

مادری بر خواهر حقیقی سه حصه است و بر خواهر پدری یکحصه و بر خواهر مادری نیز
یکحصه واجب آید و بقول شافعی نفقه واجب نیست مگر بر مادر و پدر برای فرزند
و بر فرزند برای مادر و پدر مسئله اگر پسر غایب است و پدر متاع او برای نفقه
خود بفروشد جایز بود و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیه جایز نبود و اما بیع عقار
پسر غایب برای نفقه باتفاق جایز نی مسئله اگر مودع پسر غایب از
مال غایب بر مادر و پدر او نفقه میکند بی امر قاضی ضامن شود مسئله اگر
مادر و پدر مال پسر غایب که برایشان است نفقه کردند ضامن نشوند مسئله
اگر قاضی نفقه مادر و پدر و فرزند و قرابت ذی رحم محرم فرض کرد و مدتی
گذشت که نفقه نرسید ساقط شود مگر که قاضی بوام کردن فرموده باشد
مسئله نفقه مملوک بر مالک واجب است اگر امتناع آورد مملوک
از نفقه مملوک کسب کند و از آن وجه نفقه کند و اگر کسب نتواند کرد
قاضی مولی را بفرماید تا بفروشد

کتاب العتاق

عتاق اثبات قوتی است شرعی که در مملوک ثابت میشود در محل نزد یک زایل
شدن رق و ملک مسئله عتق جایز است از حر عاقل و بالغ
مملوک خود را مسئله عتق ثابت شود بدین الفاظ انت حر
انت عتیق انت محرر انت معتق یعنی تو آزادی
و نیز آزاد شود بلفظ حررتک و اعتقتک یعنی ترا آزاد کردم و نیز
آزاد شود باضافت عتق بالفاظی که معبر از تمام تن است چون رأسک حر
یا وجهک حر یا گوید رقبتک حر یا گوید فرجک حر یا گوید
بدنک حر یعنی سر تو یا روی تو یا گردن تو یا فرج تو یا تن تو آزاد
و از این الفاظ آزاد شود اگرچه نیت آزادی نکرد مسئله اگر گفت

لا ملك لي عليك و يا گفت لا رق لي عليك و يا گفت لا سبيل لي عليك يعني مرا بر تو هيچ ملكي و رقيتي و راهي نيست درين الفاظ بي نيت ازاد نشود مسئله اگر گفت هذا ابني و يا گفت هذا ابي يعني اين پسر منست يا پدر منست و يا كنيزك را گفت هذه امي يعني اين مادر منست و يا گفت هذا مولايي يعني اين مولي منست و يا گفت يا حر يا عتيق يعني اي ازاد درين الفاظ نيز ازاد شود و بقول زفر رحمة الله عليه در لفظ يا مولايي ازاد نشود مگر به نيت مسئله اگر گفت يا ابني يعني اي پسر من و يا گفت يا اخي اي برادر من و يا گفت لا سلطان لي عليك يعني نيست مرا هيچ بر تو درين الفاظ ازاد نشود اگرچه نيت عتق دارد مسئله اگر كنيزك را گفت انت طالق و يا انت باين و يا تخمري يعني بپوش درين الفاظ اگرچه نيت ازادي دارد ازاد نشود و بقول شافعي اگر نيت عتق دارد ازاد شود مسئله اگر بنده را گفت تو مثل ازادي ازاد نشود مسئله اگر گفت نيستي تو مگر ازاد ازاد شود مسئله اگر ذي رحم محرم را مالك شد ازاد شود اگرچه مالك كافر و يا مسلمان و يا صبي و يا مجنون بود و بقول شافعي رحمة الله عليه غير ولاد ازاد نشود مسئله اگر بنده را ازاد كرد براي خداي تعالى و يا براي شيطان و يا براي بت ازاد شود مسئله اگر باكراه بنده را ازاد كرد و يا در حالت مستي بنده ازاد كرد ازاد شود و بقول شافعي رحمة الله عليه ازاد نشود مسئله اگر اضافت عتق بملك كرد چنانچه بنده غير را گفت اگر بخرم تو ازاد باشي و يا اضافت عتق بوجود شرط كرد چنانچه بنده خود را گفت اگر در سراي درايي تو ازاد باشي درين هر دو صورت

چون بخرد و یا در سرای در آید ازاد شود و بقول شافعی رحمة الله علیه در اضافت
بملک ازاد نشود مسئله اگر کنیزک حامله را ازاد کرد حمل وی نیز ازاد شود
واگر حمل کنیزک را ازاد کرد حمل ازاد شود و مادر او ازاد نشود مسئله
فرزند تبع مادرست در ملک و ازادی و رقیت و در تدبیر و استیلاد و کتابت
مسئله اگر کنیزک از مولی فرزند آورد فرزند حر شود باتفاق باب
العتق بعض العبد مسئله اگر بعضی از بنده ازاد کرد همان
مقدار ازاد شود و تمام ازاد نشود و بقول ابی یوسف و محمد و شافعی رحمهم الله علیهم
تمام ازاد شود مسئله اگر جزوی از بنده ازاد کرد و در باقی برای مولی
سعایت کند و بقول ابی یوسف و محمد و شافعی رحمة الله علیهم سعایت نکند
مسئله مستسعی بمنزله مکاتب ست و بقول ابی یوسف و محمد و
شافعی بمنزله حر مدیون ست مسئله اگر از بنده مشترک نصیب خود را یکی
شریک ازاد کرد شریک دوم مخیرست سعایت فرماید و یا ازاد کند و یا شریک
اول را تضمین کند اگر شریک اول توانگر بود و اگر شریک دوم ازاد کرد و یا سعایت
فرمود ولاء بنده هر دو شریک را بود و اگر شریک اول را تضمین کند شریک اول
بر بنده رجوع کند و ولاء بنده شریک اول را بود و بقول ابی یوسف و محمد
شریک دوم نتواند مگر تضمین کند اگر شریک اول توانگر بود و یا سعایت
فرماید اگر شریک اول درویش بود مسئله اگر بنده ایست مشترک میان
دو شریک و هر یکی بر دیگری گواهی باعتاق نصیب میدهد بنده برای هر یکی
در نصیب او سعایت کند و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما اگر هر دو شریک توانگر
اند سعایت نکنند و اگر هر دو فقیر اند برای هر دو سعایت کند و اگر یکی درویش
ست برای او سعایت نکند و دوم توانگرست برای او سعایت کند.

مسئله اگر یک شریک گفت اگر زید دران سرای در نیاید در فلان روز این بنده ازاد و شریک دوم گفت اگر زید دران سرای درآید فلان روز این بنده ازاد و آن روز گذشت و دخول و عدم دخول زید معلوم نشد نصف بنده ازاد میشود و در نصف دیگر برای هر دو شریک سعایت کند و بقول محمد رحمة الله علیه در جمیع قیمت سعایت کند و اگر درین صورت هر یکی سوگند خورد بعتق بنده خود بدخول زید و بعدم دخول زید اگر دران سرای بدران روز دخول و عدم دخول زید معلوم نباشند هیچ بنده ازاد نشود مسئله اگر دو کس بنده خریدند و این بنده پسر یکی بوده است نصیب پدر ازاد شود و ضامن نشود و شریک وی نصیب خود ازاد کند و یا سعایت فرماید و بقول ابی یوسف و محمد اگر پدر توانگر است نصف قیمت پسر ضامن شود برای شریک و اگر درویش است پسر سعایت کند در نصف قیمت خود برای شریک و اگر اول اجنبی نصف بنده خرید و بعده پدر نصف دیگر خرید و پدر توانگر است شریک بیگانه مختیر بود پدر بنده را تضمین کند و یا بنده را استسعایت فرماید و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما شریک بیگانه مخیر نبود و پدر بنده را در نصف قیمت بنده تضمین کند مسئله اگر پدر نصف پسر خود را خرید از کسی که تمام در ملک او بود برای بائع ضامن نشود و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما اگر پدر توانگر است نصف قیمت باقی برای بایع ضامن شود مسئله بنده ایست مشترک میان سه شریک یکی مدبر کرد انید بعده شریک دوم ازاد کرد و هر دو توانگر اند شریک سیوم مدبر را تضمین کند در نصیب خود و معتق را تضمین نکند و شریک مدبر معتق را تضمین کند و شریک مدبر معتق را تضمین کند در ثلث قیمت مدبر را نه بدانچه ضامن شده است و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیه تمام بنده مدبر شود و

عتاق شریک دوم باطل بود و شریک مدبر برای هر دو شریک در ثلثان
قیمت بنده ضامن شود اگرچه درویش بود مسئله کنیزک مشترک
میان دو شریک ست یکی شریک دوم را گفت که این کنیزک ام ولد تست
و او منکر شد و این کنیزک یک روز منکر را خدمت کند و یکروز توقف کند
و بقول ابی یوسف و محمد رحمه الله علیه اگر منکر خواهد کنیزک را در نصف قیمت
سعایت فرماید بعده ازاد شود مسئله ام ولد را قیمت نیست تا اکرام
ولد مشترک نیست میان دو کس و یکی ازرا ازاد کرد و او توانگرست ضامن
نشود و بقول ابی یوسف و محمد رحمه الله علیه نصف قیمت ام ولد ضامن شود
مسئله مردی سه بنده دارد و دو بنده در امدند مولی گفت یکی از شما
ازاد و یکی بیرون امد و سیوم بنده در امد باز مولی گفت یکی از شما ازاد و مولی
پیش از بیان بمرد بنده که اول در امده بود و بیرون نرفت سه ربع
او ازاد شود و نصف هر یک از ان دو بنده ازاد شود و بقول محمد رحمه الله علیه
بنده که اخر در امد ربع او ازاد شود و اگر این مسئله در مرض موت بود و تمام
ترکه همین سه بنده ست از ثلث مال ان یک بنده مجانا ازاد شود و میان
این سه بنده هفت سهم ازاد شود بنده که اول در امده ست و ثابت
بوده ست سه سهم او ازاد شود و در چهار سهم سعایت کنند و از
دو بنده دیگر از هر بنده دوگان سهم ازاد شوند و هر یکی در پنجگان سهم سعایت
کنند مسئله اگر دو بنده دارد گفت یکی از شما ازاد و یکی ازین دو
فروخت و یا یکی از ایشان بمرد و یا یکی را ازاد کرد و یا مدبر کرد و یا یکی را
مکاتب کند دوم ازاد شود و اگر دو کنیزک را گفت یکی از شما ازاد و یکی را
وطی کرد کنیزک دوم ازاد شود و بقول ابی یوسف و محمد رحمه الله علیه ازاد شود

دو سهم و سعی می باید کرد هر یک ایشان را درین سهم ... سهام عتق هفت سهام سعایت چهارده پس ...

واگر دو زن را گفت یکی از شما مطلقه است و یکی را وطی کرد و یا بمرد زن دوم مطلقه شود **مسئله** کنیزک را گفت اول فرزندی که از تو بزاید اگر پسر بود تو آزاد باشی و این کنیزک پسر و دختر بیک شکم زاد و معلوم نیست که اول پسر زاد یا دختر پسر بنده بود و نصف از مادر و دختر آزاد شود **مسئله** دو مرد گواهی دادند بر مردی که یکی از دو بنده خود آزاد کرده است گواهی دادند که یکی از دو کنیزک خود آزاد کرده است گواهی نشنوند و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما شنوند و جبر کنند تا یکی را تعیین کنند **مسئله** اگر گواهی دادند که در مرض موت یکی ازین دو بنده آزاد کرده است و یا گواهی دادند که یکی را ازین دو زنان طلاق گفته است مسموع بود باجماع والله اعلم

باب الحلف بالعتق

مسئله اگر گفت در سرای من درآیم پس هر بنده که مرا بود امروز آزاد است بنده را که بعد از سوگند مالک شود و بعد ازان در سرای درآید آزاد نشود و اگر آن روز در نگفت هر مملوکی که بعد از ذکر سوگند مالک شود آزاد نشود **مسئله** لفظ مملوک متناول حمل نیست تا اگر گفت هر مملوکی که مرا است آزاد و کنیزک حمل دارد و آن پسر آورد آزاد نشود **مسئله** اگر گفت هر بنده که مرا است پس فردا آزاد و یا گفت هر مملوکی را که مالکم پس فردا آزاد و یک بنده دارد و بنده دیگر خرید و پس فردا شد همان بنده که در حالت سوگند در ملک او بوده است آزاد شود و بنده دیگر بعد ازان خرید آزاد نشود **مسئله** اگر گفت هر مملوکی که مرا است بعد از موت من آزاد و همچنین اگر گفت هر بنده را که مالکم بعد از موت من آزاد و در حال سوگند یک بنده دارد و بنده دیگر بعده خرید بمرد هر دو بنده از ثلث مال آزاد شوند

باب العتق علی جعل

مسئله بنده را بمالی مقدر آزاد کرد و بنده قبول کرد آزاد شود و اگر عتق بنده معلق گردانید باداء مال بنده ماذون شود چون بنده مال پیش مولی حاضر آورد بنده آزاد شود و قاضی مولی را جبر کند بر قبض مال یعنی در شرع اورا قابض دارند و بقول زفر رحمة الله علیه

جبر نکنند بر قبض **مسئله** اگر گفت تو ازادی بعد از مرگ من
بهزار درم قبول بنده بعد از موت مولی معتبر بود اگر وارث جایز دارند
تا اگر بنده بعد از موت مولی بهزار درم قبول کرد ازاد شود و هزار درم
واجب اید **مسئله** اگر بنده را بمقابله خدمت یکساله ازاد کرد
و بنده قبول کرد ازاد شود و خدمت یکسال واجب اید و اگر مولی
پیش از خدمت بمرد قیمت بنده واجب شود و بقول محمد رحمة الله علیه
قیمت خدمت یکسال واجب اید **مسئله** مردی گفت این
کنیزک خود را بهزار درم ازاد کن بشرطی که بمن تزویج کنی مولی ازاد کرد و این
معتقه از نکاح امتناع اورد کنیزک مجانا ازاد شود و بر فرما بنده هیچ واجب
نشود و اگر گوید که این کنیزک خود را از جهت من ازاد کن بهزار درم بشرطی
که بمن تزویج کنی پس مولی ازاد کرد و کنیزک از نکاح امتناع اورد و الا
ان کنیزک امر را باشد هزار درم قسمت کنند بر قیمت و بر مهر مثل او و انچه حصه
قیمت اید فرما بنده مالک کنیزک را دهد و حصه مهر ساقط شود والله اعلم

باب التدبیر

تدبیر معلق کردانیدن عتق است بمطلق موت چنانکه
گوید چون بمیرم پس تو ازاد باشی و یا گفت ان روز که بمیرم تو ازاد و یا گوید
تو ازادی پس از مرگ من و یا گوید تو مدبری و یا گوید ترا مدبر کردم
درین جمیع مسایل مدبر شود و فروختن و بخشیدن او روا نباشد و
بقول شافعی رحمة الله علیه فروختن و بخشیدن مدبر جایز بود **مسئله**
جایز بود که مولی مدبر را خدمت فرماید و بمزدوری دهد و نیز جایز بود
که مولی کنیزک مدبره را وطی کند و یا تزویج کند و بموت مولی
مدبر از ثلث مال ازاد شود یعنی اگر ترکه میت دو چندان قیمت مدبر بود

مدبر تمام آزاد شود و اگر مولی بجز مدبر مال دیگر نگذاشت مدبر در دو حصه قیمت سعایت کند برای ورثه و اگر مولی وام داری دارد که مستغرق قیمت مدبر ست مدبر در کل قیمت سعایت کند مسئله اگر مولی گفت که اگر درین مرض یا درین سفر بمیرم و یا تا ده سال بمیرم تو آزاد باشی مدبر مقید بود و همچنین اگر گفت تو آزادی بمرگ فلان و این مدبر مقید بود فروختن و بخشیدن او جایز بود اگر مولی هم بران صفت بمیرد آزاد شود چنانچه مدبر مطلق آزاد شود یعنی از ثلث مال آزاد شود و در مسئله تعلیق عتق بمرگ فلان اگر فلان بمیرد نیز آزاد شود والله اعلم بالصواب

باب الاستیلاد

اگر کنیزک از مولی فرزند آورد ام ولد شود فروختن و ملک گردانیدن او جایز نبود جایز بود که مولی وطی کند و یا خدمت فرماید و یا اجارت دهد و یا تزویج کند و چون ام ولد بار دیگر فرزند آورد نسب از مولی ثابت شود ولی دعوی مولی اگر بفرزند اول اقرار کرده باشد و اگر مولی بفرزند اول اقرار کرد دوم یعنی کرد نفی شود و اول بار بی اقرار مولی نسب ثابت نشود و بقول شافعی رحمة الله علیه اول بار نیز بی اقرار مولی نسب ثابت شود اگر معترف بوطی بود مسئله چون مولی بمیرد ام ولد از کل مال آزاد شود و اگر مولی مدیون بود ام ولد برای وام داران سعایت نکند مسئله اگر ام ولد از نصرانی اسلام آورد در جمیع قیمت برای نصرانی سعایت کند و بمنزله مکاتبه بود تا قیمت ادا نکند آزاد نشود و بقول زفر در حال آزاد شود و سعایت بمنزله دین بود بر ام ولد مسئله اگر مردی کنیزک شخصی نکاح کرد و از وی فرزند آورد و بعده شوهر مالک کنیزک شد کنیزک ام ولد او شود و بقول شافعی رحمة الله علیه ام ولد نشود مسئله اگر کنیزک مشترک فرزند آورد و

یکی زین دو شریک دعوی نسب کرد نسب او ثابت شود و کنیزک ام ولد
او شود و برای شریک دوم نصف قیمت کنیزک و نصف عقر او ضامن شود
و قیمت فرزند او ضامن نشود و بقول ابی حنیفه رحمة الله علیه نصیب او ام ولد شود و بعد
نصیب شریک مالک شود بسبب ضمان اگر هر دو شریک یکبار دعوی نسب
کردند فرزند از هر دو شود و کنیزک ام ولد هر دو شود و بر هر یکی نصف عقر کنیزک
واجب شود و بطریق تقاص ساقط شود و آن پسر از هر یکی میراث
کامل گیرد و آن هر دو ازان پسر میراث یک پدر برند و میان خود قسمت کنند
و بقول شافعی رحمة الله علیه درین مسایل رجوع بقول قایف کنند و بهر که قایف این
پسر را الحاق کند پسر او باشد **مسئله** اگر مولی کنیزک مکاتب خود را وطی
کرد و ازو فرزند زاد و مولی دعوی نسب فرزند کرد و اگر مکاتب تصدیق کند نسب از
مولی ثابت شود و بر مولی عقر کنیزک و قیمت فرزند برای مکاتب واجب آید
و کنیزک ام ولد او نشود و اگر مکاتب تکذیب کند نسب از مولی ثابت نشود
و بقول ابی یوسف رحمة الله تصدیق مکاتب معتبر نیست

کتاب الایمان

یمین عبارت از تقویت یکی از دو طرف خبرست بمقسم به **مسئله**
سوگند بر سه نوعست نوع اول را غموس گویند و این سوگندیست بر کاری
گذشته با قصد دروغ و درین سوگند بزهکار شود و کفارت واجب نشود بلکه
توبه و استغفار کند و بقول شافعی رحمة الله علیه سوگند غموس از سوگند منعقد است
و کفارت واجب آید **مسئله** نوع دوم سوگند لغوست و آن سوگند
بکاری گذشته بگمان صدق و حال برخلاف آن بود و درین سوگند امید
هست که عند الله ماخوذ نشود و بقول شافعی رحمة الله علیه لغو سوگندیست که بی
قصد بر زبان رود چنانکه در حالت خشم و لجاج گوید لا والله و بلی والله

مدبر بتمام ازاد نشود و اگر مولی بجز مدبر مال دیگر نگذاشت مدبر در دو حصه قیمت
سعایت کند برای ورثه و اگر مولی وام داری دارد که مستغرق قیمت مدبر
ست مدبر در کل قیمت سعایت کند مسئله اگر مولی گفت که اگر
درین مرض یا درین سفر بمیرم و یا تا ده سال بمیرم تو ازاد باشی مدبر مقید
بود و همچنین اگر گفت تو ازادی بمرگ فلان واین مدبر مقید بود فروختن و بخشیدن
او جایز بود اگر مولی هم بران صفت بمیرد ازاد شود چنانچه مدبر مطلق ازاد
شود یعنی از ثلث مال ازاد شود و در مسئله تعلیق عتق بمرگ فلان اگر فلان
بمیرد نیز ازاد شود والله اعلم بالصواب

باب الاستیلاد

اگر کنیزک از مولی فرزند اورد ام ولد شود فروختن و ملک گردانیدن او جایز نبود
جایز بود که مولی وطی کند و یا خدمت فرماید و یا اجارت دهد و یا تزویج کند
و چون ام ولد بار دیگر فرزند اورد نسب از مولی ثابت شود لی دعوی
مولی اگر بفرزند اول اقرار کرده باشد و اگر مولی بفرزند اول اقرار کرد
دوم نفی کرد نفی شود و اول بار بی اقرار مولی نسب ثابت نشود و بقول
شافعی رحمة الله علیه اول بار نیز بی اقرار مولی نسب ثابت شود اگر مقر بوطی
بود مسئله چون مولی بمیرد ام ولد از کل مال ازاد شود و اگر مولی مدیون
بود ام ولد برای وام داران سعایت نکند مسئله اگر ام ولد از
نصرانی اسلام اورد در جمیع قیمت برای نصرانی سعایت کند و بمنزله مکاتبه
بود تا قیمت ادا نکند ازاد نشود و بقول زفر در حال ازاد شود و سعایت
بمنزله دین بود بر ام ولد مسئله اگر کسی کنیزک شخصی نکاح کرد و از وی
فرزند اورد بعده شوهر مالک کنیزک شد کنیزک ام ولد او شود و بقول شافعی
رحمة الله علیه ام ولد نشود مسئله اگر کنیزک مشترک فرزند اورد و

یکی زین دو شریک دعوی نسب کرد نسب او ثابت شود و کنیزک ام ولد
او شود و برای شریک دوم نصف قیمت کنیزک و نصف عقر او ضامن شود
و قیمت فرزند او ضامن نشود و بقول ابی حنیفه رحمة الله علیه نصیب او ام ولد شود و بعد
نصیب شریک مالک شود بسبب ضمان مسئله اگر هر دو شریک یکبار دعوی نسب
کردند فرزند از هر دو شود و کنیزک ام ولد هر دو شود و بر هر یکی نصف عقر کنیزک
واجب شود و بطریق مقاصه ساقط شود و آن پسر از هر یکی میراث
کامل گیرد و آن هر دو از آن پسر میراث یک پدر برند و میان خود قسمت کنند
و بقول شافعی رحمة الله علیه درین مسایل رجوع بقول قایف کنند و بهر که قایف این
پسر را الحاق کند پسر او باشد مسئله اگر مولی کنیزک مکاتب خود را وطی
کرد و از و فرزند زاد و مولی دعوی نسب فرزند کرد و اگر مکاتب تصدیق کند نسب از
مولی ثابت شود و بر مولی عقر کنیزک و قیمت فرزند برای مکاتب واجب آید
و کنیزک ام ولد او نشود و اگر مکاتب تکذیب کند نسب از مولی ثابت نشود
و بقول ابی یوسف رحمه تصدیق مکاتب معتبر نیست

کتاب الایمان

یمین عبارت از تقویت یکی از دو طرف خبر است بمقسم به مسئله
سوگند بر سه نوع است نوع اول را غموس گویند و آن سوگند است بر کاری
گذشته با قصد دروغ و درین سوگند گنهگار شود و کفارت واجب نیست
و توبه و استغفار کند و بقول شافعی رحمة الله علیه سوگند غموس از سوگند منعقد است
و کفارت واجب آید مسئله نوع دوم سوگند لغو است و آن سوگند
بکاری گذشته بگمان صدق و حال بر خلاف آن بود و درین سوگند امید
هست که عند الله ماخوذ نبود و بقول شافعی رحمة الله علیه لغو سوگندیست که بی
قصد بر زبان رود چنانکه در حالت خشم و لجاج گوید لا والله و بلی والله

بی قصد سوگند **مسئله** نوع سیوم سوگندیست که انرا منعقد گویند
واین سوگندیست بر کاری اینده چنانچه گوید بخدای که این کار نکنم و یا بخدای
که این کار کنم درین سوگند اگر بخلاف ان کار کرد کفارت واجب اید **مسئله**
اگر باکراه و یا بفراموشی سوگند خورد اگر بر خلاف ان کار کرد کفارت واجب اید
و بقول شافعی رحمة الله علیه کفارت واجب نیاید **مسئله** اگر سوگند
خورد که فلان کار نکنم و باکراه و یا بنسیان و یا بالقصد کرد کفارت واجب اید
مسئله کلمائی که بدان سوگند جایز بود اینست بالله و بالرحمن بالرحیم
و بعزة الله و بجلال الله و بکبریاء الله و اقسم و احلف و اشهد بی انکه
متصل کند بکلمه بالله و لعمر الله و ایم الله یعنی سوگند بخدای تعالی و بعهد الله
بمیثاق الله علی نذر و نذر الله یعنی بر من ست عهد خدا تعالی و بقول زفر رحمه
در احلف و در اشهد بی اتصال بکلمه بالله بی نیت سوگند نشود
مسئله اگر گفت چنین کار کند او کافر بود و ان کار کرد کفارت
سوگند واجب اید اگر او میداند که بدین سخن سوگند میشود و اگر میداند که
بکردن این کار درین سوگند کافر میشود کافر شود و بقول شافعی رحمه الله علیه
سوگند نشود **مسئله** اگر سوگند خورد بعلم خدای و یا بغضب
خدای و یا بسخط او و یا برحمت او و یا سوگند بپیغامبر و یا بقران و یا بکعبه
خورد جایز نبود و هم چنین اگر گفت بحق الله که این کار نکنم سوگند نبود و
بقول ابی یوسف رحمه الله سوگند بود **مسئله** اگر سوگند خورد اگر بکنم چنین کار پس
بر من غضب خدای و خشم خدا باد و یا اگر گفت این کار
بکنم مرد زانی یا سارق یا شارب خمر یا ربا خوار بود سوگند نبود **مسئله**
حروف قسم سه است وان با و واو و تا است چنانکه بالله و والله و تالله

وجایز بود که حروف قسم اضمار کنند گویند والله لا فعلن کذا یعنی بخدای
که این کار بکنم **مسئله** کفارت سوگند ازاد کردن بنده ست و یا طعام
دادن بده درویش و یا پوشانیدن ده درویش واندک ترین جامه آنست
که بیشتر اندام پوشیده شود تا اگر هر یکی را یکان ازار دهد صحیح آنست که جایز
نبود و بقول محمد یجوز به الصلوة واگر ازین سه چیز عاجز بود سه روز متصل
روزه دارد و بقول شافعی مخیر بود سه روز متتابع روزه دارد و یا متفرق **مسئله**
ازاد کردن بنده و طعام دادن چنانچه در ظهار درست ست در کفارت
یمین نیز درست ست **مسئله** پیش ازانکه حانث شود اگر کفارت
بمال بدهد جایز نبود و بقول شافعی رحمة الله علیه کفارت بمال پیش از
حنث جایز بود **مسئله** اگر سوگند خورد بمعصیت چنانکه نماز نگذارد و یا
با مادر و پدر سخن نگوید و یا مسلمانی را بکشد باید که سوگند بشکند و برخلاف
ان کند و کفارت دهد **مسئله** اگر کافر سوگند خورد و خلاف آن
کرد در کفر و یا بعد از اسلام کفارت واجب نباید و بقول شافعی رحمة الله علیه
سوگند کافر صحیح ست و در حنث کفارت بمال واجب اید **مسئله**
اگر مملوک خود را بر خود حرام گرداند حرام نشود و چون بران اقدام کند
کفارت واجب شود و بقول شافعی رحمة الله علیه کفارت واجب نشود
مسئله اگر گفت همه حلال بر من حرام بر طعام و شراب واقع
شود و فاما فتوی برین ست که درین سوگند طلاق باین افتد بی نیت
مسئله اگر نذر مطلق کرد وفاء نذر واجب اید و اگر نذر معلق بشرطی
کرد و نمید اگر شرط موجود شد وفاء نذر واجب شود **مسئله**
اگر سوگند خورد و متصل ان گفت انشاء الله تعالی سوگند باطل شود

باب اليمين في الدخول والسكنى والخروج والاتيان وغير ذلك مسئله

اگر سوگند خورد که در خانه نیایم اگر در خانه کعبه و یا در مسجد و یا در کلیسا ترسایان و یا در کنشت جهودان و یا در دهلیز و یا بساباط و یا در صفه درامد حانث نشود مسئله

مسئله اگر گفت در سرای در نیایم و بعد از خراب شدن درامد حانث نشود مسئله اگر سوگند خورد که درین سرای در نیایم و بعد از خراب شدن درمی اید حانث شود و همچنین اگر سوگند خورد که درین سرای در نیایم وان سرای خراب شد و صحرا گشت وانجا سرای دیگر بنا کردند بعده درامد حانث شود و اگر ان سرای را بستان و یا مسجد و یا حمام و یا خانه ساختند بعده درامد حانث نشود مسئله اگر سوگند خورد که درین خانه در نیایم وان خراب شد و صحرا گشت بعده درامد حانث نشود و همچنین اگر انجا خانه دیگر بنا کردند بعده درامد حانث نشود مسئله اگر سوگند خورد که درین سرای در نیایم و بر سقف او بایستاد حانث شود و اگر بر طاق در ایستاد حانث نشود مگر در حالتی باشد چون بسته شود در را داخل باشد حانث شود مسئله اگر جامه پوشیده است و سوگند خورد که این جامه نپوشم در حال کشید حانث نشود و اگر زمانی توقف کرد حانث شود

مسئله اگر سوگند خورد که برین دابه سوار نشوم و دران سوار است و در حال فرود امد حانث نشود و اگر فرود نیامد و زمانی گذشت حانث شود مسئله اگر سوگند خورد که درین خانه ساکن نشوم و او ساکن است و در حال بیرون اوردن متاع مشغول شد حانث نشود و بقول زفر رحمة الله علیه حانث شود مسئله اگر سوگند خورد که در خانه در نیایم و او در خانه درامده است حانث نشود تا بار دیگر در نیاید و بقول شافعی رحمة الله علیه اگر اول بار

در تنگ کرد حانث نشود مسئله سوگند خورد که درین شهر

و یا درین خانه و یا درین محلت ساکن نشوم و خود بیرون آمد و متاع و اهل خود

همانجا گذاشت حانث شود و اگر گفت که درین شهر ساکن نشوم و خود

بیرون آمد و متاع و اهل خانه خود همانجا گذاشت حانث نشود و بقول شافعی رحمه الله

حانث نشود مسئله اگر گفت بجای که بیرون بیایم در وی اگر فته

بیرون آورند بفرمان وی حانث شود و اگر باکراه و بی فرمانی وی بر گرفتند و برون

آوردند لیکن رضا داشت حانث نشود مسئله سوگند خورد که بیرون

نیایم مگر برای جنازه و برای جنازه بیرون آمد و بجای دیگر رفت حانث

نشود مسئله اگر گفت لا اخرج او لا اذهب الی مکة یعنی بیرون نیایم

بسوی مکه و یا گفت نروم بسوی مکه و بنیت مکه بیرون آمد و از راه باز گشت

حانث شود مسئله اگر گفت لا آتی مکة یعنی مکه در نیایم و بیرون

آمد بنیت مکه و باز گشت از راه حانث نشود تا در مکه در نیاید مسئله

سوگند خورد که در بصره در آید و نمرد و در بصره نیامد در آخر جزو از اجزا حیات حانث

شود مسئله اگر سوگند خورد که فردا بر فلان بیایم اگر توانم این استطاعت

صحت بود تا اگر بیماری و یا منع سلطان و یا مانع دیگر نشود و فردا گذشت و

نیامد حانث شود و اگر نیت استطاعت قدرة حقیقی داشت تصدیق کنند

مسئله اگر سوگند خورد که زن وی بیرون نیاید مگر بدستوری وی برای

هر خروجی اذن مشروط است مسئله اگر گفت لا تخرجی الا ان اذن لک و یا

حتی ان اذن لک یعنی بیرون نیائی مگر آنکه دستوری دهم ترا و یا گفت بیرون نیا

تا دستوری ندهم ترا اول بار بدستوری او بیرون آمد بار دیگر بی دستوری

بیرون آمد حانث نشود مسئله اگر شوهر وقت بیرون آمدن زن را گفت

اگر بیرون آمدی تو طلاقی و یا تو وقت ضرب بنده زن را گفت اگر بزدی
او را تو طلاقی سوگند مقید شود بزدن و بیرون آمدن زن بهمدران وقت تا اگر
وقت دیگر بیرون آمد و یا بزد طلاق نیفتد مسئله اگر گفت بنشین و چاشت
طعام بخور نزدیک من او گفت اگر چاشت خورم بنده من آزاد سوگند مقید
شود بدین طعام معین که میخورد تا اگر در منزل خود رفت و چاشت خورد بنده
آزاد نشود و بقول زفر و شافعی رحمهما الله بنده آزاد شود مسئله اگر سوگند
خورد که بر دابه زید سوار نشود و بر دابه بنده ماذون زید سوار شد اگر نیت
دابه بنده نکرده است و بنده چنان مدیون نیست بدین مستغرق قیمت و کسب او
حانث شود و اگر بنده بدین مستغرق است حانث نشود و اگر چه نیت
داشت و اگر مستغرق نیست و یا مدیون نیست هم حانث نشود مگر نیت کند
و بقول ابی یوسف در جمیع صورت حانث شود اگر نیت داشت و بقول
امام محمد رحمة الله علیه حانث شود در کل حال اگر چه نیت نکند باب الیمین
فی الاکل و الشرب و اللبس الکلام و غیر ذلک مسئله اگر گفت ازین
درخت خرما نخورم اگر میوه آن درخت خورد حانث شود مسئله اگر گفت
این خرما تر نخورم و بعد از پخته شدن میخورد حانث نشود مسئله اگر گفت
این خرما تر نخورم و بعد از خشک شدن میخورد حانث نشود مسئله اگر
گفت این شیر نخورم و از جغرات وی میخورد حانث نشود مسئله اگر گفت
با این کودک سخن نگویم و یا گفت با این جوان سخن نگویم بعد از آنکه پیر شدند
با ایشان سخن میگوید حانث شود مسئله اگر گفت گوشت این بره نخورم
بعد از آنکه گوسپند بزرگ شد گوشت او میخورد حانث شود مسئله
اگر گفت خرما تر نخورم و یا گفت خرما پخته نخورم و یا گفت خرما تر شخ خورم

نه خرما تر خورم و نه بسر از خرما که تر بسر است میخورد در جمیع مسایل حانث نشود
و بقول ابی یوسف رحمة الله علیه حانث نشود مسئله اگر گفت
خرما تر نخورم و خوشه خرما خام که در وی بسر از خرما تر بود بخرید حانث
نشود مسئله اگر گفت گوشت نخورم و ماهی خورد حانث نشود
و بقول شافعی و مالک رحمة الله علیهما حانث شود مسئله اگر گفت گوشت
نخورم و گوشت خوک و یا گوشت آدمی خورد و یا جگر و یا شکنبه میخورد حانث
شود مسئله اگر گفت پیه نخورم و گوشت پشت خورد که در وی پیه
بود حانث نشود و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما حانث شود مسئله
اگر گفت گوشت با پیه نخورم و گوشت سرین گوسفند خرید حانث نشود
مسئله اگر گفت که ازین گندم نخورم و از نان او میخورد حانث
نشود و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما حانث شود مسئله
اگر گفت که ازین آرد نخورم و از نان وی خورد حانث شود و اگر همان آرد را
سفوف کرد حانث نشود مسئله اگر گفت نان نخورم برآنچه
متعارف اهل شهر است که نان وی میخورند حانث شود چنانچه نان
گندم و نان جو و نان برنج و نخود و لوبیا و جواری که در عرف شهر
در بلاد هندست و بدانچه متعارف نباشد چون نان ارزن و مانند
آن که متعارف نیست حانث نشود مسئله اگر گفت بریان
نخورم و گوشت بریان خورد واقع شود مسئله اگر گفت طبیخ نخورم
بر گوشت آب پخته واقع شود و اگر گفت سر بریان نخورم بر سرها
که در شهر میفروشند واقع شود اگر نخورد حانث نشود مسئله
اگر گفت که فاکهه نخورم خوردن سیب و خربزه و امرود و انار حانث نشود

در خوردن خرما و انگور و بهار و انار و بادرنگ حانث نشود و بقول ابی یوسف و محمد
بخوردن انگور و انار و خرما حانث شود مسئله اگر گفت که نان خورش نخورم
و نان خورش چیزی را گویند که نان بدان تر کنند چون سرکه و نمک و روغن و زیت
حانث شود و بخوردن گوشت و بیضه و پنیر حانث نشود و بقول محمد حانث شود
مسئله غدا خوردن ست از طلوع صبح تا وقت ظهر و عشا از وقت ظهر
تا نیم شب و سحور از نیم شب تا طلوع صبح ست مسئله اگر گفت اگر بخورم
و یا بیاشامم و یا بپوشم بنده من آزاد و چیزی معین از ماکولات و ملبوسات
و مشروبات نیت داشت تصدیق نکنند هرچه بخورد و یا بیاشامد و یا بپوشد
بنده او آزاد شود و بقول ابی یوسف و شافعی رحمهما الله دیانةً مصدق باشد
مسئله اگر گفت إن لبستُ ثوباً و یا گفت إن أکلتُ طعاماً و یا گفت
إن شربتُ شراباً فعبدي حرٌّ یعنی اگر جامه بپوشم و یا طعام بخورم و یا شراب
بیاشامم و طعامی معین و یا جامه معین و یا شرابی معین نیت داشت تصدیق
کنند دیانةً نه قضاءً مسئله اگر گفت از دجله نیاشامم اگر بدهان از دجله خورد
و یا از دست و یا از کوزه و یا از سبو خورد حانث نشود و بقول ابی یوسف و محمد
رحمة الله علیهما حانث شود مسئله اگر گفت از آب دجله نیاشامم
بهر طریق که بیاشامد حانث شود مسئله اگر گفت آبی که درین
کوزه ست اگر امروز نیاشامم پس بنده من آزاد و در کوزه [illegible]
ست و یا آب در کوزه بود و ریخته شد پیش از آن که روز در گذشت و یا
مقید بروز نکرد و درو آب نبود حانث نشود و اگر در کوزه آب بود و ریخته
شد حانث شود اگر مقید نکرده ست بروز و بقول ابی یوسف رحمة الله علیه
در جمیع صورت حانث شود مگر آنکه در مسئله مطلق در حال حانث شود و

در مسئله منعقد بر وز گذشتن حانث شود مسئله اگر سوگند خورد که بر آسمان
برآیم امروز و یا این سنگ را زر گردانم در حال حانث شود و بقول زفر رحمه الله
سوگند منعقد نشود مسئله اگر سوگند خورد که با زید سخن نگوید و زید را
خواند در حالیکه زید خفته بود و بیدار کرد او را حانث شود و اگر بیدار نکند حانث
نشود بر قول صحیح مسئله اگر گفت که با وی سخن نگویم مگر باذن وی و او
اذن کرده بود و معلوم نشد تا سخن گفت حانث شود و بقول ابی یوسف حانث
نشود مسئله اگر سوگند خورد که یکماه با وی سخن نگویم از وقت سوگند شمار
ماه کنند مسئله سوگند خورد که سخن نگویم و قرآن خواند و یا تسبیح گفت
حانث نشود مسئله اگر گفت یوم اکلم فلانا فعبدی کذا یعنی آن روز که با
فلان سخن گویم پس بنده من آزاد باشد بر شب و روز واقع شود و اگر مراد روز دارد
تصدیق کنند مسئله اگر سوگند خورد که اگر در شب با فلان سخن گویم بنده
من آزاد این سوگند بر شب واقع شود مسئله اگر گفت ان کلمت فلانا
الا ان یقدم زید و یا گفت حتی یقدم زید و یا گفت الا ان یاذن زید و یا گفت
حتی یاذن زید فامرأته کذا یعنی با فلان سخن نگویم مگر آنکه زید از سفر باز آید و
یا گفت تا زید از سفر باز آید یا گفت مگر آنکه زید اذن دهد یا گفت تا اذن دهد
پس زن وی چنین بود و بعده پیش از قدوم و اذن زید با فلان سخن گفت
حانث شود و اگر بعد از قدوم و اذن زید سخن گفت حانث نشود و اگر
زید بمرد سوگند ساقط شود و بقول ابی یوسف رحمه الله علیه ساقط نشود مسئله
اگر گفت طعام زید نخورم و یا گفت در سرای زید در نیایم و یا گفت جامه زید
نپوشم و یا گفت بر دابه زید سوار نشوم و یا گفت با بنده زید سخن نگویم
اگر بهر یکی ازین اشیاء اشارت کرد و ملک زید ازین اشیاء زائل شد و

این شروط معین موجود شد حانث نشود و بقول محمد و زفر رحمهما الله علیهما حانث شود
و اگر اشاره نکرد و بعد از زوال ملک این شروط موجود شد حانث نشود بالاتفاق
و اگر زید این اشیاء را بعد از سوگند مالک شد و این شروط موجود شد حانث
نشود بالاتفاق اگر در سوگند اشارت کرده است بدین اشیاء و اگر
اشارت نکرده است حانث شود و بقول ابی یوسف رحمه الله در مسئله سرای
در ملک جدید حانث نشود مسئله سوگند خورد که با این دوست زید
و یا با این زن زید سخن نگویم و بعد از زوال صحبت و نکاح سخن گفت حانث
نشود و اگر اشارت کرده باشد و اگر اشارت نکرده باشد حانث
نشود و بقول محمد حانث شود و اگر زید زن را بعد از سوگند نکاح کرد و این حالف
با او سخن گفت و اشارت نکرده است حانث شود و بقول محمد حانث نشود
مسئله اگر گفت که با صاحب طیلسان سخن نگویم و بعد از بیع طیلسان با
او سخن گفت حانث شود مسئله اگر گفت لا یکلمه الزمان او الحین او
لا یکلمه زمانا او حینا یعنی با فلان سخن نگویم زمانی و یا هنگامی بر شش ماه واقع
شود مسئله اگر گفت لا یکلمه الدهر و یا گفت لا یکلمه ابدا و یا گفت لا یکلمه
دهرا مجمل است از امام اعظم و حکم وی معلوم نی و بقول ابی یوسف و محمد در لفظ دهر
بی الف و لام بر شش ماه واقع شود مسئله اگر گفت لا یکلمه الایام و یا گفت
لا یکلمه ایاما کثیرة و یا گفت لا یکلمه الشهور و یا گفت لا یکلمه السنین بر ده ماه
و ده روز و ده سال واقع شود و بقول ابی یوسف و محمد در ایام بر یک هفته و در
شهور بر یکسال و در سنین بر تمام عمر واقع شود و اگر بی الف و لام گفت
و نیت ندارد بالاتفاق بر سه گان روز و سه گان ماه و سه گان سال واقع
شود و اگر نیت بر چیزی کرده باشد آن نیت معتبر باشد والله اعلم بالصواب

باب الیمین فی الطلاق والعتاق

مسئله اگر زن را گفت اگر فرزند آوری ترا طلاق و فرزند مرده آورد طلاق افتد و اگر کنیزک را گفت اگر تو فرزند آری تو آزادی بعده ان کنیزک فرزند مرده زاد آزاد نشود و اگر گفت کنیزک را اگر از تو فرزندی زاید او آزاد باشد و آن کنیزک فرزند مرده زاد بعده فرزند دیگر زنده زاد فرزند زنده آن آزاد شود و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما آزاد نشود مسئله اگر گفت اول بنده که مالک شوم آن آزاد بعده یک بنده را مالک شد آزاد شود و اگر بعد از سوگند دو بنده را یکبار مالک شد بعده بنده دیگر را مالک شد هیچ کدام آزاد نشود مسئله اگر گفت هر بنده یگانه که اول مالک شوم آن آزاد بعده دو بنده را یکبار مالک شد و بعد از آن یک بنده را مالک شد این بنده سیوم آزاد شود مسئله اگر گفت آخر بنده که مالک شوم ان آزاد بعده بنده را مالک شد و بعد از آن بنده دیگر را مالک شد بعده مالک مرد بنده آخر آزاد شود از گاهی که در ملک او در آمده است و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما از وقت مرگ آزاد شود اگر از ثلث مال بیرون آید مسئله اگر گفت هر بنده که مرا بشارت دهد بفلان چیز آزاد باشد دسته پس یکدیگر بشارت دادند اول بنده بشارت دهنده آزاد شود و اگر هر سه بنده یکبار بشارت دادند همه آزاد شوند مسئله اگر پسر پدر خود را به نیت کفارت خرید از کفارت محسوب بود و بقول زفر و شافعی رحمة الله علیهما محسوب نبود مسئله اگر بنده را گفت اگر ترا بخرم تو آزاد و او را به نیت کفارت خرید آزاد شود و از کفارت محسوب نبود مسئله اگر از کسی کنیزک بنکاح فرزند دارد و گفت اگر ترا بخرم تو از کفارت [illegible] پس از آن با مشتری او بخرید آزاد شود و از کفارت محسوب نبود

سوگند خورد اگر کنیزک را سرّیت کنم آن آزاد باشد و کنیزکی که در ملک او بود
سرّیت کرد آزاد شود و اگر بعد از سوگند کنیزک خرید و سرّیت کرد آزاد نشود
و بقول زفر رحمة الله علیه آزاد شود مسئله اگر گفت هر مملوکی که مراست آزاد
بندگان او و مدبران و امهات اولاد همه آزاد شوند فاما مکاتب بدین
سوگند آزاد نشود مسئله زنان خود را گفت هذه طالق او هذه و هذه زن
اخیره مطلقه شود و در دو زن پیشینه شوهر مخیر بود هر کرا تعیین کند همون مطلقه شود
مسئله اگر گفت هذا حر او هذا و هذا بنده اخر آزاد شود و در دو بنده
دیگر پیشینه مولی مخیر بود هر کدام که تعیین کند همون آزاد شود و هم چنین اگر گفت
لزید علی الف او لعمرو و بکر برای بکر پانصد درم واجب آید و پانصد درم دیگر
برای زید و عمرو واجب آید و میان ایشان مناصفه بود باب الیمین
فی البیع والشرا والتزوج والحج والصوم والصلوة وغیر ذلک مسئله اگر
سوگند خورد که نفروشم و یا نخرم و یا اجارت ندهم و استیجار نکنم و یا صلح از
مال نکنم و قسمت نکنم و خصومت نکنم و قرض ندارا نخرم اگر این تصرفات خود کند
حانث شود و اگر درین تصرفات دیگری را وکیل گرفت و وکیل این تصرفات کرد
حانث نشود مسئله اگر سوگند خورد که زن نکاح نکنم و یا طلاق نگویم و
یا خلع نکنم و یا آزاد نکنم و یا بنده را مکاتب نکنم و صلح از قصاص نکنم و نه
بخشم و صدقه ندهم و وام ندهم و وام نستانم و بنده را نزنم و ذبح نکنم و بنا نکنم
و ندوزم و امانت بر کسی ننهم و از کسی نستانم و عاریت ندهم و نستانم
و وام نگذارم و وام قبض نکنم و جامه نپوشم و بار نکنم اگر این تصرفات
خود کرد و یا دیگری را برای این تصرفات وکیل گرفت و وکیل این تصرفات کرد
در هر دو صورت حانث شود مسئله اگر گفت ان بعت لک ثوبا

یعنی اگر این جامه برای تو بفروشم و یا گفت إن اشتریت لک ثوبا یعنی
اگر این جامه برای تو بخرم و یا گفت إن آجرت لک یعنی اگر برای
تو اجارت دهم و یا گفت إن صبغت لک یعنی اگر برای تو رنگ کنم و یا گفت
إن خِطتُ لک یعنی اگر بدوزم برای تو و یا گفت إن بنیتُ لک یعنی
اگر بنا کنم برای تو زمین را و این تصرفات بفرمان محلوف علیه برای
او کرد حانث شود اگرچه آن کالا ملک محلوف علیه نباشد مسئله
اگر گفت إن بعتُ ثوباً لک اگر بفروشم جامه را برای تو اگر جامه مملوک محلوف علیه
بفروشد بامر وی و یا بی امر وی بعلم وی و یا بی علم وی حانث شود و شرای
و اجارت و صباغت و خیاطت و بنا همین حکم دارد و اگر جامه ملک محلوف علیه
نباشد حانث نشود و اگر گفت إن دخلتُ الدارَ لک و یا گفت إن ضربتُ
عبداً لک و یا گفت إن اکلتُ طعاماً لک و یا گفت إن شربتُ شراباً لک
و این اشیا مملوک محلوف علیه بود و حالف این تصرفات کرد حانث شود
اگرچه بامر وی کرد و یا بی امر وی و یا گفت إن اکلتُ طعاماً لک و یا گفت إن اکلتُ
لک طعاماً در هر دو صورت حکم برابر است و اگر در مسئله إن بعتُ لک ثوباً نیت
إن بعتُ ثوباً لک دارد تصدیق کنند در آنچه بر وی تخفیف بود مسئله اگر گفت
اگر این بنده را بفروشم و یا بخرم آزاد بود و بشرط خیار فروخت و یا خرید آزاد
شود و همچنین اگر بعقد فاسد خرید و یا فروخت نیز آزاد شود اگر بنده بدست بایع
بود و اگر بدست مشتری بود آزاد نشود و بعقد موقوف نیز آزاد شود و
بعقد باطل آزاد نشود مسئله اگر گفت اگر این بنده را نفروشم زن
من چنین بود و این بنده آزاد کرد و یا مدبر کرد حانث شود مسئله اگر زن
شوهر را گفت که بر سر من زنی نکاح کرده ای شوهر گفت کل امرأة لی طالق یعنی هر زنی مرا

که هر سپت طلاق این زن سوگند دهنده نیز مطلقه شود و بقول ابی یوسف
رحمة الله علیه این زن مطلقه نشود مسئله اگر گفت علی المشی الی بیت الله
او الی الکعبة یعنی بر من هست رفتن سوی خانه خدای و یا گفت بر من هست
رفتن سوی کعبه حج و یا عمره پیاده لازم شود و اگر سوار رود قربانی
دهد و اگر گفت علی الخروج الی بیت الله یا گفت علی الذهاب الی بیت الله
یعنی بر من هست بیرون آمدن سوی خانه خدای و یا بر من هست رفتن
سوی خانه خدای هیچ واجب نشود و همچنین اگر گفت علی المشی الی الحرم و یا گفت
علی المشی الی الصفا والمروة یعنی بر من هست رفتن سوی حرم کعبه و یا گفت بر من هست
رفتن سوی صفا و مروه هیچ واجب نباید و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیه در
مسئله علی المشی الی الحرم حج یا عمره واجب شود مسئله اگر سوگند خورد اگر امسال
حج نکنند بنده وی آزاد و گفت حج کرده ام و دو مرد گواهی دادند که این مرد امسال
در کوفه اضحیه داده است بنده وی آزاد نشود و بقول محمد رحمة الله علیه آزاد شود مسئله
اگر گفت لا اصوم و ساعتی نیت صوم امساک کرد حانث شود مسئله اگر
گفت لا اصوم صوما و یا گفت لا اصوم یوما با مساک ساعتی حانث نشود مگر آنکه تمام
روز بنیت صوم امساک کند آنگاه حانث شود مسئله اگر گفت لا اصلی و قیام
و قرات و رکوع کرد حانث نشود و اگر سجده کرد حانث شود و مسئله
اگر گفت لا اصلی صلوة بگذاردن دو رکعت حانث شود مسئله زن
را گفت اگر از رشته تو پوشم پس این [illegible] بود و [illegible] خرید و زن [illegible]
دار این جامه پوشید هدی شود و بقول ابی یوسف و محمد اگر وقت سوگند
پنبه را مالک بوده است هدی نشود مسئله اگر سوگند خورد که [illegible]
نپوشم و انگشتری زر و یا رشته یعنی از مروارید پوشد حانث شود

ولقول ابي حنيفه رحمة الله عليه بپوشيدن رشته مرواريد حانث نشود
مسئله اگر گفت پيرايه نپوشم وانگشتري نقره پوشيد حانث
نشود مسئله اگر سوگند خورد كه بر زمين ننشيند و بر بساط ويا بر بوريا نشست
حانث نشود مسئله اگر گفت برين بستر نخسپم و برين بستر ديگر
انداخت وبران خفت حانث نشود واگر بر بستر جامه انداخت وبران خفت
حانث شود مسئله اگر گفت برين تخته ننشينم وبران تخته بساط
ويا بوريا گسترد وبران نشست حانث شود واگر بران تخته تخته ديگر انداخت
وبران نشست حانث نشود ولقول ابي يوسف رحمة الله عليه اگر بر بستر بستر ديگر
گسترد وخفت حانث نشود والله اعلم بالصواب

باب اليمين في الضرب والقتل وغير ذلك

مسئله اگر سوگند
خورد كه زيد را بزنم ويا بپوشانم ويا با وي سخن گويم ويا بر در رايم يعني او را زيارت
كنم اين سوگند مقيد بحيات زيد بود واگر سوگند خورد كه اگر زيد را نشويم ويا
بردارم ويا مس كنم پس بنده من آزاد وبعد از وفات زيد را بشست ويا برداشت و
يا مس كرد حانث شود مسئله سوگند خورد كه زن را نزنم وموئش كشيد ويا خفه
كرد ويا بگزيد حانث شود ولقول شافعي رحمة الله عليه حانث نشود مسئله
سوگند خورد كه اگر فلان را نكشم بنده من آزاد وفلان مرده است اگر در وقت سوگند
بمردن او عالم بود حانث شود واگر بموت وي عالم نبود حانث نشود وبنده
آزاد نبود ولقول ابي يوسف اگرچه بموت او عالم نبود نيز بنده آزاد شود مسئله
اگر سوگند خورد كه دين فلان بمدت قريب ادا كنم كم از يكماه واقع شود واگر گفت
بمدت بعيد ادا كنم بر يكماه وزيادت از يكماه واقع شود مسئله
اگر سوگند خورد كه دين وي امروز ادا كنم وادا كرد وآن دراهم زيوف و

باهرج و یا مستحقه بوده ست حانث نشود و اگر دراهم اززیف و یا ستوقه بود حانث شود و اگر سوگند خورد که دین وی امروز بگذارم و بدان دین کالای بدست داین فروخت و داین قبض کرد حانث نشود و اگر داین این دین بمدیون بخشید حانث شود مسئله اگر سوگند خورد که دین خود را درمی بی دربهی دیگر قبض نکنم و چیزی قبض کرد حانث نشود تا تمام دین متفرق قبض کند آنگاه حانث شود و تفرق ضروری حانث نشود یعنی اگر دین بدو وزن قبض کرد و میان این دو وزن بهیچ کاری مشغول نشد حانث نشود مسئله اگر گفت نیست مرا ملک مگر صد درم و یا گفت اگر مرا بجز صد درم باشد بنده من آزاد اگر صد درم و یا کمتر از صد درم مالک ست حانث نشود مسئله سوگند خورد که فلان کار نکنم همیشه این کار را ترک آرد و اگر سوگند خورد که فلان کار کنم اگر یکبار کرد سوگند راست شود و از عهده آن بیرون آید مسئله اگر والی شخصی را سوگند داد تا خبر دهد یعنی و یا هر جاسوسی که در شهر درآید ما را اعلام کن این سوگند مقید بود بحالت امارت و ولایت وی و بقول ابی یوسف رحمه الله علیه بعد از عزل وی نیز اعلام واجب شود مسئله اگر سوگند خورد به بخشیدن بنده بفلان و بخشید و فلان قبول نکرد حانث نشود و بقول زفر حانث شود و اگر سوگند خورد بفروختن بنده بدست فلان و گفت فلان را بنده بدست تو فروختم و فلان قبول نکرد حانث نشود مسئله اگر سوگند خورد که ریحان نبویم و گل و یا یاسمین را و یا گل بنفشه را ببوید حانث نشود و بنفشه و ورد بر برگ واقع شود تا اگر سوگند خورد که بنفشه و یا ورد نخرد اگر برگ بخرد حانث شود مسئله اگر سوگند خورد که گل را نبویم بر برگ گل واقع شود مسئله اگر سوگند خورد که زن نکنم و فضولی برای او زن خواست و او اجازت بقول کرد حانث شود و اگر اجازت

بفعل کرد حانث نشود و بقول شافعی رحمة الله علیه بفعل نیز حانث شود مسئله اگر سوگند خورد که در سرای زید در نیایم و در سرای مملوک زید در آمد حانث شود و اگر در سرائی که زید با جارت ساکن است در آید نیز حانث شود و بقول شافعی رحمة الله علیه این سوگند بسرای مملوک زید واقع شود و در غیر مملوک حانث نشود مسئله اگر سوگند خورد که هیچ مالی ندارد و او را دینی است بر مدیون تونگر حانث نشود

کتاب الحدود

حد عقوبتی است مقدر که واجب است برای خدای تعالی و زنا عبارت از وطی است در قبل خالی از ملک و از شبهه ملک مسئله زنا ثابت شود بگواهی چهار مرد که گواهی دهند بصریح زنا نه بلفظ وطی و نه بلفظ جماع و امام از گواهان ماهیت و کیفیت زنا و از مکان و زمان زنا و از زنی که بوی زنا کرده است بپرسند اگر گواهان بیان کردند و گفتند که دیدیم که زنا کرده و وطی کرده بفلان زن چون میل در سرمه دان و گواهان را تعدیل کنند در نهان و آشکارا بعده حکم بر زنا کنند مسئله زنا ثابت شود باقرار چهار بار در چهار مجلس و هر بار که اقرار کند قاضی رد کند و بپرسد از ماهیت و کیفیت زنا چنانچه از شهود پرسیده است و چون بیان کرد حد زنند و بقول شافعی رحمة الله علیه چهار بار را قرار شرط نیست بلکه یک بار اقرار حد زنند مسئله اگر مقر بزنا قبل از اقامت حد از اقرار رجوع کرد رجوع او مقبول بود و حد ساقط شود و بقول شافعی حد اقامت کنند مسئله مستحب است که امام مقر را بر رجوع تلقین کند و بگوید که شاید که قبله زده باشی و یا لمس کرده باشی و یا بشبهه وطی کرده باشی مسئله اگر زانی محصن بود در صحرا رجم کنند تا بمیرد و در رجم ابتدا گواهان کنند بعده امام رجم کنند بعده مردمان دیگر و اگر زانی اقرار کرده است ابتدا امام

بعده مرد ان دیگر و بقول شافعی رحمة الله علیه ابتدا از شهود شرط نیست مسئله
اگر شهود از رجم امتناع آورند حد ساقط شود بروایت ابو یوسف رحمة الله علیه
ساقط نشود مسئله اگر زانی غیر محصن بود صد تازیانه زنند اگر حر است
و اگر بنده بود پنجاه تازیانه زنند و باید که در تازیانه گره و خار نباشد و ضربه
وسط زنند نه نیک سخت و نه نیک سست زنند و در وقت حد زدن
جامه از زانی دور کنند و تازیانه بر اندام پراگنده زنند مگر بر سر و روی و
فرج نزنند و بقول ابی یوسف رحمة الله علیه بر سر نیز زنند و بقول شافعی رحمة الله علیه
بجز پشت بر اندام دیگر نزنند مسئله مرد را حد ایستاده زنند و بر زمین نخوابانند
و از زنان جامه نکشند برای حد زدن مگر پوستین و لباچه و زن را نشسته حد
زنند و در زمین نخوابانند و اگر زن را رجم کنند حفره بکاوند و در ان حفره تا سینه
فرو برند و برای مرد حفره نکاوند مسئله مولی بنده را حد نزند بی اذن
امام و بقول شافعی رحمة الله علیه مولی تواند که بی اذن امام بنده را حد زند مسئله
احصان رجم حریت و عقل و بلوغ و اسلام و وطی بنکاح صحیح بود در حالیکه زن
و شوی موصوف باشند بصفت احصان و بقول شافعی رحمة الله علیه اسلام
در احصان شرط نیست مسئله میان جلد و رجم جمع نکنند و میان جلد و نفی
نیز جمع نکنند و بقول شافعی رحمة الله علیه میان جلد و نفی جمع است مسئله اگر
امام مصلحت بیند شهر بدر کند [illegible] که امام را مصلحت افتد
مسئله اگر بیمار زنا کند اگر محصن باشد رجم کنند و اگر محصن نبود جلد نکنند
تا از مرض صحت یابد مسئله اگر زنی حامله زنا کرد حد نزنند تا ولادت
نشود و از نفاس بیرون نیاید اگر حد او جلد بود و اگر حد او رجم بود بعد از
وضع حمل رجم کنند و تا گذشتن نفاس تاخیر نکنند والله اعلم باب ذکر الوطی

الذي يوجب الحد والذي لا يوجب الحد اگر در محل شبهت بود بزنا حد واجب
نباید اگرچه وطی گمان حرمت بود چنانچه کنیزک فرزند یا ابنه را وطی کرد یا
معتده طلاق کنایت را وطی کرد مسئله اگر شبهه در فعل بود چنانچه
معتده ثلثه را در عدة وطی کرد و یا کنیزک مادر و پدر را و یا کنیزک منکوحه را و یا
کنیزک مولی را وطی کرد اگر عالم بحرمت وطی حد واجب آید و اگر
بگمان حل وطی کرد حد واجب نباید و در مسئله اول نسب ثابت شود و در مسائل
دیگر ثابت نشود مسئله اگر کسی برادر و یا عم را وطی کرد حد
واجب آید اگرچه بگمان حل بود مسئله اگر زنی بیگانه را در بستر خود یافت
و وطی کرد حد واجب آید اگرچه در السنه که زن من است مسئله اگر
را در شب زفاف آوردند و گفتند که این زن تست و او وطی کرد حد
واجب نباید و مهر واجب آید مسئله اگر زنی را از محارم نکاح کرد و
وطی کرد و یا اجنبیه را در غیر فرج وطی کرد حد واجب نباید و بقول ابی یوسف و
محمد و شافعی رحمه الله علیهم در وطی محارم بنکاح اگر عالم است بحرمت حد واجب آید
مسئله لواطت حد واجب نباید و بقول ابی یوسف و محمد رحمهم الله علیهما
حد واجب آید مسئله بوطی بهایم و بزنا در دار حرب و یا در دار بغی
حد واجب نباید و بقول شافعی رحمه الله علیه بزنا در دار حرب و بغی حد واجب آید
مسئله اگر حربی در دار اسلام با امان در آمد و با ذمیه و یا با مسلمه زنا کرد بر حربی
حد واجب نباید و بر ذمیه واجب آید و بقول محمد بر هر دو حد واجب نباید و
بقول آخر ابی یوسف حد بر هر دو واجب آید مسئله اگر صبی و یا
مجنون با عاقله و بالغه مطاوعه حد واجب نباید و بقول زفر و شافعی رحمهم الله علیهما
و یکی روایت از ابی یوسف بر زن حد واجب آید مسئله

اگر عاقل و بالغ با صبیه یا مجنونه زنا کرد بر زانی حد اجماعًا واجب آید مسئله
اگر زنی را استیجار کرد برای زنا و با او زنا کرد حد واجب نیاید و بقول ابی یوسف و
محمد و شافعی رحمهم الله حد واجب آید مسئله اگر باکراه زنا کرد بروی حد
واجب نیاید مسئله اگر اقرار کرد بزنا بزنی معینه و زن گفت که مرا نکاح
کرده است و یا زنی اقرار بزنا کرد با فلان مرد و او گفت که نکاح کرده ام در هر دو
صورت حد واجب نیاید و بر مرد یک صداق [illegible] حد واجب آید مسئله اگر
با کنیزک بیگانه زنا کرد پس بفعل زنا بکشت او را بفعل زنا حد زنند و قیمت
کنیزک واجب آید و بقول ابی یوسف حد واجب نیاید باب الشهادة
علی الزنا والرجوع عنها اگر گواهی دادند بحدی متقادم که بعد ایشان مانع نبود
از ادای شهادة مقبول نبود مگر در حد قذف و بقول شافعی مقبول بود مسئله
اگر در دزدی مال گواهی دادند بعد از مدتی قطع نکنند و ضمان سرقه لازم آید
مسئله اگر گواهی دادند بزنا با زنی غایبه حد زنند بر مرد و اگر گواهی دادند
که از فلان غایب مالی دزدیده است قطع نکنند مسئله
اگر گواهی دادند بزنا با زنی که گواهان نمی شناسند آن زن را حد نزنند و اگر
اقرار کرد بزنا با زنی مجهول حد بزنند مسئله اگر دو گواه گواهی
بزنا مردی بزنی معین که آن زن را اکراه کرده است بر تمکین و دو گواه
گواهی دادند که آن زن طایعه بوده است بر هر دو حد واجب نیاید و
بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما بر مرد حد واجب آید مسئله
اگر چهار گواه گواهی دادند که زید با فلان زن زنا کرده است بوقت طلوع
شمس در فلان محلت و چهار گواه گواهی دادند بر آن زن
بوقت طلوع آفتاب بدیگران روز در [illegible] زنا کرده است از ایشان

ساقط شود مسئله اگر دو گواه گواهی دادند که هر یک با فلانه
در فلان محلت و فلان خانه و فلان گوشه زنا کرده است و دو گواه گواهی
دادند بگوشه دیگر از آن خانه بر هر دو حد واجب آید مسئله اگر چهار
گواه گواهی دادند بر زنا بزنی معینه و آن زن بکر است و یا گواهان فاسق
اند از همه حد ساقط شود خلاف شافعی رحمة الله علیه مسئله اگر چهار گواه
فرع بر زنا گواهی دادند حد نزنند و اگر گواهان اصل نیز گواهی دادند بمعاینه نیز
حد نزنند مسئله اگر چهار گواه نابینا و یا محدود قذف و یا سه گواه بر زنا
گواهی دادند بر گواهان حد قذف واجب آید و مشهود علیه را حد
نزنند و اگر چهار گواه بر زنا گواهی دادند و حد اقامت شد بعد یکی از گواهان
بنده یا محدود قذف ظاهر شد بر گواهان حد قذف واجب آید و ارش
ضرب بدر لوید نه بر گواهان واجب شود نه در بیت المال و اگر درین مسئله
رجم کردند دیت مقتول از بیت المال واجب آید و بقول ابو یوسف و
محمد رحمهما الله ارش ضرب در بیت المال واجب آید مسئله اگر بعد از رجم یکی
از چهار گواه رجوع کرد بر راجع حد قذف واجب آید و ربع دیت
را ضامن شود و بقول زفر رحمة الله علیه حد قذف نزنند و بقول شافعی
کشتن واجب آید نه مال و اگر پیش از رجم یک گواه رجوع کرد همه
گواهان را حد قذف زنند و از مشهود علیه حد ساقط شود و بقول محمد حد قذف
نزنند مگر راجع را و اگر پیش از حکم یک گواه رجوع کند همه گواهان را حد قذف
زنند و بقول زفر رحمة الله علیه هر که رجوع کرد همون را حد زنند مسئله
اگر پنج گواه گواهی دادند بر زنا و یکی رجوع کرد بر راجع هیچ واجب نیاید و
اگر گواه دوم نیز رجوع کرد بر هر دو حد قذف واجب آید و ربع دیت ضامن شوند

مسئله اگر گواهان بعد از رجم و بعد از تزکیه مزکی منکر شوند یا ظاهر شد که
یعنی مرجوم ضامن نشود و یعنی مزکی اگر بعد از تزکیه رجوع کرد و بقول ابی یوسف و محمد
رحمة الله علیهم دیت مرجوم در بیت المال واجب آید مسئله اگر گواهان شهود زنا
گفتند که بقصد نظر کرده ایم هم گواهی مسموع بود مسئله اگر مشهود علیه احصان را منکر
شد و یک مرد و دو زن با احصان گواهی دادند و یا از وی پسری است
که از وی فرزند آورده است رجم کنند و بقول زفر و شافعی رحمهم الله گواهی زنان
با مرد در احصان نشنوند و اگر زنان تنها گواهی دهند بغیر مرد اجماعاً نشنوند ۞

باب حد الشرب اگر مردی خمر خورد و گرفتند و بوی خمر موجود است
و یا بخوردن بیهوش شده و دو گواه گواهی دادند که شرب خمر نمود باختیار
خورده است و یا یکبار اقرار کرد حد زنند بعد از زوال مستی و بقول ابی یوسف
دو بار اقرار شرط است مسئله اگر اقرار کرد بعد از رفتن بوی و یا گواهی
دادند حد نزنند و بقول امام محمد رحمه الله علیه حد زنند و اگر بسبب بعد مسافت
بوی زایل شد باتفاق حد زنند مسئله اگر بشنیدن بوی خمر
موجود شد یا خمر را قی کرده یا اقرار کرد بشرب خمر بعد از آن پیش از حد
و یا در میان حد رجوع کرد و یا مستی که عقل وی زایل شده بود اقرار بشرب
خمر کرد درین مسائل حد نزنند مسئله مستی که بروی حد واجب
است کسی است که عقل وی زایل شود و بقول امام ابی یوسف و امام محمد رحمهم الله
اگر بیهوده گوید و سخن او مختلط بود حد مستی واجب شود و فتوی
برین است مسئله حد مستی و شرب خمر هشتاد تازیانه است
و بقول شافعی چهل تازیانه است مسئله اگر قطره خمر خورد حد واجب شود
مسئله حد مستی و شرب خمر بر بنده چهل تازیانه است

چهل

باب حد القذف

مسئله حد مستی بر اندام پراکنده زنند چنانچه حد زنا

حد قذف هشتاد تازیانه است چنانچه حد مستی و بنده را چهل تازیانه

بود و بگواه دو یا بیک اقرار ثابت شود مسئله اگر مردی محصن را یا

زنی محصنه را قذف کرد بزنا و مقذوف طلب حد کرد حد زنند پراکنده

بر اندام با جامه مگر پوستین و لباچه دور کنند مسئله احصان مقذوف

آنست که عاقل و بالغ و حر و مسلمان و عفیف از فعل زنا بود مسئله

اگر گفت لست لابیک یعنی نیستی تو مر پدر خود را و مادر او محصنه است

حد زنند مسئله اگر بخشم گفت که تو پسر زید نه و او را پسر زید میخوانند

حد زنند و اگر بخشم نبود حد نزنند مسئله اگر نفی نسب از جد کرد یعنی

گفت تو پسر زید نه ور پدر جد او شود حد نزنند مسئله اگر عربی را

گفت یا نبطی یا گفت یا ابن ماء السماء و یا گفت لعم یا خال و یا کشتی

مادر کرد و حد نزنند مسئله اگر شخصی گفت که ای پسر زانیه و مادر مقذوف

مرده است و محصنه بود ولد آن زن و یا پدر او طلب حد کرد و حد زنند

مسئله اگر پدر پسر خود را قذف مادر کرد و یا مولی بنده خود را قذف

مادر کرد و مادر بنده حره و مسلمه است و ایشان طلب حد کردند حد نزنند

مسئله بمردن مقذوف حد باطل شود و بقول شافعی رحمة الله علیه باطل

نشود مسئله اگر اقرار بقذف کرد و رجوع کرد و یا مقذوف عفو کرد

حد باطل نشود و بقول شافعی رحمة الله علیه باطل شود و بقول ابی یوسف رحمة الله

بعفو باطل شود مسئله اگر گفت زنأت فی الجبل و مراد او از آن

بر کوه رفتن دارد حد واجب آید و بقول امام محمد حد واجب نیاید مسئله اگر مردی

گفت ای زانی او گفت نه بلکه تویی زانی تر هر دو را حد واجب آید مسئله

اگر زن خود را گفت ای زانیه او گفت لی بلکه تویی بر زن حد واجب آید
و لعان واجب نشود مسئله اگر زن خود را گفت ای زانیه و زن
گفت با تو زنا کردم نه حد واجب آید و نه لعان مسئله اگر اقرار بفرزند کرد
بعد نفی کرد لعان کنند و اگر اول نفی کرد بعده اقرار کرد حد واجب آید و در
هر دو صورت نسب از وی ثابت شود مسئله زن را گفت این فرزند تو نیست
و نه پسر تو حد و لعان باطل شود مسئله اگر زنی را قذف کرد و این زن
فرزند آرد و پدر فرزند معلوم نی و یا شوهر با وی نفی ولد لعان کرده است حد
واجب نشود مسئله اگر شخصی را قذف کرد که در غیر ملک وطی کرده است
و یا کنیزک مشترک را وطی کرده است و یا مسلمانی را قذف کرد که در حالت کفر
زنا کرده است و یا مکاتبی را قذف کرد که مرده است و وفا بدل کتابت
گذاشته است درین مسایل حد واجب نشود مسئله اگر مردی را قذف
کرد که کنیزک مجوسیه خود را وطی کرده است و یا زن خود را در حالت حیض وطی
کرده و یا مکاتبه خود را وطی کرده است حد واجب شود و بقول ابی یوسف رحمه الله
در وطی مکاتبه احصان ساقط شود بر قاذف حد واجب نیاید مسئله اگر
مسلمانی قذف کرد که در حالت کفر مادر خود را نکاح کرده است حد نزنند و
بقول ابی یوسف و محمد رحمهم الله حد بزنند مسئله اگر شخصی بارها قذف کرد
و یا زنا کرد و یا شراب خورد یک حد بزنند از همه محسوب بود و بقول شافعی
اگر مقذوف مختلف بود یعنی جماعتی را قذف کرد برای هر یکی حد بزنند
والله اعلم باب فی التعزیر اگر علوی و یا کافری را بزنا قذف
کرد و یا مسلمانی را فاسق یا کافر یا خبیث یا سارق یا فاجر یا منافق یا لوطی
گفت بر قاذف تعزیر واجب شود و همچنین اگر مسلمانی را گفت یا [illegible]

یا ر یا خوار یا شارب الخمر و یا دیوث و یا قحبت یا خاین یا ابن قحبه یا
مخنث یا قرطبان یا مأوی الزانی و یا مأوی اللصوص یا حرام زاده تعزیر
واجب شود مسئله اگر شخصی را گفت ای سگ ای خوک
ای حرامی ای گاو ای مار و یا گفت یا بیش یا حجام یا بغی یا مواجر یا عیار یا ناکس
یا منکوس یا مسخره و یا ضحکه یا کشخان یا ابله یا موسوس در جمیع الفاظ تعزیر
واجب نشود مسئله اکثر تعزیر سی و نه سوط است و اقل او سه
سوط است و بقول ابی یوسف رحمة الله علیه هفتاد و نه سوط اکثر تعزیر است
و در روایتی از امام ابی یوسف رحمة الله علیه اکثر او هفتاد و پنج سوط است
مسئله اگر امام بعد از ضرب حبس کند جایز بود مسئله اشد ضرب
ضرب تعزیر است بعده حد زنا بعد از آن حد شرب بعد از آن حد
قذف مسئله اگر بسبب حد یا تعزیر بمرده است دیت بر او نبود یعنی
واجب نباشد و بقول شافعی رحمة الله علیه دیت او در بیت المال واجب
شود مسئله اگر شوهر زن را تعزیر کرد بسبب ترک زینت و یا بسبب
ترک اجابت یعنی بسوی فراش و یا بسبب ترک نماز یا بسبب ترک غسل
یا بسبب ترک روزه فرض و یا بسبب بیرون آمدن بی اذن از خانه و زن
بمرده است واجب نشود والله اعلم باب السرقه مسئله سرقه عبارت
از گرفتن عاقل و بالغ قدر ده درم نقره مضروبست بطریق خفیه از حرز مکان
و یا محافظ مسئله اگر سرقه ثابت شد بگواه دو مرد و یا بگوار قطع
واجب شود

و بقول شافعي رحمة الله عليه نصاب سرقه ربع دينار است و بقول امام مالك
رحمة الله عليه سه درم است پس اگر جماعتي سرقه كردند همه را بقول امام مالك
رحمة الله عليه قطع كنند و بقول ابي يوسف در اقرار دو بار در دو مجلس مختلف
شرط است مسئله اگر جماعتي دزدي كردند يكي از ايشان مال گرفت اگر به يكي
از ايشان در قسمت ده درم رسد همه را قطع واجب آيد و بقول زفر و شافعي
رحمهما الله هر كه متاع گرفت همو را قطع كنند مسئله بدزديدن چوب و كاه و ني
و ماهي و مرغ و زرنيخ و آهك و نوره يعني گل سرخ و ميوه تر اگرچه بر درخت بود و شير
و گوشت و هر چيزي كه تا ده روز تباه شود و يا اشربه يا طنبور و مصحف اگرچه پيرايه بود
قطع واجب نيايد و بقول امام شافعي رحمة الله عليه و يكروايت از ابو يوسف قطع
واجب آيد مسئله بدزديدن چليپا و زر و شطرنج و نرد و در مسجد و بدزديدن
كودك آزاد اگرچه با پيرايه بود قطع نكنند و بقول ابي يوسف رحمة الله عليه اگر زر
به نصاب سرقه رسد قطع كنند مسئله بدزديدن سگ بالغ و دفاتر قطع نكنند
مگر دزد دفاتر حساب و اگر بنده خورد نادانا را بدزديد قطع كنند و بقول ابي يوسف
رحمة الله عليه قطع نكنند مسئله بدزديدن سگ و يوز و دف و طبل و
بربط و ناي و بخيانت كردن و نهيب كردن يعني بقهر و غلبه از شهر و باديه
بودن و از گور كفن دزديدن و دزديدن از بيت المال قطع نكنند و بقول ابي يوسف
و شافعي بدزديدن كفن قطع واجب آيد مسئله اگر مثل دين خود از مديون دزديد
قطع نكنند مسئله اگر يكي از شريكان مال شركت دزديد نيز قطع نكنند
مسئله اگر كالائي سرقه كرد و قطع كردند وان كالا بمالك رد كرد باز آن
كالا را بار ديگر دزديد قطع نكنند اگر كالا متغير شده است و بقول ابي يوسف
و شافعي رحمه الله قطع كنند مسئله بدزديدن چوب ساج و ني نيزه و آبنوس

صندل ونگینها سبز و یاقوت و زبرجد و مروارید و اونها و دریاکه از چوب
ساختند قطع کنند مسئله اگر از قرابت محرم دزدید قطع نکنند و بقول
شافعی رحمة الله علیه بجز قرابت ولاد قطع کنند مسئله اگر زن از
شوهر دزدید و یا شوهر از زن دزدید قطع نکنند و بقول شافعی رحمة الله علیه قطع کنند
و بقول مالک رحمه الله اگر از خانه دزدید که ساکن نشستند در آن خانه قطع کنند
مسئله اگر از مادر رضاعی خود یا از پدر رضاعی خود دزدیده قطع کنند و بقول
ابی یوسف رحمة الله علیه اگر از مادر رضاعی دزدیده قطع نکنند مسئله اگر
بنده کالای مولی و یا کالای زن مولی و یا کالای مالکه خود دزدید قطع نکنند و همچنین اگر
کالای شوهر مالکه خود دزدید قطع نکنند مسئله اگر از مکاتب خود و یا از
داماد خود و یا از خسر خود کالای دزدید قطع نکنند و بقول ابی یوسف و محمد رحمهم الله
اگر خسر از خانه داماد و یا داماد از خانه خسر دزدید قطع کنند مسئله اگر از غنیمت
و یا از حمام و یا از خانه که بدر آمدن در آن خانه ماذون است دزدید قطع نکنند
مسئله اگر از مسجد کالای دزدید و مالک کالا نزدیک وی بود قطع کنند
مسئله اگر مهمان از خانه که در آن مهمان طلبیدند کالای دزدید قطع نکنند
مسئله اگر دزد در سرائی درآمد و کالا دزدید و از سرای بیرون نیاورد
و اگر از حجره بیرون آورد تا صحن سرای قطع کنند مسئله اگر از اهل حجرات حجره
را غارت کرد و از آن حجره کالا دزدید قطع کنند مسئله اگر دزد خانه را سوراخ
کرد و درآمد و کالای در کوچه انداخت بعده بیرون آمد آن کالا بستد و یا دزد
کالا را بر خر بار کرد و براند و خر را بیرون آورد در هر دو صورة قطع کنند و بقول
زفر در مسئله اول قطع نکنند مسئله اگر دزد در خانه سوراخ کرد و درآمد کالا گرفت
و بدزدی دیگر که بیرون خانه بود داد هر دو را قطع نکنند و بقول ابی یوسف

اگر دزدی در درون دست بیرون آورد کالا بدزد بیرونی داد دزد درونی
را قطع کنند و اگر دزد بیرونی دست درون کرد و از دست دزد درونی کالا
بستد هردو را قطع کنند مسئله اگر خانه را سوراخ کرد و دست درون
کرده کالای بیرون آورد قطع نکنند و بقول ابی یوسف رحمة الله علیه قطع کنند مسئله
اگر از آستین کرته بیرون اندر شخصی از بیرون برید قطع نکنند و بقول ابی یوسف
رحمة الله علیه قطع کنند مسئله اگر از قطار شتری و یا باری دزد برید قطع
نکنند مسئله اگر بار را پاره کرد و از و متاع بستد و جوالی با متاع دزد برد
و صاحب جوال نزدیک جوال بود و یا بر جوال خفته بود قطع کنند مسئله
اگر دست در صندوق و یا در جیب و یا در آستین کسی در آورد و مال کشید
قطع کنند فصل فی کیفیت القطع و اثباته دست راست دزد
از بند دست قطع کنند و بریان کنند و اگر بار دوم دزدی
کند پای چپ ببرند و اگر سیوم بار دزدی کرد حبس کنند تا توبه کند
و قطع نکنند و بقول شافعی بار سیوم دست چپ ببرند و بار چهارم پای
راست ببرند مسئله اگر انگشت دست چپ دزد بیش از دزد
بریده شده است و یا شل شده است و یا دو انگشت جز ابهام انگشت
دست چپ بریده است و یا شل است و یا پای راست او بریده شده است
درین مسایل قطع نکنند مسئله اگر مأمور بقطع دست راست دست چپ
بریده ضامن نشود و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهم در عمدا ضامن شود و
بقول زفر رحمة الله علیه در خطا و عمدا ضامن شود مسئله طلب قطع از صاحب
مال شرط است مسئله اگر کالا از مودع و یا از غاصب و یا از
صاحب ربا دزد برد مطالبه ایشان قطع کنند و اگر درین صورت مالک

قطع كرد قطع كنند وبقول زفر وشافعي رحمة الله عليه نكنند مگر بطلب مالك مسئله

اگر كالا از دزد بعد از قطع ديگري دزديد دزد دوم را قطع نكنند اگرچه مالك

يا سارق اول طلب قطع كنند مسئله اگر كالاي دزديده پيش از خصومت

بمالك رد شد ويا بعد از حكم بقطع دزد مالك آن كالا شد ويا دزد دعوي ملكيت

خود كرد بعد از ثبوت سرقه ويا قيمت كم از نصاب شد درين مسايل

قطع نكنند وبقول ابي يوسف رحمة الله عليه در صورة رد بمالك پيش از خصومت

قطع نكنند وبقول زفر وشافعي رحمة الله عليه وبروايتي ابي يوسف در صورة

مالك شدن سارق قطع كنند ودر مسئله نقصان قيمت از نصاب بقول

زفر وشافعي وبروايتي از امام محمد قطع كنند مسئله اگر دو مرد بدزدي اقرار

كردند ديگري گفت كه اين مسروق مال منست هر دو را قطع نكنند مسئله اگر

دو كس سرقه كردند ويكي غايب شد وبر حاضر بينه اقامت كردند حكم

حاضر قطع واجب شود مسئله اگر بنده محجور اقرار كرد بدزدي ده درم معين

قطع كنند وآن ده درم بمالك مال رد كنند وبقول شافعي وابي يوسف اگر مالك

بنده تكذيب كرد وگفت كه اين مال منست آن ده درم بمالك بنده دهند

وقطع كنند وبقول محمد قطع نكنند وده درم بمالك بنده دهند مسئله

اگر دزد مال را هلاك كرد وقطع كردند ضمان لازم نشود وبقول شافعي رحمة الله عليه

لازم شود مسئله اگر قطع كردند كالا مسروق موجودست بمالك او رد

كنند مسئله اگر از جماعتي دزديد ويا بارها سرقه كرد براي بعضي قطع كردند

از همه دزديها قطع شود وبراي هيچكس ضامن نشود وبقول ابي يوسف

ومحمد براي همه ضامن شود مگر براي سرقه كه بدعوي آن قطع كردند مسئله

اگر دزد در سرائي درآمد وجامه دزديد ودو پاره كرد وبعد از آن بيرون

آورد و قیمت از ده درم نقره است قطع کنند و بروایتی از ابی یوسف رحمة الله علیه
قطع نکنند مسئله اگر گوسپندی دزدید و ذبح کرد بعده بیرون آورد
و قیمت آن ده درم نقره است قطع نکنند و بروایتی از ابی یوسف رحمة الله علیه
قطع کنند مسئله اگر زر و یا نقره دزدید و دراهم و یا دنانیر ساخته قطع کنند
و دراهم و دنانیر بمالک دهند و بقول ابی یوسف و محمد رحمهما الله ندهند مسئله
اگر جامه دزدید و رنگ سرخ کرد و قطع کردند رد نکنند و ضامن نشود و
بقول امام محمد رحمة الله علیه جامه بمالک رد کنند و از مالک قیمت آنچه در
رنگ زیاده شده است بستانند و اگر رنگ سیاه کرد بمالک
رد کنند و بقول ابو یوسف رحمة الله علیه در هر دو صورت برابر است
یعنی رد نکنند باب قطع الطریق مسئله اگر جماعتی قصد قطع طریق
کردند و پیش از قطع طریق گرفتار شدند حبس کنند تا توبه کنند و اگر
مالی معصوم بستدند دست راست ببرند و اگر کسی را کشتند و مال نستدند
بحکم حد بکشند اگر چه اولیاء مقتول عفو کنند و بقول شافعی رحمة الله علیه
بحکم قصاص بکشند و اگر هم کشتند و هم مال ستدند دست و پای ایشان
ببرند بعده بکشند و بردار کنند و یا بکشند و بردار نکنند و یا زنده بردار کنند
و بقول ابی یوسف و محمد رحمهما الله بکشند و یا بردار کنند و قطع نکنند مسئله
اگر بردار کنند باید که زنده بردار کنند و شکم نیزه زنند تا بمیرد و سه روز بر دار
بدارند مسئله چون قطاع طریق را کشتند ضمان مال بر ایشان لازم نشود
مسئله اگر بعضی از قطاع طریق مباشرت قتل کردند بعضی نکردند حد بر همه
واجب شود و بقول شافعی رحمة الله علیه کسی که قتل نکردند حد بر وی
واجب نشود مسئله قطاع طریق بعصا و سنگ و تیغ برابر است

مسئله اگر قطاع طریق مال بستدند و جراحت کردند دست و پای ایشان ببرند و جراحت باطل شود و اگر جراحت کردند و مال نستدند در جراحتی که قصاص واجبست قصاص کنند و در آنچه ارش واجبست ارش بستانند و اگر قطاع طریق بعد از قتل عمداً بی گرفتار شدند اولیاء مقتول مخیر اند بکشند یا عفو کنند و اگر در میان قطاع طریق کودک و یا مجنون و یا ذو رحم محرم مقطوع علیه باشد حد ساقط شود و اولیاء در عفو و قصاص مخیر اند مسئله اگر بعضی از قافله بر بعضی قطع طریق کردند حد واجب نشود و اولیاء مقتول در عفو قصاص مخیر اند مسئله اگر در شهر قطع طریق کردند شب و یا روز و یا میان دو شهر حد واجب نشود و ولی مقتول مخیر بود در عفو و قصاص و بقول شافعی رحمة الله علیه حد واجب شود و بقول ابی یوسف رحمة الله علیه اگر بیرون شهر قطع طریق کردند حد واجب شود اگرچه در دیه بود و بروایتی از ابی یوسف رحمة الله علیه اگر قطع طریق بروز در شهر کردند اگرچه نزدیک شهر باشد بسلاح و یا غلبه بسنگ و یا بچوب کشتند حد واجب آید مسئله اگر مردی در شهر با خفه کرد و بکشند والله اعلم

باب السیر والجهاد

جهاد فرض کفایت است در ابتدا اگر بعضی جهاد کردند از همه ساقط شود و اگر همه ترک جهاد گرفتند همه گناهکار شوند مسئله جهاد بر کودک و زنان و بنده و نابینا و جای مانده و دست بریده واجب نیست مسئله اگر کفار بر دار اسلام هجوم کردند جهاد بر همه فرض عین شود پس زن بی اذن شوهر و بنده بی اذن مولی بیرون آید مسئله جعل دادن با وجود غنیمت مکروه بود و اگر غنیمت موجود نبود جعل دادن مکروه نبود مسئله اگر در جنگ خوف هزیمت مصحف و زن همراه نبرند مسئله مسلمانان در غنیمت خیانت نکنند

و عهد شکنند و مثله نکنند و مثله انست که بعضی اعضا ببرند و روی
سیاه کنند مسئله از کفار زن و کودک و شیخ فانی و نابینا و جای مانده
را نکشند مگر کسی که صاحب رای بود در جنگ و یا زن مالکه بود و بقول
امام شافعی رحمة الله علیه شیخ فانی و جای مانده و نابینا را کشتن جایز ست
مسئله اگر مسلمانی با پدر مشرک در جنگ مقابل شد از کشتن
پدر امتناع آورد تا دیگری او را بکشد مسئله اگر امام مصلحت بیند
با کفار صلح کند بمال و غیر آن و اگر در شکستن صلح منفعت بیند بشکستن صلح خبر کند
و صلح بشکند و اگر ملک کفار بعد از صلح باتفاق ایشان خیانت کرده مقاتله
کنند با ایشان بی آنکه صلح بر اندازد مسئله اگر امام با مرتدان صلح کرد ولی
مال روا بود و اگر مال ستد رد نکنند مسئله نشاید مسلمانرا که سلاح برد و
کافر فروشد مسئله اگر حری یا حره از مسلمانان کافری را یا جماعتی از
کفار و یا اهل حصاری را امان داد درست باشد و کشتن ایشان جایز نبود فاما
اگر در این امان دادن افساد بود امام براندازد و ایشان را خبر کند مسئله امان
دادن ذمی و اسیری که از اهل حربست و تاجری که در دار حربست و بنده
که محجور از قتالست باطل بود و بقول محمد و شافعی رحمهم الله و بروایتی از ابی یوسف
رحمة الله علیه امان بنده محجور درست است کتاب الغنایم و
قسمتها مسئله چون امام شهری را بقهر و غلبه فتح کرد مخیر بود یا قسمت
میان مسلمانان کند و یا مر اهل شهر مقرر دارد و بر ایشان و بر زمینهای ایشان
جزیه و خراج وضع کند فاما منقول بر ایشان رد نکند و بقول امام شافعی رد عقار نیز
جایز نبود مسئله و در کفار که اسیر شده اند نیز امام مخیر ست یا بکشد و
یا برده کند و یا بگذارد تا آزاد باشد و حکم ذمی مسلمان باشند اما ستدن

فدا اوردن کردن اسیران بدار حرب جایز نبود و نیز منت نهادن بر اسیران
کفار وگذاشتن ایشان جایز نبود و بقول امام ابی یوسف و محمد و شافعی رحمهم الله
اگر اسیران مسلمانرا فدای ستانند ببدل اسیران کفار روا بود مسئله چون
امام از دار حرب بازگشت و با او چهارپای است و نقل آن بدار اسلام ممکن نه ذبح
کند و بسوزد و دست و پای ایشان نبرد و نگذارد و بقول شافعی بگذارد و بقول
مالک رحمة الله علیه دست و پای ایشان ببرد و بگذارد مسئله قسمت
غنیمت در دار حرب جایز نبود مگر برای نگاهداشتن و آوردن بدار اسلام و بقول
امام شافعی رحمة الله علیه جایز بود که در دار حرب غنیمت قسمت کنند مسئله
بیع غنیمت پیش از قسمت جایز نبود و بقول شافعی رحمة الله علیه جایز بود مسئله
یاری دهنده یک سهم در غنیمت و با جنگ کننده برابر است مسئله
اگر پیش از بیرون آوردن غنیمت از دار حرب مددی رسید در غنیمت شریک
شوند و بقول شافعی رحمة الله علیه اگر بعد از جنگ مدد رسید شریک نشوند
مسئله بازاری در غنیمت شریک نشوند مگر که مقاتله کنند و بیک قول
امام شافعی شریک شوند مسئله اگر از غازیان کسی در دار حرب بعد از جنگ
مرد از غنیمت نصیب نبرد و اگر بعد از بیرون آوردن غنیمت از دار حرب مرد
نصیب او بوارثه او دهند و بقول شافعی هر که بعد از انقضاء حرب مرد نصیب او
میراث شود مسئله جایز است که لشکر از دار حرب انتفاع گیرد در
دار حرب از غنیمت بعلف مرکب و بخوردن طعام و بسوختن هیزم و بکار
بستن سلاح و چرب کردن بروغن بی قسمت اما فروختن هیچ چیز جایز نبود
پیش از قسمت و بعد از بیرون آوردن غنیمت از دار حرب انتفاع جایز
نبود و آنچه از غنیمت بعد از انتفاع بفضل فاضل ماند رد کنند بقسمت مسئله

اگر حربی در دار حرب مسلمان شد او را فرزندان صغیر او را نکشند و برده نکنند مالی که در قبض اوست و یا ودیعت او نزدیک مسلمان و یا ذمی بود غنیمت نکنند فاما فرزندان کبار و زن او و حمل زن وی و عقار او و بنده او که جنگ کنند غنیمت شوند و بقول امام شافعی و محمد رحمهم الله عقار مسلمان در دار حرب و حمل زن وی غنیمت نشود

فصل فی الغنیمة

پیاده را یک سهم دهند و سوار را دو سهم اگرچه دو اسپ دارد و بقول ابی یوسف و محمد و شافعی رحمة الله علیهما سوار را سه سهم

مسئله سوار را نصیب یک اسپ دهند اگرچه اسپان بسیار دارد و بقول ابی یوسف رحمة الله علیه نصیب دو اسپ بدهند مسئله اسپ عربی و عجمی در قسمت برابر اند و شتر و استر را سهم ندهند مسئله اگر سوار در دار حرب درآمد و اسپ او بمرد سهم سوار برد و اگر پیاده در دار حرب درآمد بعده اسپ خرید سهم پیاده برد و بقول شافعی اگر بعد از مردن اسپ کارزار پیاده کرد سهم پیاده برد مسئله اگر زن یا بنده یا کودک یا ذمی جنگ کرد سهم تمام ندهند فاما اندکی که امام مصلحت بیند ایشانرا بدهند مسئله چون امام خمس از غنیمت جدا کرد سه سهم کنند یکسهم یتیمانرا بدهند و یکسهم مساکین را بدهند و یکسهم ابن سبیل را بدهند و درین سهام درویشان و خویشاوندان پیغمبر یعنی بنی هاشم و بنی عبد المطلب و غیر آن داخل اند و درویشان خویشاوندان پیغمبر را بر یتیمان و مساکین و ابن سبیل مقدم دارند و توانگران خویشاوندان پیغمبر را در غنیمت حق نیست و بقول شافعی رحمة الله علیه قرابتان پیغامبر را خمس از خمس غنیمت دهند و توانگر و درویش ایشان برابرست و زنرا یکحصه دهند و مرد را دو حصه و جز بنی هاشم و بنی عبد المطلب قرابت دیگر را ندهند مسئله ذکر خدای تعالی در قران جهت ...

یعنی قوله تعالی واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه و للرسول ولذی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل

تبرک ست وسهم پیغامبر علیه السلام بنقل وی ساقط شده است چنانچه
صفی بنقل او ساقط شده ست وصفی چیزی بود که پیغامبر علیه السلام برای
خود از غنیمت برگزیدی چون زره و نیزه و یا تیغ و یا جاریه و بقول شافعی
سهم پیغامبر علیه السلام بخلیفه دهند مسئله اگر جماعتی با قوت و شوکت
بی اذن امام در دار حرب در آمدند و چیزی آورند خمس از ایشان بستانند و اگر
یکی و یا دو مرد در دار حرب بی اذن امام در آمدند و چیزی آوردند خمس نستانند
از ایشان مسئله جایز ست که امام در حالت قتال لشکر را تحریض تنفیل بر
قتال کند و گوید که هر که حربی را بکشد جامه و سلاح و نیزه و مرکب او و
مال که بر وی باشد و یا دابه او که باشد قاتل را بود و سریت را بگوید که ربعی
از غنیمت بعد از خمس شما را تعیین کردیم مسئله بعد از احراز غنیمت
بدار اسلام تنفیل روا نبود مگر از خمس و اگر امام تنفیل نکرده جامه و سلاح
مقتول و چیزی که با او باشد از کمر بند و زر نقره و غیر آن غنیمت بود و بقول
شافعی رحمة الله علیه قاتل را بود والله اعلم باب استیلاء
الکفار مسئله اگر ترک بر روم غالب شدند و روم را برده کردند و
مال ایشان بستدند مالک شوند و اگر مسلمانان بر ترک غالب شوند و
از ایشان اموال بدست مسلمانان افتاد مسلمانان نیز مالک شوند
و اگر ترک بر مسلمانان غالب شدند و اموال مسلمانان در دار خود بردند مالک شوند
و بقول شافعی رحمة الله علیه مالک نشوند باز چون مسلمانان بر ترک غالب
شدند هر مسلمانی که ملک خود یابد اگر پیش از قسمت غنیمت بود
بعوض بستانند و اگر بعد از قسمت یابد بقیمت بستانند و اگر بازرگانی
در دار حرب رفت کالای مسلمانی که کفار از دار اسلام برده اند بخرید

و در دار اسلام آورد مالک قدیم مخیرست به بهایی که بازرگان خریده است
بستاند و یا ترک گیرد و اگر بنده از دار اسلام اسیر کفار شد بازرگانی
در دار حرب رفت و بنده را خرید و بدار اسلام آورد و شخصی چشم بنده
کشید مولی ارشش بستد مالک قدیم مخیرست تمام بها بستاند و یا ترک
آرد و نتواند که از ثمن نقصان کند و بقول محمد رحمه الله علیه از ثمن مقدار ارش
کم کند مسئله اگر بنده مسلمان اسیر کفار شد و تاجر مسلمان از دار حرب
بهزار درم خرید و بدار اسلام آورد و این بنده بار دوم اسیر کفار شد تاجری
دیگر از دار حرب بهزار درم خرید و در دار اسلام آورد و این مالک قدیم
نتواند که از مشتری دوم بدان بها که خریده است بستاند و مشتری
اول تواند که از مشتری دوم بدان بها که خریده است بستاند بعده مالک
قدیم اگر خواهد بدو هزار درم بستاند مسئله اگر کفار از دار اسلام آزاد و
یا مدبر را یا مکاتب و یا ام ولد را در دار حرب برند مالک نشوند و اگر مسلمانان
از دار حرب آزاد حربی را و یا مدبر را و یا مکاتب و یا ام ولد حربی را در دار
اسلام آورند مالک شوند مسئله اگر مشتری از دار اسلام در دار حرب
رفت و اهل حرب گرفتند مالک شوند مسئله اگر بنده مسلمانی گریخته در
دار حرب رفت و حربیان گرفتند مالک نشوند و بقول ابی یوسف و محمد
رحمهما الله علیهما مالک شوند مسئله اگر بنده مسلمانی با اسپ و متاع گریخته
در دار حرب رفت و گرفتار حربیان شد و مردی آن بنده را با اسپ و متاع خرید و
بدار اسلام آورد مالک قدیم بنده را مجانا بعوض بستاند و اسپ و متاع را
به بهاء که خریده بود بستاند و بقول ابی یوسف و محمد رحمهم الله بنده نیز بها بستاند
مسئله اگر حربی در دار اسلام با امان در آمد و بنده مسلمان خرید و در دار حرب

بر دو ازاد شود و بقول ابي يوسف و محمد رحمهم الله ازاد نشود و اگر بنده حربي
در دار حرب ایمان اورد پس در دار اسلام در آمد یا مسلمانان بر اهل حرب غالب
شدند در هر دو صورت ان بنده حربي ازاد شود والله اعلم باب
المستامن اگر مسلماني بتجارت در دار حرب بامان در امد
روا نبود که با موال و یا دماء اهل حرب تعرض رساند و اگر چیزي ازان حرب
بیرون اورده در دار اسلام برد مالک شود ملکي خبیث پس تصدق
کند انرا مسئله اگر بازرگاني مسلمان بامان در دار حرب در امد و
بدست حربي بوام چیزي فروخت و یا حربي بدست او چیزي
بوام فروخت و یا از حربي غصب کرد و یا حربي ازو غصب کرد
بعد ازان هر دو در دار اسلام در آمدند میان ایشان قاضي بدین معاملات حکم نکند
و همچنین اگر دو حربي در میان خود این معاملات کرده باشند بعده بامان
در دار اسلام در آمدند میان ایشان نیز حکم نکند و اگر هر دو حربي
مسلمان شدند و بدار اسلام امدند بوام حکم کند و بغصب حکم نکند مسئله
اگر دو مسلمان در دار حرب بامان در امدند یکي مرد دیگر را کشت عمدا یا خطا
بر کشنده دیت واجب شود در مال او و در خطا کفارت نیز بر وي واجب
شود و اگر دو مسلمان اسیر کفار شدند یکي مرد دیگر را کشت بر قاتل هیچ واجب
نشود مگر کفارت در خطا و بقول صاحبین در خطا و عمدا بر قاتل دیت واجب
شود و بقول امام شافعي رحمة الله علیه در عمدا قصاص و در خطا دیت واجب
شود و اگر مسلمان در دار حرب مسلماني را کشت که در دار حرب مسلمان شده است بر قاتل هیچ واجب
نشود مگر کفارت در خطا فصل اگر حربي در دار اسلام بامان در امد گذارند
که یکسال ساکن شود بگویند اگر در دیار ما یکسال اقامت کردي

جزیه بر تو وضع شود و اگر بکلیسا ساکن شود ذمی شود و نگذارند که در دار حرب باز رود

و همچنین اگر حربیه در دار اسلام بامان درآمد و زمین خراجی خرید و خراج بروی

وضع شد ذمی شود و اگر همچنین حربیه در دار اسلام بامان درآمد ذمی وی را نکاح

کرد این حربیه نیز ذمیه شود مسئله اگر حربی در دار اسلام بامان درآمد

و بر مسلمان یا ذمی امانت نهاد یا مسلمان یا ذمی را وام داد و باز در دار حرب

رفت خون وی مباح شود و اگر اسیر شد بدست مسلمانان و یا مسلمانان

بر دار حرب غالب شدند و او کشته شد دین ساقط شود و امانت

غنیمت شود و بر روایتی از ابی یوسف ودیعت او ملک شود برای

کسی که بر و نهاده است و اگر کشته شد و مسلمانان بر دار حرب غالب

نشدند و یا مرد امانت و دین او بورثهٔ او رسد مسئله اگر حربی

در دار اسلام بامان درآمد و مسلمان شد و او را در دار حرب زنی

هست و فرزندان خورد و بزرگ و مالی که ودیعت نهاده است

بدست مسلمانی و ذمی یا حربی و مسلمانان بر دار حرب غالب

شده اند زن و فرزندان و مال او همه غنیمت شود و اگر در دار حرب

مسلمان شده بعده بدار اسلام درآمد و مسلمانان بر دار حرب

غالب شدند پس فرزندان خورد او مسلمان باشند و امانتی که بدست

مسلمان و یا ذمی نهاده است ملک او بود و مالی که بدست حربی

امانت است غنیمت شود و فرزندان کبار و حمل زن نیز غنیمت شوند

مسئله اگر مسلمانی که ولی ندارد و یا حربی که در دار اسلام بامان

درآمد و مسلمان شد هر دو کشته شدند بخطا دیت ایشان بر

عاقلهٔ کشنده بود برای امام و اگر بعمد کشته شد امام قاتل را بکشد

و یا دیت ستانند و نتوانند که عفو کنند **باب العشر و الخراج**

زمین عرب تمام عشریست و زمین که اهل او بسلام آورده‌اند یا زمین
که بقهر و غلبه فتح شد و میان غانمان قسمت شد این هر دو زمین عشری
بود **مسئله** سواد عراق و زمین که بقهر و غلبه فتح شد و اهل وی را
بدان مقرر دارند و یا باهل زمین صلح کنند هر سه زمین خراجی بود **مسئله**
اگر زمین موات را احیا کرد اگر بآب زمین عشر است عشری بود
و اگر بنزدیک زمین خراجیست خراجی بود و در زمین آنکه عشر است
و بقول امام محمد رحمة الله علیه اگر زمین موات را بآب چاهی
که خود حفر کرده است و یا بآب چشمه که خود بیرون آورده است
و یا بآب دجله و فرات و جیحون و سیحون که ملک کسی نیست
تر کند عشری بود و اگر بآب آسمان تر کند و یا بآب جوی که عجمیان
حفر کرده‌اند چون جوی ملک و چون جوی یزدجرد تر کند خراجی بود
مسئله خراج موظف از هر جریب که صالح زراعت باشد یک صاع
و یک درم است و از جریب تره پنج درم است و در جریب انگور و درختان
خرما که متصل یکدیگر اند ده درم و اگر آنچه موظف است ادا نتوانند کرد و از خراج
جایز بود که امام نقصان کند و اگر طاقت زیاده از موظف است زیاده
نکند و بقول محمد رحمة الله علیه زیاده جایز است **مسئله** اگر بر زمین
خراجی آب غلبه کرد و یا منقطع شود یا بآفت سماوی زراعت هلاک شد
خراج ساقط شود و اگر صاحب زمین با وجود قدرت زمین را معطل کرد
از زراعت یا مسلمان شد یا مسلمان زمین خراجی را خرید خراج واجب است
مسئله در خراج زمین خراجی عشر واجب نباید و بقول امام شافعی

والله اعلم **فصل في الجزية** اگر جزیه بتراضی وضع شد عدول نکنند
و زیاده ازان جایز نبود و اگر امام شهری بقهر و غلبه فتح کرد و بر اهل وی
جزیه وضع کرد بر فقیری در سالی دوازده درم معین کند و بر وسط حال
بیست و چهار درم و بر توانگر چهل و هشت درم و بقول شافعی رحمة الله علیه
از هر بالغی یکدینار و یا کالای قیمت یکدینار بستاند و درین حکم توانگر
و فقیر برابر است **مسئله** جزیه بر اهل کتاب و مجوسی و بت پرست
عجمی وضع کنند و بقول شافعی رحمة الله علیه از بت پرست عجمی جزیه
نستانند بلکه بکشند **مسئله** بر کودک و زن و بنده و مکاتب
و جامانده و بت پرست عربی و مرتد و نابینا و درویش که کسب نکند
و راهبی که با مردمان اختلاط نکند جزیه وضع نکنند و بقول شافعی
فقیری که کسب نکند جزیه بستانند و بقول ابو یوسف رحمة الله علیه و یک روایت
محمد از ابو حنیفه رحمة الله علیه اگر راهب قادرست بر کسب جزیه بر و وضع کنند
و اگر بر ذمی جزیه دو ساله جمع شد تداخل کنند یکساله بستانند و بقول ابو یوسف
و محمد رحمهم الله تداخل نکنند و دو ساله بستانند **مسئله** اگر ذمی آخر سال
مسلمان شد و یا بمرد جزیه ساقط شود و بقول شافعی رحمة الله علیه ساقط نشود
مسئله جایز نیست نو برآوردن کنیسه یا کنشت در دار الاسلام و اگر کنیسه
قدیم خراب شد و بنا کنند جایز بود **مسئله** اهل ذمی را بفرمایند
تا تمیز کنند از مسلمانان در لباس و در مرکب و زین پس ذمی بر اسب سوار
نشود و سلاح بکار نبرد و کستیج را اظهار کند چون سوار شود زین مثل
پالان نهد **مسئله** اگر ذمی از اداء جزیه امتناع آورد و یا زنی
مسلمان زنا کرد یا مسلمانی را بکشت یا پیغامبر علیه السلام را دشنام داد

ازو عهد نشکنند و بقول شافعی رحمة الله علیه بدشنام پیغامبر علیه الصلوة والسلام
عهد بشکنند مسئله عهد ذمی نشکنند مگر برسیدن در دار حرب
یا آنکه ذمیان بر موضعی غالب شوند برای جنگ و بدین سبب بمنزلهٔ مرتد شوند
مسئله از مرد تغلبی و از زن تغلبیه اگر چه حر و بالغ باشند دو چند زکوة
ستانند و بقول شافعی و زفر از تغلبیه چیزی نستانند مسئله مولی
تغلبی یا همچو مولی قرشی است یعنی بر مولی تغلبی جزیه و خراج زمین وضع کنند و
بقول زفر رحمه الله علیه از مولی تغلبی دو چند زکوة ستانند مسئله آنچه
امام جمع کند از خراج و جزیه و مال تغلبی و هدیه اهل حرب و آنچه از اهل حرب با
بی جنگ حاصل شد در مصالح مسلمانان صرف کنند چنانکه بستن سرحد
و برآوردن پل و کفایت قضات و نفقه عمال و کفایت علماء و غزاة
و فرزندان ایشان و هر که در میان سال از ایشان فوت شد از عطا محروم شود

باب المرتدین

مسئله بر مرتد عرض اسلام و کشف شبه او کنند
و سه روز حبس کنند و اگر اسلام نیاورد بکشند و اسلام مرتد آنست که بیزار شود
از جمله دینها باطل و بدین اسلام ایمان آرد یا بدینی که رفته است ازین دین بیزار
شود مسئله کشتن مرتد پیش از عرض اسلام مکروه بود و اگر کسی پیش از عرض
اسلام مرتد را بکشت بر قاتل ضمان لازم نشود مسئله زن مرتده را نکشند
تا ترسانند بلکه حبس کنند تا اسلام آرد و بقول شافعی رحمة الله علیه کشته
شود و اگر اسلام نیاورد مسئله ملک مرتد از اموال وی زایل شود
بر والی موقوف تا اگر اسلام آورد ملک او بدان باز گردد و اگر در ردة
بمرد یا کشته شد مالی که در حالهٔ اسلام حاصل کرده است وارث مسلمان
برد بعد از ادای دیون اسلام و مالی که در ارتداد حاصل کرده است غنیمت بود

بعد از قضای دیوان حال ارتداد و بقول صاحبین هر مالی که در حال اسلام و ردت
حاصل کرده است بورثه دهند و بقول شافعی رحمة الله علیه هر دو مال غنیمت
شود مسئله اگر مرتد در دار حرب نشست قاضی بلحوق او حکم کرد
مدبر و ام ولد او آزاد شود و دین موجل که بر وی است حال شود و آنچه خریده
و فروخته و آزاد کرده و بخشیده باشد موقوف بود اگر اسلام آورد نافذ
بود و اگر هلاک شد باطل شود و بقول صاحبین موقوف نبود بلکه جایز بود مسئله
اگر مرتد بعد از حکم قاضی بلحوق او مسلمان شده بدار اسلام آمد هر مالی
که بدست وارث یابد بستاند و آنچه از ملک وارث زایل شد نطلبد
مسئله اگر مرتد جاریه نصرانیه را که در حال اسلام داشت وطی کرد
و این جاریه شش ماه از گاه ارتداد او فرزند آورد و مرتد دعوی نسب کرد
نسب از وی ثابت شود و جاریه ام ولد او شود و فرزند آزاد بود و میراث
از مرتد ببرد و اگر جاریه مسلمان بود و مرتد در رده مرد یا بدار حرب
ملحق شد فرزند او میراث برد مسئله اگر مرتد با مال خود در دار حرب
رفت و اهل اسلام بر دار حرب غالب شدند مال او غنیمت شود
و اگر مرتد از دار حرب بازگشت و مال خود را از دار اسلام بدار حرب
برد و اهل اسلام بر دار حرب غالب شدند و ورثه از آن مال را پیش
از قسمت غنیمت یافتند ببر ورثه او رد کنند مسئله اگر بعد از رسیدن
مرتد در دار حرب قاضی حکم کرد بلحوق او و بنده او را به پسر او داد
پسر او این بنده را مکاتب کرد و مرتد مسلمان شده بدار اسلام
آمد مال کتابت و ولاء مکاتب پدر را بود مسئله اگر مرتد
شخصی را خطا کشت و ملحق شد بدار حرب یا کشته شد دیت

مقتول ورمالی بود که مرتد در حالهٔ اسلام حاصل کرده سست و بقول صاحبیه دیت از
مال حالهٔ اسلام و ارتداد او واجب شود **مسئله** اگر دست مسلمانی
عمداً بریده شد بعده نعوذ بالله منها مرتد شد و بسبب قطع ید در حالهٔ ارتداد بمرد و
یا بدار حرب رفت بعده مسلمان شده بدار اسلام آمد و بسبب القطع بمرد بر قاطع
نصف دیت در مال او واجب شود برای ورثهٔ مقطوع و اگر بدار حرب
نرفت بعد از مسلمان شدن بمرد بسبب القطع بر قاطع تمام دیت آید و بقول
محمد و زفر رحمة الله علیهما در جمیع صورت نصف دیت واجب آید **مسئله**
اگر مکاتب مرتد شد نعوذ بالله منها و بدار حرب رفت و مالی کسب کرد و با
مال گرفتار شد و از اسلام امتناع آورد و کشته شد مقدار مال بدل کتابت
بمولی او دهند و باقی ورثهٔ مکاتب ببرند **مسئله** اگر زن و شوی هر دو
مرتد شدند نعوذ بالله منها بدار حرب رفتند و زن حامله شد و فرزند آورد و فرزند
ایشان نیز فرزند شد و اهل اسلام بر ایشان غالب شدند هر دو فرزند
غنیمت شوند و ولد اول را جبر کنند بر اسلام و ثانی را جبر نکنند **مسئله**
ارتداد صبی عاقل و اسلام او صحیح ست و جبر کنند او را بر اسلام و نکشند
و بقول ابو یوسف ارتداد معتبر نی و اسلام او صحیح ست و بقول زفر و شافعی رحمهم الله
هر دو معتبر نی **مسئله** اگر جماعتی از مسلمانان بر شهری غالب شدند و از
طاعت امام بیرون آمدند امام ایشان را دعوت کند بسنت و جماعت و شبهه
ایشان دور کند و جایز ست که امام ابتدا کند بقتال ایشان و بقول شافعی
جایز نبود و اگر ایشان گروهی قوت گیرند مجروح جانرا بکشند و هر که روی
گردانیده ست اتباع او کنند و اگر متفرق شدند و جمعیت نکنند خستگان را نکشند
و اتباع او نکنند و بقول شافعی رحمة الله علیه هر دو حال کشتن خسته و اتباع

روی کردانیده جایز بود مسئله فرزندان ایشان را برده نکنند و مال ایشان
حبس کنند تا توبه کنند و اگر مسلمانی را بسلاح و یا باسب ایشان حاجت شود
بستانند و جنک کنند و بقول شافعی رحمة الله علیه روا نبود که بستانند مسئله
اگر باغی باغی دیگر را بکشت و امام بر ایشان غلبه کرد بر قاتل او هیچ واجب نشود
مسئله اگر عادل باغی را و یا باغی عادل را بکشت و گفت من بر حق
بوده ام و اکنون نیز بر حق آم قاتل وارث او است میراث برد و اگر
گفت که من بر باطل بودم میراث نبرد و بقول شافعی رحمة الله علیهما در هر دو
وجه میراث نبرد مسئله اگر باغیان بر شهری غالب شدند
و شهری مر شهری دیگر را بکشت و مسلمانان بدین شهر غالب شدند
قاتل را بکشد مسئله فروختن سلاح بدست اهل فتنه مکروه است و اگر خرنده را
از اهل فتنه نمیدانند مکروه نبود باب اللقیط گرفتن لقیط
مندوبست و اگر خوف ضایع شدن بود بر گرفتن لقیط واجبست مسئله
اگر لقیط بر داشت آزاد بود و نفقه لقیط در بیت المال بود و اگر لقیط نه برد و لو
مالی گذاشت مال او در بیت المال بود چنانکه نفقه لقیط در بیت المال بود
هر که لقیط را بر داشت دیگری نتواند که از وی بستاند مسئله اگر
یکی دعوی نسب لقیط کند نسب از وی ثابت شود و اگر دو کس دعوی
نسب لقیط کردند و یکی نشانی در تن لقیط گفت و آن نشان موجودست
او اولی بود و اگر هیچکس نشانی نگفت نسب لقیط از هر دو ثابت شود
مسئله اگر از شهر و ده مسلمانان لقیط موجود شد و ذمی دعوی
نسب کرد نسب از ذمی ثابت شود و لقیط مسلمان بود و اگر بنده دعوی
نسب لقیط کرد نسب ثابت شود و لقیط آزاد بود مسئله اگر مرد

دعوی کرد که لقیط بنده منست نشنوند مگر که بینه اقامت کند مسئله
اگر با لقیط مالی بسته یافتند لقیط را بود مسئله جایز نیست که ملتقط
لقیط را تزویج کند یا در مال او تصرف کند و روا ست که ملتقط لقیط را باموختن
حرفت فرستد مسئله ملتقط را جایز نیست که مال لقیط را فروشد و
یا اجارت دهد و هرگاه کسی لقیط را چیزی بخشد ملتقط قبض کند

کتاب اللقطه

اگر کالای افتاده یافت بوقت برگرفتن گواه گیرد که این کالا برای
مالک برمیگیرم تا برو رد کنم درین صورت لقطه امانت بود و بقول ابو یوسف
رحمة الله علیه گواه گرفتن شرط نیست و لقطه از زمین حل و حرم و غیر آن برابرست
و در لقطه اشتهار و تعریف کند تا آنگاه که بداند که مالک او طلب نخواهد کرد
بعده تصدق کند اگر بعد از صدقه دادن مالک لقطه آمد مالک مخیر بود تا تصدق نافذ
کند و یا ملتقط را ضامن کند مسئله التقاط در چهارپایه جایز است و بقول
مالک و شافعی رحمة الله علیهما اگر چهارپایه را در صحرا یافت گذاشتن او فاضلتر است
مسئله اگر ملتقط بر چهارپایه بی اذن قاضی انفاق کرد متبرع بود و اگر
باذن قاضی انفاق کرد دین بود بر مالک لقطه و اگر پیش قاضی در باب لقطه
مرافعت کردند نظر کند اگر در چهارپایه منفعت است اجاره دهد و از اجرت
بروی نفقه کنند و اگر منفعت نباشد نظر نماید تا بفروشند و بهای آن نگاه دارد و اگر
مالک حاضر شد و او باذن قاضی بر لقطه نفقه داده است تواند که مالک را نگه دارد
تا نفقه نستاند مسئله اگر شخصی دعوی لقطه کرد ملتقط لقطه را بدو ندهد
تا بینه اقامت نکند و اگر مدعی علامتی در لقطه گفت و آن علامت موجود است
روا بود که لقطه بدو دهند فاما جبر نکنند و بقول شافعی رحمة الله علیه جبر کنند مسئله
اگر ملتقط درویش است باکی نبود که ملتقط انتفاع گیرد و اگر توانگر است روا نباشد

بلکه صدقه کند بر درویشان بیگانه و بر مادر و پدر و زن و فرزند اگر درویش باشند و بقول شافعی
جایز بود که ملتقط منفعت گیرد اگرچه توانگر بود

باب الآبق

گرفتن بنده گریخته بهتر است
اگر قادر بود بر گرفتن مسئله اگر بنده گریخته را سه شبانروز راه آورد چهل درم نقره بر مالک بنده واجب
شود مر آرنده را اگرچه قیمت او کم از چهل درم باشد و اگر دو روزه راه آورد حصه بدهد از آن چهل درم
نقره و قول امام محمد رحمة الله علیه اگر قیمت کم از چهل درم باشد تمام قیمت او بدهد مگر یک درم و
بقول شافعی رحمة الله علیه جعل واجب نیاید مگر بشرط مسئله اگر بنده گریخته را کم از سه شبانروز
راه آورد از چهل درم بحساب آن کم کنند تا اگر یک شبانروز راه آورد سیزده درم و سوم حصه
درم دهند مسئله اگر ام ولد یا مدبر گریخته را از سه شبانروز راه آورد در حیات
مالک چهل درم بدهد مسئله اگر بنده بعد از گرفتن بگریخت و در وقت گرفتن گواه گرفته است
که این بنده را بگیرم تا بمالک رد کنم گیرنده ضامن نشود مسئله جعل بنده مرهون
بر مرتهن بود مسئله حکم در نفقه بنده گریخته چون حکم نفقه لقیط است مسئله

کتاب المفقود

مفقود غایبی است که حیات و ممات او معلوم نبود مسئله
قاضی نصب کند کسی را تا مال مفقود نگاه دارد و حقوق او استیفا کند بر مال او قیام
کند و بر زن و فرزند مفقود کسی که با مفقود قرابتی ولاد دارد از مال او نفقه کند
مسئله میان زن مفقود و میان مرد مفقود تفریق نکنند و بقول مالک رحمة الله علیه
بعد از گذشتن چهار سال بتفریق قاضی حکم کند اگر زن طلب کند مسئله
بعد از گذشتن نود سال قاضی حکم بموت کند و زن عدت وفات دارد و مال میان ورثه
که در آن وقت موجود اند قسمت کنند و هر که پیش از حکم بموت او مرد میراث نبرد و مفقود
از وی میراث نبرد مسئله اگر وارثی با وجود مفقود میراث نمی برد او را میراث ندهند
اگر با وجود مفقود نصیب او کم شود آنچه با وجود مفقود میرسد همان مقدار دهند و باقی نگاه دارند
مثلاً اگر مردی بمرد و دو دختر گذاشت و یک پسر مفقود پسر پسر و دختر پسر و ترکه او بدست

اجنبی ست و دختران میراث میطلبند نصف مال بدختران دهند و نصف
دیگر موقوف دارند و اگر فرزندان پسر زنده شدند و اگر میت زن حامله گذاشت هم
وارثی که با حمل میراث می برد و نصیب او نقصان نمیشود نصیب او بدهند
و اگر با حمل احتمال دارد که میراث نبرد توقف دارند تا ولادت شود
و اگر احتمال نقصان بود آنچه کمتر است همان دهند باب الشرکة
مسئله شرکت در مال بر دو نوع است شرکت املاک و شرکت
عقود و شرکت املاک آنست که دو کس کالا را بسبب ارث و یا بسبب
شرا مالک شوند و هر یکی ازین شریکان در نصیب شریک دیگر بمنزله
اجنبی ست روا نباشد هر یکی از ایشان را که در نصیب دیگر تصرف کند مگر باذن
و شرکت عقود آنست که دو کس شریک شوند و یکی دیگر را گوید شریک شدم
با تو بچندین درم و شریک دوم قبول کرد و شرکت عقود بر انواع است یکی
مفاوضه چنانکه دو کس درین شریک شوند هر دو شریک برابر باشند در مال
و تصرف و در دین و هر دو آزاد باشند و بالغ فاما اگر یکی حر و دیگری بنده
و یکی کودک بود و دیگری بالغ و یا یکی مسلمان و دیگری کافر شرکت مفاوضه
بستند درست نبود و این شرکت متضمن وکالت و کفالت ست و هرچه
یک شریک بخرد مشترک بود مگر طعام و جامه که برای اهل خود بخرد و هر وام
که بر یک شریک مفاوض لازم شود بسبب تجارت و غصب و کفالت
بر شریک دوم نیز لازم شود و اگر یک شریک از جنس مال بخشیده
یافت و یا میراث رسید شرکت مفاوضه باطل شود و شرکت
عنان گردد و اگر عروض بخشیده یافت و یا میراث رسید باطل نشود
مسئله شرکت مفاوضه و عنان جایز نیست مگر بدراهم و دنانیر

و فلوس نافقه و تبر و نقره نا ساخته که مردمان بدان معاملت کنند مسئله
اگر خواهند بعروض شرکت مفاوضه بندند هر یک از ایشان نصف
عروض خود به نصف عروض شریک دوم بفروشد بعده عقد شرکت شود
مسئله یکی را ده گز کرباس باشد و دیگری را ده گز کرباس صاحب دستار هم
اعداد گز کرباس معین بفروشند بدست صاحب دستار انتها شرکت
درست آید مسئله نوع دوم شرکت عنانست و درین شرکت هر یک وکیل
دیگری باشد اما هر یک میانجی نباشد و شرکت عنان جایز بود اگر متساوی
بود در مال و یا متفاضل و یا متساوی در مال و در ربح متفاضل و یا مال متفاضل
بود و ربح متساوی و یا بکل مال شرکت بندند و یا ببعض مال و بقول زفر و
شافعی رحمة الله علیهما اگر مال متساوی بود و ربح متفاضل [illegible] شرکت جایز
نبود مسئله اگر شرکت عنان ببندند از جهت یکی دراهم است و از دیگری
دنانیر جایز بود و بقول زفر و شافعی رحمة الله علیهما جایز نبود مسئله
در شرکت عنان خلط مال شرط نیست و بقول زفر و شافعی رحمهم الله خلط
شرط است مسئله اگر پیش ازانکه بمال خود کالای خرید
مال هر دو شریک هلاک شد و یا مال دوم شریک هلاک شد شرکت
باطل شود مسئله و اگر یکی شریک بمال خود کالای برای شرکت خرید بعده مال شریک
دوم هلاک شد کالای میان هر دو شریک بهمدان شرط که کرده اند مشترک
بود بحکم وکیل و [illegible] ثمن داین شریک بحصه او از ثمن رجوع کند
مسئله اگر برای یک شریک چند درم معین ربح شرط کرده شرکت
فاسد شود مسئله هر یکی از شریکان در مفاوضه و عنان تواند که مال
شریک بضاعت دهد یا اجیر گیرد برای عمل و یا ودیعت نهد

و یا دیگری را استعمال بیع کند و یا وکیل کند درست باشد مسئله مال مشترک
بدست شریک امانت است مسئله نوع سیوم شرکت تقبل و شرکت
تقبل آنست که دو درزی و یا دیگر مثل ایشان شریک شوند بدانکه از خلق عمل قبول کنند
وانچه از کسب حاصل شود میان ایشان بدو نیم باشد و بقول امام زفر رحمة الله علیه
اگر دو درزی و رنگرز شریک باشند جایز نبود پس هر که عمل قبول کرد از ایشان
بر هر دو لازم شود که کار کنند و اگر یکی کسب کرد و دیگری نکرد میان هر دو
بدو نیم باشد هم بدان شرط که کرده اند مسئله نوع چهارم شرکت وجوه است
و شرکت وجوه آنست که دو مردی بی مال شریک شوند بدانکه بخرند و بفروشند
بوجاهت یکدیگر جایز بود و هر یکی از ایشان وکیل دیگری باشد در خریدن
و فروختن و اگر شرط کردند که انچه بخرند میان ایشان مناصفه و یا ثلاثه باشد
ربح نیز همچنان بود و اگر یکی را در ربح زیادت شرط کردند شرط تفاضل باطل
باشد و بقول شافعی رحمة الله علیه شرکت مفاوضه و شرکت وجوه و تقبل
جایز نبود

فصل فی الشرکة الفاسدة

شرکت در هیزم
چیدن و صید کردن و گیاه درویدن و آب کشیدن جایز نبود و انچه
از کسب حاصل شود کاسب را بود و برای شریک دیگر اجر مثل لازم شود
مسئله در شرکت فاسد ربح را بقدر مال قسمت کنند اگرچه ربح زیاده
شرط کردند مسئله اگر یکی شریک از دو شریک بمیرد و یا مرتد شده بدار حرب
رفت و بحرب ملحق شد حکم شرکت باطل شود مسئله شریک نتواند که زکوة
مال شریک دیگر دهد مگر بدستوری شریک مسئله اگر هر دو شریک
یکدیگر را اذن کردند بدادن زکوة مال خود و هر یکی زکوة داد اگر بتعاقب
دادند ثانی زکوة ضامن شود اگرچه ندانسته بود که شریک زکوة خود داده

و بقول صاحبین اگر نمیدانند که شریک زکوة خود داده است ضامن نشود و اگر
هر دو شریک برابر زکوة دادند هر یکی برای دوم ضامن شود مسئله اگر
یک شریک مفاوضه باذن شریک دوم کنیزک برای وطی خرید و بهای
آن از مال مشترک داده کنیزک ملک مشتری باشد و برای شریک ضامن
نشود و بقول صاحبین شریک ضامن شود مسئله اگر دو شریک شوند
بدانکه یکی را استری بود و دیگری را مشک تا بدان آب کشند و از کسب
میان ایشان هر دو نیم بود شرکت درست نباشد و کسب آنکس را بود که آب
کشد و دیگری را اجر مثل مشک واجب آید

فصل فی الوقف

وقف عبارت از حبس عین است بر ملک واقف و تصدق بمنفعت و بقول صاحبین
وقف حبس عین است بر حکم ملک خدای تعالی مسئله در وقف ملک زایل
نشود مگر آنکه بحکم قاضی و در ملک کسی در نیاید و پیش از حکم حاکم در وقف
ملک زایل نشود مگر که تعلیق بموت کند و گوید چون بمیرم پس من سرای خود را
وقف کردم و بقول ابو یوسف رحمة الله علیه بمجرد قول واقف ملک زایل
شود و بقول محمد رح ملک واقف زایل نشود تا وقف را بمتولی تسلیم نکند و
بقول شافعی رحمه الله وقف در ملک موقوف علیه در آید مسئله وقف تمام نشود
مگر بقبض متولی و افراز از ملک و بیان کردن جهتی که منقطع نشود و بقول ابی یوسف
بقبض متولی و افراز از ملک و بیان کردن جهت غیر منقطع شرط نیست مسئله
اگر زمینی وقف کرد با ستوران و با بندگان کشاورز درست بود مسئله
درست است وقف مشاعی که بجز از او حکم شده است و نیز درست است
وقف منقولی که در و تعامل است و بقول محمد رح وقف مشاعی که محتمل قسمت بود جایز نبود
و بقول ابی یوسف رح وقف منقول جایز نیست مسئله چون وقف در [illegible]

تملیک و قسمت او جایز نبود اگرچه وقف بر اولاد بود مسئله آنچه از وقف حاصل شود اول در عمارت وقف خرج کنند اگرچه واقف شرط نکرده است مسئله اگر سرای را وقف کرد بر سکنی آن سرای عمارت لازم شود و اگر بر فرزندان خود وقف کرد عمارت بر فرزندان بود و اگر فرزندان از عمارت امتناع آورد و یا عاجز شدند قاضی آن سرا را اجارت دهد و از اجرت آن عمارت کند و اگر سرای وقف خراب شد و عمارت کرده شد و چیزی از بناء وقف باقی ماند اگر عمارت وقف حاجت بود در عمارت صرف کنند و اگر حاجت نیست نگاه دارد تا وقت حاجت بکار آید و در میان مستحقان قسمت نکنند مسئله اگر واقف اجرت وقف را برای خود معین کرد یا ولایت وقف برای خود شرط کرد درست بود و بقول محمد و شافعی رحمة الله علیهما تعیین اجرت برای خود جایز نبود مسئله اگر واقف ولایت برای خود شرط کرد و او خائن است قاضی از وی بستاند اگرچه در وقف شرط کرده است که هیچ سلطانی و قاضی وقف از دست من نستاند فصل اگر مسجدی بنا کرد ملک مالک از وی زایل نشود تا از ملک خود افراز نکند برای علاحده و تا مردمان را اذن نکند بنماز و چون در آن مسجد یکی نماز گذارد ملک مالک زایل شود و بقول ابی یوسف اگر گفت که این زمین را مسجد کردانیدم ملک او زایل شود پیش از آنکه نماز گذارد و بر روایتی از محمد برای زوال ملک نماز بجماعت شرط است مسئله اگر مسجد برا بنا کرد و در زیر مسجد سردابه کرد و یا بالای مسجد خانه برآورد و در آن مسجد بطرف راه جداگانه کرد و یا میانه سرای مسجد کرد و مردمان را بدر آمدن اذن کرد در هر دو صورت فروختن این مسجد جایز بود و بعد موت او

میراث نشود مسئله اگر سقایه یا کاروان سرایی و یا رباطی و یا مقبره
بنا کرد و ملک مالک زایل نشود تا حاکم حکم نکند و بقول ابی یوسف رحمة الله علیه مجرد
قول ملک زایل شود و بقول محمد رحمة الله علیه چون مردمان از سقایه آب خورند
و در کاروان سرایی و رباط ساکن شوند و در مقبره دفن کنند آنگاه ملک زایل
شود مسئله اگر چیزی از راه داخل مسجد کنند و یا چیزی از مسجد در شارع درآرند
جایز بود

کتاب البیوع

بیع عبارت از مبادله مال بمال بتراضی بایع
و مشتری است و بایجاب و قبول و بتعاطی لازم شود و هر کدام که از مجلس
پیش از قبول برخاست ایجاب باطل شود مسئله بیع بدراهم غیر مشار الیهم
که قدر و صفت او بیان کرد لازم شود مسئله اگر بدراهم معین مشار الیهم
بیع کرد جایز بود اگرچه قدر و صفت او بیان نکند مسئله بیع بثمن حال و مؤجل
باجل معلوم جایز بود مسئله اگر بدراهم مطلق فروخت بر دراهمی واقع شود که
غالب در شهر نقد میکنند و اگر نقود در مالیت برابر نیست و در رواج برابر بود و
بیع کرد اسم غالب نبود بیع فاسد بود مگر آنکه از دراهم بیان کند مسئله جایز
است بیع طعام و حبوب بشرط کیل و بمجازفه و در تقدیر بسنگی معین که
قدر او معلوم نبود مسئله اگر راس گندم فروخت مثلا هر پیمانه بدرهمی
در یک صاع بیع جایز بود مسئله اگر رمه گوسپندان فروخت هر گوسپندی
بدرهمی و یا جامه فروخت هر گزی بدرهمی بیع در همه فاسد شود اگر مقدار
همه گوسپندان و مقدار همه گزهای آن جامه در مجلس بیع بیان کرد
بیع در تمام بود و در همه جامه درست بود و بقول صاحبین که کل رمه و کل جامه
بیان نکرد بیع جایز بود مسئله اگر توده گندم بشرط آنکه صد پیمانه
است بصد درم و کم از آن یافت کمتر از ثمن [illegible] یا بیع فسخ کنند

واکر زیاده یافت بایع را بدهد و اکر جامه خرید یا زمینی بران که صد کز است
بصد درم و کم ازان یافت به تمام بهاء بستاند یا بکذارد و اکر زیادت یافت
مشتری را بود و بایع را خیار نبود مسئله اکر زمینی را که صد کز است ده کز
به ده درم فروخت بیع فاسد بود و اکر از صد سهم ده سهم به ده درم فروخت
جایز بود و بقول صاحبین بیع به ده درم ده کز نیز جایز بود مسئله اکر تنکی
جامه خرید بران که در وی ده جامه است و نه جامه یا زیاده یافت بیع فاسد بود و
اکر بهاء هر جامه معین کرده بود و نقصان یافت بقدر آن درست بود و
مشتری مخیر بود هر جامه که بهای معین کرده است بستاند یا بیع فسخ کند
و در زیاده بیع فاسد شود مسئله اکر جامه خرید بران که ده کز است
به ده درم هر کز بدرمی و ده و نیم کز یافت به ده درم بستاند بی خیار و اکر نه و نیم کز
یافت به نه درم بستاند و یا فسخ کند و بقول ابی یوسف رحمة الله علیه
در فصل اول اکر خواهد به یازده درم بستاند و در فصل دوم اکر خواهد به ده درم
بستاند و بقول محمد رحمه الله علیه در فصل زیادت اکر خواهد به ده و نیم درم بستاند و در
فصل نقصان اکر خواهد به نه و نیم درم بستاند فصل در بیع سرای
بناء و مفاتیح و اغلاق در آید و در بیع زمین درخت [illegible] ذکر در آید
اما در بیع زمین زرع است و اثمار میوه مکر در بیع ذکر کنند مسئله اکر درخت
میوه دار فروخت میوه بایع را بود مکر آنکه در بیع ذکر کنند و بایع را کویند که میوه
ببرد و درخت مشتری را تسلیم کن و بقول شافعی رحمة الله علیه بکذارند تا میوه [illegible]
بعده ببرد مسئله اکر میوه بر درخت فروخت جایز بود اکر چه صلاح
وی ظاهر بود یا نبود و مشتری را در حال میوه ببرد و اکر شرط کرد که میوه بر درخت
بکذارد بیع فاسد شود مسئله اکر میوه بر درخت فروخت [illegible]

استثنا کرد جایز بود مسئله اگر گندم در خوشه و یا باقلی در پوست فروخت
جایز بود و بقول شافعی رحمة الله علیه بیع باقلی سبز جایز نبود مسئله اجرت
کیال بر بایع است و اجرة شمردن و وزن کردن بها بر مشتری است مسئله اگر
کالای بکالای فروخت هر دو برابر تسلیم کنند و اگر کالا به ثمن فروخت اول
ثمن تسلیم کند بعده مبیع تسلیم کند باب خیار الشرط شرط خیار
جایز است بایع و مشتری را مسئله اگر یکی از بایع و مشتری
یا هر دو خیار شرط کردند از ۳ روز و یا کمتر از آن درست بود و بیشتر از
۳ روز درست نبود و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما زیاده از ۳
روز جایز بود بشرطی که مدت معلوم باشد مسئله اگر زیاده از ۳
روز خیار شرط کرد و در ۳ روز بیع اجازت کرد جایز بود و بقول
شافعی و زفر رحمهم الله جایز نبود مسئله اگر کالای فروخت بشرطی
که اگر مدت ۳ روز ثمن نقد نکند میان ایشان بیع نباشد جایز بود
زیاده از ۳ روز جایز نبود و بقول محمد رحمة الله علیه جایز بود و بقول زفر
رحمة الله علیه شرط ۳ روز نیز جایز نبود و اگر ۳ روز ثمن نقد کرد
بالاتفاق بیع جایز بود مسئله خیار بایع را بود مبیع از ملک وی
بیرون نیاید و اگر مشتری قبض کرد و هلاک شد بر وی
قیمت واجب آید مسئله اگر خیار مشتری را بود مبیع از ملک بایع بیرون
آید و مشتری مالک نشود و اگر مشتری قبض کرد و مبیع بدست وی
هلاک شد ثمن واجب آید و بقول شافعی رحمة الله علیه قیمت واجب آید و بقول
صاحبین بخیار مشتری مبیع از ملک بایع بیرون آید و ملک مشتری شود
مسئله اگر خیار مشتری است مبیع در قبض وی معیب شد ثمن واجب آید

مسئله اگر زن خود را بشرط خیار خرید نکاح باقی بود و بعد از وطی تواند
که رد کند و بقول صاحبین نکاح فاسد شود و بعد از وطی نتواند که رد کند مسئله
اگر صاحب خیار در غیبت متعاقد دوم بیع اجازت کرد جایز بود و فسخ جایز
نبود مگر بحضور او و بقول ابی یوسف و شافعی رحمة الله علیه فسخ نیز غیبت جایز بود
مسئله بگذشتن مدت خیار و بموت صاحب خیار و یا آزاد کردن و
مدبر و مکاتب کردانیدن مشتری در مدت خیار بیع تمام شود و بقول شافعی
رحمة الله علیه در موت مدت خیار بورثه منتقل شود و بقول مالک بگذشتن مدت
بی اجازت و بموت صاحب خیار بیع باطل شود مسئله اگر صاحب
خیار مشتری بود او بحکم شفعه جوار خانه بستد بیع تمام شود مسئله اگر
مشتری خیار دیگری شرط کرد جایز بود و هر کدام که اجازت و یا فسخ کند
جایز بود و بقول زفر رحمة الله علیه بیع فاسد شود مسئله اگر خیار مر بایع و
مشتری راست و یکی اجازت کرد و دوم فسخ کند سابق اولی
بود و اگر هر دو برابر بود فسخ اولی بود مسئله اگر دو بنده فروخت بهزار درم بر آنکه
در یکی خیار بود اگر بهای هر دو بنده جداگانه معین کرد و خیار نیز در بنده معین
کرد جایز بود و اگر خیار و بهای هر بنده معین نکرد جایز نبود مسئله اگر
دو و یا سه جامه خرید بر آنکه مشتری را خیار باشد و هر کدام که خواهد بده
درم باختیار کند بیع جایز بود و در چهار جامه جایز نبود و بقول زفر و شافعی رحمهم الله
در هر دو مسئله بیع فاسد بود مسئله اگر دو کس کالای خریدند بشرط
خیار و یکی اجازت کرد دوم نتواند که فسخ کند و بقول صاحبین تواند مسئله
اگر بنده خرید بشرط آنکه نان پزد یا نویسنده است و بخلاف آن بود
مشتری مخیر بود و تمام بهای بستاند و یا بیع فسخ کند باختیار رد

خریدن کالای که ندیده است جایز بود چون ببیند تواند که رد کند اگرچه پیش از دیدن رضا داده است و بقول شافعی رحمة الله علیه بیع پیش از دیدن جایز نباشد **مسئله** اگر کالای را فروخت که ندیده است بایع را خیار نبود **مسئله** خیار رویت باطل شود بدانچه خیار شرط باطل شود **مسئله** اگر وی ظاهر راس غلام یا روی بنده کنیزک و یا روی و سرین دابه و یا ظاهر جامه ببیند و یا درون سرای ببیند در حال رد نکند خیار رویت ساقط شود و بقول زفر رحمة الله علیه در آمدن درون سرای و باز کردن جامه شرط است برای سقوط خیار رویت و بقول محمد رحمة الله علیه روی دابه دیدن کافیست **مسئله** نظر وکیل بقبض او همچو نظر موکلست در سقوط خیار رویت و نظر رسول مشتری خیار او باطل نشود و بقول صاحبین نظر وکیل بقبض خیار رویت ساقط نشود **مسئله** اگر نابینا چیزی خرید جایز بود و خیار او ساقط شود بمالیدن مبیع اگر بمالیدن معلوم شود و آنچه ببوی معلوم شود خیار نابینا ببوی بود و آنچه چشیدنی است خیار نابینا بچشیدن ساقط شود و در عقار چون بر نابینا صفت کنند و رد نکرد خیار رویت ساقط شود و بقول ابی یوسف رحمة الله علیه اگر نابینا در سرای ایستاد و اگر بینا بودی بدیدی و گفت رضای دادم خیار وی ساقط شود **مسئله** اگر یکی از دو جامه پیش از خریدن دید و هر دو جامه را خرید و بعده دوم جامه را دید تواند که هر دو جامه رد کند **مسئله** بمردن مشتری خیار رویت ساقط شود و رویت او میراث نشود و بقول شافعی رحمة الله علیه میراث شود **مسئله** اگر چیزی را خرید که پیش از خریدن دیده بود اگر همیدان صفت یافت نتواند که رد کند و اگر متغیر یافت تواند که رد کند و اگر

میان بایع و مشتری در تعیین مبیع اختلاف شد قول بایع معتبر بود با سوگند و اگر میان ایشان در رویت اختلاف شد قول مشتری معتبر بود مسئله اگر شخصی جامه خرید و پیش از رویت یک جامه ازان فروخت و یا بخشید و تسلیم کرد نتواند که بخیار رویت و یا خیار شرط جامهای باقی رد کند و بخیار عیب تواند که رد کند

باب خیار العیب

اگر در مبیع عیبی یافت بتمام بها بستاند و یا رد کند مسئله هر چه بسبب او نقصان ثمن شود نزدیک تجار ان عیب بود چون گریختن بنده و بول در بستر کردن و دزدی کردن و دیوانگی و گنده دهن و بغل و زنا کردن و فرزند زنا در کنیزک عیب است و در غلام عیب نیست و کفر در غلام و کنیزک عیب است و نزدیک امام شافعی رحمة الله علیه زنا مطلقا عیب است یعنی در غلام و کنیزک چنانچه دزدی و کفر مسئله نادیدن حیض و استحاضه و سرفه قدیم و دامی که فی الحال طلبیده شود و موی و آب در چشم عیب است مسئله نزدیک مشتری عیبی دیگر حادث شد مشتری بر بایع رجوع بنقصان کند و یا برضا بایع رد کند مسئله اگر جامه را خرید و بعد از بریدن در جامه عیب یافت بنقصان رجوع کند مگر آنکه بایع بعیب بریده قبول کند مسئله اگر مشتری بعد از بریدن و دوختن و یا بعد از رنگ کردن جامه بر عیبی مطلع شد و یا بعد از تر کردن لیست بروغن عیب یافته است رجوع بنقصان کند مسئله اگر این جامه و لیست را که بعد از دوختن و رنگ کردن و بروغن تر کردن عیب یافته است بدیگری فروخت رجوع نکند و نزدیک صاحبین رجوع کند مسئله اگر بنده را خرید و آزاد کرد بر مالی یا مکاتب کرد و یا موسی او را کشت و یا طعام خرید تمام و یا بعض ازان خورد بعده عیب یافت درین مسایل

رجوع بنقصان نکند وبقول ابی یوسف رحمه الله علیه اگر مشتری بنده را کشت بر
بایع رجوع کند ودر مسئله طعام بقول ابی یوسف ومحمد رحمهم الله درانچه خورده است رجوع
بنقصان کند وباقی طعام رد کند واگر تمام طعام خورده است رجوع کند بر تمام نقصان
مسئله اگر بنده را خرید وازاد کرد ویا بنده بر وبعده مطلع شد بر عیب
رجوع بنقصان کند وبقول شافعی رحمة الله علیه در عتق رجوع نکند مسئله
اگر بیضه ویا خیار ویا جوز یا خربزه خرید وشکست وفاسد یافت واگر در وانتفاع
تواند کرفت رد نکند ورجوع بنقصان کند واگر منفعت نتواند کرفت رد کند وبکل
ثمن رجوع کند وبقول شافعی رحمة الله علیه اگر برای ان شکست تا عیب روشن کند
در مسئله اولی نیز تواند که رد کند مسئله اگر مشتری مبیع را فروخت وبرو وی
رد شد بسبب عیب اگر بحکم قاضی رد شد مشتری اول تواند که بر بایع
خود رد کند واگر بر رضا او رد شد بی حکم قاضی نتواند که بر بایع اول رد کند
مسئله اگر بنده را خرید وقبض کرد وبعد دعوی عیب کرد مشتری را
جبر نکنند برای دفع ثمن تا انگاه که مشتری بینه اقامت کند ویا بایع سوگند
خورد واگر مشتری میگوید گواهان من در شام اند بایع را سوگند دهند و
ثمن تسلیم کند مسئله اگر مشتری دعوی میکند که این بنده گریزپای است
بایع را سوگند ندهند مگر که مشتری بینه اقامت کند که ان بنده نزدیک وی
گریخته بود وبعده بایع را سوگند دهند که نزدیک تو هرگز نگریخته است مسئله
کنیزکی خرید وقبض کرد وثمن تسلیم کرد وبعده مشتری در کنیزک عیب یافت
ومیخواهد که رد کند وبایع میگوید همین کنیزک را با چیزی دیگر فروخته ام مشتری
میگوید که همین کنیزک تنها فروخته قول مشتری معتبر بود مسئله اگر دو بنده
را یک صفقه خرید یکی را قبض کرد ودر دوم عیب یافت مشتری

مخیّر بود یا هر دو قبول کند و یا هر دو رد کند و بقول ابی یوسف اگر در مقبوض
عیب یافت هر دو را رد کند و اگر هر دو بنده قبض کرد و بعد از ان در یکی عیب
یافت رد کند معیب را مسئله اگر مشتری بعضی مکیل را و یا موزون
را معیب یافت یا تمام رد کند و یا تمام قبول کند و اگر بعضی از مکیل را و یا موزون
را مستحق باستحقاق برد اگر پیش از قبض مشتری برد تواند که رد کند و اگر
بعد از قبض برد مشتری نتواند که باقی رد کند و اگر بعضی جامه مستحق
باستحقاق برد مشتری مخیّر بود که جامه باقی رد کند بر بایع و یا تمام بها رجوع
کند و یا باقی نگاه دارد و بحساب آن از ثمن رجوع کند مسئله اگر مشتری
جاریه معیب را مداوات کرد و یا جامه معیب را بپوشید و یا بر دابه معیب
سوار شد در حاجت خود نتواند که رد کند و رضا بود بعیب و اگر سوار شد
تا دابه را آب دهد یا برای او علف بخرد یا بر بایع رد کند رضا نبود تواند که رد کند
مسئله اگر بنده را در قبض مشتری دست ببرند بسبب دزدی
که پیش از بیع کرده بود نزدیک بایع و مشتری را معلوم نبود تواند که بنده بیع
کرده را رد کند و تمام بها را بستاند و بقول صاحبین بنده را الی عیب دزدی
قیمت کنند انچه نقصان شود بحساب آن از ثمن رجوع کند مسئله اگر
بایع بشرط براءة جمله عیوب کرد جایز بود مشتری نتواند که بسبب عیب رد کند
اگرچه جمله عیوب نشمرد و بقول شافعی رحمة الله علیه ان براءة درست نباشد

باب البیع الفاسد

مسئله فروختن مردار و خون و خوک و می
و آزاد و ام ولد و مدبر و مکاتب روا نباشد و بقول شافعی رحمة الله علیه
بیع مدبر مطلقا جایز بود و اگر این اشیا بر دست مشتری هلاک شد ضامن
نشود و بقول صاحبین در مدبر و ام ولد بر مشتری ضمان واجب شود

مسئله روا نباشد فروختن ماهی پیش از گرفتن و فروختن پرنده در هوای
و فروختن حمل کنیزک و گوسپند و مثل آن و فروختن آنچه خواهد زاد پیش از انکه حمل
شود و فروختن شیر در پستان و موی اندر صوف که بر پشت
گوسپند و بیرون آنچه از ابی یوسف رحمه الله مسئله اگر گفت که این صوف که بر پشت
گوسپند است فروختم روا نباشد مسئله روا نباشد فروختن
که بر سقف است و فروختن ذراعی ... مسئله اگر صیاد گفت آنچه این
بار از دام صید حاصل شود فروختم و مشتری خرید روا نبود مسئله اگر خرما که
که بر درخت است مقابله خرما که بریده از فروخت مثل ان آنکه هر دو خرما برابر
اندر روا نباشد و این بیع مزابنه گویند و بقول شافعی رحمه الله علیه روا باشد
مسئله اگر دو کس در کالایی راضی شدند بانکه چون بایع یا مشتری
دست بران کالای نهد و یا سنگریزه بران کالای نهد میان ایشان
بیع بود در هر دو صورت بیع درست نباشد اول را بیع ملامسه گویند و
دوم را بیع بالقاء حجر گویند مسئله فروختن یکجامه از دو جامه و فروختن گیاه
چراگاه و اجارت دادن ان جایز نبود و علیه الفتوی مسئله فروختن
زنبوران انگبین جایز نبود و بقول محمد و شافعی رحمهم الله اگر جمع کرده باشد
جایز بود مسئله فروختن کرم قز روا نبود و بعضی جایز بود و فتوی
برین است و بقول ابی حنیفه رحمة الله علیه جایز نبود و بقول ابی یوسف رحمة الله علیه
اگر قز درو ظاهر شده است جایز بود مسئله فروختن بنده گریخته
روا نبود مگر بنده بدست مشتری بود مسئله فروختن شیر زن یک
دو قدح جدا در پستان روا نباشد و بقول شافعی رحمة الله علیه جایز بود و
بقول ابی یوسف اگر شیر کنیزک بود روا باشد مسئله فروختن

موی خوک جایز نبود فاما انتفاع گرفتن موی خوک در دوختن موزه وغیران
جایز بود ودر روایتی از ابو یوسف انتفاع گرفتن بموی خوک کراهیت ست
مسئله فروختن موی ادمی ومنفعت گرفتن بدو وفروختن پوست مردار
پیش از دباغت جایز نبود فاما فروختن پوست مردار بعد از دباغت جایز
بود وبقول امام محمد رحمة الله علیه انتفاع گرفتن بموی ادمی جایز ست
مسئله باک نیست فروختن استخوان مردار ودنبه وپشم وسرون
وانتفاع گرفتن بدین اشیا وبقول شافعی رحمة الله علیه این همه اشیا
نجس ست وانتفاع گرفتن وبیع کردن نیز درست نیست مسئله
اگر خانه زید را بالا ست وعمرا فرود وبالا خراب شد زید بعد از افتادن
وخراب شدن بالا را بفروخت جایز نبود مسئله اگر کنیزک را فروخت
وادعی غلام بود یا برعکس بیع نباشد وبقول زفر رحمة الله علیه بیع منعقد
شود مسئله اگر جاریه بهزار درم خرید وقبض کرد وپیش از تسلیم ثمن
بدست بایع بپانصد درم فروخت جایز نبود وبقول شافعی رحمة الله علیه جایز بود
مسئله اگر جاریه را به پانصد درم خرید وقبض کرد وپیش از اداء ثمن
آن جاریه با جاریه دیگر بدست بایع بپانصد درم فروخت دران جاریه
که از بایع نخرید ست بیع جایز بود ودران جاریه که از بایع خریده ست
بیع جایز نبود مسئله اگر روغن خرید بشرط انکه این روغن با ظرف
وزن کنند به نه او ونه بجای ده رطل کم کنند این بیع فاسد بود واگر بشرط
کرد انچه وزن اوند بود کم کنند جایز بود مسئله اگر روغن در مشک
خرید ومشتری مشک بر بایع رد کرد وزن وی ده رطل ست وبایع میگوید
که ان مشک دیگر ست ووزن ان مشک که در وروغن بود در بیع رطل

و مشتري گفت که این مشک خالیست قول مشتري مقبول بود و موهبته مسئله
اگر مسلماني ذمي را فرمود بخریدن و یا فروختن خمر جایز بود و بقول صاحبیه جایز نبود
مسئله اگر کنیزک فروخت بشرط آنکه مشتري آزاد کند و یا مدبر و
یا مکاتب یا ام ولد گرداند بیع فاسد بود و بقول شافعي رحمة الله علیه بشرط اعتاق
جایز بود مسئله اگر کنیزک حامله را خرید مگر حمل وي این بیع فاسد بود
مسئله اگر بنده را فروخت بشرط آنکه بایع را خدمت کند یکماه و یا
سرای فروخت بشرط آنکه یکماه بایع ساکن شود و یا بشرطي که مشتري
درمي چند ببایع وام دهد و یا بشرطي که مشتري هدیه ببایع دهد و یا بشرطي
که بایع مبیع را سر دو ماه تسلیم کند در جمیع صورت بیع فاسد بود مسئله
اگر جامه خرید بشرط آنکه بایع ببرد و بپیراهن دوزد برای مشتري جایز نبود و
و اگر نعل خرید بشرطي که بایع برابر کند و بنده نعل بر بندد جایز بود و بقول
زفر رحمة الله علیه جایز نبود مسئله اگر کالای فروخت بهای موجل تا نیروز
و مهرجان و صوم النصاری و فطر جهودان اگر بایع و مشتري را معلوم نبود بیع فاسد بود
مسئله کالای فروخت تا آمدن حاجیان و یا دروریدن و یا پاک کردن
و کوفتن غله کشت یا تا وقت انگور بریدن جایز نبود و اگر تا این اوقات
میانجي نبود جایز بود و اگر پیش از رسیدن این اوقات مهلت برانداختند
بیع جایز بود و بقول زفر رحمه الله علیه جایز نبود مسئله اگر آزاد و بنده را
و یا گوسپند مذبوحه و مردار بیک بیع فروخت هر دو جایز نبود و بقول
صاحبیه اگر بهای هر یکي تعیین کرده است در بنده و مذبوحه بیع جایز بود
در آزاد و مردار باطل بود مسئله اگر بنده و مدبر را و یا بنده خود
و بنده دیگري را فروخت و یا ملک و وقف را بیک بیع فروخت

بیع در بنده خود و ملک جایز بود بحصه ثمن ودر مدبر و بنت دیگر و در وقف بیع جایز نبود و بقول زفر رحمة الله علیه در همه بیع فاسد بود باب فی احکام البیع الفاسد مسئله اگر مشتری در بیع فاسد مبیع را قبض کرد باذن بایع و هردو عوض مال بود مشتری مالک شود وقیمت واجب اید و هریکی را ولایت فسخ بیع بود مگر که مبیع از ملک مشتری برون اید به بیع یا هبه و یا ازاد کند و یا بنا کند و بقول شافعی رحمة الله علیه اگر چه قبض کند ملک نشود و بقول صاحبین بنا را اخراب کند وسرای بر بایع رد کند و در فسخ بیع بایع نتواند که پیش تسلیم ثمن مبیع از مشتری بستاند مسئله اگر جاریه را بشرای فاسد خرید و در هردو بدل تقابض شد و مشتری این جاریه را بدست دیگری بربح فروخت ربح را صدقه کند و اگر بایع در ثمن ربح کرد بایع را حلال بود مسئله اگر بر شخصی بمالی دعوی کرد و ان شخص مال داد مدعی ازین مال ربح حاصل کرد و بعده هردو اتفاق کردند که هیچ مالی باقی نبود و مدعی علیه را دادنی نبود مدعی را سود حلال بود مسئله بیع بخش مکروه است و بخش انکه در ثمن زیاده کند و مقصود خریدن ندارد و نیز مکروه است خریداری کردن بر خریدن دیگری و یا دست کردن ثمن و نیز مکروه است تلقی جلب یعنی شخصی از شهری بیرون رود بر کاروانی که طعام سوی شهر اورد تا از ایشان به بهای ارزان بخرد و اگر شهر را زیان ندارد مکروه نبود مگر که نرخ بر اهل شهر پوشیده بود و نیز مکروه است فروختن شهری بدست بیابانی اگر اهل شهر محتاج باشند و نیز مکروه است فروختن بوقت بانگ نماز جمعه مسئله باکی نیست در بیع من یزید یعنی هرکه

زیادت کند بخرد مسئله در میان دو مملوک خورد ذی رحم محرم تفریق نکند
و همچنین اگر یکی خورد باشد نیز تفریق نکند و اگر تفریق کرد مکروه بود و بقول ابی یوسف
رحمة الله علیه بیع جایز نبود در قرابت ولاد و تفریق میان زن و شوی
مکروه نبود و اگرچه خورد باشند و اگر هر دو مملوک و بزرگ اند تفریق مکروه نبود

باب الاقالة

اقالت فسخ است در حق بایع و مشتری
و بیع است جدید در حق ثالث و اقالت درست باشد بمثل ثمن اول و اگر
زیادت از ثمن اول و یا کم از آن شرط کرد ند بغیر عیب در مبیع ثمن
اول واجب اید و شرط باطل بود و بقول ابو یوسف اقالت بیع است
مگر که بیع داشتن ممکن نبود آنگاه فسخ بود و بقول محمد رحمة الله علیه اقالت
فسخ است مگر که فسخ نتوان داشت آنگاه بیع بود و اگر بیع نیز نتوان داشت
اقاله باطل شود مسئله اگر در مبیع بعد حدوث عیب اقالت بکمتر
از ثمن اول میکنند جایز بود مسئله اگر اقالت بغیر جنس ثمن اول کرد
فسخ بود و ثمن اول لازم شود و بقول صاحبین بیع بود مسئله هلاک
ثمن اول مانع اقالت نبود و هلاک مبیع مانع اقالت است و اگر بعضی مبیع هلاک
شد در باقی اقالت جایز بود والله اعلم بالصواب

باب المرابحة والتولیة

مسئله تولیت عبارت از بیع است بمقدار ثمن
اول و مرابحه عبارت از بیع است بمقدار ثمن اول با زیادت ربح و
شرط مرابحه و تولیت آنست که ثمن اول مثلی بود و جایز است که
بایع مزد کازر و رنگریز و علم کشی و مزد تافتن ریسمان و بر داشتن طعام
و مزد راندن گوسپندان بر راس مال ضم کند و بگوید که این کالای
مرا باین مقدار رسیده است و نگوید که بدین مقدار خریده ام فاما مزد

و تعلیم صبیان و اجرت خانه که مبیع دران نگاه داشته است بدین سبب از راس مال
حکم نکند مسئله اگر بایع در مرابحه خیانت کرد مشتری مخیر است
بتمام بها بستاند و یا رد کند مسئله اگر بایع در تولیت خیانت کرد
مشتری مقدار خیانت کم کند و بقول ابی یوسف رحمة الله علیه در مرابحه
و تولیت کم کند فاما در صورت ربح کم کند مقدار خیانت اصل و ربح آن
اصل و بقول امام محمد رحمة الله علیه در هر دو صورت مخیر است مسئله اگر
مشتری جامه بده درم خریده است بعد از قبض بپانزده درم فروخت و
تقابض شد باز بده درم خرید اگر مرابحت فروشد به پنج درم فروشد
و بگوید که این کالای مرا به پنج درم افتاده است و نگوید که به پنج درم خریده ام و
اگر بده درم خرید و باز به بیست درم فروخت بعد از قبض و بعد از تقابض
بدلین باز بده درم خرید مرابحه فروختن جایز نبود و بقول ابی یوسف و امام محمد
رحمهم الله در هر دو صورت مرابحه بده درم جایز بود مسئله اگر بنده ماذون
مدیون جامه را بده درم خرید و بعد از قبض بدست مولی بپانزده درم فروخت
مولی بده درم مرابحه فروشد و همچنین اگر مولی جامه را بده درم خرید و
بعد از قبض بپانزده درم بدست بنده ماذون مدیون خود فروخت
بنده ماذون بده درم مرابحه فروشد مسئله اگر بدست مضارب
ده درم است بنصف ربح و بدین ده درم جامه را خرید و بدست
رب مال به پانزده درم فروخت و رب مال اگر مرابحه فروشد
بدوازده و نیم درم فروشد و بقول امام زفر رحمة الله علیه بیع مضارب بدست
رب مال و رب مال بدست مضارب جایز نبود مسئله اگر جاریه
کالهه را خرید و خود کور شد یا مولی وطی کرد جایز بود که بی بیان

عیب و وطی به بیع مرابحه فروشد اگر مولی جاریه کالمه را خرید و کور کرد و یا بیکانه چشم جاریه کشید و مولی تاوان بستد و یا جاریه بکر را مولی وطی کرد درین سه صورت بی بیان مرابحت نفروشد و بقول ابی یوسف و زفر و امام شافعی رحمة الله علیهما در مسئله اول جایز بود که بی بیان مرابحه فروشد مسئله اگر غلامی را بهزار درم موجل خرید و بیکصد درم فروخت و بیان نکرد و بعده مشتریرا معلوم شد که با موجل گرفته است مشتری مخیر بود و بتمام ثمن قبول کند یا رد کند و اگر مشتری غلامیرا هلاک کند بعده دانست که بمهلت گرفته است هزار و صد درم لازم شود و اگر بتولیه فروخته و بیان نکرد که بمهلت خریده است بعده مشتریرا معلوم شد مشتری مخیر بود و با تمام ثمن قبول کند و یا رد کند و اگر تلف کرد بعده معلوم شد بر مشتری هزار درم حال واجب شود و بقول ابو یوسف مشتری قیمت کالا رد کند و تمام ثمن از بایع بستاند مسئله اگر مردی کالای خرید بهزار درم بمهلت و آن کالا بدست مردی بهزار درم حال فروخت و آن کالا بدست مشتری هلاک شد بعده مشتری را معلوم شد که این کالا بمهلت خریده است بر مشتری هزار درم حال واجب شود و بقول ابی یوسف قیمت کالا رد کند و تمام ثمن از بایع بستاند مسئله اگر کالای بدست مردی فروخت بتولیه بدانچه حاصل او را شده است و مشتریرا معلوم نیست که بایع را بچند درم حاصل شده است بیع فاسد بود و اگر مشتریرا بمجلس بیع معلوم شد مخیر بود بیع غیر منقول پیش از قبض جایز بود و بقول محمد و زفر و شافعی رحمة الله علیهما جایز نیست مسئله بیع منقول پیش از قبض جایز نیست و بقول مالک رحمة الله علیه جایزست در غیر طعام مسئله اگر مکیل را بشرط کیل و یا موزون را بشرط وزن و یا معدود را بشرط عدد

خرید پیش از پیمودن و سنجیدن و شمردن فروختن و خوردن جایز نبود
واگر جامه خرید بشرط ذراع جایز بود که پیش از گز کردن بفروشد و یا بپوشد
و بقول ابی یوسف و محمد رحمهم الله فروختن معدود و پیش از شمردن جایز بود
مسئله بایع را تصرف در ثمن پیش از قبض جایز بود مسئله
جایز ست که مشتری در ثمن زیادت کند یا بایع در مبیع زیاده کند
و یا در ثمن نقصان کند و استحقاق بایع و مشتری در ثمن و مبیع که وزیادتی
بجمیع متعلق ست و بقول شافعی رحمة الله علیه زیادت در مبیع و ثمن جایز نه
مسئله هر دینی که حال ست موجل کند موجل شود مگر قرض و بقول مالک
در قرض نیز تاجیل شود والله اعلم باب الربوا ربوا عبارت از
افزونی مال ست که بی عوض بود در مبادله مال بمال و علت ربوا قدر
و جنس ست یعنی کیل در مکیل ست و وزن در موزونات و بقول شافعی
رحمة الله علیه علت ربوا طعام در مطعومات و ثمنیت در اثمان و بقول مالک
(ای متاع را بالفتح قیمتها ۱۲ شمس اللغات ۱۲)
علت ربوا اقتیات و ادخار ست مسئله بیع مکیل بجنس خود و بیع موزون
بجنس خود برابر دست بدست جایز بود و با فزونی و مهلت جایز نبود
مسئله بیع مکیل بمکیل بغیر جنس و بیع موزون بموزون غیر جنس با فزونی
دست بدست جایز بود و بمهلت جایز نبود مسئله بیع مکیل چون گندم و
جو و خرما و نمک و موزون چون زر و نقره و آنچه منسوب بر اینها بیع او بجنس خود
برابر جایز بود و با فزونی جایز نبود مسئله بیع جید با ردی در جمیع صورت
برابر جایز بود و با فزونی حرام بود مسئله در غیر صرف تعیین شرط
ست نه تقابض و بقول شافعی در بیع طعام بمثل او و غیر مثل او تقابض
شرط ست مسئله جایز ست بیع یک حفنه بدو حفنه و یک جوز بدو جوز

و یک سیب بدو سیب یک بیضه بدو بیضه و یک جوز بدو جوز و یک خرما بدو خرما و یک فلس بدو فلس بشرط آنکه هردو معین باشد و بقول شافعی رحمة الله علیه بیع یک مشت گندم بدو مشت گندم و یک سیب بدو سیب و یک بیضه بدو بیضه و یک جوز بدو جوز و یک خرما بدو خرما و مثل آن جایز نبود و بقول محمد رحمة الله علیه بیع یک فلس بدو فلس جایز نبود مسئله اگر گوشت گوسپند بگوسپند و گوشت ستور بستور و یا گوشت گوسپند بستور یا گوشت ستور بگوسپند بیع کرد در جمیع صورت بیع جایز بود و بقول محمد و شافعی رحمهم الله گوشت گوسپند بگوسپند و گوشت ستور بستور جایز نبود مگر که گوشت مفروز زیادت بود از گوشتی که در گوسپند و یا ستور است تا گوشت برابر گوشت بود و زیاده گوشت بمقابله سر و پاچه و پوست و غیر آن بود جایز بود مسئله بیع کرباس به پنبه جایز بود باجماع مسئله بیع خرما تر بخرما تر جایز است و بقول شافعی رحمة الله علیه جایز نیست مسئله فروختن خرما خشک بخرما تر برابر پیمانه و بیع انگور تر بانگور خشک و بیع انگور بمویز برابر جایز است و بقول ابی یوسف و محمد و شافعی رحمة الله علیهم بیع خرما تر بخرما خشک و بیع انگور بمویز جایز نبود مسئله فروختن گوشت گوسپند بگوشت ستور و یا بگوشت شتر برابر یا زیاده جایز بود مسئله بیع گوشت ستور بگوشت گاو میش زیادت جایز نبود و همچنین بیع گوشت بز بگوشت میش نیز زیاده جایز نبود مسئله بیع شیر گوسپند بشیر ماده گاو بزیادت جایز بود و بقول شافعی رحمة الله علیه جایز نبود مگر برابر مسئله فروختن سرکه خرما بسرکه انگور بزیادت جایز بود مسئله فروختن پیه شکم بسرین و یا بگوشت بزیادت جایز بود مسئله فروختن نان گندم بگندم و یا بآرد گندم

نیز یاده جایز بود فتوی برین است و بروایتی از ابی حنیفه رحمة الله علیه جایز نبود
مسئله فروختن گندم باره گندم و بابه پست گندم جایز نبود خواه برابر
باشد خواه زیاده مسئله فروختن چوب زیتون بروغن زیتون
و یا فروختن کنجد بروغن کنجد درست نباشد مگر که روغن زیادت
بود از آن روغن که در کنجد و زیتون است بعده روا باشد که زیاده بمقابله
کنجاره باشد مسئله فروختن جابت گندم بآرد گندم یا پست گندم جایز
نبود خواه کم باشد یا زیاده مسئله وام ستدن نان بوزن جایز
بود بشمار جایز نبود و این نزدیک ابی یوسف رحمة الله علیه است فتوی
برین است و بقول ابی حنیفه رح بهردو طریق جایز نبود و بقول محمد رحمة الله علیه
بهردو طریق جایز بود مسئله میان بنده و مولی و میان مسلمان
و حربی مسلم در دار حرب ربوا نبود و بقول ابی یوسف و شافعی رحمهم الله
میان مسلمان و حربی در دار حرب ربوا بود باب الحقوق
بخریدن منزل منزلی که بالاست در بیع در نیاید مگر که ذکر کنند در بیع بکل
حق هو له او بمرافقه او بکل قلیل او کثیر هو فیه او منه مسئله اگر بیت
خرید در بیع بکل حق و بمنافع ذکر کرد بالاء آن در بیع در نیاید تا بالاء
در بیع لبیع ذکر نکند مسئله اگر سرای خرید آن در بیع درآید و بالا
آن سرای نیز درآید مسئله در ساباط خریدن سرای در نیاید مگر ذکر کنند
بکل حق هو له او بمرافقه او بکل قلیل و کثیر هو فیه او منه و بقول ابی یوسف و محمد رحمهم الله
اگر ساباط درون سرای است نیز اگر نکند که بکل حق هو له کنند ساباط در بیع درآید
مسئله اگر از سرای بیت و یا منزل و یا مسکن خرید طریق و مسیل
در بیع در نیاید مگر بکل حق هو له او بمرافقه ذکر کنند مسئله اگر مردی زمین خرید

مترتب در بیع در نیاید بر نیز ذکر مسئله از سرای بیت و یا منزل و یا مسکن
اجارت داد طریق و مسیل در اید الی آنکه حقوق و مرافق ذکر کند باب
الاستحقاق اگر مردی جاریه خرید و در قبض او فرزند آورد و مردی استحقاق
جاریه بینه ثابت کرد جاریه را با فرزند ببرد و اگر مشتری خود اقرار جاریه برای
او کرد و فرزند در اقرار در نیاید زیرا که بینه حجت متعدیست نه اقرار مسئله تناقض
در دعوی ملک مانع ملک نیست تا اگر از شخص طلب هبه کرد یا طلب شرا کرد و بعده
دعوی ملک کرد پیش از هبه و یا پیش از سرای دعوی او نشنوند برای تناقض
و در دعوی حریت و طلاق و نسب تناقض مانع نیست تا اگر بنده مشتری را
گفت مرا بخر که من بنده ام و او بخرید و این بنده آزاد پیدا شد اگر بایع
حاضر بود و یا غایب بود و معلوم بود که کجاست مشتری را بر بنده هیچ نرسد
و اگر بایع معلوم نبود که کجاست مشتری بر بنده ثمن رجوع کند و بنده
بر بایع رجوع کند و بقول ابی یوسف رحمه الله در هر دو صورة مشتری بر بنده
رجوع نکند چنانچه در رهن مسئله اگر بنده گفت مرا گرو بستان که
من بنده ام و زید گرو کرد و این بنده آزاد بود زید بر بنده هیچ حال بوام
رجوع نکند فاما بر راهن وام رجوع کند مسئله اگر مردی در سرای
حقی مجهول دعوی کرد و صاحب سرای لیصد درم صلح کرد و بعضی از این سرای
مردی دیگر باستحقاق برد مدعی علیه بر مدعی بر او هیچ رجوع نکند و اگر دعوی
تمام سرای کرده بود بعده صلح کرد و مدعی علیه حصه آن از مال صلح بر مدعی
او رجوع کند مسئله اگر مردی ملک غیر بی اذن او فروخت مالک
مخیر بود در اجارت و فسخ و در اجارت بقای مبیع و بقای متعاقدین شرط
است و بقای ثمن نیز در اجارت شرطست اگر از جنس عروض باشد

و بقول شافعی رحمة الله علیه بیع فضولی منعقد نشود مسئله اگر مردی
بنده زید را غصب کرد و فروخت و مشتری آزاد کرد و بعده زید بیع
غاصب را اجازت کرد عتق درست باشد و بقول محمد و زفر عتق درست نباشد
و اگر مشتری از غاصب قبض کرد و بدست دیگری فروخت و مالک بیع اول را
اجازت کرد بیع دوم جایز نبود و اگر دست بنده مغصوب نزدیک مشتری
برید و مشتری ارشش بستد و مولی بیع غاصب را اجازت کرد ارشش مشتری
را بود و آنچه از ارشش زیاده بر نصف ثمن بود صدقه دهد مسئله اگر بنده
غیری را فروخت بی اذن او و مشتری بینه اقامت کرد بر اقرار بایع که مولی
او را به بیع بنده اذن نکرده است و یا بر اقرار مولی بنده که مولی بیع نفرموده است
و میخواهد که مبیع را رد کند بینه مشتری نشنوند و اگر بایع فضولی پیش قاضی
اقرار کرد که بی اذن مولی فروخته است و مشتری طلب فسخ بیع کرد بیع باطل
شود مسئله اگر سرای غیری را فروخت و مشتری سرای را در بنای
خود داخل کرد بایع ضامن نشود و بقول امام محمد رحمة الله علیه و بقول اول
از ابی یوسف و شافعی رحمهم الله بایع ضامن شود والله اعلم باب
السلم هر چیزی که ضبط صفت او ممکن بود و مقدار او معلوم شود سلم در وی
جایز بود و آنچه ضبط صفت او و معرفت مقدار او ممکن نبود سلم در وی جایز
نبود پس سلم در مکیل و موزون بجز دراهم و دنانیر و در عددی متقارب
چون جوز و بیضه و فلس و خشت خام و پخته که قالب معلوم بود و در ذرعی
چون جامه [illegible] بیان مقدار کند و صفت جایز بود و
سلم در دراهم و دنانیر و حیوان و در اطراف او و چون سر و پاچه
و در پوستهای معدود و در [illegible] و در [illegible]

و حرمهرت جایز نبود مسئله سلم جایز است در چیزی که از وقت عقد سلم تا وقت
حلول اجل موجود بود تا اگر مسلم فیه بوقت عقد سلم موجود بود و بوقت تمام
شدن مهلت موجود نبود یا در وقت سلم [illegible] منقطع شود و در آخر مهلت
موجود بود سلم جایز نبود و سلم جایز نبود و یا بوقت عقد سلم و بوقت حلول
اجل موجود شود و میان این دو وقت موجود نشود سلم درو جایز نبود و بقول شافعی
رحمة الله علیه اگر در وقت حلول اجل موجود شود جایز بود مسئله سلم در ماهی
تازه در غیر وقتش جایز نبود و در ماهی تازه در وقت وی بوزن معلوم جایز بود و
مسئله در ماهی شور بوزن معلوم سلم جایز بود مسئله سلم در گوشت
جایز نبود و بقول ابی یوسف و محمد رحمهم الله اگر جنس گوشت و نوع او و سن حیوان
و صفت او و موضع بریدن گوشت و مقدار او بیان کنند جایز بود مسئله اگر
سلم بست به پیمانه معین که مقدار او معلوم نبود و یا بگز معین که قدر او معلوم نبود و یا سلم
بست در گندم دهی معین و یا در خرما درختی معین جایز نبود مسئله شرط است
در سلم بیان جنس و نوع و صفت و اندازه و مهلت و اقل او یک ماهست و مقدار
سرمایه اگر سرمایه از جنس مکیل و یا موزون و یا معدود بود و بیان جای تسلیم
مسلم فیه اگر مسلم فیه حمل و مؤنت داشته باشد و اگر در مسلم فیه حمل و مؤنت نیست در بیان
عقد سلم تسلیم کنند و قبض سرمایه پیش از آنکه هر دو متعاقد جدا شوند شرط است و بقول
ابی یوسف و محمد رحمهم الله چون سرمایه معین بود بیان او و بیان مکان تسلیم شرط
نیست در سلم و مسلم فیه را در موضع عقد سلم تسلیم کنند مسئله اگر [illegible]
یک خروار گندم در سلم [illegible] بود [illegible]
[illegible] صد درم [illegible] بود و بقول
[illegible] تمام عقد فاسد شود مسئله [illegible]

پیش از قبض جایز نبود تا اگر دیگری را در مسلم فیه شریک میکنند و یا مسلم فیه را تولیت
بفروشند جایز نبود مسئله اگر در سلم اقاله کردند رب سلم نتواند که بدل سرمایه از مسلم الیه
چیزی دیگر بستاند مسئله اگر مسلم الیه یک خروار گندم خرید رب سلم را فرمود تا
از بدل مسلم فیه قبض کند جایز نبود و اگر مسلم الیه رب سلم را فرمود که اول بار برای
او قبض کند بعده برای خود قبض کند و او هم چنان کرد یعنی یکبار برای او پیمانه
کرد بار دوم برای خود پیمانه کرد جایز بود و اگر یک خروار گندم خرید بیع را
فرمود تا بدل قرض خود قبض کند جایز بود مسئله اگر در خروارهای گندم سلم بست
و رب سلم مسلم الیه را فرمود تا بظرف رب سلم کیل کنند و مسلم الیه بغیبت رب سلم
مسلم فیه را بظرف او کیل کرد قبض نبود و اگر طعام معین بخرید و بایع را فرمود
تا بظرف مشتری کیل کند بایع در غیبت مشتری آن را او کیل کرد قبض بود مسئله
اگر کنیزی در خروار گندم سلم بست و مسلم الیه جاریه را قبض کرد بعده اقاله
کردند پس جاریه بدست مسلم الیه بمرد یا پیش از اقالت جاریه مرد اقالت
باقی بود در مسئله اول و درست باشد در مسئله دوم و قیمت جاریه در هر دو
صورت واجب آید بر مسلم الیه روز قبض را اگر جاریه خرید بهزار درم بعده اقالت
کردند بعده جاریه بدست مشتری بمرد اقالت باطل شود و اگر بعد از موت
جاریه اقالت کردند نیز اقالت باطل شد مسئله اگر مسلم الیه میگوید
ردی شرط کرده ام و رب سلم میگوید که هیچ شرط نکرده ام قول مسلم الیه
معتبر بود و اگر رب سلم دعوی شرط ردی میکند و مسلم الیه منکر است
قول رب سلم معتبر بود و بقول ابی یوسف و محمد رحمهما الله قول مسلم الیه
معتبر بود و اگر رب سلم دعوی اجل میکند و مسلم الیه منکر است قول رب سلم
معتبر بود بالاتفاق و اگر مسلم الیه دعوی اجل میکند و رب سلم منکر است

قول مسلم الیه معتبر بود و بقول ابی یوسف و محمد رحمهم الله قول رب السلم معتبر بود بنجهتی قول مدعی
صفت معتبر بود نه قول منکر صفت مسئله جایز ست سلم استصناع در موزه و
قلنسوه و افتابه چون فرما ینده به بیند مخیر بود و پیش از انکه خرنده به بیند صانع
تواند که بدست دیگری فروشد و صورت استصناع انست که مرد
موزه دوز را بگوید که موزه از ادیم خود اندازه پای من بدوز و چندین مهلت
بچندین درم و پای بنماید و یا زرگر را بگوید که انگشتری برای من از نقره خود
بساز بچندین مهلت و چندین درم و در استصناع موجل حکم سلم بود و بقول
ابی یوسف و محمد رحمهم الله حکم سلم ندارد و الله اعلم

باب مسایل متفرقه

مسئله بیع سگ و یوز و دو کان و پرندگان جایز ست و بقول شافعی رح
بیع سگ اصلا جایز نیست و بروایتی ابی یوسف رحمه الله علیه فروختن سگ گزنده
جایز نبود مسئله حکم ذمی در بیع چون حکم مسلمان است مگر در بیع خمر و خوک که هم چو
مسلمان است در بیع شیر و گوسپند مسئله اگر مردی
گفت مردی را که بنده خود را بدست زید بهزار درم بفروش در انکه من میانجی ام
برای تو صد درم جز هزار درم را و فروخت بیع جایز بود و هزار درم بر مشتری
واجب شود بر میانجی هیچ واجب نباید و اگر گفت بنده خود بدست زید
هزار درم بفروش بدانچه من میانجی ام برای تو بصد درم از بهای آن بنده جز
هزار و بفروخت هزار درم بر مشتری واجب شود و صد درم بر میانجی واجب
شود مسئله اگر کنیزک را بخرید و مشتری پیش از قبض تزویج کرد
و شوهر وطی کرد و طی شوهر نه قبض مشتری بود و نکاح حکم قبض ندارد مسئله
اگر بنده را خرید و مشتری پیش از قبض و تسلیم ثمن غایب شد و
بایع بینه اقامت کرد بشراء و غیبت مشتری پیش از تسلیم ثمن و از

قاضی طلب بیع بنده کرد برای ثمن اگر به غیبت مشتری معروف است بیع بنده جایز نبود و اگر مکان مشتری معلوم نشود بیع بنده برای دفع ثمن جایز بود پس اگر ثمن بیع دوم از ثمن اول زیاده باشد قاضی زیادتی ثمن را برای مشتری اول نگاه دارد تا مشتری حاضر شود و اگر ثمن بیع ثانی از ثمن اول کم باشد آن قدر بایع بر مشتری اول رجوع کند وقتی که بیاید **مسئله** اگر از دو خرنده کالا خریدند یکی پیش از قبض مبیع و تسلیم ثمن غایب شد مشتری حاضر تواند که تمام ثمن به بایع دهد و تمام مبیع قبض کند و حبس کند تا شریک ثمن دهد اگر در ثمن مهلت نباشد و اگر در ثمن مهلت باشد حبس نکند تا مهلت بگذرد و چون شریک غایب حاضر آید نتواند که نصف خود از مبیع قبض کند پیش از دفع ثمن و بقول ابی یوسف رحمة الله علیه حاضر تمام ثمن ادا کرده نتواند که نصیب غایب قبض کند و در نصف غایب از ثمن متبرع بود بر شریک رجوع نکند **مسئله** اگر چیزی را فروخت به هزار مثقال زر و نقره بر مشتری پانصد مثقال زر و پانصد مثقال نقره واجب آید **مسئله** اگر درم جیاد داشت و زیوف داد و دین را معلوم نشد تا تلف کرد دین استیفا شده باشد و بر مدیون هیچ واجب نباشد و بقول ابی یوسف رحمة الله علیه دین تواند که مثل زیوف بدیون رد کند و درم جیاد بستاند **مسئله** اگر مرغی در زمین غیری چوزه و یا بیضه نهاده یا آهو در زمین کسی پنهان شد هر که بگیرد ملک او شود و این حکم جائی بود که صاحب زمین خود را برای صید مهیا نکرده باشد و اگر زمین را برای صید مهیا کرده باشد این همه صاحب زمین را بود **مسئله** آنچه بشرط فاسد باطل شود و تعلیق آن بشرط فاسد جایز نباشد در نسبت بیع و قسمت و اجارت و ...

جامه نشود اگر دیگری گرفت از رو ... والیس بگیرد ۱۳ مسائل شرح وقایه تمام شد

وصلح از مال و ابرا از دین و عزل وکیل و اعتکاف و مزارعت و معاملت و اقرار
اقرار و وقف و تحکیم مسئله آنچه بشرط فاسد باطل نشود زیست قرض و هبه
وصدقه و نکاح و طلاق و خلع و عتق و رهن و ایصار و وصیت
و نصایب و قضا و امارت و کفالت و حوالت و وکالت و اقاله
و دادن ... در تجارت و دعوی نسب و صلح از دم عمد
و جراحت و عقد ذمه و تعلیق رد بعیب و یا بخیار شرط و عزل قاضی

کتاب الصرف صرف عبارت از بیع زر بزر و نقره بنقره
و یا نقره بزر و یا زر بنقره است و اگر زر بزر و یا نقره بنقره فروخته شد
مساوات و قبض هر دو عوض در مجلس صرف شرط است اگرچه یکی جید و
دوم ردی بود و یا یکی ساخته و دوم ناساخته مسئله اگر زر بنقره فروخته
قبض هر دو عوض در مجلس شرط است و لیکن تفاضل جایز بود پس اگر زر بنقره
بگزاف فروخته شد یا آنرا وزن کنند جایز است تا شرطی که هر دو عوض
در مجلس قبض بود مسئله در ثمن صرف پیش از قبض جایز
نبود تا اگر دینار را بدرهم فروخت و قبض نکرد و درهم
را بهای آن درهم نقره جامه خرید جایز نبود و بیع جامه نزد امام
زفر رحمة الله علیه روا بود مسئله کنیزکی را با طوق نقره فروخت
بدو هزار درهم قیمت جاریه هزار درم نقره است و قیمت طوق نیز
هزار درم نقره است و مشتری در مجلس هزار درم ببایع داد و از
مجلس متفرق شدند هزار درم مقبوض بهای طوق بود و همچنین اگر
جاریه را با طوق نقره بدو هزار درم خرید هزار درم در حال و هزار درم
بمهلت بیع جایز بود و هزار درم در حال بهای طوق بود مسئله



اگر تیغ با حلیه فروخت بصد درم و قیمت حلیه او پنجاه درم نقره بود و مشتری پنجاه درم
بالیع داد بیع درست باشد و پنجاه درم مخصوص حصه حلیه بود اگرچه بیان نکرد که
این پنجاه درم حصه حلیه است و همچنین اگر گفت این پنجاه درم از بهای هر دو چیز است
نیز پنجاه درم حصه حلیه بود و بیع جایز بود و اگر هر دو عاقد متفرق شدند و بیع
قبض نشد بیع در تیغ درست بود و در نقره فاسد شود اگر نقره از تیغ جدا میشود
بی ضرر و اگر بی ضرر جدا نمی شود بیع هر دو باطل شود مسئله اگر آوند نقره فروخت
و چیزی از ثمن قبض کرد و از مجلس متفرق شدند بمقداری که ثمن قبض نشده
است بیع باطل شود و در مقداری که ثمن قبض شده است جایز بود و آوند میان
هر دو مشترک بود و اگر بعضی از آوند مستحق باستحقاق برود مشتری مخیر بود
باقی بحصه ثمن بستاند یا رد کند مسئله اگر قطعه نقره فروخت و بعضی
از آن قطعه مستحق باستحقاق برود مشتری باقی که حصه ثمن بستاند بی خیار مسئله
اگر دو درم نقره و یک دینار زر بدو دینار زر و یک درم نقره فروخت جایز بود
یعنی هر دو در مجلس قبض کنند درم مقابله دینار بود و دو درم مقابله دو دینار و
بقول زفر و شافعی رحمهما الله جایز نبود و همچنین اگر یک خروار گندم و یک خروار جو
بدو خروار گندم و بدو خروار جو فروخت جایز بود و هر جنس مقابله خلاف
جنس بود و بقول زفر و شافعی رحمهما الله جایز نبود مسئله اگر یازده درم
را بده درم نقره و یک دینار زر فروخت بیع جایز بود مسئله اگر یک درم
صحیح و دو درم مغشوش بدو درم صحیح و یک درم مغشوش فروخت جایز بود
مسئله اگر زید از عمرو ده درم بافتنی دارد و عمرو بدست زید دیناری
فروخت بمقابله ده درم که بر عمرو بود و یا بده درم مطلق فروخت و عمرو
دینار زر بزید داد در هر دو نوع بیع جایز بود و ده درم از ذمه عمرو بطریق تقاص

ساقط شود و بقول زفر رحمة الله علیه بیع جایز نبود مسئله درم و دینار که
در وی نقره و زر غالب بود حکم زر و نقره خالص دارد تا اگر دراهم خالص
بدراهم مغشوش که نقره غالب دارد میفروشد و یا دنانیر خالص بدنانیر مغشوش
که زر غالب دارد میفروشد یا درم مغشوش بدرم و یا دینار مغشوش بدینار
مغشوش میفروشد اگر برابر بوزن فروشد جایز بود بزیادت و نقصان
جایز نبود و اگر این دراهم و دنانیر مغشوش بوام میستانند جایز نبود مگر
بوزن و اگر در درم و دینار غش غالب است حکم درم و دینار ندارد تا اگر بجنس
خود بتفاضل میفروشد جایز بود و اگر بوزن رواج دارند بیع و استقراض بوزن
کنند و اگر بعدد رواج دارند بیع و استقراض بعدد جایز بود و اگر بهر دو رواج
است بیع و استقراض بهر دو طریق جایز بود و مادام که رواج دارند بتعیین
در بیع و شرا معین نشوند و اگر رواج ندارند بتعیین معین شوند و اگر در دراهم و
دنانیر در آنکه در ایشان غش برابر است در بیع و شرا و استقراض حکم
دراهم و دنانیر دارند که در ایشان فضه غالب است و در صرف حکم غالب غش
دارند پس بیع اینها بجنس خود و کم زیادت و نقصان در مجلس بشرط باشد مسئله
اگر بدراهم مغشوش و یا بفلوس رایجه چیزی خرید و پیش از ادای بها کاسد شد
بیع باطل شود و بقول ابو یوسف رحمة الله علیه بر مشتری قیمت دراهم و فلوس روز
بیع واجب آید و بقول امام محمد رحمة الله علیه قیمت دراهم و فلوس آخرین
روزی که تعامل کرده اند واجب آید مسئله بیع بفلوس نافقه جایز
بود اگر چه تعیین نکند و بیع بفلوس کاسد جایز نبود مگر که تعیین کنند و اگر بفلوس نافقه

را وام ستانند بعده کاسد شد مثل آن فلوس رد کنند و بقول ابی یوسف رحمة الله علیه قیمت فلوس روز قبض واجب آید و بقول محمد رحمة الله علیه قیمت فلوس روز کساد واجب آید مسئله اگر بنصف درم فلوس چیزی خرید درست بود و بقول زفر رحمة الله علیه درست نبود و بر مشتری واجب شود آنچه از فلوس به نیم درم میدهند آن بدهد مسئله اگر صرافی درم بصراف داد و گفت که بدین درم نیم درم را فلوس ده و نیم درم را کم از حبه ده جایز بود والله اعلم

کتاب الکفالت

کفالت از ضم ذمه بذمه دیگر است در مطالبه و کفالت بنفس جایز است بلفظ کفلت بنفس فلان یعنی پایندان شده ام بنفس فلان اگر چه مشهور بود تا اگر از یک مرد و یا دو مرد یا سه مرد پایندان شده ام بنفس او جایز بود و نیز کفالت بنفس جایز بود بلفظی که معبر است از بدن چون رقبه و روح و جسد و راس و وجه فلان و نیز کفالت بنفس بجز شایع جایز بود و منعقد شود چو کفلت بنصف فلان و بثلث فلان و بلفظ ضمنت فلان بلفظ علی و الی و بلفظ انا زعیم به و قبیل به یعنی من پایندانم بنفس فلان مسئله اگر گفت من ضامنم بمعرفت او پایندانی نشود مسئله اگر در کفالت شرط کرد که مکفول به را در وقت معین تسلیم کند لازم شود احضار وی بدان وقت اگر مطالبه کند و اگر از احضار عاجز آید قاضی پایندانی را حبس کند و اگر مکفول عنه غایب شد قاضی کفیل را مدت آمدن و رفتن مهلت دهد و اگر این مدت بگذشت و حاضر نیاورد کفیل را حبس کند و اگر مکفول عنه غایب شد و مکان او معلوم نیست کفیل را مطالبه نبود و اگر کفیل مکفول عنه را حاضر

آورد در مکانی که مکفول له بتواند که مخاصمت کند چنانچه درون شهر کفیل تسلیم کند
بنفس از کفالت بری شود و اگر شرط کرد که در مجلس قاضی تسلیم کند لازم شود که در
مجلس قاضی حاضر گرداند و بقول ابی حنیفه رحمة الله علیه اگر در بازار تسلیم کند
بری باشد مسئله کفالت بنفس باطل شود بموت مطلوب و بموت کفیل
فاما بموت طالب باطل نشود مسئله اگر میانجی بنفس مطلوب را بطالب تسلیم
کرد از ضمانت بری شود اگرچه در حالهٔ کفالت براءة به تسلیم مطلوب بشرط
نشود پس است و اگر مکفول عنه نفس خود را تسلیم کرد از جهت کفیل کفیل بری شود و اگر
وکیل کفیل یا رسول کفیل مطلوب را بطالب تسلیم کرد کفیل بری شود مسئله
اگر کفیل بنفس شد بشرطی که اگر مکفول به را فردا تسلیم نکنم ضامن باشم بدانچه
بر وی است جایز بود و اگر فردا مکفول به را تسلیم نکرد و یا مطلوب بمرد مال را
ضامن شود و بقول شافعی رحمة الله علیه این کفالت جایز نبود مسئله
اگر مردی بر یکی دعوی صد دینار کرد و مردی میانجی شد و گفت اگر فردا
مدعا علیه را بتو تسلیم نکنم صد دینار بر من بود و مدعی طلب کرد و میانجی مدعا علیه را
تسلیم نکرد صد دینار لازم شود مسئله در حدود و قصاص بر میانجی بدادن
نفس جبر نکنند و بقول ابی یوسف و محمد در حد قذف و قصاص بر میانجی دادن
بنفس جبر کنند مسئله در حدود و قصاص حبس نکنند مگر بگواهی دو مرد مستور
یا بگواهی یک عادل که قاضی بعدالت او عالم بود مسئله کفالت بمال جایز
است اگرچه مال مجهول بود چون دینی صحیح باشد و آن هر دینی است که ساقط
نشود مگر باداکردن یا با براءکردن چنانچه گوید میانجی شده ام از وی بهزار
درم و یا گوید میانجی شدام از وی بدانچه ترا بر وی است و یا گفت میانجی شدم
از وی بدانچه برسد ترا ازین بیع و یا گفت آنچه با فلان خرید و فروخت کنی

بر منست و یا گفت آنچه فلان از تو غصب کند بر من ست پس درین مسایل طالب مخیر بود بر کفیل و یا بر مدیون مطالبه کند مگر که در کفالت شرط براة اصیل کرده باشد پس حواله بود چنانچه حواله بشرط عدم براة محیل کفالت است

مسئله اگر طالب از کفیل مطالبه کرد کفیل نیز تواند که از اصیل مطالبه کند و اگر از اصیل مطالبه کند نیز تواند که از کفیل مطالبه کند

مسئله تعلیق کفالت بشرط ملایم جایز ست و آن شرطی ست که بدان حقی واجب شود چنانکه گوید اگر مبیع مستحق شود من ضامنم از ثمن و شرطی که بدان امکان استیفاء بود چنانکه گوید اگر زید از سفر آید من ضامنم و زید مکفول عنه ست و شرطی که بدان استیفاء متعذر شود

مسئله تعلیق کفالت بمجرد شرط جایز نبود چنانکه گوید اگر باد بوزد من ضامنم بنفس او یا بچیزی که در ترست برد و درینصورت کفالت درست بود و مال یا نفس در حال لازم بود

مسئله اگر گفت کفیل شدم بدانچه ترا بر زید است و مکفول له بینه اقامت کرد بهزار درم بر کفیل لازم شود و اگر بینه اقامت نکرد کفیل مصدق بود بدانچه اقرار کند با سوگند و اگر مدیون بزیادت ازان اقرار کند بر کفیل لازم نشود کفالت صحیح ست بامر مکفول عنه و بغیر امر وی پس اگر بامر مطلوب میانجی شد بدانچه ادا کرد بر مطلوب تواند که رجوع کند و اگر بی امر میانجی شد بدانکه ادای کرده مطلوب نتواند رجوع کند

مسئله میانجی پیش از اداء مال بر اصیل مطالبه نکند و اگر مدعی بر میانجی ملازمت کند میانجی نیز بر اصیل ملازمت کند تا خلاص کند و اگر حبس کرده شد کفیل حبس کرده شود مکفول عنه نیز و اگر اصیل مال ادا کرد و میانجی بری شود

واگر طالب اصیل را بری گردانید از دین کفیل نیز بری شود واگر طالب اصیل
را مهلت داد بر کفیل نیز موصل شود واگر طالب کفیل را بری گردانید و یا
از کفیل تاخیر کرد اصیل بری نشود و بروی تاخیر نشود مسئله اگر کفیل یا
اصیل یا رب مال از هزار درم بپانصد درم صلح کرد از پانصد درم دیگر هر دو
بری شوند مسئله اگر گفت طالب مر کفیل را بریت الی من المال
پس میانجی بر مطلوب رجوع کند اگر با مر اصیل میانجی شده است مسئله
اگر طالب گفت میانجی را بری انک و یا گفت بریت میانجی بر مطلوب رجوع
نکند و [illegible] باشد حق طالب را بر مطلوب چنانکه بود و بقول
ابی یوسف در لفظ بریت میانجی بر مطلوب رجوع کند مسئله تعلیق
براءة از کفالت بشرط باطل است چنانکه گوید طالب مر کفیل را وقتی
که بیاید پس تو بیزاری از کفالت مسئله کفالت بنفس در حدود
قصاص و مبیع و مرهون و امانت باطل است مسئله کفالت بثمن
و مغصوب و مقبوض برای خریدن و مبیع بیع فاسد جایز است مسئله
اگر دابه را استیجار کرد برای بار کردن اگر معین بود کفالت بران
جایز نبود مسئله اگر بنده را استیجار کرد برای خدمت و مردی
بخدمت این بنده میانجی شد جایز نبود مسئله کفالت بنفس و مال
جایز نبود مگر بقبول طالب در مجلس عقد کفالت و بقول ابی یوسف
رحمة الله علیه اگر بعد از مجلس طالب را خبر شد و اجازت کرد جایز
بود مسئله اگر در غیبت غرما مریض مدیون وارث را گفت کفیل
شو از من بدینی که بر منست و وارث میانجی شد جایز بود مسئله
اگر مدیون مفلس مرد و مردی از وی میانجی شد برای غرما جایز نبود

و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما جایز بود مسئله اگر جامه مردی
با مردی بیع کرد و ثمن آن جامه از مشتری میانجی شد برای موکل
یا مضارب مال مضاربت فروخت و ثمن از مشتری برای رب
مال میانجی شد جایز نبود مسئله اگر دو شریک کالا مشترک را فروختند
بیک عقد و یک شریک بحصه شریک دوم از ثمن میانجی شد جایز نبود
مسئله اگر بنده را خرید و مردی ضمان عهده شد جایز بود مسئله ضمان
خلاص باطل است و صورت وی آنست که اگر در مبیع استحقاق ازبه تخلیص کند
و بقول ابی یوسف و محمد رحمهم الله ضمان جایز است و این عبارت از
تسلیم مبیع و با تسلیم قیمت اوست بمنزله ضمان درک مسئله کفالت
بمال کتابت جایز نبود فصل اگر مدیون دین بکفیل داد پیش از اداء کفیل
نتواند که باز ستاند و اگر کفیل درین مال ربح حاصل کرد ربح کفیل را بود
و اگر دینی است که بتعیین متعین میشود چنانکه گندم بهتر آنست که ربح مطلوب
رد کنند و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیه رد نکند و اگر طالب یکی میانجی
از سه پی کمروا نمید نتواند که دویم را بتمام دین مطالبه کند مسئله اگر
مردی میانجی شد بر آنچه واجب شود بر وی و یا بر آنچه حکم شود بر وی
بعده مطلوب غایب شد و مدعی بر کفیل بینه آورد که هزار درم بر مطلوب
یافتنی دارد بینه را قاضی بر کفیل نشنود مسئله اگر بر مردی بینه آورد که
هزار درم از زید یافتنی دارد و این مرد بامر او میانجی شده است قاضی
بهزار درم بر هر دو حکم کند و اگر اثبات کفالت بی امر زید کرد
هزار درم بر کفیل حکم شود نه بر زید و در مسئله اول کفیل بر زید آنچه ادا
کرده رجوع کند و بقول زفر رحمة الله علیه رجوع نکند و در مسئله دوم باتفاق

کفیل بر اصیل رجوع نکند مسئله اکر مردی ضمان درک بیع شد این کفالت تسلیم بود تا اکر ضمان درک دعوی ملکیت این بیع کند جایز نبود و اکر در خط بیع کواهی نبشت و مهر کرد و میانجی نشد تسلیم نبود و تواند که دعوی ملکیت کند مسئله اکر از کسی مزدی میانجی خراج شد و یا بدان رهن داد و یا میانجی نوایب و قسمت شد جایز بود مسئله اکر مردی را کفت که برای تو میانجی شدم از فلان بصد درم بمهلت یکماه و طالب کفت که صد درم حالست قول کفیل معتبر بود مسئله اکر کنیزکی را خرید و مردی ضمان درک شد و این کنیزک را مستحقی باستحقاق برد نتواند که مشتری کفیل را بکیرد تا حکم نشود بر بایع بثمن برای مشتری فصل کفالت الرجلین و العبدین مسئله اکر دو مرد دین مردی داد و سند دارند و هر دو میانجی یکدیکر شدند یکی مقدار از دین ادا کرد نتواند که بر همدیون دوم رجوع کند تا زیاده از نصف ادا نکند و اکر زیادت از نصف ادا کرد بر زیادت بر شریک رجوع کند مسئله اکر دو مردی از شخصی میانجی شدند و ان هر دو میانجی از کل مال یکدیکر شدند هر چه یکی از ایشان ادا کند بنصف ان بر شریک رجوع کند و اکر خواهد تمام بر اصل رجوع کند اکر دو شریک مفاوض از شرکت جدا شدند و وامی داد و سند دارند غریم تواند که هر یکی خواهد تمام دین بستاند و هر یک از ایشان بر شریک رجوع نکند مکر که زیاده از نصف ادا کند مسئله اکر دو بنده را بیک عقد کتابت مکاتب کرد اینهمه دو مکاتب از یکدیکر میانجی شدند هر چه یکی از ایشان از مال کتابت چیزی ادا کند نصف ان بر شریک رجوع کند و اکر مولی بیشتر از ادا یکی از ایشان آزاد کرد مولی تواند که حصه مکاتب دوم از هر که خواهد بستاند و اکر مولی

از ازاد و بستد ازاد رجوع کند بر مکاتب اگر از مکاتب بستد مکاتب نتواند
که بر ازاد رجوع کند مسئله اگر مولی از بنده خود میانجی شد بر مالی که بر وی
لازم نیست مگر بعد از عتق اگر چه این بنده حال و بغیر حال گفته است مال حال
لازم شود و اگر مولی مال ادا کرد بعد از عتق بر بنده رجوع کند انچه داده است
مسئله اگر زید بر بکر دعوی رقبه بنده کرد که در قبض بکر است و مردی
بنفس بنده میانجی شد و بنده بمرد و مدعی بر ملکیت بنده بینه اقامت کرد میانجی
قیمت بنده ضامن شود مسئله اگر مدعی بر بنده دعوی مال کرد و مردی
بنفس بنده میانجی شد و بنده بمرد میانجی بری شود مسئله اگر بنده از
مولی باذن او میانجی شد بعده ازاد شد و بنده بعد از عتق مال را ادا کرد و یا
مولی از بنده خود باذن او میانجی شد و بعده بنده ازاد شد و بعد از عتق
او مولی مال ادا کرد هیچ یکی از ایشان بر دیگری رجوع نکند و بقول زفر رحمه الله
هر یکی بر دیگری رجوع کند والله اعلم **کتاب الحوالت** حوالت عبارت
از نقل دین است از ذمه بذمه دیگری مسئله حواله در عین جایز نیست و در دین
جایز است برضاء محتال له یعنی صاحب دین و برضاء محتال علیه یعنی کسی که
حواله قبول کرد چون حواله تمام شد محیل یعنی حواله کننده از دین بری شود و
محتال له بر محیل رجوع نکند مگر بتوی یعنی بهلاک حق و آن وقتی بود که محتال علیه
حواله را منکر شود و سوگند خورد و محتال له را بینه نبود و یا محتال علیه مفلس
بمیرد و درین هر دو صورت محتال له بر محیل رجوع کند و بقول ابی یوسف
و محمد رحمهم الله اگر قاضی بافلاس محتال علیه حکم کرد نیز محتال له بر محیل رجوع
کند مسئله اگر محتال علیه از محیل آنچه بسبب حواله داده است طلب
کرد محیل گوید که بر تو حوالت کردم دینی که مرا بر تو یا ثمنی بوده است

ومحتال علیه منکر ست بر محیل واجب اید مثل انچه محتال علیه ادای کرده ست
مسئله اگر محیل از محتال له طلب کرد بدانچه اورا حواله کرده ست وگفت ترا
حوالت کردم تا برای من قبض کنی محتال له میگوید که مرا برتو دینی یافتی ست
وبران حوالت کرده ومحیل ازدین منکر ست قول محیل معتبر بود مسئله اگر
هزار درم بر یکی امانت نهاد وبران حوالت کرد جایز بود واگران هزار درم
هلاک شد محتال علیه بری شود مسئله سفاتج مکروه ست واین وامی است
که بکسی دهند تا مقرض از خوف راه ایمن بود والله اعلم کتاب
القضاء هرکه اهل شهادت ست اهل قضاست وفاسق اهلیت
قضا دارد چنانچه اهلیت شهادت دارد ولیکن نشاید که فاسق را قضا
دهند مسئله اگر قاضی عادل بستدن رشوت فاسق شد از قضا معزول
نشود فاما مستحق عزل شود واگر قضا برشوت ستد قاضی نشود ونقول
شافعی رحمة الله علیه که قاضی فاسق نشود وقضا فاسق نیز جایز نبود مسئله
فاسق صلاحیت فتوی دارد ونقول شافعی رحمة الله علیه صلاحیت ندارد مسئله
نشاید قاضی تندخو تیزخلق باشد وترشروی ودرشت خوی وجبار وستیزه کار بود وباید که
در پارسائی وصلاحیت باشد وقاضی در عقل وفهم وعلم با حادیث واثار
ووجوه فقه واثق بود واجتهاد قاضی شرط اولیتر ست یعنی اولی انست
که قاضی مجتهد بود وباید که مفتی نیز بدین اوصاف موصوف بود واگر قاضی
خایف ست بر نفس خود از ظلم مکروه بود که قضا قبول کند واگر ایمن ست
قبول قضا مکروه نبود ونشاید که درخواست قضا کند مسئله جایز
ست قبول قضا از سلطان عادل وظالم از اهل بغی مسئله بعد از قبول
قضا تفحص حال دیوان قاضی ماضی کنند ودیوان عبارت از خریطها ست که دران

نسخه سجلات و صکوک و محاضر و غیر آنست و در حال محبوسان نظر کند
پس هر که اقرار کند بحقی یا بینه بر وی اقامت کنند الزام کند مسئله
اگر اقرار نکرد و بینه حاضر نشد بفرماید تا ندا کنند هر روز تا خصم حاضر شود
و در ودیعتها و اجرت وقف عمل کند با بینه و یا با اقرار و بقول قاضی
معزول عمل نکند مگر که ذو الید اقرار کند که قاضی معزول این امانت را
یا وقف و یا اجرت این بدو تسلیم کرده است آنگاه قول قاضی معزول
قبول کند و حکم در مسجد و یا در سرای خود کند و بقول شافعی رحمه الله علیه در مسجد
نشستن برای حکم مکروه است مسئله هدیه رد کند مگر که از قرابت
خود و یا از کسی که پیش از قضا هدیه او قبول کرد و در دعوت خاص حاضر
نشود و در نماز جنازه حاضر شود و بیمار را بپرسد و هر دو خصم را برابر دارد در
نشستن و پیش آمدن و در روی یکی از دو خصم نگرستن نظر نکند و با یکی از دو
خصم تبسم و مزاح نکند و یکی از دو خصم اشارت و تلقین حجت نکند و نیز یکی
را از ایشان ضیافت نکند و گواه تلقین نکند که تو گواهی میدهی بچنین
و بقول ابی یوسف رحمة الله علیه تلقین کردن شاهد را تجویز بود اگر متهم
نباشد والله اعلم فصل اذا ثبت الحق مسئله چون حق
مدعی پیش قاضی ثابت شد مدعی علیه را بفرماید تا حق بمدعی دفع کند
و اگر امتناع ار حبس کند در بها متاعی که خریده باشد و در بدل قرض و در مهر
حال و در آنچه بسبب کفالت لازم شود فاما در غیر آن بدیگر اگر مدعا علیه گوید
که من فقیرم حبس نکند مگر که خصم غناء او را ثابت کند بعد حبس کند پس
اگر قاضی مصلحت بیند بعد تفحص کند اگر مالی ظاهر نشد رها کند و غرماء او را از
جدا نکنند [illegible] و ملازمت کنند مسئله اگر مدعا علیه پیش از حبس بینه افلاس اقامت کند

قبول نکنند و اگر بعد از حبس مدعا علیه بینه افلاس اقامت کرد و مدعی بینه بر غنا آورد بینه مدعی اولی بود **مسئله** اگر قاضی از حال محبوس تفحص کرد غنا او ظاهر شد حبس او موید کنند **مسئله** امتناع شوهر از نفقه زن حبس کنند **مسئله** پدر را برای وام فرزند حبس نکنند و اگر از نفقه فرزند امتناع آورد حبس کنند والله اعلم

کتاب القاضی الی القاضی

مسئله اگر قاضی بجانب قاضی دیگر در حقوق نامه بنویسد جایز بود و در حد و قصاص اگر نامه بنویسد جایز نبود **مسئله** اگر پیش قاضی گواهان بحضور خصم گواهی دادند حکم کنند و حکم نامه بنویسد و انرا سجل میگویند و اگر پیش قاضی در غیبت خصم گواهی دادند حکم نکند و نامه بجانب قاضی دیگر بنویسد و دران نامه ذکر شهادت کند تا قاضی مکتوب الیه حکم کند بدان نامه و این نامه را نامه حکمی گویند و در حقیقت این نامه نقل شهادت است و چون نامه بر قاضی فرستند باید که پیش گواهان که بدان قاضی خواهند رفت نامه بخواند و بحضور ایشان مهر کند و بگواهان تسلیم کند و بقول ابی یوسف رحمة الله علیه خواندن نامه و مهر کردن پیش گواهان شرط نیست ولیکن این مقدار شرط است که پیش گواهان گوید که این نامه و مهر منست و چون نامه بمهر قاضی بقاضی دیگر رسد باید که قاضی در مهر نامه نظر کند و نامه در غیبت خصم و شهود قبول نکند **مسئله** اگر گواهان گواهی دادند که این نامه فلان قاضی است در مجلس حکم کرده و این کاغذ نبشت بما تسلیم کرده است و پیش ما خوانده و مهر کرده قاضی نامه را بکشاید و پیش خصم بخواند و انچه در نامه مسطور است بر خصم حکم بالزام کند و نامه قاضی بموت قاضی کاتب و بعزل او و بموت و عزل قاضی مکتوب الیه باطل شود مگر که قاضی در مکتوب نبشته باشد که

که این نامه بدو رسد اگر درین صورت قاضی مکتوب الیه بمرد نامه باطل
نشود و بموت خصم نامه قاضی باطل نشود مسئله حکم زن در همه چیزها
جایز است مگر در حدود و قصاص مسئله قاضی خلیفه نگیرد مگر که وی را
بدو تفویض کرده باشند فاما مامور باقامت جمعه جایز بود که خلیفه گیرد بی اذن
امام مسئله اگر پیش قاضی حکم قاضی سابق رفع کردند اگر مخالف
حدیث مشهور و قران و اجماع نبود امضا کند مسئله حکم قاضی
بگواهان دروغ در عقود و فسوخ ظاهرا و باطنا نافذ بود فاما در املاک مرسله یعنی
در ملک مطلق حکم قاضی بگواهان دروغ ظاهرا نافذ شود و باطنا
نافذ نشود و بقول ابی یوسف و محمد و زفر و شافعی رحمة الله علیهما حکم قاضی
بگواهان دروغ در عقود و فسوخ در ظاهر نافذ بود و در باطن نافذ نبود مسئله
حکم قاضی بر غایب جایز نبود مگر بحضور وکیل یا وصی غایب یا بعوض
بر غایب که سبب او دعوی بر حاضر بود پس حاضر بجای خصم
غایب خصم شود چنانکه زید دعوی متاعی کرد که در قبض عمرو است بسبب
شرا از بکر غایب و عمرو منکر شد و زید بینه شرا و ملکیت از بکر
اقامت کرد و قاضی بران حکم کرد و بکر بعد از حکم حاضر شد و از
شرا منکر شد انکار وی معتبر نبود مسئله جایز است که قاضی
مال صغیر را وام دهد و صک قرض بنویسد اما پدر و وصی نتواند که مال
صغیر را وام دهد والله اعلم بالصواب کتاب التحکیم
اگر دو کس مردی را حکم گرفتند تا میان هر دو کس حکم
کند پس حکم به بینه و یا باقرار و یا بنکول حکم کرد جایز بود مسئله
حکم گرفتن در حدود و قصاص جایز نبود مسئله اگر بقتل خطا حکم گرفتند

زیرا که نزدیک ایشان در ظاهر و باطن حکم وی نافذ شود و نزد ایشان صاحبه در ظاهر نافذ میشود

داد بر میت بر عاقله حکم کرد جایز نبود مسئله در حکم اهلیت قضا شرطست
تا اگر کافر یا بنده و یا صبی و یا ذمی یا محدود قذف را حکم گرفتند جایز نبود
مسئله هر یکی از خصمان تواند که پیش از حکم حکم رجوع کنند و چون
حکم حکم کرد لازم بر هر دو خصم مسئله اگر حکم حکم پیش قاضی مرفوع کردند
و امضا کند اگر موافق مذهب او بود و اگر مخالف بود ابطال کند مسئله
باطل ست حکم حکم و حاکم برای پدر و مادر و فرزند و زن خود و حکم حکم و حاکم بر
ایشان جایز بود والله اعلم باب فی مسایل شتی مسئله
اگر خانه یکی علو دارد و دیگری سفل صاحب سفل نتواند که در دیوار خود میخ زند
و یا روزن سوراخ کند بی رضای صاحب علو و بقول ابی یوسف و محمد
رحمهم الله اگر علو را زیان ندارد تواند که بکند مسئله اگر کوچه ست دراز
از ان کوچه کوچه سر بسته بیرون آمده ست اهل کوچه دراز نتوانند که
درین کوچه سر بسته در کنند فاما اگر کوچه مدورست که هر دو طرف او متصل
ست هر یک توانند که درین کوچه مدور در می کنند مسئله اگر
زید بر عمرو دعوی هبه سرای کرد و ازان سرای که در دست عمرو ست و زید
گفت که عمر این سرای را در فلان وقت بمن بخشیده بود تا هبه
طلب کرد و بعد ازانکه عمرو از هبه منکر شده ست باز گفت از و خریده ام و
بینه بر شرا او اقامت کرد بتاریخ سابق از هبه مقبول نبود و اگر تاریخ
شرا او موخر بود از هبه مقبول بود مسئله اگر مردی دعوی کرد که این جاریه
از من خریده و او منکر شده اگر بایع ترک خصومت گرفت بایع تواند که
این جاریه را وطی کند مسئله اگر اقرار کرد که از فلان ده درم
قبض کرده ام بعده میگوید که ده درم زیوف بود تصدیق کنند بسوگند

مسئله اگر گفت که ترا بر من هزار درم است واو رد کرد بعده تصدیق
کرد مقرله را هیچ واجب نباید بر مقر مسئله اگر مردی بر زید دعوی مال کرد
و زید گفت که ترا هیچ وقت بر من چیزی نبود و مدعی بینه بهزار درم آورد و
زید بینه بر اداء ویا بابراء آورد بینه زید مقبول بود و بقول زفر رحمة الله علیه مقبول
نبود واگر زید زیادت کند در جواب دعوی وگفت ترا بر من هرگز چیزی نبوده است و
من ترا نمی شناسم و مدعی بینه بهزار درم آورد و زید بینه بر اداء یا بابراء آورد نشنوند مسئله اگر مردی
بر زید دعوی کرد که این کنیزک بدست من فروخته و زید گفت که کنیزک بدست تو نفروخته
ام و مدعی بینه بشرا آورد و کنیزک را قبض کرد بعده مدعی در کنیزک عیبی دید
وادعوی رد کرد و زید بینه می آرد که مدعی از جمیع عیوب ابرا کرده است بینه زید
نشنوند مسئله اگر مردی صک اقرار مدیون نبشت و در آخر ذکر کرد هر که
این صک بر وی آرد و طلب کند آنچه در وی است حق اوست و وکیل
بود و متصل نبشت ان شاء الله تعالی ویا در آخر صک شرا نبشت اگر بر فلان مدعی
دعوی استحقاق کند خلاص و تسلیم آن بر من بود ان شاء الله تعالی تمام صک باطل
شود و بقول ابی یوسف و محمد رحمهم الله اقرار آخر که متصل است بانشاء الله باطل
شود و اقرار متقدم باطل نشود مسئله اگر زن ذمی بعد از موت شوهر میگوید
که بعد از موت او اسلام آورده ام و ورثه ذمی میگوید که پیش از موت او اسلام
آورد قول ورثه معتبر بود و بقول زفر رحمة الله علیه قول زن معتبر بود مسئله اگر
مردی بر و بر شخصی مالی و دیعت گذاشت و مودع میگوید که پسر این میت
زید است بجز او وارث ندارد و مال را به او دفع کند واگر مودع دیگر پسر را
میگوید که این نیز پسر میت است و اول پسر او را تکذیب کرد مال برای
اول حکم شود مسئله اگر مال میراث میان ورثه ویا میان غرما قسمت کردند

از غریم و وارث میانجی بستانند و بقول ابی یوسف و محمد رحمهم الله قاضی میانجی
بستاند **مسئله** اگر شخصی نزد والیه دعوی سرای کرد بسبب ارث از پدر
برای خود و برای برادر غایب و بینه اقامت کرد نصف سرای
بستانند و نصف دیگر نزد والیه گذارند و بقول ابی یوسف و محمد رحمهم الله
اگر ذو الیه منکر ست نصف از وی بستانند و بر امین نهند تا غایب بیاید
و اگر منکر نبوده ست بدست او بگذارند و چون غایب حاضر شود محتاج
نشود سوی اعادهٔ بینه و تسلیم کرده شود نصف وی بدان قضا **مسئله**
اگر گفت مال من در مساکین صدقه ست و یا گفت انچه من مالک ام در درویشان
صدقه بود مالی صدقه کند که دران زکوة واجب بود **مسئله** اگر وصیت
بثلث مال کرد هر مالی که دارد ثلث ان وصیت بود **مسئله** اگر
مرد بیراد وصی کرد و ... را معلوم نبود و چیزی از ترکه فروخت وصی
بود بیع جایز بود اما اگر وکیل گرفت وکیل پیش از علم کالای موکل فروخت
جایز نبود و بقول ابی یوسف رحمة الله علیه در وصیت نیز از ... جایز نبود **مسئله**
تصرف وکیل با علام عدل و یا مستور و یا فاسق و صغیر و کبیر و بنده جایز ست
و عزل وکیل ثابت نشود مگر با علام یک عدل و یا دو مستور و بقول ابی یوسف
و محمد رحمهم الله عزل وکیل بخبر یکی ثابت شود عدل و غیر عدل مستور و حر
و بنده برابر ست و هم برین خلاف ست اگر مولی را جنایت بنده
یکی بغیر عدل خبر کرد و مولی بنده را ازاد کرد مختار فدا نشود مگر بخبر یک عدل و یا
دو مستور همبرین خلاف ست اگر مسلمانی را که در دار حرب اسلام اورده است
یکی غیر عدل شرایع خبر کرد و لازم نشود مگر بخبر یک عدل و یا دو مستور و اگر
شفیع را یکی غیر عدل خبر کرد و شفیع ساکت شد شفعه باطل نشود مگر بسکوت

بعد از اخبار یک عدل و یا دو مستور و میبرین خلاف است اگر چه تبر و بچ
ولي بکر رسید از غیر عدل سکوت او رضا نبود مگر بخبر یک عدل و یا دو
مستور **مسئله** اگر قاضي و یا امین او بنده را براي غرما فروخت ومال ایشانرا
در دست او هلاک شد و بنده را باستحقاق ببرند قاضي و امین او ضامن نشوند
و مشتري بثمن رجوع بر غرما کند و اگر قاضي وصي را فرمود بفروختن بنده براي
غرما و بسبب از قبض بنده را مستحق ببرد و یا بمرد و بها بدست وصي هلاک شد
مشتري بر وصي رجوع کند و وصي بر غرما رجوع کند **مسئله** اگر قاضي
عادل و عالم میگوید که برین شخص سنگسار کردن حکم کرده ام و یا بقطع ید حکم کرده ام
و یا گفت بضرب حکم کرده ام این کار جایز بود که بران اقامت نماید و بقول محمد رحمة الله علیه
کردن این کار جایز نبود تا گواه بر اقرار معاینه نکند **مسئله** اگر قاضي معزول گفت
زید را بهزار درم بر تو حکم کرده ام و از تو ستده ام و بعمرو داده ام و زید میگوید
بظلم ستده قول قاضي معتبر بود اگر زید مقر است که در حال قضا ستده است
و همچنین اگر قاضي معزول گفت زید را که بر برین دست تو در حق او حکم کرده ام
و زید گفت که ظلم کرده و زید مقر است که در حال قضا بوده است قول قاضي معزول
معتبر بود والله اعلم بالصواب

باب الشهادة

شهادة اخبار است از چیزي که معاینه و مشاهده کرده است نه آنکه بگمان گوید
مسئله اداء شهادة بر گواه فرض است بطلب مدعي و در حدود ستر
افضل است و در سرقه گواهي دهد که مال ستده و نگوید که دزدي کرده
است **مسئله** در زنا گواهي چهار مرد شرط است و در حدود دیگر دو در قصاص
گواهي دو مرد شرط است و در ولادة و بکارت و عیبها زنان که مرد را اطلاع
نیست گواهي یک زن مقبول است و بقول شافعي رحمه الله علیه گواهي چهار زن شرط است

و بقول مالک رحمة الله علیه گواهی دو زن شرطست مسئله در حقوق
دیگر گواهی دو مرد و یا یکمرد و دو زن مقبولست و بقول شافعی رحمة الله علیه گواهی
زنان با مردان مقبول نیست مگر در اموال و توابع آن چون اجل و
شرط خیار مسئله در جمیع مسایل لفظ شهادت در ادای شهادت
و عدالت گواهان شرطست تا اگر گواه گفت میدانم و یا گفت یقین دارم
که این کار چنین ست گواهی نشنوند تا نگوید که گواهی میدهم و بقول ابی یوسف
رحمة الله علیه گواهی معروف با مروت اگر چه فاسق ست بشنوند مسئله
از حال شهود در سایر حقوق پنهان و آشکارا تفحص کنند و بقول ابی حنیفه حاکم
بر ظاهر عدالت مسلمان اختیار کند مسئله تعدیل خصم جایز نبود تا اگر
مدعا علیه بگوید که گواهان مدعی عدل اند نشنوند بلکه قاضی از حال گواهان تفحص کند
مسئله تزکیه شهود و ترجمه شهادت و در رسالت از جهت حاکم برفرزی یکمرد بسنده
ست مسئله در بیع و اقرار و حکم حاکم و غصب و قتل اگر خود شنیده و یا دیده
باشد جایز ست که گواهی دهد اگر چه اشهاد نکردند مسئله گواهی فرع بی اشهاد
جایز نبود مسئله اگر گواه و قاضی و راوی حادثه یاد ندارند بشناختن خط
عمل نکنند و بی معاینه کردن بتسامع شهادت جایز نبود مگر در نسب و موت
و نکاح و دخول و ولایت قاضی و اصل وقف پس درین مسایل اگر گواهی از
کسی شنید که بروی اعتماد دارد جایز بود که گواهی دهد مسئله اگر چیزی
بدست یکی دید جایز بود که گواهی دهد که این چیز از آن اوست مگر در بنده
و کنیزک و بقول ابی یوسف رحمة الله علیه شرطست که غالب بود بر ظن گواه که
این کالا از آن ذو الیدست و اگر ازین معلوم گواهان پیش قاضی
بیان کردند که بتسامع و یا بسبب معاینه قبض گواهی میدهیم قبول نکنند

مسئله اگر گواه میگوید که من در دفن فلان حاضر بودم و یا میگوید که نماز
جنازهٔ فلان گذاردم این گواهی معاینه بود تا اگر گواه پیش قاضی بیان کرد
قبول بود باب من تقبل الشهادة ومن لا تقبل مسئله
گواهی نابینا و مملوک و صبی نشنوند و اگر کودک در حال صغر تحمل شهادة کرد و یا
بنده در حالت رقیت تحمل شهادة کرد و بعد بلوغ و حریت گواهی میدهد
بشنوند و بقول زفر رحمة الله علیه گواهی نابینا در آنچه تسامع گواهی میدهد مقبول
است و بقول ابی یوسف و شافعی رحمهم الله اگر نابینا در وقت تحمل شهادة بینا
بوده است بشنوند مسئله گواهی محدود در قذف نشنوند اگرچه توبه کرده باشد
و بقول شافعی رحمة الله علیه بعد از توبه بشنوند مسئله اگر کافری محدود در قذف
اسلام آورد گواهی او بشنوند مسئله گواهی فرزند برای مادر و پدر و گواهی
برای اجداد مادری و پدری و گواهی پدر و مادر برای فرزند و گواهی اجداد
برای نبیره و گواهی زن برای شوهر و گواهی شوهر برای زن و گواهی
مالک برای بنده و برای مکاتب و گواهی شریک در متاع مشترک و
گواهی مخنث و نوحه گر و سرود گر نشنوند و بقول شافعی رحمة الله علیه گواهی شوهر
برای زن و گواهی زن برای شوهر بشنوند مسئله گواهی دشمن اگر عداوة
دنیاوی دارد و گواهی مدمن شراب و لهو و گواهی کبوتر باز و کسی که گناه موجب
حد کند و کسی که برای مردمان سرود گوید و کسی که در حمام بی ازار درآید
و گواهی ربا خوار و مقامر نرد و شطرنج باز نشنوند مسئله گواهی
کسیکه باشتغال شطرنج نماز فوت کند نشنوند مسئله گواهی
کسیکه در راه بول کند و یا در راه نان خورد و یا کسیکه دشنام سلف
اظهار کند گواهی او نشنوند مسئله گواهی برادر و عم و پدر و مادر [illegible]

نشنوند و دختر ربیبه و داماد و زن پسر و مانند رو اهل هوای بشنوند و بقول
شافعی گواهی اهل هوای نشنود مسئله گواهی خطابیه نشنوند و
ایشان قومی اند که بشنوند مدعی اعتماد کنند و برای او گواهی دهند مسئله
گواهی ذمی بر ذمی و گواهی حربی بر حربی بشنوند و بقول مالک و شافعی رحمه الله
گواهی ذمی بر ذمی نشنوند مسئله گواهی حربی بر ذمی نشنود مسئله
اگر شخصی گناه صغیره میکند و از کبایر محترز است و یا حسنات او بیشتر از
سیئات ست گواهی او بشنوند مسئله گواهی ختنه ناکرده
و حرام زاده و خصی بشنوند و بقول مالک رحمة الله علیه گواهی حرام زاده
بشنوند در غیر زنا مسئله گواهی خنثی و عاملان سلطان عادل و گواهی
آزاد کرده شده بر آزاد کننده بشنوند مسئله اگر دو مرد گواهی میدهند
که پدر ایشان غایب زید را وصی کرده است و زید دعوی وصیت میکند
بشنوند و اگر زید از وصیت منکر است نشنوند مسئله اگر دو مرد گواهی میدهند
که پدر ایشان غایب زید را بقبض کردن وام وکیل کرده است و وکیل
دعوی وکالت میکند بشنوند و اگر منکر است نشنوند مسئله قاضی
گواهی بر جرح شهود نشنود صورت وی آنست که دو کس گواهی میدهند
بحضور قاضی از چیزی و دو کس دیگر میگویند نزد قاضی که این گواهان فاسق اند
و یا ربا خوار و مانند آن قاضی گواهی گواهان دوم نشنود مسئله اگر گواه
بعد از ادای شهادة در حال گفت که در بعضی گواهی غلط کردم بشنوند اگر
عادل بود

باب الاختلاف فی الشهادة

اگر گواهی
موافق دعوی بود بشنوند و اگر مخالف بود نشنوند مسئله اگر دعوی
سرای کرد بسبب میراث و یا خرید کی و گواهان ملک مطلق گواهی دادند

نشنوند و اگر دعوی ملک مطلق کرد و گواهان ملک بسبب ارث و یا
خرید بیگ گواهی دادند بشنوند مسئله اتفاق گواهان در لفظ و معنی
مشترطست تا اگر یکی بهزار درم گواهی داد و دوم بدو هزار نشنوند و بقول
ابی یوسف و محمد رحمهم الله اگر مدعی دو هزار دعوی میکند گواهی بهزار درم
بشنوند مسئله اگر یکی بهزار درم گواهی داد و دوم بهزار و پانصد و مدعی
هزار و پانصد دعوی کرد گواهی بهزار درم بشنوند مسئله اگر دو گواه
بهزار درم گواهی دادند و یک گواه گفت که مدیون پانصد ادا کرده است
گواهی بهزار درم بشنوند و گواهی یک گواه با دا نشنوند مگر که گواه دیگر
نیز با دا گواهی دهد و بروایتی از ابی یوسف بپانصد درم حکم کنند و درین
مسئله گواهی که با دا پانصد میدهد باید که اول بهزار گواهی ندهد تا مدعی
بقبوض پانصد اقرار نکند مسئله اگر دو گواه بهزار درم گواهی دادند
و یکی از ایشان گفت که گذارده است گواهی بهزار بشنوند و بقول زفر رحمه الله
نشنوند مسئله اگر دو گواه گواهی دادند که عمرو زید را در نحر در
مکه کشته است و دو گواه دیگر گواهی دادند که عمرو زید را همان روز در [illegible]
کشته است گواهی هر دو بینه نشنوند و اگر یک بینه حکم شد بعده بینه
دیگر حاضر شد بینه دوم که حاضر شد باطل شود مسئله اگر دو گواه
بر مردی گواهی دادند که گاو او دزدیده است و در لون او اختلاف
کردند قطع کنند و بقول ابی یوسف و محمد قطع نکنند و اگر یک گواه گفت که
نر بوده است و گواه دیگر گفت که ماده بوده است قطع نکنند و قبول کرده
نشد گواهی ایشان بالاتفاق و اگر غصب گاو گواهی دادند و در لون
او اختلاف کردند بالاتفاق گواهی نشنوند مسئله اگر یکی گواهی او

که زید بنده عمر را بهزار درم خریده و گواه دیگر گواهی بهزار و پانصد داد نشنوند

مسئله اگر گواهان در بدل کتابت و در بدل خلع اختلاف کردند نشنوند و اگر در مقدار مهر اختلاف کردند چنانچه یک گواه گفت بهزار درم نکاح کرده است و گواه دیگر هزار و پانصد گفت گواهی در هزار بشنوند نکاح بهزار ثابت شود و بقول ابی یوسف و محمد رحمهم الله گواهی نشنوند

مسئله سرای است در تصرف بکر بود عمر دعوی کرد که این سرای ملک عمر است که پدر عمر را بوده است و بکر بعاریت و یا اجارت بزید داده بود و بکر وفات یافت و موافق دعوی بینه آورد عمر سرای از زید بگیرد و تکلیف نکنند تا بینه آرد بر آنکه بکر مرده است و این را میراث گذاشته اما اگر دعوی کرد که سرای ملک پدر او بوده است و بینه آورد و دعوی عاریت و اجارت نکرد و گواهان میگویند که سرای ملک پدر او بوده است و پدر او مرد و این سرای برای مدعی گذاشت برای مدعی حکم کنند و بقول ابی یوسف شرط نیست که گواهی دهند که پدر او مرد و این سرای میراث گذاشت

مسئله اگر گواهان گواهی دهند درین مسئله که این سرای ملک پدر عمر بوده است تا روز وفات و یا گواهی دهند که این سرای در دست متصرف او بوده است تا روز وفات درین صورت برای وارث حکم کنند

مسئله بکر دعوی بر سرای کرد که بدست زید است و گواهان گواهی دادند که این سرای بدست بکر یکماه بوده است و زید زنده است گواهی نشنوند و بروایتی از ابی یوسف بشنوند

مسئله اگر مدعا علیه اقرار کرد که این سرای بدست مدعی بوده است و یا گواهی دادند که مدعا علیه اقرار کرده است که سرای بدست مدعی بوده است در هر دو صورت سرای بمدعی دهند والله اعلم

باب الشهادة علی الشهادة

گواهی گواهان فرع در آنچه بشبهه ساقط نشود مقبول بود چنانچه در حد و قصاص. مسئله اگر دو گواه فرع بر گواهی دو گواه اصل گواهی دهند مقبول بود و بقول شافعی رح اگر چهار گواه فرع از دو گواه اصل گواهی دهند از هر اصلی دو فرع مقبول بود. مسئله اگر یک گواه فرع از یک گواه اصل گواهی دهد نشنوند و بقول مالک بشنوند. مسئله صفت اشهاد آنست که گواه اصل گواه فرع را گوید گواهی بده بر گواهی من که من گواهی میدهم که فلان نزدیک من چندین درم برای فلان اقرار کرده است. مسئله صفت ادای گواهی فرع آنست که گوید گواهی میدهم که فلان مرا گواه گرفته است بر گواهی خود که زید نزدیک او چندین درم برای عمرو اقرار کرده است و فلان گفته است مرا که گواهی ده بر گواهی من باقرار زید. مسئله گواهی گواهان فرع نشنوند مگر که گواهان اصل مرده و یا بیمار باشند به بیماری که در مجلس قاضی نتوانند آمدن و یا در سفر باشند بمسافت سه روز یا بیشتر و بقول ابویوسف رحمة الله علیه اگر شهود اصل غایب اند از شهر بمسافتی که بامداد برای ادای شهادت در مجلس قاضی آیند و شب بخانه باز نتوانند آمد بشنوند گواهی گواهان فرع. مسئله اگر شهود فرع شهود اصل را تعدیل کنند جایز بود و اگر از تعدیل شهود اصل شهود فرع ساکت اند قاضی از حال شهود اصل تفحص کند و بقول محمد اگر شهود فرع شهود اصل را تعدیل نکنند گواهی شهود فرع نشنوند. مسئله اگر شهود اصل از گواهی منکر شدند گواهی شهود فرع نشنوند. مسئله اگر شهود فرع بر شهادت دو گواه اصل باقرار فلان بنت فلان گواهی فلان بر فلان هزار درم گواهی دادند و گفتند که شهود اصل ما را خبر کرده اند

که فلانه مذکوره را می‌شناسند و مدعی زنی را پیش آورد و گواهان فرع گفتند
ما نمی‌دانیم که این زن فلانه مذکوره است یا نه قاضی از مدعی دو گواه دیگر
برای تعریف فلانه مذکوره طلب کند و همچنین اگر نامه قاضی بقاضی دیگر رسید
و در آن مذکور است که پیش من فلان بن فلان گواهی دادند که فلان بن
فلان را بر زید بن فلان چندین مال است و زید منکر شد که من آن زید
فلان نیستم پس نامه ببرا و حجت نشود تا دو گواه دیگر گواهی ندهند که این
زید بن فلان است مسئله اگر دو گواه فرع گویند و یا در نامه قاضی
بسوی قاضی دیگر نویسند که فلان بن فلان تمیمی است روا نباشد
تا نسب بقبیله خاص نکنند مسئله اگر یک گواه اقرار کرد که گواهی
دروغ داده است تشهیر کنند و تعزیر نکنند در قول ابی یوسف و محمد و شافعی
رحمه الله علیهم تعزیر و حبس کنند والله اعلم بالصواب باب الرجوع
عن الشهادة بازگشتن از شهادت جایز نبود مگر بحضرت قاضی
مسئله اگر گواهان پیش از حکم حاکم رجوع کردند حکم نکنند و اگر بعد از
حکم رجوع کردند حکم فسخ نشود و بر شهود تاوان آنچه بدان گواهی
دادند برای مشهود علیه واجب آید اگر مدعی مال قبض کرده است اگر چه عین
و یا دین بوده است مسئله اگر یک گواه رجوع کرد بعد از حکم و قبض کردن مدعی
نصف مال ضامن شود مسئله در رجوع بقیه شهود معتبر است نه رجوع
راجع تا اگر سه گواه گواهی دادند و یکی رجوع کرد راجع هیچ ضامن نشود
و اگر دوم نیز رجوع کرد بر هر دو نصف مال تاوان واجب آید و اگر
یکی مرد و دو زن گواهی دادند و یک زن رجوع کرد ربع مال تاوان دهد
و اگر دوم زن نیز رجوع کرد بر هر دو نصف مال تاوان واجب آید

واگر یکی مرد و ده زن گواهی دادند ...

و هشت زن رجوع کردند هیچ چیز واجب نشود واگر نهم زن نیز رجوع کرد بر هر نه زن ربع مال تاوان واجب شود واگر ده زن و مرد هم رجوع کردند تاوان مال شش سهم شود یک سهم بر مرد واجب شود و پنج سهم بر ده زن واجب شود و بقول ابی یوسف و محمد رحمهم الله نصف مال بر مرد واجب شود و نصفی بر ده زن واجب شود مسئله اگر دو مرد بر زنی و یا بر مردی بنکاح گواهی دادند بمقدار از مهر مثل و هر دو گواه رجوع کردند تاوان واجب نشود واگر بزیادت از مهر مثل گواهی دادند زیاده را ضامن شوند مسئله اگر در بیع چیزی بمثل قیمت و یا زیاده از قیمت گواهی دادند و رجوع کردند ضامن نشوند واگر بنقصان قیمت گواهی دادند نقصان را ضامن شوند مسئله اگر بطلاق پیش از وطی گواهی دادند بعد رجوع نصف مهر ضامن شوند واگر بطلاق بعد از وطی گواهی دادند بعد رجوع ضمان واجب نشود واگر بعتق بنده گواهی دادند بعد رجوع قیمت ضامن شوند واگر بقصاص گواهی دادند بعد رجوع بعد از کشتن دیت ضامن شوند و گواهانرا نکشند و بقول شافعی رحمه الله علیه گواهانرا بکشند مسئله اگر گواهان فرع از گواهی رجوع کردند تاوان بدهند واگر مشهود اصل گفتند که مشهود و فرع را گواه نگرفته ایم تاوان ندهند واگر گفتند که اشهاد کرده ایم ولیکن غلط کرده ایم نیز تاوان ندهند و بقول محمد تاوان دهند مسئله اگر گواهان اصل و فرع رجوع کردند بر گواهان فرع تاوان واجب شود نه بر گواهان اصل و بقول محمد رحمه الله علیه مشهود علیه مخیر بود در تضمین گواهان اصل و گواهان فرع مسئله اگر گواهان فرع گفتند که گواهان اصل

و رجوع گفتند یا غلط کردند بقول ایشان التفات نکنند مسئله اگر یکی از ایشان
رجوع کرد ضامن شود و بقول ابي يوسف و محمد رحمهم الله ضامن نشود مسئله
اگر دو گواه گواهي دادند که زید بدخول سراي سوگند خورده است و دو گواه
بدخول گواهي دادند و گواهان سوگند و وجود شرط رجوع کردند گواهان سوگند
تاوان دهند نه گواهان وجود شرط تا اگر دو گواه گواهي دادند که زید عتق
بنده خود یا طلاق زن پیش از بدخول در سراي معلق کرده است و دو گواه
بدر آمدن در سراي گواهي دادند و هر دو طایفه رجوع کردند گواهان سوگند
تاوان دهند نه گواهان وجود شرط مسئله اگر گواهان زنا و احصان رجوع
کردند بعد از رجم گواهان زنا تاوان دهند نه گواهان احصان والله اعلم

باب الوکالت

توکیل عبارت از ایستادن دیگریست بجای
خود در تصرف مسئله هر عقدي که موکل تواند کرد جایز بود که وکیل بدین
و شرا است که وکیل عاقل و بالغ بود بعقد تا اگر بنده محجور را و یا کودک عاقل
را در بیع و شرا وکیل گرفت جایز بود و حقوق عقد بر ایشان متعلق نشود
بلکه بموکل متعلق شود مسئله توکیل جایز بود از کسي که مالک تصرف بود مسئله
وکیل گرفتن جایز نیست بخصومت در حقوق بیرضاء خصم مگر آنکه موکل بیمار یا غایب
بود بمسافت سفر یا در عزم سفر روان شدن بود یا موکله مخدره بود درین مسایل
توکیل بخصومت بیرضاء خصم جایز بود و بقول ابي يوسف و محمد و شافعي رحمهم الله تعالی
توکیل بخصومت در حقوق بغیر رضاء خصم در جمیع مسایل جایز است مسئله وکیل گرفتن
براي دادن و ستدن حقوق جایز است مگر در استیفاء حدود و قصاص
در غیبت موکل از مجلس قاضي توکیل جایز نیست مسئله هر عقدی
که وکیل خود اضافت کند چون بیع و اجارت و صلح از اقرار حقوق آن بوکیل

متعلق نشود اگر وکیل محجور نبود ولیس در بیع و شرا و تسلیم و قبض مبیع و قبض
ثمن و رجوع بثمن در وقت استحقاق و خصومت در عیب بر وکیل بود و بقول
شافعی رحمة الله علیه بر موکل متعلق شود مسئله ملک در مبیع با بتدا موکل را
ثابت شود تا اگر وکیل قریب خود را خرید برای موکل آزاد نشود مسئله
عقودی که وکیل بموکل اضافت کند چون نکاح و صلح از دم عمد و خلع و صلح
از انکار این عقود بموکل متعلق شود پس مطالبه مهر و تسلیم زوجه و بدل خلع
بر وکیل نبود مسئله اگر موکل از مشتری بهاء طلب کرد او را آنکه ندهد
و اگر داد جایز بود و وکیل بار دوم مطالبه ثمن نکند باب الوکالة
بالبیع والشراء مسئله اگر وکیل گرفت برای خریدن جامه مروی
یا برای خریدن اسپ و استر جایز بود اگرچه تعین ثمن نکرد مسئله
اگر وکیل گرفت برای خریدن بنده و یا سرای اگر تعین ثمن کرد جایز بود
و اگر تعین ثمن نکرد جایز نبود مسئله اگر وکیل گرفته برا[ی]
خریدن جامه و یا دابه اگرچه تعین ثمن کند جایز نبود مسئله اگر وکیل
گرفت برای خریدن طعام بر گندم و آرد گندم واقع شود مسئله اگر مبیع
بدست وکیل بود تواند که بسبب عیب رد کند و اگر بموکل تسلیم کرد نتواند
که رد کند مگر بفرمان موکل مسئله اگر وکیل بها از مال خود داد تواند که از مشتری
مبیع را حبس کند برای استیفاء ثمن اگر در این مسئله مبیع پیش از حبس کردن
بدست وکیل هلاک شد از مال موکل هلاک شود و ثمن از ذمه موکل ساقط نشود
و اگر مبیع بعد از حبس کردن وکیل هلاک شد حکم او حکم هلاک مبیع در دست بایع
بود پس ثمن از ذمه موکل ساقط شود و بقول ابی یوسف رحمة الله علیه حکم او حکم
هلاک مرهون بدست مرتهن بود تا اگر ثمن بیشتر از قیمت مبیع بود وکیل زیادة

بر موکل رجوع کنند ولقول زفر رحمة الله علیه وکیل نتواند که برای استیفاء ثمن مبیع
را حبس کند واگر حبس کرد غاصب شود وبعد از هلاک ضمان غصب بر وکیل لازم
شود یعنی تمام قیمت بر وکیل لازم شود مسئله اگر برای عقد صرف و یا برای
عقد سلم وکیل گرفت ووکیل عقد صرف کرد وموکل پیش از قبض عوضین از مجلس
رفت ووکیل در مجلس صرف قبض وتسلیم کرد صرف باطل نشود واگر وکیل
پیش از قبض عوضین از مجلس رفت وموکل حاضر هست صرف باطل شود وهمچنین در
عقد سلم مفارقت وکیل مفسد عقد است نه مفارقت موکل مسئله اگر وکیل
گرفت برای خریدن ده رطل گوشت بیکدرم ووکیل بیکدرم بیست رطل خرید
از گوشتی که ده رطل از ان بیکدرم فروشند بر موکل ده رطل به نیم درم لازم
شود ولقول صاحبیه هر بیست رطل بر موکل بیکدرم لازم شود مسئله اگر وکیل گرفت
بخریدن کالای معین وکیل نتواند که ان کالاء معین را برای خود بخرد وپس اگر بهاء
معین کرده وکیل بخلاف جنس ان خرید ویا بهاء معین نبود ووکیل بمقابله
نقد خرید این شرا برای وکیل واقع شود مسئله اگر وکیل گرفت بخریدن
بنده غیر معین ووکیل بنده خرید شرا برای وکیل واقع شود مگر که وکیل گوید
در وقت خریدن نیت برای موکل کرده ام یا بمال موکل خریده باشد یعنی
اضافت عقد بدرا هم موکل کرده باشد انگاه شرا برای موکل واقع شود
مسئله اگر وکیل گرفت بخریدن بنده بهاء معین ووکیل گفت که این
بنده برای تو خریده ام وموکل میگوید که برای خود خریده قول موکل معتبر
بود اگر بهاء بوکیل نداده است واگر بهاء بوکیل داده است قول وکیل معتبر بود
ولقول صاحبیه اگر بهاء موکل داده است ویا نداده است هم قول وکیل معتبر
بود مسئله اگر زید عمرو را گفت که این بنده بجهت من برابو بکر بفروش

عمر فروخت و زید از وکالت بکر منکر شد بکر تواند که بنده را از زید بستاند
مگر که بکر از توکیل منکر شود و اگر بعد از انکار بکر زید بنده به بکر تسلیم کرد و بکر قبض
کرد این تسلیم بمنزله بیع دوم بود **مسئله** اگر وکیل گرفت بخریدن دو بنده
معین بی تعین ثمن و وکیل یکی ازین دو بنده خرید برای موکل درست باشد **مسئله**
اگر وکیل گرفت بخریدن دو بنده معین بهزار درم قیمت هر دو بنده برابر است و
یکی ازین دو بنده خرید بپانصد درم یا بکمتر ازان جایز بود و اگر بزیادت
از پانصد درم خرید جایز نبود مگر که بنده دوم را پیش از خصومت بباقی
از هزار درم بخرید بیع هر دو بنده برای موکل واقع شود و بقول صاحبین اگر
زیاده از پانصد غبن یسیر بود و بقیه ثمن بنده دوم حاصل شود جایز بود
مسئله اگر بر یکی هزار درم باقی داشت و وکیل گرفت مدیون را تا بدان
هزار درم بنده معین برای موکل بخرد و وکیل بنده خرید جایز بود اگر بنده را معین
نکرد و وکیل بنده خرید برای وکیل نافذ شود تا اگر پیش از قبض موکل بنده بمرد
نزد مامور از مال مامور هلاک شود و دین در ذمه او باقی بود و بقول صاحبین در هر دو
وجه شرا او برای موکل واقع شود **مسئله** اگر هزار درم بوکیل داد و گفت
بدین هزار درم جاریه برای من بخر وکیل خرید موکل میگوید که بپانصد درم خریده
و وکیل میگوید که بهزار درم خریده ام قول وکیل معتبر است و اگر هزار درم بوکیل نداده
است قول موکل معتبر بود اگر وکیل گرفت بخریدن بنده معین بی تعین ثمن و
وکیل خرید و گفت که بهزار درم خریده ام و بایع تصدیق کرد و موکل میگوید که
بپانصد خریده و هر دو سوگند خورند چون سوگند خوردند لازم شود شرا او مامور را
[illegible] تصدیق بایع درم [illegible] **مسئله** اگر بنده بزید گفت [illegible]
نفس من از مولی من بخر بهزار درم و بنده هزار درم داد و زید گفت مر مولی بنده را

برای نفس او خریده ام و بایع همرین فروخت بنده آزاده شود و ولاء مولی را بود
واگر زید گفت این بنده را خریده ام و برین زیاده نکرد بنده ملک مشتری بود
و هزار درم که بنده داده است بایع را بود و بر مشتری هزار درم دیگر لازم شود
مسئله اگر زید بنده را گفت که نفس خود برای من از مولی خود بخر بنده مولی را
گفت که نفس مرا برای فلان بهزار درم بفروش و مولی فروخت بیع برای امر
واقع شود و اگر بنده مولی را گفت که مرا بفروش و نگفت که برای فلان مولی
گفت فروختم درین صورت بنده آزاد شود فصل وکیل بیع و شرا نتواند
که با کسی بیع و شرا کند که گواهی او برای وکیل رد شود چنانچه پدر و جد و غیر آن
و بقول صاحبین جایز بود که بدست ایشان بمثل قیمت بفروشد مگر بدست بنده و مکاتب
خود مسئله وکیل به بیع تواند که باندک و بسیار بغیر نقود و بمهلت بفروشد
و بقول صاحبین بغیر نقود و بغبن فاحش جایز نبود مسئله وکیل بشرا اگر بمثل قیمت
و با غبن یسیر بخرد جایز بود و بغبن فاحش خریدن جایز نبود و غبن یسیر آنست
که در قیمت مقومان در آید و غبن فاحش آنکه در قیمت مقومان در نیاید مسئله
اگر وکیل برد بفروختن بنده وکیل نیم بنده فروخت جایز بود و بقول صاحبین جایز نبود
مسئله اگر وکیل بگرفت خریدن بنده وکیل نصف بنده خرید موقوف بود
تا خریدن نصف دیگر مسئله اگر مشتری مبیع را بر وکیل بایع بسبب عیب
به بینه و یا بنکول رد کرد وکیل نیز بر موکل رد کند و همچنین اگر وکیل اقرار کرد بعیب
قدیم اگر عیب است که حادث نمیشود درین مدت چون انگشت و دندان
زاید وکیل بر موکل رد کند مسئله اگر وکیل بنسیه فروخت موکل میگوید
که بنقد فروختن فرموده ام و وکیل میگوید که مطلق ثمن فروختن فرموده قول موکل
معتبر بود و اگر رب المال میگوید که بنقد فرموده ام و مضارب میگوید که چون

مال بمضاربت دادی بیع ملفقه قول مضارب معتبر بود مسئله اگر وکیل
بیدل ثمن رهن بستد و بدست او هلاک شد ضامن نشود و همچنین اگر
ثمن میانجی بستد و مال بر کفیل هلاک شد یعنی اگر وکیل پیش قاضی
دعوی کرد و قاضی ببراءة اصیل حکم کرد بحکم کفالت چنانچه مذهب مالک است و کفیل نفس
مرد وکیل ضامن نشود مسئله اگر دو وکیل گرفت یک وکیل در غیبت دوم تصرف
نکنند مگر در خصومت و طلاق بعوض و اعتاق بی بدل و رد ودیعت و رد قرض و بقول
زفر رحمة الله علیه یکی در غیبت وکیل دوم خصومت نکند مسئله وکیل نتواند که دیگری را
وکیل کند مگر باذن موکل و یا بگفت وکیل را اعمل برأیک و اگر وکیل اول دیگری را بی
اذن موکل وکیل گرفت و وکیل دوم بحضور وکیل اول تصرف کرد جائز باشد و بقول زفر رحمة الله علیه
جائز نبود و اگر اجنبی و یا وکیل دوم در غیبت وکیل اول تصرف کرد و وکیل اول اجازت کرد
جائز بود مسئله اگر بنده یا مکاتب یا ذمی دختر خود صغیره حره مسلمه را
تزویج کرد و یا برای این دختر از مال او خریدند و یا فروختند جائز نبود

باب الوکالة بالخصومة والقبض

مسئله اگر وکیل
گرفت بخصومت یا به تقاضا کردن دین وکیل نتواند که قبض دین کند و این
قول زفر رحمة الله علیه است و فتوی همبرین است و بقول علماء ثلثه تواند که
قبض کند مسئله وکیل بقبض دین وکیل است بخصومت تا اگر مدعا علیه
بحضور وکیل بینه اقامت کرد باستیفاء موکل و یا بابراء او بشنوند و بقول
صاحبین وکیل بقبض دین وکیل نیست بخصومت و بینه مدعا علیه بر وکیل نشنوند
مسئله وکیل بقبض عین وکیل نیست بخصومت بالاتفاق تا اگر ذو الید بینه
اقامت کرد بر روی وکیل که موکل تو بمن فروخته است بینه برای
اثبات شراء مسموع نبود و برای دفع خصومت مسموع بود پس توقف کنند

تا موکل حاضر شود و همچنین اگر زن و یا بنده بر وکیل که ایشان را از شهر می‌فرستد
و یکجا برد بینه بطلاق و یا با عتاق اقامت کردند بینه برای اثبات طلاق
و عتق مقبول نبود فاما برای انکه تا دست وکیل از ایشان کوتاه شود مسموع بود مسئله
اگر وکیل مدعی و یا وکیل مدعا علیه بخصوصیت پیش قاضی اقرار کرد بر موکل خود جایز
بود و در غیر مجلس قاضی جایز نبود و بقول شافعی و بقول زفر و بقول اول از ابی
یوسف رحمة الله علیه در هر دو وجه جایز نبود و بقول اخر از ابی یوسف رحمة الله علیه
که در هر دو وجه جایز بود مسئله اگر واین میانجی مال را وکیل کرد برای قبض
دین از مدیون جایز نبود مسئله اگر مردی دعوی کرد بر زید که من وکیل ام
از فلان غایب برای قبض دین که در ذمه تو است و زید تصدیق کرد لفرمایند تا
زید ان دین بوکیل تسلیم کند پس اگر غایب حاضر شد و وکالت تصدیق کرد
زید از دین بری شود و اگر غایب از وکالت منکر شد زید بار دوم دین را
بطالب دهد و بر وکیل رجوع کند بدانچه اول بار داده است اگر دین بدست
وکیل موجود بود و اگر دین هلاک شده است زید نتواند که بر وکیل رجوع کند
مگر وکیل میانجی شده باشد وقتی که زید دین بر وادا کرده است و اگر مدیون وکالت
را تصدیق نکرد بسبب دعوی دین بر وداد و موکل از وکالت منکر شد و
دین از مدیون بستد درین صورت مدیون بر وکیل رجوع کند مسئله
اگر کسی دعوی وکالت قبض ودیعت کرد و مودع تصدیق وکالت کرد و دادن
بوکیل امر نشد همچنین اگر بر مودع دعوی خریدن ودیعت از مالک کرد و مودع
تصدیق کرد نیز ودیعت بمدعی نداد اگر دعوی کرد که مودع مرد و ودیعت برای
مدعی میراث گذاشت و مودع تصدیق کرد ودیعت بمدعی دهد مسئله
اگر وکیل بقبض مال از غریم مطالبه مال کرد و غریم گفت که رب المال استیفا کرده است

گواهان نیاورد و غریم مال بوکیل دهد و تصدیق کند غریم در سبب مال را بگیرد و سوگند
دهد **مسئله** اگر وکیل مشتری بخصومت بر بایع دعوی عیب کرد و
بایع گفت که مشتری بعیب رضا داده است [illegible] بایع [illegible] تا مشتری
سوگند نخورد **مسئله** اگر ده درم بهروی داد تا بر اهل انفاق کند [illegible]
درم از مال خود بر اهل موکل انفاق کرد این ده درم بمقابله آن ده درم شود والله
اعلم **باب عزل الوکیل** اگر وکیل را عزل موکل معلوم نشد [illegible]
باطل شود و بقول شافعی رحمة الله علیه وکیل بعزل موکل معزول شود اگر چه خبر عزل
نرسد **مسئله** اگر وکیل یا موکل بمیرد یا یکی از ایشان دیوانه شد
بدیوانگی مطبق یعنی تا بسال بماند و یا مرتد شد و بدار حرب ملحق شد وکالت باطل
شود و بقول ابی یوسف و محمد اگر وکیل و یا موکل بعد از ارتداد و لحوق بدار حرب
مسلمان شده باز آمد وکالت نیز باز آید **مسئله** بعد از آنکه یکی شریکان
از شرکت [illegible] وکالت باطل شود **مسئله** اگر مکاتب بعد از توکیل عاجز شد
و یا بنده ماذون بعد از توکیل محجور شد وکالت باطل شود **مسئله** اگر موکل
در آنچه وکیل کرده است خود تصرف کرد وکالت باطل شود **کتاب الدعوی**
دعوی عبارت از اضافت چیزیست بنفس خود در حال خصومت و
مدعی کسیست که اگر ترک دعوی کند بر وی جبر نکنند و مدعا علیه کسیست
که اگر ترک خصومت بکند برای جواب دعوی جبر کنند **مسئله** دعوی
جایز نبود تا چیزی را ذکر نکنند که جنس و مقدار او معلوم بود **مسئله**
اگر دعوی کالائی کرد که در دست مدعا علیه است مدعا علیه را جبر کنند تا کالا حاضر
آرد تا در حال دعوی و گواهی دادن گواهان و سوگند دادن مدعا علیه بکالا
اشارت کنند و اگر دعوی در چیزیست که احضار آن متعذر است

قیمت ان ذکر کنند ودر دعوی عقار حدود ذکر کنند واکر سه حد کفته بسنده بود وبقول زفر رحمة الله علیه دعوی جایز نبود تا هر چهار حد ذکر نکنند ودر ذکر حد نام صاحب حد ونام پدر وجد او بکوید واکر صاحب حد مشهور بنام او بسنده کند ودر دعوی ذکر کنند که عقار وغیر ان بدست مدعا علیه است واکر مدعا علیه اقرار کرد که عقار در قبض من است ومدعی تصدیق کرد قبض ثابت نشود تا مدعی بینه اقامت نکند که عقار بدست مدعا علیه است ویا قاضی را قبض مدعا علیه معلوم بود وقبض منقول بتصادق ثابت شود ونیز در دعوی ذکر کنند که مدعی از مدعا علیه کالا طلب میکند واکر دعوی دین بود باید که صفت دین بکوید ونیز ذکر کنند که مدعی از مدعا علیه دین طلب میکند و چون دعوی درست شد قاضی از مدعا علیه بپرسد از حال دعوی اکر مدعا علیه اقرار کرد ویا منکر شد ومدعی بینه اقامت کرد حکم کنند بر مدعا علیه واکر مدعی از اقامت بینه عاجز امد وسوکند مدعا علیه طلب کرد مدعا علیه را سوکند دهد واکر بر مدعا علیه سوکند عرض کرد مدعا علیه یکبار نکول اورد وکفت سوکند نخورم ویا خاموش شد قاضی بر مدعا علیه حکم کنند بدانچه مدعی دعوی کرده است وعرض کردن سوکند سه بار مستحب است

مسئله سوکند بر مدعی رد نکنند وبقول شافعی اکر مدعی بینه ندارد ویا یک کواه اورد قاضی مدعا علیه را سوکند دهد اکر نکول اورد مدعی را سوکند دهد اکر مدعی سوکند خورد حکم کنند بر مدعا علیه بدانچه مدعی کرده است

مسئله در دعوی ملک مطلق بینه قابض قبول نکنند واکر قابض وخارج هر دو بینه اورد نزد بینه خارج اولی بود وبقول شافعی رحمة الله علیه بینه اقامة ذو الید اولی بود

مسئله اکر مردی بر زنی دعوی نکاح کرد وزن منکر شد ویا زنی

بر مردی دعوی کرد که مرا نکاح کرده و مرد منکر شد در هر دو صورة منکر را سوگند نه دهند

و همچنین اگر شوهر و یا زن بعد از گذشتن عدة دعوی مراجعت کرد و مدعا علیه منکر شد

سوگند نه دهند و همچنین اگر شوهر بر زن و یا زن بر شوهر دعوی میکند که در مدت چهار ماه

شوهر رجوع کرده است و مدعا علیه منکر شد سوگند نه دهند و همچنین اگر کنیزک بر مولی دعوی

کرد که از مولی فرزند آورده ام و مولی منکر است سوگند نه دهند و همچنین اگر مجهول النسبی

دعوی کرد که بنده اوست و او منکر شد و یا مجهول النسبی بر شخصی دعوی کرد که من بنده توام

و او منکر شد منکر را سوگند نه دهند و همچنین اگر بر مجهول النسبی شخصی دعوی کرد که پسر من است

و یا مجهول النسب بر شخصی دعوی کرد که من پسر توام منکر را سوگند نه دهند و همچنین اگر معروف

بر مجهول دعوی اعتاق و ولا کرد و یا مجهول بر معروفی دعوی کرد که مرا آزاد کرده و یا با من

عقد ولا بسته منکر را سوگند نه دهند و بقول صاحبیه رحمة الله علیهما در هر شش مسئله مذکور

منکر را سوگند دهند مسئله در دعوی حدود و لعان منکر را باتفاق سوگند نه دهند

و دعوی لعان چنان است که زن بر شوهر دعوی کند که مرا بزنا قذف کرده است و

بروی لعان واجب است و شوهر منکر شود سوگند نه دهند و قاضی امام فخر الدین رحمة الله علیه

در جامع صغیر خود گفته است که درین شش چیز فتوی بقول صاحبیه است مسئله

در دعوی دزدی منکر را سوگند دهند اگر نکول آورد مال را ضامن شود و دست نبرند مسئله

اگر زن بر شوهر پیش از دخول دعوی طلاق کرد و شوهر منکر شد شوهر را سوگند دهند و نکول

نصف مهر ضامن شود مسئله در دعوی قصاص منکر را سوگند دهند اگر نکول

آورد پس درین شود اگر دعوی قصاص در نفس است حبس کنند تا اقرار کند یا سوگند خورد

و اگر دعوی در اطراف است بنکول قصاص کنند و بقول صاحبیه رحمة الله علیهما بنکول

در دعوی نفس و اطراف مال لازم شود مسئله اگر مدعی گفت که بینه من حاضر است

و سوگند از خصم طلب می کند سوگند نه دهند و خصم او را گویند که بیاجی نفس خود تا سه روز

اگر میانجی نهند با او مدعی ملازمت کند یعنی هرجا که مدعا علیه برود مدعی با او رود و اگر مدعا علیه
غریب باشد بمقدار مجلس قاضی ملازمت کند مسئله سوگند بگیری بالله دهند و بطلاق و عتاق
سوگند ندهند مگر مدعی الحاح کند و سوگند را تغلیظ کند بذکر اوصاف خدا تعالی و سوگند را بزمان
و مکان مخصوص نکند و بقول شافعی رحمة الله علیه اگر دعوی مقدار بیست مثقال بود اگر در مکه
در مکه سوگند دهند میان رکن و مقام و اگر در مدینه بود نزدیک منبر پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم سوگند
دهند و در شهرهای دیگر در مسجد جامع سوگند دهند و اگر مسجد جامع نبود در مسجد محلت سوگند دهند
و بعد از نماز دیگر روز جمعه سوگند دهند مسئله جهود را سوگند دهند بخدائی که توریت
بر موسی علیه السلام فرستاده و ترسا را سوگند دهند بخدائی که انجیل بر عیسی علیه السلام
فرستاده و سوگند دهند مجوسی را بخدائی که آتش را پیدا کرد و بت پرست را سوگند دهند
بخدائی و ایشان را در خانها عبادت ایشان سوگند ندهند مسئله سوگند بر حاصل
دهند نه بر سبب یعنی در دعوی بیع سوگند بدهند بخدائی که میان شما بیع قایم نیست این زمان
و در دعوی نکاح سوگند دهند که میان شما نکاح قایم نیست این زمان در دعوی غصب سوگند
دهند بخدائی که برتو رد این کالائی واجب نیست این زمان و در دعوی طلاق سوگند دهند
بخدائی که این زن از تو باینه نیست این زمان مسئله اگر دعوی شفعه بود
بسبب جوار و یا زن مطلقه بطلاق باین دعوی نفقه عدت میکند و مدعا علیه شافعی
مذهب است که شفعه جوار و نفقه مبتوته بر خود لازم نمی بیند درین دو مسئله سوگند بر سبب
دهند یعنی بخدائی که نخریدی این سرائی در همسائگی مدعی و یا بخدائی که طلاق ندادی زن را
مسئله در میراث سوگند بر علم دهند یعنی اگر شخصی را بنده میراث رسید
و دیگری دعوی ملکیت بنده کرد و مدعی بینه ندارد و طلب سوگند از وارث میکند
وارث را سوگند دهند بخدائی که نمیدانی که این بنده او است مسئله اگر کسی
بنده را بخرید و یا بخشیده یافت و قبض کرد و دیگری دعوی ملکیت این بنده کرد و

بیّنه ندارد و سوگند طلب کرد منکر را سوگند بر قطع و بتات دهند یعنی بگویند بخدا
بنده او نیست مسئله اگر مردی دعوی مال کرد و بیّنه ندارد و سوگند طلب کرد
و مدعا علیه سوگند را بمالی باز خرید و یا از سوگند صلح میکند بر چیزی جائز بود و مدعی
نتواند که بعد از صلح و فدا سوگند دهد

باب التحالف

مسئله اگر بایع و مشتری را اختلاف شد در مقدار ثمن و یا در مقدار مبیع هر که بیّنه اقامت کند
برای او حکم کنند و اگر هر دو بیّنه اقامت کردند هر که زیادت مال و زیادت مبیع اثبات
مقبول بود و اگر هر دو از احضار بیّنه عاجز آمدند مشتری را گویند بهائی که بایع دعوی میکند
رضا بده هی فیها و الا بیع فسخ میکنیم و بایع را گویند آنچه مشتری از مبیع دعوی میکند
تسلیم میکنی فبها و الا بیع فسخ ثم اگر رضا ندادند قاضی هر یکی را سوگند دهد و ابتدا بسوگند
مشتری کند و چون هر دو سوگند خوردند و یکی طلب فسخ کرد فسخ کند و هر که از ایشان
نکول آورد لازم شود او را دعوی دیگر مسئله اگر در مهلت یا در شرط خیار و یا در قبض
بعضی از ثمن و یا بعد از هلاک کل مبیع و یا بعد از هلاک بعضی مبیع اختلاف کردند
و یا در بدل کتابت و یا بعد از اقالت عقد سلم در راس المال اختلاف کردند تحالف نکنند
و قول منکر با سوگند معتبر بود و بقول زفر رحمة الله علیه اگر اختلاف کردند در نفی اجل و ثبات
او و یا در سلم در قدر اجل تحالف کنند بیع فسخ شود و بقول امام محمد و شافعی در اختلاف
در مقدار ثمن بعد از هلاک مبیع تحالف کنند و بیع فسخ شود بر قیمت هلاک و در
هلاک بعضی از مبیع یعنی در هلاک یک بنده از دو بنده مبیع که بیک عقد فروخته
اگر اختلاف کردند بقول ابی یوسف رحمة الله علیه تحالف کنند در بنده زنده و بیع
در بنده زنده فسخ شود و در قیمت بنده هلاک قول مشتری معتبر بود و بقول محمد
رحمة الله علیه در هر دو بنده تحالف کنند مشتری بنده زنده را رد کند با قیمت بنده
هلاک و بقول صاحب رحمة الله علیهما و امام شافعی رحمه الله علیه در بدل کتابت تحالف کنند

وکتابت فسخ شود مسئله اگر اختلاف شد در مقدار ثمن بعد از قبض مبیع بعد از اقالت هردو سوگند خورند ومبیع اول باز آید مسئله اگر میان زن وشوهر در مقدار مهر اختلاف شد هر که بیّنه اقامت کند برای او حکم شود واگر هردو بیّنه آورند بیّنه زن اولی بود واگر هردو از اقامت بیّنه عاجز شدند هردو را سوگند دهند ونکاح فسخ نشود بلکه تحکیم مهر مثل کنند اگر مهر مثل آنست که شوهر اعتراف کرده یا کمتر از آن هست بقول شوهر حکم کنند واگر مهر مثل آنست که زن دعوی کرده هست ویا بیشتر از آن بقول زن حکم کنند واگر مهر مثل بیشتر از آن هست که شوهر اعتراف کرده وکمتر از آن هست که زن دعوی کرده بمهر مثل حکم شود مسئله اگر در اجارت پیش از استیفا منفعت اختلاف کردند هردو سوگند خورند ورد کنند واگر بعد استیفاء منفعت اختلاف شد تحالف نکنند وقول مستاجر معتبر بود واگر بعد از استیفا بعض منفعت اختلاف شد هردو سوگند خورند وباقی اجارت فسخ شود ودر گذشته قول مستاجر معتبر بود مسئله اگر زن وشوهر اختلاف کردند در متاع خانه هریک دعوی ملکیت می کند انچه صالح مردان هست چون دستار وقبا وکلاه وطیلسان وسلاح وکمربند وکتب قول مرد معتبر بود با سوگند وانچه صالح زنان است چون چادر ودامنی واینه وپیراهن قول زن معتبر بود با سوگند وانچه هردو را صالح است چون اوانی واسپ وبرده وزمین وفراش شوهر را بود با سوگند واگر یکی از زن وشوهر بمرد وورثه او با زنده اختلاف کردند در متاع خانه انچه هردو را صالح است برای زنده بود وانچه برای هریکی صالح است علاحده حکم ما تقدم قسمت بود ونزد ابو یوسف رحمة الله علیه انچه مثل جهاز زن بود زن را بود باقی شوهر را بود با سوگند وبقول محمد رحمة الله علیه انچه صالح مردانست مرد را بود وانچه صالح زنان است

زنانه را بود و آنچه هر دو را صالح ست مرد را بود و اگر زنده بود و اگر نه براثی ورثه مرد بود و اگر یکی از زن و شوی مملوک بود در متاع خانه اختلاف کردند تمام متاع آزاد را بود و اگر هر دو زنده اند و اگر یکی از ایشان بمرد ورثه او با زنده در متاع اختلاف شد متاع زنده را بود و بقول صاحبین رحمة الله علیهما بنده ماذون و مکاتب بمنزله آزاد ست

فصل

مسئله اگر مدعا علیه می گوید که این کالا را فلان غایب بمن ودیعت داده ست و یا گفت مرا اجارت و یا عاریت داده ست و یا فلان غایب بدست من رهن کرده ست و یا از فلان غایب غصب کرده ام و بدین سخنان بیّنه اقامت کرد دعوی مدعی ازوی دفع شود و نزدیک امام ابو یوسف اگر ذو الید صالح بود دفع خصومت کرده شود باقامت بیّنه و اگر معروف ست بحیل دفع خصومت نشود باقامت بیّنه رجوع کرد امام ابو یوسف رحمة الله علیه بسوی این قول و آنچه مبتلا شد بقضا و شناخت احوال مردمان او اگر مدعا علیه گفت که این بنده را از فلان غایب خریده ام و یا مدعی گفت که از من دزدیده ست این کالا و مدعا علیه گفت بر من امانت ست از فلان غایب و بیّنه برین اقامت کرد دعوی دفع نشود و بقول امام محمد دفع می شود مسئله اگر مدعی میگوید که از فلان غایب خریده ست و ذو الید میگوید همون کس بدست من ودیعت نهاده ست دعوی قطع شود بی بیّنه

باب ما یدعیه الرجلان

مسئله اگر کالائی بدست زید و دو کس دعوی کردند و هر یکی بیّنه آوردند که تمام ملک من ست بر او هر دو بمناصفه حکم شود مسئله اگر دو مرد بر زنی دعوی نکاح کردند و هر یکی بیّنه اقامت کرد هر دو بیّنه ساقط شود و هر که را زن تصدیق کند و یا تاریخ او سابق بود نکاح او ثابت شود مسئله اگر دو کس دعوی کالا کردند و هر یکی بیّنه اقامت آورد که این کالا از ذو الید خریده ام و ثمن داده ام هر یکی مخیّر بود نصف کالا به نصف ثمن بستاند و بر نصف ثمن دیگر رجوع کند بر بائع و یا ترک کند و اگر یکی از ایشان بعد از حکم از نصف امتناع آورد و مدعی دوم

نتوانند تمام کالا بکیرد و اکر هردو تاریخ بیان کردند سابق اولی بود و اکر هردو تاریخ بیان نکردند
و یکی قابض ست قابض اولی بود **مسئله** اکر دعوی شراء کرد از زید و دوم دعوی هبه و قبض کرد
از زید و بیّنه اقامت کردند بی تاریخ بیّنه شراء اولی بود **مسئله** اکر مردی دعوی شراء
از ذو الیه کرد و زنی دعوی کرد که ذو الیه مرا بدین کالا بزنی خواسته ست میان هردو
مناصفه حکم شود و بقول محمد رحمة الله علیه شراء اولی بود و بر شوهر قیمت کالا واجب شود
برای زن **مسئله** اکر یکی دعوی رهن و قبض کرد از ذو الید و دوم دعوی هبه و
قبض کرد و بیّنه اقامت کردند بیّنه رهن اولی بود **مسئله** اکر دو خارجی بر ملک
مطلق و تاریخ اقامت بیّنه کردند سابق اولی بود **مسئله** اکر دو کس دعوی شراء
از زید کردند بر ذو الید و هردو تاریخ و بیّنه اقامت کردند بیّنه سابق اولی بود و اکر یکی
دعوی شراء از زید کرد و دوم از عمرو و هردو تاریخ بیان کردند هردو برابر باشند و اکر خارج
بیّنه بر ملک با تاریخ اقامت کرد و ذو الید بیّنه اقامت کرد بر ملک و تاریخ ذو الید
تاریخ ذو الید سابق ست ذو الید اولی بود و بروایتی از امام محمد رحمة الله علیه بیّنهٔ ذو الید
مقبول نبود **مسئله** اکر خارج و ذو الید هر یکی بیّنه اقامت کردند که خانه زاد من ست
بیّنه ذو الید اولی بود و همچنین اکر خارج و ذو الید هر یکی دعوی سببی کرد که آن سبب
در ملک مالک مکرر نشود چنانکه بافتن جامه و ریسیدن پنبه و دوشیدن شیر
هر یکی بیّنه اقامت کردند ذو الید اولی بود **مسئله** اکر خارج بیّنه ملکیت اقامت کرد
و ذو الید بیّنه شراء ازین خارج اقامت کرد ذو الید اولی بود **مسئله** اکر خارج
دعوی شراء سرائی از ذو الید کرد و بیّنه اقامت آورد بی تاریخ و ذو الید دعوی شراء
سرای ازین خارج کرد و بیّنه بی تاریخ اقامت کردند و هردو بیّنه ساقط بود و سرای
بدست ذو الید بکذارند بحکم قاضی و بقول امام محمد رحمة الله علیه اکر هر یکی اثبات
قبض کردند ذو الید مالک بود و اکر هردو از قبض ساکت اند حکم کرده شود به بیّنه

خارج مالک بود **مسئله** اگر یکی مدعی دو گواه آورد و مدعی دوم چهار گواه آورد گواه هر دو برابر باشند و مدعی دوم بچهار گواه راجح نشود **مسئله** اگر سرائی است بدست شخصی یکی دعوی تمام سرای کرد و دیگری نصف سرای دعوی کرد و هر یکی بر وفق دعوی خود بیّنه اقامت کردند سرای را چهار سهم قسمت کنند ربعی بمدعی نصف دهند و سه ربع بمدعی کل دهند و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما سه سهم قسمت کنند دو حصه بمدعی کل دهند و یکحصه بمدعی نصف دهند و اگر سرای هم بدست ایشان است تمام سرای بمدعی کل دهند نصف بحکم قاضی و نصف بی حکم قاضی **مسئله** اگر دو کس در دابه دعوی کردند و هر یکی بیّنه اقامت کردند که در خانهٔ او زاده است و هر تاریخ بیان کردند که سن دابه موافق تاریخ اوست برای او حکم شود و اگر سن دابه مشکل شد برای هر دو مناصفه حکم شود **مسئله** اگر بنده بدست مردی است یکی دعوی غصب کرد و دوم دعوی بر ودیعت کرد بیّنه آوردند برای هر دو حکم برابر شود **مسئله** اگر دو کس در اسپی دعوی کردند و یکی سوار است و دیگری لگام گرفته است سوار اولی بود **مسئله** اگر دو کس در پیراهن دعوی کردند یکی پوشیده است و دوم آستین گرفته است پوشیده اولی بود و همچنان اگر دو کس بر دابه خصومت کردند و یکی بار بر دابه نهاده است و دوم کوزهٔ آویخته است صاحب بار اولی بود **مسئله** اگر دو کس در دیوار خصومت کردند و تیر یکی بر آن دیوار است و یا دیوار متصل بناء اوست و دیگر را دستهٔ بر آن دیوار است صاحب اتصال و صاحب تیر اولی بود **مسئله** اگر دو کس در جامه خصومت کردند و جامه بدست یکی است و دیگری گوشهٔ جامه گرفته است میان هر دو مناصفه بود **مسئله** اگر کودک بدست مردی است و کودکی عاقل است چنانچه تعبیر نفس میکند و گفت که من آزادم قول آن معتبر بود مگر آنکه ذوالید بیّنه اقامت کند که این کودک بندهٔ من است برای

ذو الید حکم کنند و اگر کودک تعبیر بنفس خود می کند و گفت که من بنده فلانم غیر ذو الید حکم کند بنده ذو الید بود و اگر کودک خورد است و از نفس خود تعبیر نمی کند بنده ذو الید بود **مسئله** اگر سرایست که ده خانه از آن سرائی بدست زید و یکخانه بدست عمر است و در صحن سرائی هر دو خصومت می کنند صحن میان ایشان مناصفه بود **مسئله** اگر دو کس در زمینی دعوی قبض کردند و یکی در ان زمین خشت بسته است و یا بناء کرده است و یا چاهی کافته است زمین در قبض او بود و همچنان اگر یکی بیّنه اقامت کرد که زمین در قبض است او قبض ثابت شود والله اعلم

باب دعوی نسب

مسئله اگر جاریه را فروخت و جاریه در دست مشتری فرزند آورد بایع دعوی نسب کرد اگر روز بیع کم از شش ماه فرزند آورد نسب از بایع ثابت شود و کنیزک امّ ولد بایع و بیع فسخ شود و ثمن بر مشتری رد کنند و بقول زفر و شافعی رحمة الله علیهما دعوی باطل بود و اگر مشتری نیز بعد از دعوی بایع دعوی نسب کرد دعوی بایع اولی بود و اگر بعد از مردن کنیزک بایع دعوی نسب کرد و کم از شش ماه ولاده شده است نسب از بایع ثابت شود و اگر بعد از مردن فرزند بایع دعوی نسب کرد و کم از شش ماه ولادت بود نسب ثابت نشود و جاریه ام ولد نشود **مسئله** اگر جاریه حامله را فروخت و در خانه مشتری فرزند آورد کم از شش ماه از گاه شرا و مشتری جاریه را آزاد کرد و بعده بایع دعوی نسب کرد نسب از بایع ثابت شود و حصّه فرزند از ثمن بمشتری رد کنند و اگر مشتری فرزند را آزاد کرد و بعده بایع دعوی نسب کرد ولادت کم از شش ماه بود و نسب از بایع ثابت نشود و جاریه ام ولد نشود **مسئله** اگر جاریه بیشتر از شش ماه از گاه بیع فرزند آورد دعوی نسب از بایع جائز نبود مگر که مشتری تصدیق کند **مسئله** اگر دو بچه بیکبار زادند یکی را دعوی نسب کرد نسب از هر دو ثابت شود و اگر مشتری یکی را ازین دو بچه خریده و آزاد کرد و بعده بایع دعوی نسب آن بچه کرد که بدست بایع است

نسب از هر دو ثابت شود و عتق مشتري باطل بود **مسئله** اگر کودکي بدست مردیست گفت که این کودک پسر بنده غایب من است بعده مي کوید که پسر منست بنسب از و ثابت نشود اگرچه بنده غایب از نسب او منکر شود فاما ازاد شود و بقول ابي یوسف و محمد رحمة الله علیهما اگر بنده منکر شود از نسب کودک پسر مولی بود و همچنین خلافست اگر گفت این کودک پسر فلان است و در فراش او زاده است بعده گفت که پسر منست نسب ثابت نشود اگرچه صاحب فراش منکر شود **مسئله** اگر کودکي بدست مسلماني و ترسا است ترسا گفت که پسر منست و مسلمان گفت که بنده منست این کودک ازاد بود و پسر ترسا بود **مسئله** اگر کودکي بدست زن و شوهر است و شوهر میگوید که پسر منست از زن دیگر و زن گفت کودک پسر منست از شوهر دیگر کودک پسر هر دو بود **مسئله** اگر جاریه از مشتري فرزند آورد و دیگري جاریه را باستحقاق برد پدر ضامن شود براي مولی عقر کنیزک و قیمت فرزند و فرزند ازاد بود و اگر بعد از مردن فرزند باستحقاق برد پدر قیمت فرزند ضامن نشود و اگرچه فرزند مالي گذاشته است و مال پدر را بود و اگر فرزند کشته شد و پدر دیت بستد و یا پدر فرزند را کشت در این هر دو صورة قیمت فرزند بر پدر واجب شود و براي مشتري به بهاء جاریه و قیمت فرزند بر بایع رجوع کند و بقول امام شافعي رحمة الله بعقر جاریه نیز رجوع کند

باب الاقرار

مسئله اقرار عبارتست از اخبار ثبوت حق غیري بر نفس خود **مسئله** اگر ازادي عاقل و بالغ اقرار کرد بر حقي لازم شود بروي اگر مجهول بود چنانچه اقرار کند که فلانرا بر من چیزیست و یا بر من حق است اقرار جایز بود و جبر کنند تا بیان کند و اگر مقر له زیاده از آن دعوی کرد که مقر بیان کرد قول مقر معتبر بود با سوگند **مسئله** اگر گفت فلانرا بر من مالست اگر کم از یکدرم بیان کند تصدیق نکنند پس گرفته شود از و درم و اگر گفت فلانرا بر من مال عظیم است

اگر کم از نصاب بیان کند تصدیق نکنند و دویست درم لازم شود **مسئله** اگر
گفت فلانرا برمن از اموال عظام است سه نصاب واجب شود **مسئله** اگر گفت
فلانرا برمن دراهم است سه درم واجب آید **مسئله** اگر گفت فلانرا برمن دراهم
کثیر است ده درم واجب آید و بقول ابي یوسف و محمد رحمة الله علیهما دویست درم واجب
مسئله اگر گفت فلانرا برمن چندین درم است یکدرم واجب آید **مسئله** اگر
گفت لِفُلَانٍ عَلَيَّ كَذَا كَذَا دِرْهَمًا یعنی فلانرا برمن چندین درم است یازده درم واجب
آید و اگر گفت لِفُلَانٍ عَلَيَّ كَذَا وَكَذَا دِرْهَمًا بیست و یک درم واجب آید و اگر سه بار
لفظ کذا با واو مکرر کرد صد و بیست و یکدرم واجب آید و اگر چهار بار لفظ کذا و کذا با واو
مکرر کرد یکهزار و یکصد و بیست و یکدرم واجب آید **مسئله** اگر گفت لِفُلَانٍ عَلَيَّ
یا گفت لِفُلَانٍ قِبَلِي اقرار بوام بود و اگر گفت لِفُلَانٍ عِنْدِي یا گفت لِفُلَانٍ مَعِي
یا گفت لِفُلَانٍ فِي بَيْتِي دیا گفت لِفُلَانٍ فِي صُنْدُوقِي یا گفت فِي كِيسِي درین
الفاظ اقرار بامانت شود **مسئله** اگر گفت مرا برتو هزار درم است و او گفت
اِتَّزِنْهُ اَوْ اِنْتَقِدْهُ اَوْ اَجِّلْنِي بِهِ اَوْ قَضَيْتُكَ بِهِ اَوْ اَحَلْتُكَ بِهِ یعني وزن کن آنرا
و یا گفت سره کن آنرا و یا گفت مهلت ده بدان و یا گفت گذارده ام برتو و یا گفت
حواله کرده ام ترا برین اقرار بود اگر کنایت نگفت و گفت چنانچه اِتَّزِنْ اَوْ اِنْتَقِدْ
اَوْ اَجِّلْنِي اَوْ قَضَيْتُكَ اَوْ اَحَلْتُكَ یعني وزن کن یا سره کن یا گفت مهلت ده
یا گفت گذارده ام یا حواله کرده ام اقرار نبود **مسئله** اگر اقرار بدین موجل کرد
و مقرله دعوی دین حال کرد در حال لازم شود و مقرله را سوگند دهند بر مهلت
مسئله اگر گفت عَلَيَّ مِائَةٌ وَثَوْبٌ یکجامه واجب آید و در مائة بیان بر مقر
واجب آید و بقول امام شافعي رحمة الله علیه در مائة ثوب و درهم نیز بیان
بر مقر واجب شود **مسئله** اگر گفت عَلَيَّ مِائَةٌ وَثَوْبَانِ دو جامه واجب آید

ودر مایة بیان واجب شود مسئله اگر گفت علیّ مایة وثلثة اثواب صد و سه
غصب کرده ام خرما از قوصره
جامه واجب شود مسئله اگر گفت من خرما فلان در قوصره واجب آید اگر
زیراکه ذکر کردن جامه رابی واو بعد درهم ... ١٢
اقرار کرد بدابه در اصطبل دابه واجب آید بی اصطبل در قیاس قول امام محمد
رحمة الله علیه دابه واصطبل واجب آید مسئله اگر اقرار بانگشتری کرد
حلقه ونگینه واجب آید مسئله اگر اقرار بتیغ کرد تیغ ودسته ودوال
ونیام او واجب آید مسئله اگر اقرار کرد بحجله چوبهای وجامه آن واجب آید
مسئله اگر اقرار کرد بغصب جامه در مندیل یا بغصب جامه در جامه دیگر هر دو
چیز واجب آید اگر گفت فلانرا بر من جامه ست در ده جامه یکی جامه واجب آید
وبقول امام محمد رحمة الله علیه یازده جامه واجب شود مسئله اگر گفت فلانرا
بر من پنج درم ست در پنج ومراد ضرب وحساب دارد بیست و پنج درم واجب شود
واگر مراد پنج با پنج دارد ده درم واجب شود مسئله اگر گفت فلانرا بر من از یک
تا ده ست ویا گفت لهٗ علیّ ما بین درهم الی عشرة یعنی آنچه درمی تا ده درمی است
نه درم واجب شود وبقول صاحبیه ده درم واجب شود وبقول امام زفر رحمه الله علیه
هشت درم واجب شود مسئله اگر گفت مر او راست از سرای من آنچه میان
این دیوارست تا آن دیوار زمین که میان هر دو دیوارست واجب شود بدان
اقرار کرده باشد فاما از هر دو دیوار هیچ واجب نشود مسئله اگر بحمل کنیز
وبحمل گوسپند برای شخصی اقرار کرد درست بود واگر برای حمل عورتی بچیزی
اقرار کرد اگر سبب صالح بیان کرد چنانچه گوید فلان برای حمل فلان وصیت
کرده ست ویا گوید پدر او مرده ست واین مال حمل را میراث رسیده ست
اقرار درست باشد واگر سببی صالح بیان نکرد اقرار جائز باشد چنانچه گوید
حمل بدست من چیزی فروخت یا بمن قرض داده بود بدان بیان جائز نباشد

و بقول امام محمد رحمة الله علیه جایز بود **مسئله** اگر بمالی اقرار کرد با شرط خیار مال لازم شود و شرط باطل بود

باب الاستثناء و ما فی معناه

مسئله اگر اقرار کرد چیزی و بعضی از آن متصل استثنا کرد درست بود و باقی لازم شود و اگر تمام استثنا کرد درست نبود و تمام واجب شود **مسئله** استثناء مکیل و موزون از دراهم درست بود چنانچه گوید فلانرا بر من صد درم است مگر یک دینار و یا گفت مگر یک پیمانه حنطه صد درم کم از قیمت یک دینار و یا کم از قیمت یک پیمانه حنطه واجب شود و بقول امام محمد و زفر رحمة الله علیهما استثناء دینار و پیمانه از دراهم جایز نبود **مسئله** اگر گفت فلانرا بر من صد درم است مگر یکجامه و یا یک گوسپند و یا غیر آن از عروض صد درم لازم شود و استثنا جایز نبود و بقول امام شافعی رحمة الله علیه استثناء جایز بود **مسئله** اگر بچیزی اقرار کرد و متصل ان شاء الله گفت باطل شود اقرار او **مسئله** اگر بسرای اقرار کرد و بناء آن سرا را استثنا کرد سرای و بناء آن هر دو مقرله را واجب شود و اگر گفت بناء این سرا مرا و عرصه فلانرا بنای سرای مقررا بود و عرصه سرای مقرله را بود **مسئله** اگر گفت فلانرا بر من هزار درم است از بهای بنده که از وی خریده ام و قبض نکرده ام اگر بنده معین گفت مقرله را گویند بنده را تسلیم کن و هزار درم بستان ترا هیچ نرسد و اگر بهاء بنده غیر معین گفت هزار درم واجب شود بر این سخن که قبض نکرده است تصدیق نکنند اگرچه متصل گفته است و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما اگر متصل گفته است تصدیق کنند و هیچ واجب نشود و اگر منفصل گفته است تصدیق نکنند و هزار درم لازم شود و همین خلاف است اگر گفت فلانرا بر من هزار درم است از بهاء خمر و یا از بهاء خوک هزار درم واجب شود و تفسیر او قبول نکنند اگرچه متصل گفته است و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما اگر متصل گفت

هیچ واجب نشود و همین خلاف ست اگر گفت فلانرا بر من هزار درم ست از بهای متاع و یا از وجه قرض و آن دراهم زیوف و یا نبهرج ست و مقر لهی گوید که هزار درم جیاد ست هزار درم جیاد لازم شود و بقول ابی یوسف و محمد رحمهما الله اگر متصل گفت تصدیق کنند

مسئله اگر گفت از فلان هزار درم غصب کرده ام و آن زیوف ست و یا گفت فلان هزار درم بر من امانت نهاده ست و آن زیوف ست تصدیق کنند اگرچه متصل گوید یا منفصل گوید

مسئله اگر گفت فلانرا بر من هزار درم ست از بهای کالا و یا گفت از وجه وام و یا ودیعت و یا گفت غصب کردم و در هر چهار مسئله متصل گوید مگر چندین کم ست تصدیق کنند و اگر منفصل گفت تصدیق نکنند و اگر بغصب جامه اقرار کرد و جامه معیب آورد تصدیق کنند

مسئله اگر گفت هزار درم ودیعت از تو گرفته ام نزدیک من هلاک شده ست و مقر له گفت از من غصب کرده بودی ضامن شود و اگر گفت هزار درم ودیعت داده بودی و از من هلاک شده ست مقر لهی گوید که غصب کرده بودی از من ضامن نشود فاما اورا سوگند دهند اگر نکول آورد هزار درم لازم شود

مسئله اگر گفت این هزار درم امانت من بر تو بوده ست و از تو گرفته ام و مقر لهی گوید که هزار درم از آن منست مقر له هزار درم از مقر بستاند

مسئله اگر گفت این دابه و یا گفت این جامه خود بفلان یا عاریت و یا بعاریت داده بودم و او سوار شده ست و یا پوشیده ست و بمن رد کرده ست و مقر لهی گوید که جامه و دابه از آن منست قول مقر معتبر بود و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما قول مقر له معتبر بود

مسئله اگر گفت این هزار درم ودیعت زید ست نه بلکه ودیعت عمر ست این هزار درم زید را بود و برای عمر هزار درم دیگر بر مقر واجب آید

باب اقرار المریض

مسئله اگر مریض در مرض موت بوامها اقرار کرد و بر وی وامی ست که در حالت صحت لازم بود و وامی ست که در مرض باسباب معلوم لازم شده ست بعد از موت دَین صحت و دینی که باسباب معلوم لازم شده ست این هر دو دَین را مقدم دارند بر دینی که در مرض موت اقرار کرده ست و انچه ازین دو دین فاضل ماند دینی که در مرض موت اقرار کرده ست ادا کنند بعده انچه باقی ماند ورثه را بود و بقول شافعی رحمة الله دین که در مرض موت اقرار کرده ست و دین صحت برابرست مسئله اگر مریض برای وارث اقرار کرد اقرار او باطل ست مگر که بقیهٔ ورثه تصدیق کنند و بقول امام شافعی رحمة الله درست بود مسئله اگر مریض برای بیگانه اقرار کرد درست بود اگرچه تمام مال اقرار کند مسئله اگر برای اجنبی بمالی اقرار کرد بعده گفت که این پسر منست نسب از و ثابت شود و اقرار باطل شود و اگر برای زنی بیگانه اقرار کرد بعده نکاح کرد نکاح جایز بود و اقرار باطل نشود و بقول زفر رحمة الله علیه باطل شود مسئله اگر زنی را چیزی بخشید و یا برای او وصیت کرد بعده این زن را نکاح کرد وصیت و هبه باطل شود و اگر در مرض موت سه طلاق گفت بعده برای او اقرار کرد بوام انچه کمترست از وام و از میراث بدو دهند مسئله اگر برای کودکی مجهول نسب اقرار کرد که این پسر منست و ممکن ست که مثل این کودک پسر او بود و کودک تصدیق کرد نسب ثابت شود اگرچه در مرض موت بود کودک با ورثه دیگر در میراث شریک شود مسئله جایز ست اقرار کردن مرد بفرزند و مادر و پدر با شرایط مذکور و جایز ست اقرار مرد بر زن و مولی و اقرار زن بمادر و پدر و شوهر و مولی و اقرار زن بفرزند جایز نشود مگر که شوهر تصدیق کند و یا از گواهی دهد و در اقرار فرزند و مادر و پدر و مولی تصدیق ایشان شرط ست و تصدیق

ایشان بعد از موت مقر جایز بود **مسئله** اگر اقرار کرد بنکاح زنی و زن بعد از موت او تصدیق کرد جایز بود و اگر زنی بنکاح مردی اقرار کرد و شوهر بعد از موت او تصدیق کرد جایز نبود و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیه جایز بود و مهر برو لازم شود و شوهر میراث برد **مسئله** اقرار ببرادر و عم و جد و نبیره جایز نبود و اگر مقر مذکور وارث دیگر دور و یا نزدیک نباشد مقرله میراث برد فاما با وجود وارث قریب و بعید مقرله میراث نبرد **مسئله** اگر مردی بعد از موت پدر اقرار کرد که فلان برادر منست آن فلان در میراث با او شریک شود و نسب از پدر او ثابت نشود **مسئله** اگر مرد بمرد و دو پسر گذاشت و او را بمردی صد درم است و یکی ازین دو پسر اقرار کرد که پدر او پنجاه درم قبض کرده است و پسر دیگر تکذیب کرد مقر را هیچ نرسد و پسر دوم را که منکر است پنجاه درم بود والله اعلم

كتاب الصلح

مسئله صلح عبارت نیست که خصومت را بردارد **مسئله** صلح باقرار و سکوت جایز بود و معنی سکوة اینست که مدعا علیه نه اقرار کند و نه منکر شود و نیز صلح با نکار جایز بود و بقول امام شافعی رحمة الله علیه صلح با نکار و سکوة جایز نیست **مسئله** اگر مالی بمالی صلح کرد باقرار این صلح در معنی بیع بود تا شفیع را شفعه برسد و بخیار عیب و بخیار شرط و رویت رد شود و جهالت بدل صلح مفسد بود فاما جهالت مصالح عنه مفسد نبود **مسئله** اگر صلح از اقرار است و بعضی از مصالح عنه یا تمام مستحق شد مدعا علیه بحصه آن از عوض و یا بکل از مدعی رجوع کند و اگر مصالح علیه را باستحقاق برد و بعضی را یا کل را رجوع کند مدعی بحصه بعضی یا کل **مسئله** اگر از مالی بمنفعت صلح شد این در معنی اجارت بود پس بیان وقت درو شرط بود و بمردن یکی از ایشان این صلح باطل شود **مسئله** صلح از سکوة و انکار در حق منکر فدا سوگند بود و بعضی مقابله چیزی سوگند باز میخرد و در حق مدعی در معنی در معاوضه

پس اگر مردی در انکار و سکوت از سرائی صلح شد شفعه واجب نشود و اگر صلح بر سرا شد در انکار و سکوت از سرائی شفعه واجب شود و اگر در انکار و سکوت صلح بر سرائی شد و متنازع فیه مستحق شد مدعی عوض را رد کند بر مدعا علیه و بخصومت بر مستحق رجوع کند و اگر بعضی از متنازع فیه مستحق شد بحصه آن رد کند و بخصومت بر مستحق رجوع کند و اگر بعضی از بدل صلح و یا کل بدل صلح مستحق شد مدعی بر مدعا علیه بدعوی بعضی در استحقاق یا کل در استحقاق رجوع کند و اگر بدل صلح هلاک شد پیش از تسلیم حکم او حکم استحقاق بود در هر دو فصل اقرار و انکار

فصل

مسئله صلح جائز است از دعوی مال و منفعت یعنی اگر دعوی کرد در سکنی سرائی یکسال که صاحب سرا وصیت کرده است و وارث منکر شد یا اقرار کرد و بر چیزی صلح کرد جائز بود مسئله صلح از دعوی جنایت نیز جائز بود اگر چه جنایت عمد بود و یا خطا و یا جنایت در نفس بود و یا در اطراف مسئله صلح از دعوی حد جائز نیست تا اگر زانی و یا سارق یا شارب خمر و یا قاذف را گرفت صلح کرد بر مالی تا بسلطان نرساند یا دعوی قذف نکند صلح باطل بود و اخذ است کم است رد کند مسئله صلح از دعوی نکاح جائز بود تا اگر مردی بر زنی دعوی نکاح کرد و زن منکر شد و صلح کرد بر مالی تا ترک دعوی کند و یا زنی بر مردی دعوی نکاح کرد و مرد با زن صلح کرد بر مالی این هر دو صلح جائز بود مسئله صلح از دعوی رقیت نیز جائز است تا اگر مجهول النسبی دعوی کرد که او بنده منست و مدعا علیه با مدعی بمال صلح کرد جائز بود و این صلح در حق مدعا علیه بدل مال است برای دفع خصومت و در حق مدعی عتق بر مال بود مسئله اگر بنده ماذون مردی را عمدا بکشت و صلح کرد از نفس خود جائز نبود و اگر مولی از این بنده صلح کند جائز بود فاما اگر بنده ماذون مردی را عمدا بکشت و بنده ماذون از جهت بنده خود بمالی صلح کرد جائز بود مسئله اگر

یا بنده غصب کرد و قیمت بنده و یا جامه ده درم است و آنرا استهلاک کرد بعده صلح کرد بر شانزده درم جایز بود و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما آنچه زیاده از قیمت است باطل شود مگر که غبن یسیر بود و اگر صلح از مغصوب متلف بر کالا کرد که قیمت او زیاده است از قیمت مغصوب متلف باتفاق جایز بود و اگر بنده مشترک است میان دو شریک یکی آزاد کرد و او توانگر است و شریک دوم بر زیاده از قیمت نصیب خود صلح کرد زیاده باتفاق باطل بود **مسئله** اگر مردی را وکیل کرد تا از و صلح کند و وکیل صلح کرد جایز بود و بدل صلح بر موکل لازم شود و بر وکیل لازم نشود مگر که وکیل صلح را ضامن شود **مسئله** اگر مردی بی اذن او صلح کرد با شخصی اگر مال را ضامن شود یا اضافت بمال خود کند یعنی گفت که من بدین هزار درم صلح کردم یا بر هزار درم صلح کرد و هزار درم تسلیم کرد در هر سه صورت صلح جایز بود و اگر بر هزار درم صلح کرد و بتسلیم نکرد این صلح موقوف بود اگر مدعا علیه اجازت کرد درست بود و الا باطل شود والله اعلم بالصواب

باب الصلح فی الدین

مسئله اگر صلح بر چیزی واقع شود که آن بعقد مداینه واجب بود حمل بر معاوضه نکنند بلکه بران حمل کنند که بعضی از حق خود استیفا کرد و بعضی را اسقاط کرد تا اگر صلح کرد از هزار درم بر پانصد درم و یا از هزار درم حال بر هزار موجل صلح کرد جایز بود و اگر صلح کرد از هزار درم حال بر صد دینار موجل جایز نبود و همچنین اگر صلح کرد از هزار درم موجل بر پانصد درم حال جایز نبود زیرا آنچه حال کرد مستحق نیست بعقد پس این حال بمقابله آن پانصد باشد که کم کرده اند این تعاوض است از اجل پس حرام باشد و یا صلح کرد از هزار درم سیاه بر پانصد درم سفید جایز نبود **مسئله** اگر شخصی بر یکی هزار درم دارد و گفت فردا پانصد درم بمن ادا کن بران شرط که از باقی بیزار باشی و او پانصد درم فردا اگر داد با پانصد درم دیگر بیزار

شود واگر یانصد درم قرداد وانکر دبري نشود وبپیمان هزار درم برذمه او بود وبقول ابي یوسف
رحمة الله علیه بپیمان یانصد درم برذمه او بود اگرچه یانصد ادا نکرد مسئله اگر مردي
مي گوید اقرار نکنم بمال تا تو ازمن تاخیر نکني یا کم نکني واو تاخیر کرد ویا کم کرد جائز بود
واین جائي بود که پنهان گفته باشد اما اگر آشکارا گوید پیش مردمان آن اقرار بگیرند

فصل في دین المشترک

مسئله اگر دیني است مشترک میان دو کس یکي از ایشان از نصیب خود صلح کرد بر جامه شریک وي مخیر بود
یا نصف دین خود از مدیون طلبد یا نصف جامه از شریک بستاند مگر آنکه
تضمین کند شریک خود را بربع دین آنزمان نتواند که نصف جامه را بگیرد مسئله
اگر شریک نصیب خود از مدیون بستاند شریک دوم تواند که در مقبوض
شریک شود وبباقي هر دو بر مدیون رجوع کنند واگر یک شریک نصیب خود
چیزي از مدیون خرید شریک دویم تواند که بربع دین شریک را تضمین کند
مسئله اگر دو مرد عقد سلم بستند ویکي از نصیب خود بر راس مال صلح کرد
جائز نبود وبر قول ابي یوسف رحمة الله علیه جائز بود مسئله اگر یک وارث
با ورثه دیگر صلح میکند بمالي وترکه عروض وعقار است جائز بود باندک وبسیار
واگر ترکه زر است بنقره صلح کردند ویا ترکه نقره است بزر صلح کردند نیز جائز بود
واگر ترکه زر ونقره وعروض وعقار است وصلح بنقره ویا بزر باشد باید که بدل
صلح بیشتر از نصیب او بود از زر ونقره تا آنچه نصیب اوست از زر ونقره
عین نصیب خود قبض کرده باشد وزیاده بمقابله نصیب او بود از عروض
وعقار واگر ترکه وامهاست که از مردمان یافتني دارند ویکوارث دیگر از دین صلح
مي کند از حصه خود تا حصه او وارثه را بود جائز نبود واگر شرط کردند که غرماء ان
نصیب دین این وارث بري باشند جائز بود مسئله اگر ترکه صد درم

وصیت را ابرای زید صد درم وادنی است صلح و قسمت در تزکه جایز بود والله اعلم

کتاب المضاربت

مسئله مضاربت عبارت است از عقد شرکت است بمال از یکجانب و عمل از جانب دیگر مسئله مضارب امین است و متصرف وکیل است و در ربح شریک است و در مضاربت فاسده مضارب اجیر بود و در مخالفت غاصب شود و اگر کل ربح مال برای مضارب شرط کردند مضارب مستقرض بود و اگر کل مال شرط کردند مضارب مستبضع بود مسئله مضاربت جایز بود بدانچه شرکت جایز است یعنی شرط مفاوضت اینست که راس مال دراهم و دنانیر یا فلوس نافقه بود و شرط دیگر آنکه ربح میان ایشان مشاع بود تا اگر رب مال و یا مضارب را زیادت از نصیب ده درم شرط کردند جایز نبود و مضارب را اجر مثل بود زیادت از شرط نکند و ربح رب مال را بود مسئله هر شرطی که موجب جهالت ربح است مفسد مضاربت است و اگر شرط موجب جهالت ربح نبود مضاربت درست بود و شرط باطل بود مضاربت درست باشد و تسلیم مال بمضارب از شرایط مضاربت چون مضاربت درست افتد جایز بود که مضارب بنقد و بنسیه بفروشد و بخرد و وکیل کیرد و در سفر رود و بروایتی از ابی یوسف رحمة الله علیه نتواند که با سفر برد مسئله جایز است که مضارب بضاعت دهد و یا بودیعت دهد و جایز بود که مضارب بنده و یا کنیزک را تزویج کند و بروایتی ابی یوسف رحمة الله علیه تزویج کنیزک جایز بود مسئله مضارب نتواند که دیگری را مضارب کیرد مگر باذن رب مال و یا رب مال گفته بود که برای خود کار کن مسئله اگر رب مال تصرف در شهری معین مخصوص کرد جایز بود که مضارب از آن شهر بکذرد و همچنین اگر رب مال تصرف در کالای معین مخصوص کرد مضارب نتواند

مضارب نتواند که از ان تجاوز کند وهمچنین اگر رب مال برای مضاربت
مدتی تعیین کرد وصحیح بنا مدة مقید شود وبگذشتن آن مدت مضاربت باطل
شود وهمچنین اگر گفت با فلان بیع وشرا کنی هم بدو مقید شود ونتواند که با دیگری
بیع وشرا کند چنانچه در شهر کند نیز تجاوز ازین شرط جائز نیست مسئله
مضارب نخرد کسیرا که بر رب مال یا بر مضارب ازاد شود اگر در مال ربح بود واگر خرید
برای خود خریده بود وضمان بروی لازم شود اگر ثمن از مال مضاربت دهد واگر ربح
نبود جائز بود که قریب خود را بخرد واگر بعد از شرا ربح در قریب بسبب زیادت قیمت وی
نصیب مضارب ازاد شود وبرای رب مال هیچ ضامن نشود واین معتق
در قیمت نصیب رب مال سعایت کند مسئله اگر بر مضارب هزار درم است
بشرط مناصفه ربح ومضارب بدین هزار درم کنیزک خرید که قیمت کنیزک هزار درم است
ومضارب کنیزک را وطی کرد وکنیزک فرزند آورد که قیمت او نیز هزار درم است
ومضارب دعوی نسب کرد ومضارب توانگر است بعده قیمت فرزند هزار و پانصد
درم شد دعوی نسب درست باشد واین فرزند پسر او بود پس اگر رب مال
خواهد که کودک را سعایت فرماید در هزار ودویست وپنجاه درم ویا ازاد کند وچون
رب مال هزار درم سعایت کودک قبض کرد مضارب را در نصف قیمت
کنیزک تضمین کند

باب مضارب المضارب

مسئله اگر مضارب دیگر را مضاربت گرفت بی اذن رب مال ومال بدو تسلیم کرد مضارب
اول ضامن نشود تا مضارب دوم عمل نکند وبر قول امام زفر رحمة الله علیه مضارب
اول بمجرد دفع بمضارب دوم ضامن شود بی آنکه مضارب دوم عمل کند مسئله
اگر باذن رب مال مضارب مضاربی دیگر گرفت ومال بدو تسلیم کرد وبا مضارب
اول رب مال نصف ربح شرط کرده بود ومضارب اول با مضارب دوم ثلث

ربح شرط کرد و مضارب دوم تصرف کرد و ربح حاصل شد نصفی از ربح رب المال
بود و مضارب اول را سدس ربح بود و مضارب دوم را ثلث ربح بود و اگر رب المال
مضارب اول را گفته باشد انچه خدای تعالی ترا روزی کند میان ما مناصفه باشد
درین صورت مضارب دوم را سیوم حصه از سود دهند و باقی میان رب المال و مضارب
اول مناصفه بود و اگر رب المال با مضارب اول شرط کرد که انچه تو سود کنی میان
ما و تو مناصفه باشد و مضارب اول با مضارب دوم نصف ربح شرط کرد
و ربح حاصل شد نصف ربح مضارب دوم ببرد و نصف دیگر میان رب المال
و میان مضارب اول مناصفه بود و اگر رب المال با مضارب اول گفت انچه
خدای تعالی روزی کند نصفه مرا بود و یا گفت انچه زیادت بود میان ما مناصفه
باشد و مضارب اول با مضارب دوم نصف ربح شرط کرد و ربح حاصل شد
نصف ربح مالک را بود و نصف ربح مضارب دوم برد و مضارب اول را هیچ
نبود و اگر درین صورت مضارب اول با مضارب دوم دو ثلث ربح شرط کرد
نصف ربح مالک برد و باقی مضارب دوم برد و مضارب اول سدس ربح برای
مضارب دوم ضامن شود و اگر مضارب مال را از ثلث ربح شرط کرد برای
بنده رب المال نیز ثلث ربح شرط کرد و بدانکه این بنده با مضارب عمل کند
و ثلث ربح برای خود شرط کرد درست باشد **مسئله** بموت رب المال یا
مضارب و یا ارتداد مالک و رسیدن او در دار الحرب مضاربت باطل شود
اگر مالک مضارب را معزول کرد و مضارب را معلوم نشد تا بخرید و یا بفروخت
جایز بود و اگر مضارب را عزل معلوم شد و مال عروض بود تواند که بفروشد
و بعد در ثمن آن تصرف نکند **مسئله** اگر مضارب و رب المال جدا شدند
و در مال مضاربت وام یافتنی است و ربح نیز حاصل شده است جبر کنند

مضارب را برائی تقاضای کردن وام واکر ربح بود مضارب را جبر کنند برای تقاضا کردن وقبض کردن وام ومضارب را کویند که رب مال را وکیل کن در تقاضا وقبض کردن مسئله سمسار را جبر کنند برائی تقاضای کردن ثمن مبیع مسئله انچه از مال مضاربت هلاک شود از ربح هلاک شود نه از راس مال واکر زیاده از ربح هلاک شد مضارب ضامن نشود مسئله اکر ربح مال را قسمت کردند ومضاربت همچنان باقی است وتمام مال هلاک شد ویا بعضی از مال هلاک شد انچه از ربح قسمت کردند باز آرند مالک راس مال خود بستاند بعده انچه فاضل ماند میان رب مال ومضارب بود واکر نقصان بود مضارب ضامن نبود واکر ربح قسمت کردند ومضاربت را فسخ کردند بعده عقد مضاربت بستند ومال هلاک شد ربحی که در مضاربت اول قسمت کرده اند رد نکنند

فصل

مسئله اکر مضارب مال مضاربت را بمالک داد بضاعت ومالک خرید وفروخت کرد مضاربت فاسد نشود وبر قول ابو یوسف وزفر رحمة الله علیهما فاسد شود مسئله اکر مضارب مسافر شد طعام وشراب وجامه ومرکب او در مال مضاربت بود مسئله اکر مضارب در شهر خود عمل کرد نفقه او در مال مضاربت نبود واکر مضارب دار وخود در مال مضاربت نباشد ملک نفقه در حال حضر ودار وخاصه در مال مضارب بود مسئله چون ربح حاصل شد وازد راس مال مضارب مقداری نفقه کرده بود انچه از راس مال نفقه کرده است مالک بستاند مسئله اکر مضارب کالا را بمرابحت فروخت انچه بر متاع خرج کرده است چون کرایه بار کردن ومثل آن جایز بود که بر راس مال ضم کند وتمام مرابحت فروشد وانچه بر نفس خود خرج کرده است بر راس مال ضم نکند مسئله اکر هزار درم مال مضاربت بود وبدان جامه خرید وبرائی قصارت وبار کردن صد درم از مال خود خرج کرد ورب مال کفته است اعمل برایک یعنی براه خود کار کن پس مضارب متطوع بود

واکر بدان صد درم رنک سرخ کرد مضارب شریک شود در جامه بدانچه در رنک
کردن زیاده شده است و مضارب بسبب رنک کردن جامه ضامن نشود مسئله
اکر با مضارب هزار درم است بمناصفه ربح بدان هزار درم جامه خرید و بدو هزار درم
فروخت و بدان دو هزار درم بنده خرید و ثمن پیش از تسلیم هلاک شد رب مال پانصد
و هزار درم ضامن شود و مضارب پانصد درم ضامن شود و ربع بنده مال مضارب
بود و سه ربع دیکر بر مضاربت بود و راس مال دو هزار پانصد درم بود و چون مرابحت
فروشد به دو هزار فروشد مسئله اکر مضارب را هزار درم است بشرط نصف
ربح و مالک بنده خرید بپانصد درم بدست مضارب هزار درم فروخت مضارب
مرابحة بپانصد درم فروشد مسئله اکر بر مضارب هزار درم است بشرط نصف
ربح و مضارب بدان هزار درم بنده خرید که قیمت آن دو هزار درم است و آن بنده
مردی را بخطا کشت پس سه ربع از فداء بر رب مال واجب آید و یک ربع بر مضارب
واجب شود و بنده سه روز رب مال را خدمت کند و یک روز مضارب را خدمت
مسئله اکر بر مضارب هزار درم است و بدان هزار درم بنده خرید و پیش از
تسلیم این هزار درم بدست مضارب هلاک شد رب مال هزار درم دیکر دهد و
اکر این هزار درم دیکر نیز پیش از تسلیم هلاک شد رب مال هزار درم دیکر دهد و همچنین
هر بار که هلاک می شود پیش از تسلیم هر بار بر رب مال واجب آید و جمیع انچه رب مال
داده است راس مال بود مسئله اکر بر مضارب دو هزار درم است و میکوید که
رب مال هزار درم داده بود و هزار دیکر ربح حاصل شده است و رب مال می کوید که
دو هزار درم تو داده ام پس قول قول مضارب معتبر باشد و بر قول زفر قول رب مال
معتبر بود مسئله اکر بر مضارب یکهزار درم است و کفت که این مضاربت است
بنصف ربح و ربح حاصل شده یکهزار کفت مالک که این هزار درم ترا بضاعت داده ام

پس قول مالک را باشوکند

کتاب الودیعت

مسئله ایداع عبارت از گماشتن غیری است بر حفظ مال خود مسئله ودیعت چیزیست که نزدیک امین گذارند مسئله ودیعت امانت است اگر هلاک شود امین ضامن نشود خواه مالی دیگر از آن مودع با آن ودیعت هلاک شود خواه نشود و نزدیک امام مالک اگر دزدیده شود ودیعت و دزدیده نشود مالی دیگر از آن مودع درین صورت مودع تاوان بکند مسئله امین ودیعت تواند که امانت خود را نگاهدارد و یا بکسی که در عیال وی است نگاهداشتن دهد اگر بخلاف آن کسی را نگاهداشتن داد ضامن شود مگر از خوف سوختن خانه و یا غرق شدن کشتی در آب اگر درین صورت امانت بهمسایه دهد و یا در کشتی دیگر ضامن نشود مسئله اگر مالک امانت را طلب از امین کرد و او نداد و قدرت بر تسلیم داشت بعده هلاک شد امین ضامن شود مسئله اگر امین امانت را در مال خود آمیخته و تمیز ممکن نشد ضامن شود و حق صاحب ودیعت از مخلوط منقطع شود و بر قول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما مالک تواند که در آن آمیخته شریک شود و اگر مال امانت در مال امین آمیخته شد بیفعل او هر دو شریک شوند باتفاق اگر امین بعضی از امانت خرج کرد و مثل آن آورد و در باقی امانت آمیخته بعده هلاک شد تمام امانت را ضامن شود و اگر باقی ودیعت پیش از خلط هلاک شد ضامن نشود باقی را و اگر امین در امانت تعدی کرد یعنی بر دابه امانت سوار شد و یا جامه امانت پوشید و یا بنده امانت را خدمت فرمود بعده تعدی را زایل کرد ضمان نیز زایل شد و بر قول امام شافعی رحمة الله علیه زایل نشود اما اگر مستعیر یا مستاجر در کالائی که بعاریت و یا باجارت ستده اند تعدی کردند بعده تعدی را زایل کردند ضمان زایل نشود و بر قول امام زفر رحمة الله علیه زایل شود و همچنین اگر مودع بعد از انکار آوردن ودیعت اقرار کرد نیز ضمان زایل نشود مسئله امین تواند که امانت را در سفر برد و اگر مالک امانت

منع نکرده باشد و نیز خوف راه نبود و بر قول امام شافعي رحمة الله علیه نتواند مسئله اگر دو کس کالا بر شخصی امانت نهادند و یکي از ایشان نصیب خود طلب مي کند هیچ کس را ندهد تا دوم نیز حاضر نشود و بر قول صاحبیه نصیب حاضر بدهد مسئله اگر یکي از دو کس کالا که قابل قسمت است امانت نهاد جایز نبود که یک امین تمام کالا با امین دوم بدهد بلکه قسمت کنند و هر یک نصیب خود نگاه دارند و اگر یکي تمام بدیگر داد ضامن شود و بر قول صاحبیه رحمة الله علیهما هر یکي از ایشان تواند که باذن دوم امانت را نگاه دارد و اگر امانت قابل قسمت نیست هر یکي از ایشان که با امین دوم بدهد ضامن نشود باتفاق مسئله اگر مالک امین را گفت که این امانت بعیال خود بکسی مده که از وچاره ندارد و یا در خانه دیگر از ان سراي نگاه دار است ضامن نشود و اگر از عیال خود بکسی داده که از وچاره داشت و یا در سرائي دیگر محافظت کرد ضامن شود مسئله اگر مردي کالاي شخصی غصب کرد و بدست کسي امانت نهاد و هلاک شد این امین غاصب ضامن شود و مالک مخیر است از هر که خواهد تاوان بستاند مسئله اگر امین امانت بدست دیگر امانت نهاد و هلاک شد امین دوم ضامن نشود امین اول ضامن شود و بر قول صاحبیه رحمة الله علیهما مالک مخیر بود از هر که خواهد تاوان بستاند اگر صاحب ودیعت مودع ثاني را التضمین کرد مودع ثاني رجوع بر مودع اول کند مسئله اگر بدست شخصی هزار درم است دو کس دعوی میکنند هر یک مي گوید که از آن منست او را امانت داده ام و او منکر است و هیچ یکي را بینه نیست و از سوگند هر دو نکول آورد پس این هزار درم میان این هر دو بود و بر وي هزار درم دیگر لازم شود براي هر دو مدعي والله اعلم

کتاب العاریت

مسئله عاریت عبارت از تملیک منفعت است بعوض مسئله الفاظي که بدان عاریت جایز بود اینست اعرتک یعني دادم ترا و اطعمتک

أَرْضِي وَمَنَحْتُكَ ثَوْبِي حَمَلْتُكَ عَلَى دَابَّتِي وَأَخْدَمْتُكَ عَبْدِي وَدَارِي لَكَ سُكْنَى وَدَارِي لَكَ عُمْرِي سُكْنَى **مسئله** مالک عاریت هر وقت که خواهد بعاریت خود رجوع کند اگر بی تعدی عاریت هلاک شد ضامن نشود و بر قول امام شافعی رحمة الله علیه ضامن شود **مسئله** اجارت دادن عاریت و رهن کردن آن جائز نبود چنانچه ودیعت را اجارت دادن و رهن کردن جائز نیست پس اگر مستعیر عاریت را اجارت داد و هلاک شد ضامن شود **مسئله** اگر کالای مستعار از آنهاست که باختلاف مستعمل مختلف نشود مستعیر تواند که بدیگری عاریت دهد و بقول امام شافعی رحمة الله علیه نتواند **مسئله** اگر مالک عاریت را بوقت و یا بمنفعت و یا بهر دو چیز مقید کرده است مستعیر نتواند از آنچه مسمی کرده است تجاوز کند و اگر مقید نکرد مستعیر تواند که بهر نوع و هر وقت که خواهد منفعت گیرد **مسئله** عاریت دادن دراهم و دنانیر و مکیل و موزون و معدود حکم قرض دارد **مسئله** اگر زمینی را برای بنا کردن و یا برای نهال کردن عاریت داد جائز بود و مالک تواند که بعاریت رجوع کند و مستعیر را تکلیف کند تا بنا و نهال خود را قلع کند و اگر مالک عاریت را بوقت مقید نکرد تاوان بنا و نهال بروی واجب نیاید و اگر مقید بوقت کرده باشد تواند که پیش از وقت رجوع کند و آنچه بسبب قلع در بنا و نهال نقصان شود مالک ضامن شود **مسئله** اگر زمینی را عاریت داد تا زراعت کند مالک نتواند که در عاریت رجوع کند تا آن زمان که درووه شود اگرچه مقید کرده باشد یا نکرده باشد بوقت **مسئله** مؤنت کردن مستعار بر مستعیر واجب است و مؤنت رد کردن ودیعت بر مالک بود و مؤنت رد کردن کالای که باجارت گرفته است بر مالک است و مؤنت رد کردن مغصوب بر غاصب است و مؤنت رد کردن مرهون بر مرتهن است **مسئله** اگر دابه مستعار را بی آگاه مالک رسانید و هلاک شد و یا بنده مستعار را در سرای مالک رد کرد و هلاک

دربرد وصورة ضامن نشود **مسئله** اگر مغصوب و یا ودیعت را در سرای مالک
رد کرد و بمالک تسلیم نکرد و هلاک شد ضامن بود **مسئله** اگر مستعیر دابه را با بنده
خود یا با مزدور خود یکماهه و یا به بنده مالک و یا مزدور مالک رد کرد و هلاک شد درین صورت
ضامن نشود و اگر با بیگانه رد کرد و هلاک شد ضامن شود **مسئله** اگر زمینی را
برای زراعت عاریت ستده در صک نویسد أَطْعَمْتَنِي أَرْضَكَ و بر قول صاحبین لفظ أَعَرْتَنِي
نویسد

كتاب الهبة

مسئله هبه عبارت از تملیک عینی است بی عوض **مسئله**
الفاظی که بدان بخشیدن شود اینست وَهَبْتُ وَنَحَلْتُ وَأَطْعَمْتُكَ
هٰذَا الطَّعَامَ وَجَعَلْتُ هٰذَا الشَّيْءَ لَكَ وَأَعْمَرْتُكَ
هٰذَا الشَّيْءَ وَحَمَلْتُكَ عَلَى هٰذِهِ الدَّابَّةِ و درین الفاظ نیت هبه
شرط است وَكَسَوْتُكَ هٰذَا الثَّوْبَ وَدَارِي لَكَ هِبَةً تَسْكُنُهَا به منعقد
شود و اگر گفت دَارِي هِبَةً لَكَ سُكْنَى و یا گفت دَارِي لَكَ سُكْنَى منعقد
شود **مسئله** هبه منعقد شود با یجاب و قبول و قبض مجلس اگرچه بی اذن
واهب بود و بعد از افتراق مجلس قبض جایز نبود مگر باذن واهب **مسئله**
بخشیدن چیزی که قابل قسمت نیست جایز بود مگر که محوز و مقسوم بود و هبه مشاع
که قابل قسمت است جایز نبود و اگر قسمت کرد و تسلیم کرد جایز بود **مسئله** چیزی که
قابل قسمت نیست چنانکه یک بنده و یک دابه هبه مشاع درو جایز بود **مسئله** اگر
آردی که در گندم است بخشید جایز نبود و اگرچه آس کرد و تسلیم کرد و همچنین اگر روغن که
در کنجد است بخشید جایز نبود اگرچه روغن کشید و تسلیم کرد و همچنین اگر روغنی که در
شیر است بخشید جایز نبود اگرچه روغن کشید و تسلیم کرد **مسئله** اگر کالای موهوب
بدست موهوب له است بامانت و یا بعاریت بمجرد بخشیدن و قبول کردن
مالک شود بی قبض جدید **مسئله** اگر پدر فرزند صغیره خود را چیزی بخشید

بمجرد عقد هبه تمام شود مسئله اکر بیکانه صغیره را چیزی بخشید بقبض ولی او هبه
تمام شود و بقبض مادر و اجنبی نیز هبه تمام شود اکر صغیر در کنار ایشان بود مسئله
اکر صبی هبه را بنفس خود قبض کرد اکر عاقل هست جایز بود مسئله اکر دو کس سرای
بیکی بخشیدند درست باشد و اکر یکی سرای بدو کس بخشید درست نباشد و بقول صاحبین
رحمة الله علیهما درست باشد مسئله اکر ده درم بدو فقیر صدقه کرد و یا بخشید جایز
و اکر ده درم بدو توانکر صدقه کرد و یا بخشید جایز نبود و بقول صاحبین رحمة الله علیهما در
دو توانکر نیز جایز بود

باب الرجوع في الهبة

مسئله رجوع در هبه جایز هست و بر قول امام شافعی رحمة الله علیه جایز نیست مسئله اکر موهوب له
در زمین موهوب نهال و یا بنا کرد واهب نتواند که رجوع کند مسئله اکر واهب
مرد و ورثه او نتوانند که در هبه رجوع کنند و اکر موهوب له بمرد واهب نیز نتواند که در هبه
بوارث موهوب له رجوع کند مسئله اکر موهوب له عوض هبه واهب را داد و کفت
این را عوض هبه خود بستان و یا کفت بدل از هبه خود بستان و یا کفت بمقابله
هبه خود بستان و واهب آنرا قبض کرد نتواند که در هبه رجوع کند و اکر اجنبی عوض
هبه داد درست باشد و حق رجوع ساقط شود مسئله اکر در نصف هبه مستحق
استحقاق آورد موهوب له تواند که در نصف عوض خود رجوع کند و اکر در نصف
عوض مستحق استحقاق آورد واهب نتواند که در نصف هبه رجوع کند مکر که باقی را
رد کند و بر قول زفر رحمة الله علیه در نصف هبه رجوع کند و اکر بمقابله نصف هبه عوض
عوض مستحق شد در نصفی که عوض نداده است واهب تواند که رجوع کند مسئله
اکر موهوب از ملک موهوب له بیرون آمد حق رجوع ساقط شود مسئله
اکر موهوب له نیمه موهوب را فروخت و یا کسی را بخشید واهب تواند که رجوع کند مسئله
اکر موهوب له نیمه موهوب بیع کرد واهب تواند که در نصف باقی رجوع کند و پیش از

فروختن نیز نتواند که در نصف رجوع کند چنانچه میتواند که در کل رجوع کند مسئله اگر شوهر
زن را چیزی بخشید و یا زن شوهر را بخشید هر یکی از ایشان نتواند که بدیگری رجوع کند
مسئله اگر زنی شخصی را چیزی بخشید بعده این شخص این زن را نکاح کرد تواند که
این زن در هبه رجوع کند و اگر شخصی زنی را چیزی بخشید بعده آن زن را نکاح کرد
آن شخص نتواند که در هبه رجوع کند و اگر شوهر زن را چیزی بخشید و یا زن شوهر را چیزی
بخشید بعده نکاح برافتاد هر یکی نتواند که از هبه رجوع کند مسئله اگر قرابت محرم را
چیزی بخشید نتواند که رجوع کند مسئله بعد از هلاک موهوب رجوع در هبه جایز
نبود تا اگر موهوب له دعوی هلاک هبه کرد تصدیق کنند با سوگند مسئله رجوع در هبه
جایز نبود مگر بتراضی یکدیگر و یا بحکم قاضی مسئله اگر بعد از هلاک موهوب مستحق
استحقاق کرد و موهوب له قیمت موهوب را ضمان داد موهوب له با آنچه ضمان
داد نتواند که بواهب رجوع کند مسئله اگر کالائی را بشرط عوض بخشید در ابتدا حکم
هبه دارد تا قبض هر دو عوض در مجلس شرط بود و عقد هبه متاع بشرط عوض
باطل بود و در انتها حکم بیع دارد تا اگر در موهوب عیبی ظاهر شد تواند که بحکم عیب
رد کند و بحکم خیار رؤیت نیز تواند که رد کند و شفیع را شفعه رسد و بر قول زفر و شافعی
رحمة الله علیهما هبه بشرط عوض در ابتدا و انتها بمنزله بیع است

فصل

مسئله اگر کنیزک حامله را بخشید مگر حمل او هبه جایز بود و استثناء حمل باطل بود پس کنیزک
با حمل ملک موهوب له شود مسئله اگر کنیزک را بخشید بشرطی که موهوب له این
کنیزک را بواهب رد کند بعد از مدتی و یا بشرطی که موهوب له این کنیزک را آزاد کند
و یا بشرطی که کنیزک را ام ولد خود کند و یا سرای بخشید بشرطی که موهوب له چیزی از آن
سرای بواهب رد کند یا موهوب له چیزی از آن سرای بواهب عوض آن سرای
دهد در جمیع صورت هبه جایز بود و شرط باطل شود مسئله اگر دائن مدیون خود را

گفت چون فردا شود این وام ترا بود و یا گفت تو ازان وام بیزار باشی و یا گفت اگر بمیرم ازان وام بمن ادا کنی نصف دیگر ترا بود و یا گفت از ادا بیم باقی بیزار ازان این هبه و ابراء باطل بود مسئله اگر گفت داری لک عمری درست بود ومعنی وی اینست که زید را گوید که این سرای ملک تو کردم تا تو زنده باشی یا گوید تا مدت عمر تو بود و چون بمیری این سرای ملک مرا باشد و شرط باطل بود پس بعد موت زید ورثه او را بود مسئله اگر گفت داری لک رقبی باطل بود و معنی وی اینست که اگر زید را گفت که اگر من بمیرم پیش از تو این سرای ترا بود و اگر تو بیش از من بمیری این سرای مرا بود و این تملیک باطل بود و بر قول ابی یوسف رحمة الله علیه رقبی نیز جایز بود مسئله صدقه حکم هبه دارد چنانچه هبه بی قبض درست نیست صدقه نیز بی قبض درست نبود و صدقه شئی که محتمل قسمت است جایز نبود مسئله در صدقه رجوع جایز نیست

کتاب الاجارة

مسئله اجاره عبارت از بیع منفعت معلوم باجری معلوم است مسئله آنچه جایز نیست که ثمن سازند جایز است که اجرت سازند مسئله منفعت معلوم شود به بیان مدت چنانچه سرای را استیجار کرد برای ساکن شدن بمدت شش ماه و یا زمین را استیجار کرد برای زراعت در مدت معلوم پس هر مدتی که تعیین کند جایز بود مسئله اجارت دادن وقف زیاده از سه سال درست نبود مسئله منفعت بنام گرفتن نیز معلوم شود چنانچه استیجار کرد برای رنگ کردن جامه و یا برای دوختن جامه و منفعت باشاره نیز معلوم شود چنانچه اجیر گرفت برای نقل کردن طعام تا فلان موضع مسئله اجرت بمجرد عقد اجارت ملک اجیر نشود مگر که مستاجر تعجیل کند و اجرت دهد و یا بالشرطی تعجیل اجرت عقد اجارت بسته باشد و یا مستاجر منفعت استیفا کند و بر قول امام شافعی رحمة الله علیه بمجرد عقد اجیر مالک اجرة شود مسئله اگر سرای اجارة گرفت برای ساکن شدن

وقبض کرد و مدة گذشت وساکن نشد اجرة واجب آید مسئله اگر غاصبی سرای را
از مستاجر غصب کرد اجرة ساقط شود مگر که بعضی مدت ساکن شده باشد آنقدر از اجرة
لازم آید باقی ساقط گردد مسئله اگر سرای را و یا زمین را استیجار کرد صاحب سرای و زمین
تواند که اجرة هر روزه طلب کند مسئله اگر مردی شتر را کرایه گرفت تا مکه شتربان تواند که
اجرة هر منزل طلب کند مسئله خیاط و قصار طلب نکنند اجرة تا از عمل فارغ نشوند
و بر قول زفر رحمة الله علیه در اجارة سرای طلب اجرت وقتی کند که مدة اجارة منقضی شود
و در شتربان وقتیکه در سفر منتهی شود مسئله نان پز نتواند که اجرة طلب کند تا نان را
از تنور بیرون بیاورد و اگر نان پز نان را از تنور بیرون آورد و بعده نان سوخت
بی عمل او نان پز را اجرة برسد و تاوان بر او واجب نشود و بر قول امام ابو یوسف و محمد
رحمة الله علیهما مثل آن آرد ضامن شود و اجرة نرسد و اگر پیش از بیرون آمدن سوخت
و یا از دست او افتاد اجرت واجب نباید مسئله اگر طباخ را مزدور گرفت تا برای
مهمانی گوشت پزد بعد از بیرون آوردن شوربا از دیگ و در کاسه کردن اجرت
واجب آید مسئله اگر خشت پز را مزدور گرفت برای خشت پختن بعد از استادن
خشت اجرت واجب آید و بر قول صاحبین رحمة الله علیهما چون خشت را جمع کند
آنگاه اجرت واجب شود مسئله هر که اثر عمل او در کالای موجود بود چون رنگریز
و گازر تواند که برای استیفاء اجرت کالا را حبس کند و بر قول امام زفر رحمة الله علیه نی
پس اگر کالا را برای اجرت حبس کرد و آن کالا هلاک شد ضمان واجب نباید و اجرة
نیز واجب نشود و بر قول صاحبین رحمة الله علیهما صاحب کالا مخیر بود یا قیمت کالا با آن
صنعت تضمین کند و اجرة بدهد و یا کالای بی صنعت تضمین کند و اجرت ندهد مسئله هر که
اثر عمل او در کالای موجود نیست چون حمال و ملاح نتواند که کالا را برای اجرت
حبس کند مسئله اگر مردی شرط کرد که بنفس خود عمل کند نتواند که دیگری را عمل فرماید

خواه اثر عمل او در عین باشد خواه نباشد ۱۲ مسایل شرح وقایه فارسی

واکر عمل مطابق فرموده هست تواند که از دیکری کار کناند مسئله اکر اجیر کرفت تا عیال او را بیارد از شهری اجیر برفت و بعضی را مرده یافت و زنده کانرا آورد بحساب آن مزد واجب آید و اجرت کسانیکه مرده اند ساقط شود مسئله اکر اجیر کرفت تا نامه او بر فلان برد در فلان موضع و جواب نامه بیارد او برفت و فلان مرده بود این نامه را باز آورد مزد واجب نیاید و بقول امام محمد رحمة الله علیه مزد رفتن واجب شود و نزدیک امام ابو یوسف رحمة الله علیه دو روایت است بیک روایت اجرت رفتن واجب آید و بروایت دوم اجرت واجب نیاید اما اکر مکتوب همانجا رها کرد واجرت رفتن باتفاق واجب شود مسئله اکر اجیر کرفت تا طعام او بفلان موضع برد و بر زید رساند پس اجیر برفت و زید مرده بود طعام باز آورد باتفاق مزد واجب نیاید و نزدیک امام زفر رحمة الله علیه واجب آید

باب ما یجوز من الاجارة و ما یکون خلافا فیها

مسئله اجارت کرفتن سرای و دوکان برای سکنی جایز بود اکر چه بیان نکرد که چه عمل خواهد کرد مستاجر تواند که هر عمل که خواهد بکند مکر آنکه نتواند که آهنکر یا برد کوب و یا خراس بیار ساکن کند مسئله جایز است اجرت کرفتن زمینها برای زراعت اکر بیان کرد که آنچه زراعت خواهد کرد و یا کوید که اجارت کردم برین شرط هر چه خواهم زراعت کنم مسئله جایز است اجارت کرفتن زمین از برای نهال کردن و یا بنا کردن سرای و یا خانه بمدت معلوم درست باشد و چون مدت کذشت بر مستاجر لازم شود که بنا و نهال قلع کند و زمین را فارغ کرده بمالک تسلیم کند مکر آنکه صاحب زمین قیمت آن نهال و بناء که واجب قلع بود ضامن شود پس بنا و نهال را مالک شود و این برضا صاحب نهال و بنا بود و اکر زمین را بسبب قلع بنا و نهال نقصان می شود درین صورت مالک زمین

تواند که بی رضاء صاحب بناء و نخال مالک شود یا مالک زمین رضاء دهد بترک نخال
و بناء در زمین پس بناء و نخال صاحب بنای و نخال را بود و زمین صاحب زمین را بود
مسئله اگر مدة اجارة گذشت و در زمین تره کاشته است تره را قلع کند و زمین
فارغ کرده بمالک تسلیم کند مسئله اگر مدة اجارة گذشت و در زمین زراعت است
زراعت را ترک گیرند باجر مثل تا وقت ادراک فصل مسئله اگر دابه را استیجار کرد
برای سوار شدن و یا برای بار کردن و یا جامه استیجار کرد برای پوشیدن اگر
سوار شدن و پوشیدن مطلق گفته است روا بود که دیگری را سوار کند و یا دیگری را پوشاند
و اگر بدان شرط استیجار کرد که فلان سوار شود یا فلان پوشد اگر دیگری را سوار کند یا
پوشاند و دابه و یا جامه هلاک شد ضامن شود مسئله هرچه اختلاف مستعمل شود
بهمان حکم دارد تا اگر مطلق گفته است تواند که دیگری استعمال کند و اگر مقید گفته باشد
دیگری نتواند که استعمال کند اگر باستعمال مستعمل مختلف نشود شرط تقیید باطل شود
چنانکه اگر اجاره داد خانه را و شرط کرد که فلان ساکن شود مستاجر تواند که دیگری را ساکن
کند اگر مضرت نکند آن خانه را چنانکه آهنگر مسئله اگر دابه را استیجار کرد تا مقداری
معین از گندم بار کند تواند که چیزی دیگر مثل گندم یا سبکتر از آن بار کند چون جو و کنجد
فاما آنچه از گندم در ضرر بیشتر است چون نمک و آهن نتواند که بار کند مسئله اگر دابه
را باجاره گرفت برای سوار شدن و دیگری را پس پشت خود سوار کرد و این دابه هلاک شد
ضامن شود نصف قیمت دابه را اگرچه آن دیگری گران تر باشد یا سبکتر مسئله
اگر ستوری را اجاره گرفت تا مقداری معین از گندم بار کند و زیاده از آن بار کرد و
هلاک شد مقدار یک زیاده کرده است ضامن شود آنرا مسئله اگر مردی دابه را
و به لگام کشید و دابه هلاک شد ضمان واجب آید بقول ابو یوسف و محمد رحمة الله علیهما
اگر چنانچه متعارف است لگام کشید یا زد ضامن نشود مسئله اگر دابه را کوش

را به کرفت با زمین بهم وان زمین دو کرد و دیکر بفاد اکر این زمین مثل آن زمین است
ضامن نشود و اکر این زمین چنانست که این را کوهش را بدین زیان می کند ضامن
شود و پالان همین حکم دارد تا اکر ستور بیرا با پالان کرایه کرد و آن پالان فرود آورد و پالان
دیکر بفاد اکر این پالان مثل آن پالان است ضامن نشود و اکر بر این ستور مثل آن پالان
نهند ضامن شود **مسئله** اکر جمالی را اجیر کرفت تا طعام او بر کیرد و در فلان راه
و جمال در راه دیکر رفت که مردمان در آن راه میروند و طعام هلاک شد ضمان واجب نیاید
و اکر میان این هر دو راه تفاوت است ضامن شود و اکر طعام را بکشتی در دریا بار کرد ضامن
شود و اکر طعام رسانید اجرت واجب آید **مسئله** اکر زمین اجارت کرفت
تا کندم زراعت کند و مستاجر تره کاشت آنچه در زمین نقصان شود ضامن شود
و اجرت واجب نیاید و اکر درزی را جامه داد تا پیراهن دوزد و او قبا دوخت تا
جامه مخیر بود یا قیمت جامه را تضمین کند و یا قبا قبول کند و اجر مثل دهد که زیاده نشود
از مسمی

باب الاجارة الفاسدة

مسئله شرط مفسد
اجاره است و چون اجاره فاسد شود اجر مثل واجب آید برای موجر مسمی زیاده
نکند و بقول زفر و شافعی رحمة الله علیهما اکر اجر مثل زیاده از مسمی است زیاده کند تا اجر مثل
تمام شود **مسئله** اکر مردی سرای را اجاره داد هر ماهی بدرمی در یکماه عقد درست
باشد و در سایر شهور جایز نبود مکر جمله ماهها را ذکر کند و اکر ساعتی از ماه دوم
ساکن شد در ماه دوم نیز عقد درست باشد و نتواند که صاحب دار مستاجر را از
سرای بیرون کند تا ماه تمام شود و همچنین حکم است در هر ماهی که اول او ساکن شود
مسئله اکر مردی سرای را در مدة یکسال بستد اکر چه بده درم جایز بود اکر چه مزد هر
ماهی تعیین نکرده باشد **مسئله** ابتداء مدة از وقت عقد اجاره بود و پس اکر
در وقت ماه نودیدن عقد اجاره بستد شمار سال بروز با بماهها بود و اکر در میان

ماه عقد اجاره ببندد شمار سال بروز تا بود و این نیز روایتست از امام ابو یوسف و محمد رحمة الله علیهما اول ماه بروزها شمار کنند و باقی یازده ماه دیگر بماهها باشد و این روایت از ابی یوسف است رحمة الله علیه **مسئله** اگر کشتی اجاره گرفت تا ماه دیان بیرون ندرو انباشد **مسئله** اگر برای بانگ نماز گفتن و یا برای حج و یا برای امامت و یا برای تعلیم قرآن و یا فقه اجارت گرفت جایز نبود و امروز فتوی بر آنست که برای تعلیم قرآن اجیر گرفتن جایز بود و نزدیک امام شافعی رحمة الله علیه بگفتن بانگ نماز و امامت و تعلیم قرآن و فقه باجرت درست بود **مسئله** جایز است حمامی و حجام اجرت ستاند **مسئله** اجیر گرفتن برای سرود گفتن و نوحه کردن و بازی کردن جایز نبود **مسئله** اجاره مشاع فاسدست مگر با شریک خود و صورة او اینست که نصیب خود را از سرای مشترک بدست کسی که شریک نیست اجاره بدهد درست نباشد و بقول صاحبیه رحمة الله علیهما اجاره مشاع جایز است و اگر با شریک بدهد باتفاق درست باشد **مسئله** اجاره گرفتن دایه باجرت معلوم و یا بنان و جامه جایز بود و بقول صاحبیه رحمة الله علیهما دایه گرفتن بنان و جامه جایز نبود **مسئله** مستاجر نتواند که شوهر دایه را از وطی منع کند و اگر دایه حمل گرفت و یا بیمار شد تواند که عقد اجاره فسخ کند **مسئله** بر دایه واجبست طعام برای کودکی که شیر میدهد اصلاح کند **مسئله** اگر دایه کودک را شیر گوسفند داد و از خود نداد در مدة اجاره مزد واجب نباید **مسئله** اگر مردی ریسمان بجولاه داد برای بافتن کرباس بمقابله نصف جامه و یا ثلث جایز نبود و تمام جامه مالک راست و برای جولاهه اجر مثل واجب آید همچنین اگر اجیر گرفت برای کرفتن طعام باجر یک پیمانه ازان طعام اجاره فاسد بود آن طعام خداوند طعام را باشد و حمال را اجر مثل طعام واجب آید **مسئله** اگر اجیر گرفت تا امروز برای او

پس بیکدرم اجارة فاسد بود وبقول صاحبین رحمة الله علیهما جایز بود وبر عمل افتد تا اکر در نیمه روز تمام کند مستحق کل اجرت شود واکر تمام روز نه بزد بروی واجب ست که روز دیکر بپیزد **مسئله** اکر زمین را استیجار کرد بشرطی که دران زمین جفت رانند بعده کشت کند ویا آب دهد بعده زراعت جایز بود واکر شرط کرد دو بار جفت راندن یکبار آنزمان که بستانند ویکبار آنزمان که بمواجر تسلیم کند یا شرط کرد که جویها بکاود وران زمین سرکین اندازد این اجارة جایز نبود **مسئله** اکر زمین را اجاره داد برای زراعت واجرت آن زمین دیکر زمین از مستاجر بسته تا موجر زراعت کند جایز نبود وهمچنین اکر سرای اجاره داد برای ساکن شدن بدان شرط که مستاجر نیز سرای خود بمواجر دهد تا موجر ساکن شود واجرت آن سرای سکنی سرای بود جایز نبود وبقول امام شافعی رحمة الله علیه جایز بود **مسئله** اکر طعام میان دو شریک ست یکی شریک دوم را اجیر کرفت برای بر کرفتن طعام مشترک واو تمام طعام بر کرفت هیچ واجب نباید چنانکه راهن مرهون را از مرتهن استیجار کرد اجارة جایز بود واجر واجب نباید وبقول امام شافعی رحمة الله علیه اجر مسمی واجب آید **مسئله** اکر زمین استیجار کرد وذکر زراعت نکرد ویا ذکر کرد زراعت را مسمی نکرد چه چیز خواهم کاشت این اجاره فاسد بود پس اکر درین صورة زراعت کرد ومیعاد کذشت موجر را اجرت مسمی واجب آید **مسئله** اکر دراز کوش را اجارت کرفت تا بکه ببیکدرم وبار تعیین نکرد اجارت جایز بود پس اکر بار کرد آنچه مردم بار کنند ودراز کوش هلاک شد ضامن نشود واکر در مکه رسید اجر مسمی واجب آید اکر پیش از بار کردن ویا پیش از زراعت کردن خصومت کردند اجاره برافتد از جهت دفع کردن فساد

باب ضمان الاجیر

مسئله بدانکه اجیر بر دو نوع ست اجیر مشترک ست

اجیر خاص اجیر مشترک آنست که برای شخصی معین عمل نکند بلکه برای بسیاران
عمل کند و اجیر مشترک مستحق اجرت نشود تا عمل نکند چون رنکریز و درزی و کوب و نادرو
کالا بدست اجیر مشترک امانت بود اکر هلاک شود ضمان واجب نباید و بقول صاحبیه
رحمة الله علیهما ضمان واجب آید مکر آنکه شی غالب بسوزد و یا دستنبی مکابره که دفع آن
ممکن نبود غارت کند مسئله اکر تلف شود بعمل اجیر مشترک چنانچه جامه بسبب
کوفتن پاره شود و یا حمال بلغزید و کالا هلاک شد و یا رسنی که دران مکاری بار بسته بود
بریده شد و یا کشتی را میکشید ملاح کشتی غرق کشت و کالا هلاک شد در هر چهار مسئله
ضمان بر اجیر واجب شود و بقول زفر و شافعی رحمة الله علیهما واجب نشود و اکر در کشتی
آدمیان بودند و غرق شدند بر اجیر ضمان آدمیان واجب نباید مسئله اکر شخصی
اجیر کرفت تا خنب آب او از فرات بر کیرد پس بر کرفت و در اثناء راه بیفتاد و خنب
شکست مالک خنب مخیر بود یا قیمت خنب در جایی که بر داشته است تضمین کند
و مزد ندهد و یا قیمت خنب در جایی که شکسته است تضمین کند و مزد بحساب آن بدهد
مسئله اکر فصاد فصد کرد و یا حجام حجامت کرد یا بزاغ حیوان را نشتر زد و از موضع
معتاد تجاوز نکرد اکر هلاک شود ضامن نشود مسئله اجیر خاص آنست که چون
نفس خود را تسلیم کرد در مدت اجارت اجرة واجب آید اکرچه عمل نکرد چنانکه اکر
شخصی را اجیر کرفت برای خدمت یکماه و یا برای چرانیدن کوسپندان مسئله
اجیر خاص ضامن نشود آنچه در دست او بسبب عمل او هلاک شود مسئله اکر
مردی درزی را اجیر کرفت و کفت اکر این جامه را پارسی دوختی یکدرم دهم و اکر رومی
دوختی دو درم دهم جایز بود و اکر پارسی دوخت یکدرم واجب آید و اکر رومی دوخت
دو درم واجب آید مسئله اکر مردی درزی را کفت اکر امروز دوختی یکدرم دهم
و اکر فردا دوختی بنیم درم شرط اول جایز و شرط دوم نزدیک امام اعظم رحمة الله علیه

درست است پس اگر امروز دوخت یکدرم دهد و اگر فردا دوخت اجر مثل واجب آید و بقول صاحبین رحمة الله علیهما هر دو شرط جایز بود و اگر امروز دوخت یکدرم دهد و اگر فردا دوخت نیمدرم دهد و بقول امام زفر هر دو شرط فاسد بود و اجر مثل واجب آید مسئله اگر دوکانی و یا خانه را باجارت داد و گفت اگر عطار را ساکن کنی در ماهی یکدرم دهی و اگر آهنگر را ساکن کنی دو درم دهی جایز بود اگر آهنگر را ساکن کند دو درم دهد و اگر عطار را ساکن کند یکدرم دهد و بقول صاحبین رحمة الله علیهما اجارت فاسد بود

مسئله اگر دابه را استیجار کرد تا بصرة بیکدرم و اگر از انجا تجاوز کند تا قادسیه برد دو درم دهد اجارت جایز نبود و اگر دابه را استیجار کرد بشرط آنکه اگر یک خروار گندم بار کند یک و نیم درم دهد و اگر یک خروار جو بار کند یکدرم دهد جایز بود و بقول صاحبین رحمة الله علیهما جایز نبود مسئله اگر بنده را استیجار کرد برای خدمت نتواند که در سفر برد مگر که با مولی او شرط کرده باشد در وقت عقد اجارت مسئله اگر بنده محجور را اجیر گرفت در مدة یکماه و عمل کرد و مزد بوی داد نتواند که مستاجر از این بنده مزد باز ستاند مسئله اگر بنده مغصوب مزدوری کرد غاصب مزد از بنده بخورد ضامن نشود و بقول صاحبین ضامن شود و اگر مولی عین اجرت بیابد جایز بود او را که بستاند اجماعاً مسئله اگر بنده اجرت خود قبض کرد باتفاق جایز بود

مسئله اگر بنده را اجارت داد بدو ماه معین یکماه بچهار درم و یکماه به پنج درم جایز بود در ماه اول چهار درم واجب آید و در ماه دوم پنج درم لازم شود مسئله اگر بنده را استیجار کرد یکماه بیکدرم در اول ماه مستاجر بنده را قبض کرد و در آخر ماه بنده گریخت یا بیمار شد مستاجر میگوید که این بنده در زمان قبض گریخته است و یا بیمار بود و مولی میگوید بیشترک ازین زمان گریخته است یا بیمار شده است تحکیم حال کنند و اگر در وقت اختلاف بنده صحیح و حاضر بود قول مستاجر معتبر بود

مسئله اگر میان خیاط و مالک جامه اختلاف شد صاحب جامه میگوید که فرموده ام تا قبا بدوزی و درزی میگوید که پیراهن فرموده بودی و یا مالک جامه رنگریز را میگوید که رنگ سرخ فرموده ام و تو رنگ زرد کردی رنگریز میگوید که رنگ زرد فرموده در هر دو مسئله قول صاحب ثوب معتبر بود مسئله اگر مالک جامه میگوید که بی مزد عمل کرده صانع میگوید که بشرط مزد عمل کرده ام قول صاحب جامه معتبر بود و القول الی یوسف رحمة الله علیه اگر میان صاحب ثوب و صانع بدین حرفت بستدن مزد معروف است قول او معتبر بود والله اعلم

باب فسخ الاجارت

مسئله اگر سرای استیجار کرد برای سکنی و در وعیبی یافت که سکنی را زیان میدارد تواند که فسخ کند مسئله اگر مردی سرای اجارت گرفت و آن سرای خراب شد و یا زمین را استیجار کرد برای زراعت و از آن زمین آب منقطع شد و یا آسیا را استیجار کرد و آب آسیا منقطع شد مستاجر تواند که اجارت را فسخ کند مسئله اگر یکی از متعاقدین هر دو مستاجر برای خود عقد اجارت بسته است آن اجارت فسخ شود و اگر برای دیگری عقد اجارت بسته است یعنی وکیل و یا وصی بود یا متولی در وقف بود بموت او اجارت فسخ نشود مسئله عقد اجارة بخیار شرط و یا خیار رویت و بعذر تواند که فسخ شود و عذر آن بود که عاقد عاجز بود که بحکم اجارت بگذرد مگر بتحمل ضرری زاید که بسبب اجاره مستحق نشده است چنانکه مردی اجیر گرفت تا دندان او بر کند بسبب درد پیش از بر کندن درد بیارامید یا اجیر گرفت تا برای مهمانی عروسی طعام بپزد و زن خلع کرد و یا دوکانی را استیجار کرد برای تجارت و مال او هلاک شد و یا مالک دوکان مفلس شد و بر دو امها بر آمد بمعاینه و یا به بیان و یا با قرار و جز آن دوکان مال دیگر ندارد و در جمیع مسائل قاضی اجارت فسخ کند و همچنین اگر دابه را استیجار کرد برای سفر و از سفر باز ماند چنانچه برای طلب غریمی میرفت

و بعضی حاضر شد و یا برای اداء حج میرفت و وقت حج گذشت این عذر بود و تواند که اجاره فسخ کند مگر بعیب

باب المتفرقات

مسئله اگر زمینی را استیجار کرد و یا از دیگری عاریت خواست و بدرو در آن زمین آتش زد و چیزی از زمین دیگری نیز بسوخت ضامن نشود

مسئله اگر خیاط و یا رنگریز کسی را در دکان خودش نشاند تا کار کند و با و نصف اجرت شرط کرد جایز بود

مسئله اگر شتر را استیجار کرد تا بر آن محمل نهد و دو کس سوار شوند تا مکه جایز بود و تواند که محمل معتاد نهد و اگر صاحب شتر محمل را ببیند بهتر بود

مسئله اگر شتر را استیجار کرد تا مقدار توشه بار کند و از آن توشه مقداری بخورد و اگر عوض آن که خورده است در توشه زیاده کند جایز بود

مسئله عقدها که مضاف کردن بوقت درست است سیزده اند اجاره و فسخ اجارت و مزارعت و معامله و مضاربت و وکالت و کفالت و وصی گردانیدن و وصیت کردن و قضاء دادن و امیر گردانیدن و طلاق گفتن و آزاد کردن و وقف کردن و بقول شافعی رحمة الله علیه اضافت اجارت بوقت جایز نبود

مسئله عقدها که مضاف بوقت جایز نبود ایشانست بیع و اجازت بیع و فسخ بیع و قسمت و شرکت و هبه و نکاح و رجعت و صلح از مال و ابراء از وام والله اعلم بالصواب

باب المکاتب

مسئله کتابت عبارت از آزاد کردن مملوک است یدا در حال و رقبة در مستقبل

مسئله اگر بنده و یا کنیزک را مکاتب گردانید بمالی و او قبول کرد جایز بود

مسئله اگر بنده و یا کنیزک صغیر عاقل را مکاتب گردانید بمالی و او قبول کرد جایز بود

مسئله کتابت بمالی حال و مؤجل و منجم جایز بود تا اگر مکاتب گردانید بشرطی که مال کتابت در حال ادا کند و یا بحصه [illegible] و یا در هر ماهی چندین درم ادا کند جایز بود و بقول شافعی رحمة الله علیه کتابت بمال حال جایز نبود و چاره نیست از دو نجم

مسئله اگر مولی

بنده را گفت بر تو هزار درم کردم که نجوم ادا کنی بهر ماه اول چندین درم و در نجم آخر چندین درم چون هزار درم ادا کنی آزاد باشی و اگر عاجز شوی بنده باشی اگر بنده قبول کرد مکاتب شود از دست مولی بیرون آید فاما از ملک مولی بیرون نیاید تا آن زمان که مال ادا کند

مسئله اگر مولی کنیزک مکاتبه را وطی کرد و یا بر او و یا بر فرزند او جنایت کرد و یا مال او تلف کرد مولی ضامن شود مسئله اگر مسلمانی بنده خود را بر قیمت او و یا بر خمر و یا بر خوک مکاتب کردانید کتابت فاسد شود پس اگر بنده خمر ادا کرد آزاد شود لازم بروی که در قیمت خود برای مولی سعایت کند و بقول زفر باداء خمر آزاد نشود مسئله اگر گفت تو مکاتب هزار درم اگر خدمت کنی همیشه پس کتابت فاسد بود لازم است بروی که قیمت خود را سعایت کند اگر زیادت از مسمی است زیاده واجب شود و اگر کم از مسمی است نقصان نکند از مسمی مسئله اگر مکاتب کردانید بهزار درم بدانکه مولی بنده غیر معین بمکاتب دهد جایز شود و بقول ابو یوسف رحمة الله علیه جایز بود و هزار درم بر قیمت مکاتب و بر قیمت بنده بیانه قیمت کنند و حصه وسط ساقط شود و بمال باقی مکاتب شود مسئله اگر مکاتب کردانید بر کالاء معین از آن دیگری کتابت فاسد شود مسئله اگر مکاتب کردانید بر حیوانی غیر موصوف جایز بود و مراد این است که جنس بیان کرد و صفت و نوع بیان نکرد از آن جنس میانه واجب شود و اگر قیمت دهد مولی جبر کند برای قبول و بقول امام شافعی رحمة الله علیه بر حیوان جایز نبود مسئله اگر کافری بنده کافر را مکاتب کردانید بر خمر جایز بود هر کدامی که از ایشان مسلمان شود قیمت خمر برای مولی واجب شود چون مولی قیمت خمر قبض کرد مکاتب آزاد شود والله اعلم بالصواب

باب ما یجوز للمکاتب ان یفعله

مسئله جایز است که مکاتب بخرد و یا بفروشد و یا در سفر رود و اگرچه مولی شرط کرده است که مکاتب از

و غریم حاضر شد و یا برای اداء حج بیرون رفت و در وقت حج گذشت این عذر بود و تواند که اجارت را
فسخ کند مگر بعیب

باب المتفرقات

مسئله اگر زمینی را استیجار کرد و یا از دیگر عاریت خواست و بدرود ها زمین آتش زد و چیزی از زمین دیگری نیز بسوخت ضامن نشود مسئله اگر خیاط و یا رنگریز کسی را در دوکان خود نشاند تا کار کند و با و نصف اجرت شرط کرد جایز بود مسئله اگر شتر را استیجار کرد تا بر آن محمل نهد و دو کس سوار شوند تا مکه جایز بود و تواند که محمل معتاد نهد و اگر صاحب شتر محمل را ببیند بهتر بود مسئله اگر شتر را استیجار کرد تا مقدار توشه بار کند و از آن توشه مقداری در راه بخورد اگر عوض آن که خورده است در توشه زیادة کند جایز بود مسئله عقدها که مضاف کردن بوقت درست است سیزده اند اجارت و فسخ اجارت و مزارعة و معامله و مضاربة و وکالت و کفالت و وصی گردانیدن و وصیت کردن و قضاء دادن و امیر گردانیدن و طلاق گفتن و آزاد کردن و وقف کردن و بقول شافعی رحمة الله علیه اضافت اجارت بوقت جایز نبود مسئله عقدها که اضافت بوقت جایز نبود اینست بیع و اجازت بیع و فسخ بیع و قسمت و شرکت و هبه و نکاح و رجعت و صلح از مال و ابرا از وام والله اعلم بالصواب

باب المکاتب

مسئله کتابت عبارت از آزاد کردن مملوک است یدا در حال و رقبة در مستقبل مسئله اگر بنده و یا کنیزک را مکاتب گردانید بمالی و او قبول کرد جایز بود مسئله اگر بنده و یا کنیزک صغیره عاقل را مکاتب گردانید بمالی و او قبول کرد جایز بود مسئله کتابت بمالی حال و مؤجل و منجم جایز بود تا اگر مکاتب گردانید بشرطی که مال کتابت در حال ادا کند و یا بچندین سال و یا در هر ماهی چندین درم ادا کند جایز بود و بقول شافعی رحمة الله علیه کتابت بمال حال جایز نبود و چاره نیست از دو نجم مسئله اگر مولی

بنده را گفت بر تو هزار درم کردم که بنجوم ادا کنی نجم اول چندین درم و در نجم آخر چندین درم
چون هزار درم ادا کنی آزاد باشی و اگر عاجز شوی بنده باشی اگر بنده قبول کرد مکاتب
شود و از دست مولی بیرون آید فاما از ملک مولی بیرون نیاید تا آنزمان که مال ادا کند

مسئله اگر مولی کنیزک مکاتبه را وطی کرد و یا بر او و یا بر فرزند او جنایت کرد و یا مال او
تلف کرد مولی ضامن شود **مسئله** اگر مسلمانی بنده خود را بر قیمت او و یا بر خمر و یا
بر خوک مکاتب کرداند کتابت فاسد شود پس اگر بنده خمر ادا کرد آزاد شود لازم
بر وی که در قیمت خود برای مولی سعایت کند و بقول زفر باداء خمر آزاد نشود **مسئله**
اگر گفت تو مکاتب هزار درم اگر خدمت کنی همیشه پس کتابت فاسد بود لازم آید
بر وی که قیمت خود را سعایت کند اگر زیادت از مسمی است زیاده واجب شود
و اگر کم از مسمی است نقصان نکند از مسمی **مسئله** اگر مکاتب کرداند بهزار درم
بدانکه مولی بنده غیر معین بمکاتب دهد جایز بود و بقول ابو یوسف رحمة الله علیه
جایز بود و هزار درم بر قیمت مکاتب و بر قیمت بنده میانه قسمت کنند حصه
وسط ساقط شود و بمال باقی مکاتب شود **مسئله** اگر مکاتب کرداند بر کالاه
معین از آن دیگری کتابت فاسد شود **مسئله** اگر مکاتب کرداند بر حیوانی
غیر موصوف جایز بود و مراد اینست که جنس بیان کرد و صفت و نوع بیان نکرد
از آن جنس میانه واجب شود و اگر قیمت وسط دهد مولی جبر کند برای قبول و بقول امام
شافعی رحمة الله علیه کتابت بر حیوان جایز نبود **مسئله** اگر کافری بنده کافر را مکاتب
کرداند بر خمر جایز بود هر کدامی که از ایشان مسلمان شود قیمت خمر برای مولی واجب
شود چون مولی قیمت خمر قبض کرد مکاتب آزاد شود والله اعلم بالصواب

باب ما یجوز للمکاتب ان یفعل

مسئله جایز است که
مکاتب بخرد و یا بفروشد و یا در سفر رود و اگر چه مولی شرط کرده است که مکاتب از

فروختن روا بود مسئله اگر مکاتب بنده خود را مکاتب گرداند و یا کنیزک را بفروشد
شرو بکر و جایز بود و بقول زفر و شافعی رحمة الله علیهما اگر مکاتب بنده خود را مکاتب
کرد جایز نبود مسئله اگر مکاتب دوم مال کتابت بمکاتب اول ادا کرد پیش از آنکه
مکاتب اول ادا کند و پیشتر از آنکه آزاد شود ولاء مکاتب دوم مولی را بود و اگر بعد آزاد
شدن مکاتب اول مکاتب دوم مال کتابت ادا کرد ولاء مکاتب دوم مکاتب
اول را بود مسئله اگر مکاتب بی اذن مولی زنی خواهد جایز نبود مسئله بخشیدن
مکاتب و صدقه دادن او جایز نبود مگر اندکی مسئله اگر مکاتب بیاعی شود بعقیر
و یا بمال و یا وام دهد و یا بنده خود را بمال آزاد کند و یا نفس بنده را بنده بفروشد
و یا بنده را تزویج کند جایز نبود و همچنین پدر و وصی در بندگان صغیر بمنزله مکاتب اند
یعنی آنچه مکاتب نتواند تصرف کرد ایشان نیز نتوانند و هر تصرفی که مکاتب تواند
کرد ایشان نیز توانند و همچنین مضارب و شریک هیچ یکی ازین نتوانند کرد
مسئله اگر مکاتب پدر را یا پسر خود را بخرد در کتابت او در آیند و اگر برادر یا خویشی ذی رحم
دیگر خود را که قرابتی ولاد ندارند بخرید در کتابت او در نیایند و بقول صاحبین رحمة الله علیهما
در آیند مسئله اگر مکاتب ام ولد خود را با فرزند خرید بیع آن ام ولد باطل شود و اگر
مکاتب از کنیزک فرزند آورد در کتابت در آید و کسب فرزند مکاتب را بود مسئله
اگر مکاتب کنیزک خود را با بنده خود تزویج کرد بعده هر دو را مکاتب گرداند و از ایشان
فرزندی زاد این فرزند در کتابت مادر در آید و کسب آن فرزند مادر را بود مسئله اگر
مکاتب و یا بنده با اذن یا بدون اذن مولی زنی خواستند بر گمان آنکه این زن آزاد است
و این زن فرزند آورد بعده مردی این زن را باستحقاق برد فرزند این زن بنده
باشد و بقول محمد رحمة الله علیه آزاد باشند بقیمت مسئله اگر مکاتب کنیزک را
بشرای فاسد خرید و بعد از وطی رد کرد بعیب یا با کنیزک بشرای صحیح خرید و بعد از

مدبر باستحقاق برآمد و بمیرد و صورة عقر این کنیزک بر مکاتب در حال واجب شود مسئله
اگر مکاتب بی اذن مولی کنیزکرا نکاح کرد و وطی کرد عقر واجب شود بعد از عتق فصل
مسئله اگر مکاتبه از مولی خود فرزند آورد این مکاتبه را اختیار بود اگر خواهد فی الحال مال کتابت
بدهد و عتق بگیرد و یا بر کتابت ثابت باشد یا نفس خود را عاجز کند از بدل کتابت و ام ولد شود مسئله
اگر مولی ام ولد و یا مدبر خود را مکاتب کرد جایز بود و بموت مولی ام ولد بی عوض و بی سعایة
آزاد شود و اما درین صورة حکم مدبر آن بود که اگر مولی را بجز این مدبر مال دیگر نیست مدبر مخیر بود
یا در ثلثان قیمت سعایت کند و یا در کل مال کتابت سعایت کند و بقول محمد رحمة الله
علیه در اقل از ثلثان قیمت و از ثلثان بدل کتابت سعایت کند مسئله اگر
مکاتب خود را مدبر کرد جایز بود و این مکاتب را اختیار است یا بر کتابت ثابت باشد
یا نفس خود را از بدل کتابت عاجز کند و مدبر شود و اگر بر کتابت ثابت باشد و مولی
بمیرد و بجز او مال دیگر ندارد و این مدبر مخیر بود یا در ثلثان قیمت خود سعایت کند یا در
ثلثان مال کتابت سعایت کند و بقول صاحبیه رحمة الله علیهما آنچه کمتر است
دران سعایت کند مسئله اگر مولی مکاتب خود را آزاد کرد آزاد شود و مال کتابت
از وی ساقط شود مسئله اگر مکاتب گرداند بنده خود را بر هزار درم تا یکسال بعد
بر پانصد درم حال صلح کرد جایز بود مسئله اگر بیماری بنده خود مکاتب گرداند
بر دو هزار درم تا یکسال و قیمت این بنده هزار درم است و مولی بمرد و بجز این مکاتب
مال دیگر نداشت و ورثه او را اجازة مهلت نکردند این مکاتب ثلثان از دو هزار درم
ادا کند و باقی مهلت و یا نفس خود را عاجز کند و باز بنده شود و بقول محمد رحمة الله علیه
ثلثان یکهزار در حال ادا کند و باقی مهلت دهد مسئله اگر بیماری بنده را مکاتب
گرداند بهزار درم بمهلت یکسال و قیمت او دو هزار درم است و مولی بمرد و ورثه اجازة
نکردند بهزار درم بمهلت و بجز او مال دیگر نداشت ثلثان قیمت در حال ادا کند

باقي مهلت دهد يا نفس خود را عاجز کند باز بنده شود باتفاق **باب الحر من المكاتب**

عن عبد مسئله اگر آزادي يا مولي بنده را گفت که بنده خود را مکاتب کن

بر هزار درم بر آنکه اگر من هزار درم بتو ادا کنم او آزاد باشد و مولي بدين شرط مکاتب

کرد و او هزار درم ادا کرد بنده آزاد شود و اگر پيش از آزاد کردن اين خبر به بنده رسيد

و بنده قبول کرد مکاتب شود **مسئله** اگر مولي بنده حاضر و غايب خود را مکاتب

کرد ايشان بر هزار درم و حاضر قبول کرد جايز بود و از هر کدام که ادا کند هر دو آزاد شوند و هر که

از ايشان ادا کرد بر دوم رجوع نکند و مولي نتواند که غايب را براي بدل کتابت بگيرد

و اگر بنده غايب کتابت را قبول کرد قبول او لغو بود **مسئله** اگر کنيزک را مکاتب

کرد ايشان بر هزار درم از نفس او و از دو پسر خود او جايز بود و هر کدام که از ايشان ادا کند

بر ديگري رجوع نکند والله اعلم **باب كتابة عبد المشترك مسئله**

بنده است مشترک ميان دو کس يک شريک شريک دوم را اذن کرد تا نصيب

خود به هزار درم مکاتب کند و بدل مکاتبت قبض کند پس شريک باذن او نصيب خود را

مکاتبت کرد اسيد و مقداري از هزار درم قبض کرد بعده بنده از اداء بدل کتابت

عاجز شد مال مقبوض قابض را بود و آن بنده در هر دو مشترک بود و بقول صاحبين رحمة الله

عليهما هر دو شريک را بود **مسئله** اگر کنيزک است مشترک ميان دو کس هر دو شريک

اين کنيزک را مکاتب کرد اسيد و يکي ازين دو شريکان وطي کرد و اين کنيزک فرزند آورد

و واطي دوم نيز دعوي نسب کرد بعده کنيزک از اداء بدل کتابت عاجز شد کنيزک ام ولد

واطي اول را بود و مدعي اول براي شريک دوم نيمه قيمت کنيزک و نيمه مهر کنيزک

ضامن شود و شريک دوم براي شريک اول تمام مهر و قيمت فرزند ضامن

شود و نسب فرزند دوم از شريک دوم ثابت شود و هر کدام که عتق کنيزک با کنيزک

جايز بود و بقول ابي يوسف رحمة الله عليه شريک اول براي شريک دوم نصف

قیمت مکاتب ضامن شود و بقول امام محمد رحمة الله علیه آنچه کمتر بود از نصف قیمت کنیزک
و از نصف باقی از بدل کتابت شریک اول برای شریک دوم ضامن شود و اگر شریک
دوم کنیزک را وطی نکرد و لیکن مدبر گردانید بعده کنیزک از اداء مال کتابت عاجز شد
تدبیر باطل شود و کنیزک ام ولد شریک اول بود **مسئله** اگر دو شریک کنیزک مشترک را
مکاتب گردانیدند بعده یک شریک آزاد کرد و او توانگر است بعده کنیزک از اداء مال کتابت
عاجز شد آزاد کننده برای شریک دوم نیمه قیمت رجوع کند بر کنیزک و بقول صاحبین
رحمة الله علیهما رجوع نکند **مسئله** بنده است مشترک میان دو کس یک شریک این
بنده را مدبر کرد بعده شریک دوم آزاد کرد و او توانگر است شریک اول مخیر بود تا شریک
دوم را نیمه قیمت مدبر تضمین کند و یا بنده را در نصیب خود سعایت فرماید و یا آزاد
کند و اگر شریک اول آزاد کرد بعده شریک دوم مدبر کرد شریک دوم نتواند که شریک اول را
تضمین کند بلکه بنده را در نصیب خود سعایت فرماید یا آزاد کند و بقول صاحبین رحمة الله
علیهما در مسئله اول اعتاق شریک دوم باطل شود و شریک اول برای شریک دوم نصف
قیمت بنده ضامن شود اگرچه درویش بود و در مسئله دوم تدبیر شریک دوم باطل بود و شریک
اول برای شریک دوم نصف قیمت بنده ضامن شود اگر توانگر بود و اگر درویش است بنده
در نصف قیمت خود برای شریک دوم سعایت کند

باب موت المکاتب و عجزه و موت المولی

مسئله اگر مکاتب عاجز شد از اداء یک نجم
و او را مالی است در سفر که بخواهد رسید و یا واجبی یافتنی دارد حاکم تعجیل نکند در تعجیز او تا
سه روز منتظر باشد تا اگر سه روز گذشته و مال حاصل نشد و مولی طلب تعجیز بنده
کند حاکم تعجیز کند و کتابت فسخ کند و بقول ابی یوسف تا از دو نجم عاجز نشود فسخ
کتابت جائز نبود **مسئله** اگر مکاتب از یک نجم عاجز شد و مولی برضاء مکاتب
کتابت را فسخ کرد جائز بود و چون کتابت را فسخ کردند احکام رقیت باز آید

وهرچه از کسب حاصل کرده است مولی را بود **مسئله** اگر مکاتب بمرد و مال گذاشت
کتابت را فسخ نکنند و بدل کتابت از مال او دهند و در آخر جزو از اجزاء حیوة او حکم
بعتق او کنند و آنچه از اداء بدل کتابت باقی ماند بورثهٔ مکاتب دهند و فرزندان او
آزاد شوند و بقول امام شافعی رحمة الله علیه کتابت باطل شود و او بنده مرده باشد
و آنچه گذاشته است مولی را بود **مسئله** اگر مکاتب بمرد و مالی نگذاشته و فرزندی
گذاشت که در حال کتابت زاده است فرزند در بدل کتابت پدر سعایت کند
بر نجوم پدر و چون ادا کرد حکم کنند که او پیش از موت پدر آزاد شده است **مسئله**
اگر مکاتب بمرد و فرزندی گذاشته که در حال کتابت خریده است اگر فرزند بدل
کتابت در حال ادا کند آزاد شود و اگر در حال ادا نکند بنده شود و بقول صاحبین
رحمة الله علیهما بدل کتابت بر نجوم پدر ادا کند **مسئله** اگر مکاتب پسر
خود را خرید و بمرد و بدل کتابت گذاشت پسر از و میراث برد و همچنین اگر مکاتب و
پسر او هر دو بیک عقد کتابت مکاتب شده اند درین صورت نیز پسر میراث برد
مسئله اگر مکاتب بمرد و فرزندی از زنی حره گذاشت و وامی یا فتنی دارد که بدل
کتابت بدان ادا شود و فرزند جنایتی کرد و به ارش جنایت بر عاقلهٔ مادر حکم شد این
حکم بجنایت بر عاقلهٔ مادر حکم بعجز مکاتب نبود و اگر فرزند مرد و مولی مادر فرزند و مولی
پدر او در ولاء او خصومت کردند و برای مولی مادر حکم شد این حکم حکم بود بعجز مکاتب
مسئله اگر مکاتب مال از زکوة یافت و بمولی ادا کرد بعده عاجز شد از اداء مال
کتابت مولی را حلال بود **مسئله** اگر بنده جنایت کرد و پیش از آنکه مولی را
جنایت او معلوم شود و این بنده را مکاتب کرد اینک بعده عاجز شد از اداء مال
کتابت بر مولی لازم شود که بنده را بولی جنایت دفع کند و یا ارش جنایت
دهد و بنده را باز خرد و همچنین اگر مکاتب جنایت کرد و هنوز بجنایت حکم نشده است

ار بنده عاجز شد از اداء مال کتابت نیز بر مولی واجب شود که بنده را دفع کند
ویا فدا دهد و بقول زفر رحمة الله علیه ارش جنایت وام بود بر مکاتب و تواند که
بنده را برای ارش جنایت بفروشد واگر بجنایت حکم شد بر مکاتب بعده
عاجز شد از اداء بدل کتابت ارش جنایت دین بود بر مکاتب و برای
این وام بفروشند **مسئله** اگر مولی مکاتب بمرد وکتابت فسخ نشود و مکاتب
مال کتابت را بورثه او هم بران نجوم اداکند **مسئله** اگر هر ورثه مکاتب را ازاد کردند
ازاد شود و مال کتابت از وی ساقط شود واگر بعضی از ورثه ازاد کردند عتق نافذ نبود و نزد
امام شافعی رحمة الله علیه عتق صحیح بود

کتاب الولاء

مسئله اگر
مولی مملوک خود را ازاد کرد و ولاء او مولی را بود وهمچنین اگر بنده ازاد شد بسبب تدبیر
وکتابت واستیلاد وبسبب ملک قربت درین مسائل نیز ولاء مولی را بود
مسئله اگر مولی شرط کرد که ولاء بنده نباشد شرط باطل بود و ولاء مولی را بود
مسئله اگر بنده زید کنیزک عمر را نکاح کرد و مولی کنیزک را
ازاد کرد واو حامله بود کنیزک وحمل او ازاد شوند و ولاء این حمل مولی مادر را بود همیشه و
از مولی مادر انتقال نشود واگر کنیزک بعد از عتق فرزند آورد و بیشتر از شش ماه ولاء
فرزند مولی مادر را بود وچون بنده ازاد شود ولاء پسر را بجانب مولی خود بکشد و ولاء
پسر از مولی مادر منتقل شود و مولی پدر را شود **مسئله** اگر عجمی غیر معتق معتقه
غیر را نکاح کرد واین معتقه فرزند آورد ولاء فرزند مولی مادر را بود وهمچنین اگر پدر
با دیگری عقد ولا بسته است نیز ولاء فرزند مولی مادر را بود وبقول ابی یوسف رحمة الله
علیه در هر دو فصل ولاء فرزند مولی مادر را نبود و مولی فرزند مولی پدر او باشد **مسئله**
ازادکننده مقدم است در میراث ازادکرده شده از قرابتان ذوی الارحام وازاد
کننده موخر است از عصبه نسبی **مسئله** اگر معتق بعد از موت مولی بمرد میراث

او پسران مولی را دست دختران او را مسئله زنان را ولاء نیست مگر که مملوک خود را
ازاد کرده باشند و یا ازاد کرده ایشان بنده را ازاد کرده باشد و یا این زنان مکاتب کرده
باشند و مکاتب ایشان دیگر را مکاتب کرده باشد **فصل** مسئله اگر مردی
بدست زید اسلام آورد و با او عقد ولاء بست بر آنکه زید ازین مسلمان بستاند میراث
برد و خون بهاء او دهد و یا بر دست زید اسلام آورده و با عمر عقد بست در هر دو صورت
ولاء جایز بود و میراث او مولی موالات برد و دیت او نیز مولی موالات دهد اگر او را
وارثی دیگر نبود و اگر او را وارثی دیگر باشد اگرچه از ذوی الارحام بود چون عمه و خاله
و غیر آن وارث از مولی موالات اولی بود و بقول امام شافعی رحمة الله علیه عقد
موالات هیچ نیست مسئله تواند که ولاء موالات را بحضور مولی موالات انتقال
کند ما دام که از و دیت نداده است و با دیگری عقد موالات ببندد اما معتق نتواند که
با دیگری عقد موالات ببندد مسئله اگر زنی با مردی عقد ولاء بست بعده فرزند آورد
که پدر او معلوم نیست فرزند نیز در ولاء مادر در آید و بقول صاحبیه رحمة الله علیهما پسر
در ولاء او در نیاید **کتاب الاکراه** مسئله اکراه عبارت از فعلی است
که مردم بر دیگری کنند پس رضاء بدان فعل زایل شود و شرط اکراه آنست که اکراه کننده
قدرت بود بر تحقیق آنچه بدان تهدید میکند و می ترساند سلطان بود و یا دزد بود و شرط
ترسیدن مکره شرط است از آنچه تهدید می کند و می ترساند مسئله اگر اکراه کرده
بر بیع و یا بر شراء و یا باقرار و یا باجارت بخوف کشتن و یا بزدن سخت و یا بحبس
مدة دراز مکره مخیر بود بعد از زوال اکراه در اجازة و فسخ بیع مسئله در بیع باکراه بعد
قبض مبیع ملک ثابت شود و بقول زفر رحمة الله علیه نشود مسئله اگر بایع ثمن
بطوع قبض کند اجازت بود و همچنین اگر بایع بطوع تسلیم مبیع کرد نیز اجازت بود
مسئله اگر مبیع بدست مشتری هلاک شد و مشتری مکره نیست و اکراه بر بایع

مشتری قیمت مبیع برای بایع ضامن شود و مکره تواند که اکراه کننده را تضمین کند مسئله
اگر اکراه کردند بر خوردن گوشت خوک و یا مردار و یا خون و یا بر آشامیدن خمر بحبس
کردن و یا بزدن سخت و یا بقید کردن حلال نبود که خورد مگر که بکشتن و یا به بریدن عضو
ترسانند درین صورت حلال بود که بخورد و روا نبود که صبر کند و بکشتن دهد و اگر صبر کند و نخورد
و کشته شد بزهکار بود مسئله اگر اکراه کردند تا مال مسلمان را تلف کند و یا کافر
شود بخدای عز و جل و یا برای پیغامبر صلی الله علیه و آله وسلم دشنام گوید اگر اکراه بکشتن
و یا به بریدن عضو بود رخصت بود که اظهار کلمهٔ کفر کند و یا مال مسلمان هلاک کند و اگر
اظهار کند و دل او با ایمان آرامیده بود بزهکار نبود و اگر کلمهٔ کفر نگفت و مال مسلمان
تلف نکرد و صبر کرد تا کشته شد مثاب و ماجور بود و اگر اکراه بکفر و یا بهلاک مال مسلمان
بحبس و قید و ضرب بود روا نباشد که کلمهٔ کفر گوید و یا مال مسلمان هلاک کند و صاحب
مال بعد از زوال اکراه تواند که از اکراه کننده تاوان بستاند مسئله اگر اکراه کرد
برای کشتن دیگری بغیر حق بخوف کشتن روا نبود که بکشد و صبر کند تا کشته شود و ثا[ب]
بود و اگر کشت بزهکار بود و قصاص بر اکراه کننده واجب شود اگر بعمد ابود و بر کشنده
واجب نشود و بقول شافعی رحمة الله علیه بر هر دو واجب شود بر اکراه کننده و بر کشنده
مسئله اگر اکراه کردند تا زن را طلاق گوید و یا بنده را آزاد کند و زن را طلاق گفت
و بنده را آزاد کرد طلاق واقع شود و بنده آزاد شود و در طلاق پیش از دخول طلاق
گوینده و آزاد کننده بقیمت بنده و به نیمهٔ مهر بر اکراه کننده رجوع کند مسئله اگر اکراه
کرد برای مرتد شدن و او ردت اظهار کرد و دل او آرامیده بود بایمان زن او مباین
نشود

کتاب الحجر

مسئله حجر عبارت از منع کردن است از تصرف
بقول نه بفعل یعنی حجر در اقوال بود نه در افعال و اسباب حجر صغر و بندگی و دیوانگی
است مسئله تصرف کودک بی اذن ولی و بنده بی اذن مولی جایز نبود مسئله

تصرف دیوانه مغلوب بهیچ حالی روا نباشد وهرکه از ایشان خرید ویا فروخت کند
واو فروختن وخریدن میداند ولی مجیز بود در اجازت وفسخ مسئله اگر صبی و
مجنون وبنده مال کسی تلف کردند ضامن شوند مسئله اگر کودک ومجنون برای کسی
اقرار کردند نافذ نبود واقرار بنده درحق بنده نافذ است ودرحق مولی نافذ نیست تا اگر بنده
بمالی اقرار کند بعد از آزاد شدن لازم شود واگر بنده بحد ویا بقصاص اقرار کند
در حال بروی لازم شود مسئله اگر آزادی عاقل وبالغ سفیه است بروی حجر جایز
نبود وبقول ابی یوسف ومحمد وشافعی رحمة الله علیهم بر سفیه حجر جایز بود مسئله
اگر کودک بالغ شد ورشید نیست مال او بوی تسلیم نکنند تا بیست وپنج ساله شود
واگر پیش از این مدت تصرف کرد در مال خود تصرف او جایز بود چون بیست وپنج ساله
شد وبوی رشد ظاهر نشد مفسد است مال او بوی دهند وبقول صاحبیه رحمة الله
علیهما تا رشد ظاهر نشود مال او بوی ندهند مسئله بر حر عاقل وبالغ بسبب فسق و
دوام حجر جایز نبود وبقول صاحبیه رحمة الله علیهما بجهت فسق جایز بود که حجر کنند
وبقول شافعی رحمة الله علیه جایز بود که بهمه اسباب حجر کنند مسئله اگر وام
طلب حبس مدیون کردند قاضی حبس کند تا مال خود را بفروشد ووام ادا کند
مسئله اگر مال مدیون از جنس دراهم است ووام نیز دراهم است قاضی تواند
بی امر مدیون وام او ادا کند واگر وام او دراهم است ومال دینار است ویا وام
دینار است ومال دراهم قاضی تواند که دراهم ودینار بفروشد ووام او ادا کند
واگر مال عروض ویا عقار است قاضی نتواند که بفروشد وبقول صاحبیه رحمة الله
علیهما قاضی تواند که بفروشد رخت او وزیادتها او اگرچه مدیون روا ندارد مسئله
حجر بسبب افلاس جایز نبود وبقول صاحبیه رحمة الله علیهما اگر غرما طلب حجر مفلس کنند
قاضی حجر کند مسئله اگر مردی مفلس شد وبدست او کالای است که از مردی

معین خریده است بایع این کالا بوام دادن دیگر برابر بود و بقول شافعی رحمة الله علیه
قاضی بطلب بایع بر مشتری حجر کند و بایع را خیار فسخ بود

فصل بلوغ الغلام

مسئله بلوغ کودک باحتلام و حامله کردن و بانزال بود و اگر این علامات موجود
نشد تا هژده سال تمام شد بالغ بود و بلوغ جاریه بحیض و احتلام و حامله شدن
بود و اگر این علامات موجود نشد بالغ نشود تا هفده سال تمام نشود فاما فتوی آن
است که چون کودک و جاریه پانزده ساله شوند حکم کنند ببلوغ و این قول صاحبین و شافعی
است رحمة الله علیهم مسئله ادنی مدة بلوغ در حق کودک دوازده سال است
و در حق جاریه نه سال است مسئله اگر کودک و جاریه مراهق شدند و گفتند که
بالغ شدیم تصدیق کنند و احکام ایشان احکام بالغ باشد والله اعلم بالصواب

کتاب المأذون

مسئله اذن عبارت از کشادن حجر و
اسقاط حق است پس اذن موقت بوقتی و مخصوص بنوعی نشود تا اگر بنده را
اذن کرد یکروز و یا یکماه پیوسته مأذون شود و همچنین اگر اذن کرد بنوعی از انواع
تجارت در جمیع انواع مأذون شود و نزدیک امام شافعی و زفر رحمة الله علیهما مأذون
نشود مگر همان نوع و همان وقت مسئله اذن ثابت شود بسکوت تا اگر مولی
بنده را دید که خرید و فروخت کرد و مولی ساکت بود بنده مأذون شود و بقول زفر
و شافعی مأذون نشود مسئله اگر مولی بنده را اذن عام کرد و بخریدن کالاء
معین مقید نکرد جایز بود که بنده بخرد و فروشد و وکیل گرداند و در بیع و شراء و گرو
کند و گرو ستاند و استیجار و مضاربت گیرد و نفس خود را اجارت دهد و بقول
شافعی رحمة الله علیه جایز نبود که نفس خود را اجارت کند مسئله اقرار مأذون
بوام و غصب و ودیعت جایز بود مسئله اگر بنده مأذون زنی را نکاح کند و یا
مملوک خود را تزویج کند و یا مکاتب گرداند و یا آزاد کند و یا وام دهد و یا بخشد جایز نبود

واگر طعام اندک بهدیه دهد و مهمان دارد و یا بسبب عیب از بها کم کند جایز بود
مسئله وام ماذون متعلق برقبه او شود برای وام ماذون را بفروشند مگر که
مولی باز خرد و بقول زفر و شافعی رحمة الله علیهما بنده ماذون را برای وام بفروشند مسئله
اگر بنده ماذون را برای وام داران فروختند بهاء او میان وام داران بر اندازه سهم
هر یک قسمت کنند و آنچه وام باقی ماند بعد از آزاد شدن ماذون طلب کنند مسئله
اگر مولی بنده ماذون را حجر کرد محجور نشود تا بیشتر اهل بازار را معلوم نشود مسئله
اگر مولی بمرد یا دیوانه و یا مرتد شد نعوذ بالله منها و بدار حرب رفت و یا بنده ماذون گریخت
درین مسایل ماذون محجور شود و بقول شافعی رحمة الله علیه در گریختن محجور نشود
مسئله اگر کنیزک ماذونه از مولی فرزند آورد اذن باطل شود و بقول زفر رحمة الله علیه
باطل نشود مسئله اگر مولی از کنیزک ماذونه مدیونه فرزند آورد و یا تدبیر کرد مولی قیمت
او را برای وام داران ضامن شود و در صورة تدبیر اذن باقی بود مسئله
اگر بنده ماذون بعد از حجر اقرار بامانت و یا بغصب و یا بوام کرد برای تخصیص بدانچه در دست
اوست از اموال جایز بود و بقول صاحبیه رحمة الله علیهما جایز نبود مسئله اگر ماذون
مدیون است بوامی که محیط رقبه و مال اوست مولی مالک نبود بدانچه بدست ماذون است
تا اگر مولی بنده ماذون را که از کسب اوست آزاد کرد آزاد نشود و بقول صاحبیه رحمة الله علیهما
آنچه در دست ماذون است مولی مالک وی بود و بنده آزاد شود و قیمت بنده بر مولی
واجب شود مسئله اگر دین ماذون اندک است از قیمت ماذون و از مال او اگر
مولی بنده را که از کسب ماذون است آزاد کند باتفاق جایز بود مسئله اگر ماذون
مدیون بدست مولی کالا بفروشد بمثل قیمت جایز بود و کم از قیمت جایز نبود و اگر
مولی بدست ماذون کالا فروخت بمثل قیمت و یا بنقصان جایز بود پس اگر مولی
پیش از استیفاء ثمن مبیع را به ماذون تسلیم کرد ثمن باطل شود و اگر مولی مبیع را

حبس کند براي استيفاء ثمن جايز بود مسئله اگر مولي ماذون مديون را آزاد کرد
درست باشد وقيمت ماذون براء غرماء ضامن شود وانچه وام زياده از قيمت بود
از ماذون بعد از عتق طلب کنند مسئله اگر مولي بنده ماذون مديون خود را فروخت
ومشتري ماذون را غايب کردانيد پس وام داران مخير اند اگر خواهند بايع را بمقدار
قيمت تضمين کنند ويا قيمت از مشتري بستانند ويا بيع را اجازت کنند وثمن بستانند
پس اگر بايع را تضمين کردند بقيمت او بعد ماذون بعيب بر بايع رد شد مولي بقيمت او
بر وام داران رجوع کند وحق وام داران در ذمه بنده باشد مسئله اگر مولي
مشتري را اعلام کرد که اين بنده مديون هست وبا وجود اين اعلام مشتري اين
بنده را خريد پس وام داران توانند که بيع را باز کردانند واگر بايع غايب شد مشتري
خصم وام داران نبود مسئله اگر مردي در شهري درآمد وگفت من بنده ماذون
زيدم وخريد وفروخت کرد هرچه از تجارت هست بر و لازم شود مگر که او را براي وام نفروشند
تا مولي او حاضر شود واگر مولي او حاضر شد وگفت که اين بنده ماذون هست جايز
بود که براي وام بفروشند واگر گفت که او محجور هست نتوانند که بفروشند مسئله
اگر ولي کودک را ويا معتوهي را که عاقل هست در خريد وفروخت اذن کرد
در بيع وشراء اين کودک ومعتوه بمنزله بنده ماذون بود

کتاب الغصب

مسئله غصب عبارت از ازالت يد محقه باثبات يد مبطله مسئله
اگر بنده غير را خدمت فرمود ويا بر دابه غيري سوار شد يا بار کرد غاصب بود
واگر بر بساط غيري نشست غاصب نبود مسئله واجب هست بر غاصب که عين
مغصوب را در جاي که غصب کرده هست بمالک رد کند واگر هلاک شده هست اگر مثلي
چنانکه مکيل وموزون وعددي متقارب چون جوز وبيضه وفلس ومثل آن رد کند
واگر مثل آن منقطع شده وموجود نيست قيمت مغصوب روز خصومت واجب آيد

ولقول امام ابو یوسف رحمة الله علیه قیمت روز غصب واجب آید ولقول امام محمد
رحمة الله علیه قیمت روز منقطع واجب آید واگر مغصوب مثلی نیست چنانکه جامه
و ستور و غیر آن قیمت روز غصب واجب آید مسئله اگر غاصب دعوی هلاک مغصوب
میکند قاضی حبس کند غاصب را تا معلوم شود که اگر عین مغصوب باقی بودی وی اظهار
کردی بعده حکم کند به بدل آن مسئله غصب در منقول متحقق شود و اگر عقار غیر را غصب
کرد و بدست غاصب هلاک شد ضامن نشود ولقول محمد رحمة الله علیه غصب در عقار
نیز ثابت شود و بهلاک آن ضامن شود مسئله اگر در عقار بفعل غاصب
نقصان شد چنانکه ساکن شد و بسبب سکنی او چیزی خراب شد و یا بسبب زراعت
در زمین نقصان بشد تاوان نقصان واجب شود باتفاق چنانکه در منقول مسئله
اگر بنده مغصوب را باجارت داد و بدین سبب در بنده نقصان شد نقصان
قیمت بنده بر غاصب واجب شود و آنچه اجرت قبض کرده است صدقه کند و لقول
ابی یوسف رحمة الله علیه صدقه نکند و همچنین اگر غاصب در مغصوب و یا در ودیعت
تصرف کرد و ربح حاصل شد ربح غاصب را حلال نبود و صدقه کند و لقول ابی یوسف
رحمة الله علیه صدقه نکند مسئله اگر کالاء مغصوب بفعل غاصب متغیر شد و اسم او
زایل شد ملک مالک از وی زایل شود و غاصب مالک شود تاوان بروی واجب شود
و منفعت گرفتن بدان کالاء حلال نبود مگر بعد از اداء تاوان و لقول زفر رحمة الله علیه
پیش از اداء تاوان انتفاع حلال بود و لقول امام شافعی رحمة الله علیه حق مالک
منقطع نشود چنانکه گوسفند را بعد از غصب ذبح کرد و بریان کرد یا بدیگ پخت و یا گندم
مغصوب را آس کرد و یا زراعت کرد و یا آهن را غصب کرد و تیغ ساخت و یا مس
و یا روی را غصب کرد و اندی ساخت و یا چوبی را غصب کرد و بران بنا کرد مسئله
اگر زر و یا نقره را غصب کرد و دراهم و دنانیر ساخت و یا آوندی ساخت ملک مالک زایل

شود پس مالک این دراهم و دنانیر را بستاند و هیچ تاوان نکند و بقول شافعی رحمة الله علیهما غاصب مالک شود و مثل آن تاوان واجب آید **مسئله** اگر گوسفند کسی غصب کرد و ذبح کرد مالک مخیر بود یا گوسفند مذبوح را بغاصب دهد و بقیمت آن تاوان ستاند و یا گوسفند مذبوح را نگاهدارد و نقصان قیمت تاوان ستاند و همچنین اگر جامهٔ کسی را بستاند و بسیار پاره کرد که بیشتر منافع او باطل شد مالک مخیر بود تمام قیمت از غاصب بستاند و جامه غاصب را بود یا جامه را نگاهدارد و نقصان جامه تاوان ستاند و اگر اندک پاره کرد نقصان از غاصب ستاند و جامه مالک را بود **مسئله** اگر زمین را غصب کرد و در و نهال کرد و یا بنا کرد غاصب نهال و بنا را برکند و زمین را بمالک رد کند و اگر در زمین بسبب برکندن بنا و نهال نقصان شود مالک ضامن شود برای غاصب قیمت بناء و نهال نقصان شود و مالک ضامن شود نهال زمین را بود **مسئله** اگر جامه را بعد غصب رنگ کرد و یا درست مغصوب روغن ابخت غاصب قیمت جامهٔ سفید و مثل آن ضامن شود و درست و جامه غاصب را بود و اگر مالک خواهد که جامه و درست بستاند قیمت زنگ و مثل آن روغن بغاصب دهد تواند و بقول شافعی رحمة الله علیه مالک تواند که جامه نگاهدارد و غاصب را گوید تا رنگ خود بقدر امکان از جامه برگیرد **فصل** اگر غاصب مغصوب را غایب کرداند و ضمان داد غاصب مالک شود و بقول شافعی رحمة الله علیه مالک نشود **مسئله** در قیمت مغصوب قول غاصب معتبر بود با سوگند و اگر مالک گواه آورد که قیمت مغصوب بیشتر از آنست که غاصب میگوید بینه مالک مسموع بود و اگر پیدا شد و قیمت او بیشتر از آنست که غاصب ضامن شده است و تاوان بقول مالک داده است و یا بگواه و بنکول غاصب از سوگند مالک را خیار نبود و کالاء غاصب را بود و اگر تاوان بقول غاصب شده است مالک مخیر بود یا امضاء ضمان کند و یا مغصوب بازستاند و عوض رد کند **مسئله** اگر بنده مغصوب را فروخت بعده مالک از و

قیمت بنده بستند بیع غاصب نافذ ست واگر غاصب بنده را ازاد کرد بعده تاوان داد
جایز نبود مسئله زواید مغصوب امانت ست بدست غاصب چنانکه جاریه در دست
غاصب فرزند اورد یا از باغ مغصوب میوه حاصل شد امانت بود تا اگر هلاک شود
تاوان زواید بر غاصب واجب نباید واگر غاصب در زواید تعدی کرد تاوان زواید
بر غاصب واجب شود و همچنین اگر مالک زواید را طلب کرد و غاصب نداد درین صورت
نیز تاوان بر غاصب واجب شود و بقول شافعی رحمة الله علیه زواید مغصوب
مضمون ست و بهلاک او بر غاصب تاوان واجب شود مسئله انچه جاریه مغصوبه
بسبب ولادت نقصان شود غاصب ضامن شود واگر در قیمت ولد چندان است که
وفاء تاوان توان کرد تاوان از غاصب ساقط شود مسئله اگر جاریه مغصوبه از غاصب
حامله شده بعده بر مالک رد کرد و بسبب ولادت بدست مالک بمرد غاصب قیمت جاریه مغصوبه
از روز علوق ضامن شود واگر حره مغصوبه از غاصب حمل گرفت بسبب ولادت بمرد ضامن
نشود باتفاق و بقول صاحبیه رحمة الله علیهما در کنیزک نیز ضامن نشود مسئله غاصب
منافع مغصوب را ضامن نشود مگر که در مغصوب نقصان شود باستعمال او پس
نقصان را ضامن شود و بقول شافعی منافع مغصوب را ضامن ست واجر مثل دهد
مسئله اگر مسلمانی خمر و یا خنزیر مسلمانرا هلاک کرد ضامن نشود واگر مسلمانی
خمر و یا خنزیر ذمی را هلاک کرد ضامن شود و بقول شافعی رحمة الله علیه برای ذمی
نیز ضامن نشود مسئله اگر خمر مسلمانی را غصب کرد و سرکه ساخت و یا پوست
مردار را غصب کرد و دباغت کرد مالک خمر تواند که سرکه بستاند و هیچ ندهد و مالک پوست
نیز پوست را بستاند فاما انچه بدباغت زیادة شده ست بغاصب دهد واگر غاصب
سرکه و پوست مدبوغ را هلاک کرد سرکه را ضامن شود و پوست را ضامن نشود
و بقول صاحبیه رحمة الله علیهما پوست مدبوغ را ضامن شود و انچه بدباغت زیادة

شده است مالک با غاصب باز دهد مسئله اگر مسلمانی بربط ویا طبل ویا مزمار ویا رباب
ویا دف از آن مسلمانی بشکست ضامن شود بقیمت چوبهای این اشیا ویا شراب
سکر ویا منصف مسلمانی بریخت ضامن شود وبیع این چیزها جائز بود وبقول صاحبین
رحمة الله علیهما ضامن نشود وبیع این اشیاء جائز نباشد مسئله اگر مدبر ویا ام ولد
کسیرا غصب کرد وبدست او مرد قیمت مدبر باتفاق ضامن شود وقیمت ام ولد
ضامن نشود وبقول صاحبین رحمة الله علیهما قیمت ام ولد را نیز ضامن شود والله اعلم

کتاب الشفعة

مسئله شفعه عبارت از مالک شدن بقعه
برای شفیع به بهای که مشتری خریده است بطریق جبر بر مشتری مسئله شفعه
واجب است برای شریک در نفس مبیع بعده برای شریک در حق مبیع چون شرب
وطریق اگر شرب وطریق خاص باشند بعده برای همسایه متصل بقعه وبقول شافعی
رحمة الله علیه شفعه نرسد مگر کسیرا که در بقعه شریک بود مسئله اگر یکی را بر دیوار
دیگری تیرها است ویا چوبی که بر دیوار دیگر است شرکت دارد شریک نباشد درین سرای
بلکه همسایه باشد در شفعه مسئله شفعه مر شفیعان را برابر عدد رؤس بود نه بر اندازه
نصیب تا اگر یکی شریک ثلث دارد ودوم نصف دارد در شفعه هردو برابر اند و
همچنین اگر یکی همسایه بود وجانب اتصال دارد بمبیع وهمسایه دوم یکی جانب
در شفعه هردو برابر اند ومناصفه برند مسئله شفعه بعقد بیع واجب شود و
بگواه گرفتن استقرار گیرد وبگرفتن سرای را بتسلیم مشتری ویا بحکم قاضی مالک شود

باب طلب الشفعة

مسئله اگر شفیع را علم شد به بیع در آن
مجلس گواه گیرد بر طلب شفعه بعده اگر مبیع بدست بایع است بر بایع گواه گیرد واگر
مبیع بدست مشتری است نزدیک مشتری گواه گیرد ویا نزدیک عقار گواه گیرد
بطلب شفعه وبعد از اشهاد اگر تاخیر کرد وبرای طلب شفعه حضور نکرد حق شفعه

باطل نشود و بقول ابي يوسف رحمة الله عليه اگر بعد از اشهاد يک مجلس حکم گذشت و مخاصمت
نکرد باختيار شفعه باطل شود و بقول محمد و زفر رحمة الله عليهما اگر بعد از اشهاد يک ماه بي عذر تاخير کرد
شفعه او باطل شود مسئله چون شفيع نزديک قاضي طلب شفعه کرد و قاضي از
مدعا عليه پرسد از ملکيت خانه که بدان سبب شفعه مي طلبد آن خانه ملک شفيع هست
يا نه اگر اقرار کرد بملک شفيع و يا منکر شد و از سوگند نکول آورد و يا شفيع بينه اقامت کرد
شفعه ثابت شود و باز قاضي از مدعا عليه پرسد که آن خانه که بدان شفعه مي طلبد
مدعا عليه خريده است يا نه اگر مدعا عليه اقرار کرد بشراء آن خانه و يا منکر شد و از سوگند نکول
آورد و يا شفيع بينه اقامت کرد حکم کند بشفعه مسئله لازم نيست بر شفيع حاضر آوردن
ثمن در وقت دعوي بلکه بعد از حکم لازم شود مسئله اگر مبيع بدست بايع بود شفيع
بر بايع خصومت کند مسئله قاضي بينه شفيع نشنود تا مشتري حاضر نشود
مشتري حاضر نشود و چون مشتري حاضر شود بينه بحضور او بشنود و بحضور او بيع بر اندازد
و بشفعه بر بايع حکم کند و عهده نيز بر بايع کند مسئله وکيل بشراء خصم بود شفيع را
تا دام که مبيع را بموکل تسليم نکرده است مسئله شفيع تواند که بحکم خيار رويت
و يا بحکم خيار عيب رد کند اگرچه مشتري شرط برائت کرده باشد از عيب مسئله
اگر ميان شفيع و مشتري اختلاف شد در ثمن و مشتري مبيع را قبض کرده
و ثمن تسليم کرده است قول مشتري مقبول بود با سوگند و اگر شفيع و مشتري بينه
اقامت کردند بينه شفيع مسموع بود و بقول ابي يوسف و شافعي رحمة الله عليهما
بينه مشتري مسموع بود مسئله اگر مشتري بهاء زياده مي گويد و بايع کم از آن مي گويد
و بايع ثمن قبض نکرده است شفيع مبيع را بگيرد بدانچه بايع مي گويد و اگر بايع ثمن قبض
کرده است شفيع مبيع را بدانچه مشتري مي گويد بستاند مسئله اگر بايع از مشتري
بعضي از ثمن کم کرد از شفيع نيز کم شود و بقول امام شافعي رحمة الله عليه از شفيع کم نشود

و اگر بایع از مشتري تمام ثمن حط کرد از شفیع ساقط نشود و اگر مشتري زیادة کرد و ثمن
زیادة بر شفیع لازم نشود مسئله اگر کسي سرایرا خرید بمقابله کالائي و یا بمقابله عقاري
دیگر پس بگیرد آن دار را شفیع بقیمت آن کالاء و بقیمت آن عقار بستاند و اگر سرایرا
بمقابله مکیل و یا موزون خرید شفیع بمثل آن بستاند مسئله اگر کسي سرایرا خرید بثمن
مؤجل شفیع مخیر بود به بهاء حال بستاند و یا صبر کند تا مهلت بگذرد مسئله اگر ذمي
سرایرا خرید بخمر و یا بخنزیر و شفیع نیز ذمي است شفیع نیز بمثل آن خمر و بقیمت آن
خوک سرایرا بستاند و اگر شفیع مسلمان است بقیمت خمر و قیمت خوک مسئله
اگر مشتري در سرائي بنا کرد و یا نهال کرد بعده براي شفیع حکم شد بشفعه شفیع
مخیر بود یا سرایرا بستاند و قیمت نهال و بناء یا ثمن سراء بمشتري دهد و یا مشتري را
جبر کند تا بناء و نهال خود بر کند و ببرد و بقول شافعي و مالک و بروایتي از ابي یوسف رحمة الله
علیهم شفیع مخیر بود یا قیمت بناء و نهال و بناء و سراء بمشتري دهد و سرایرا بستاند
و یا بنا و نهال بگذارد و بر کنده بده نکند مسئله اگر شفیع سرایرا بحکم شفعه بستد و
دران بنا و نهال کرد بعده آن سرایرا کسي باستحقاق برد شفیع رجوع کند
بثمن فقط و بقیمت بنا و نهال رجوع نکند بر بایع اگر از وستده باشد و نه بر مشتري
اگر از وستده باشد و بقول ابي یوسف رحمة الله علیه بقیمت بنا و نهال نیز رجوع
کند مسئله اگر سرائي خراب شد و یا درختان باغ خشک شدند بیفعل مشتري شفیع
مخیر بود بتمام بها بستاند و یا بگذارد و بقول شافعي رحمة الله علیه بحصه بستاند مسئله
اگر مشتري بنا و سرایرا نقض کرد شفیع تواند که بحصه بستاند یعني حصه بناء کم کند
و منقوض مشتري را بود و یا بگذارد مسئله اگر زمیني را با درخت خرما و یا خرما خرید
شفیع تواند که زمین را با درخت خرما با خرما بتمام بها بستاند و این جائي بود که در بیع
ذکر خرما نیز کرده باشد و همچنین اگر زمین را با درخت خرید و در و میوه نبود و بدست مشتري

میوه حاصل شده در بعضورة نیز شفیع تواند که بگیرد و اگر مشتري میوه را برید وآن میوه پیش از

خریدن موجود بوده است حصه میوه از شفیع ساقط شود و اگر این میوه در دست مشتري

حادث شده است شفیع تمام بهاباستاند و حصه میوه کم نکند

باب ما تجب فیه الشفعة وما لا تجب

مسئله شفع درعقاری واجب شود که بمقابله مال تملیک کنند مسئله دربیع عروض

وکشتي وبنا ودرخت که بی زمین فروخته شوند شفعه نرسد مسئله اگر سرایرا بمقابله

مهر زن کردانید ویا زمین بمقابله اجرت داد ویا خلع زن بخانه معین کردانید ویا بعقار

صلح کرد از قصاص ویا بنده را بعوض عقاري ازاد کرد ویا سرایرا بشرط عوض بخشید

دربین مسائل شفعه نرسد و بقول شافعي رحمة الله علیه بجز مسئله هبه دربین مسایل

شفعه برسد مسئله اگر سرایرا بشرط خیار فروخت شفعه نرسد مسئله اگر سرایرا

ببیع فاسد فروخت شفعه نرسد مگر که حق فسخ به بنا منقطع شود بعده شفیع رسد

وبقول ابي یوسف ومحمد رحمة الله علیهما حق فسخ به بناء منقطع نگردد وشفیع را شفع نرسد

مسئله در تقسیم عقار مشترک همسایه را شفع نرسد مسئله اگر کسي سرایرا

خرید وشفیع شفعه تسلیم کرد بعد مشتري بخیار رویت وبخیار شرط وبخیار عیب

بحکم قاضي رد کرد شفیع را شفعه نرسد واگر بحکم قاضي رد کرد شفعه رسد مسئله

در اقالت بیع شفعه رسد والله اعلم

باب ما یبطل به الشفعة

مسئله شفعه باطل شود بترک طلب مواثبت ویا بترک طلب تقریر وطلب مواثبت

آنست که بمجرد شنیدن درحال طلب شفعه کند تا اگر خبر بیع بدو رسید وطلب نکرد وقادر

بر طلب وساعتي تاخیر کرد شفعه باطل شود وطلب تقریر آنست که در مجلس که شفیع را ببیع

علم شده است از انجا برخیزد ونزدیک بایع رود کواه گیرد اگر مبیع در دست او بود ویا نزد

مشتري کواه گیرد براي طلب شفعه ویا نزدیک عقار کواه گیرد مسئله اگر شفیع از شفعه

صلح کرد بعوض شفعه باطل شود وواجبست برشفیع که عوض را بسوي مشتري رد کند

مسئله شفعه باطل شود بمردن شفیع اگر بعد از بیع پیش از قضا شفیع مرده باشد مسئله
بمردن مشتري شفعه باطل نشود مسئله اگر شفیع خانه مملوک خود را که بسبب آن
شفعه طلب میکرد فروخت پیش از انکه حکم شود بشفعه شفعه او باطل شود مسئله بایع را
دران خانه که فروخت شفعه نرسد اگرچه بایع وکیل بود یا اصیل وهمچنین اگر وکیل بایع خود
نیز بایع را شفعه نرسد وهمچنین اگر شفیع ضمان درک ثمن بایع را شفعه او باطل شود مسئله
اگر خانه خرید و یا وکیل او و یا دیگری براي او خرید او را شفعه برسد مسئله اگر شفیع را
خبر شد که این سراي بهزار درم فروخته شد و شفعه را تسلیم کرد بعده معلوم شد که بکم از
هزار درم فروخته شده است و یا بحنطه و یا بجو فروخته شده است که قیمت حنطه و جو هزار درم
است و یا بیشتر شفعه برسد و اگر معلوم شد که بدنانیر فروخته شده است که قیمت آن هزار درم
است شفعه نرسد مسئله اگر شفیع را خبر کردند که این خانه را زید خریده است شفعه
تسلیم کرد بعده معلوم شد که عمر خریده است شفعه برسد مسئله اگر خانه را فروخت
مگر که مقدار یک گز بجانب حدي که متصل خانه شفیع است شفعه نرسد مسئله اگر از
خانه کسي یک سهم خرید به بهاء معین بعده باقي خانه نیز خرید همسایه را در سهم اول
شفعه رسد و در باقي شفعه نرسد مسئله سرا یرا خرید به بهاء معین بعده
مشتري بعوض بها جامه داد شفیع بدان بها جامه بستاند نه بجامه مسئله حیله
کردن براي اسقاط شفعه و براي اسقاط زكوة مكروه نبود و بقول محمد رحمة الله علیه
مکروه بود مسئله اگر پنجکس سراء خریدند شفیع تواند که نصیب یکي بگیرد و اگر یکي از
پنجنفر خرید شفیع تمام بستاند و یا بگذارد و نتواند که حصه بعضي بگذارد و بقول شافعي
رحمة الله علیه تواند که در مسئله دوم حصه یکي بستاند چنانکه در مسئله اول مسئله اگر
نیمه سراي غیر مقسوم خرید بعده با بایع قسمت کرد شفیع تواند که این نصفی که بعد از
قسمت بجانب مشتري آمده است بحکم شفعه بستاند مسئله اگر سرا یرا فروخت

وبنده ماذون مدیون بالغ دران سرا شفیع ست این بنده ماذون مدیون راست که بحکم شفعه از مولی بستاند و همچنین اگر بنده ماذون مدیون خانه را از جهت مولی اورا بخرد شفعه رسد مسئله اگر پدر و یا وصی شفعه صغیر را تسلیم کردند جایز بود و بقول محمد و زفر رحمة الله علیهما جایز نبود و صغیر بعد از بلوغ تواند که شفعه طلب کند مسئله اگر وکیل برای طلب شفعه تسلیم شفعه کرد جایز بود و بقول محمد و زفر رحمة الله علیهما جایز نبود

کتاب القسمة

مسئله قسمت جمع کردن نصیبی شایع ست در مکان معین و قسمت مشتمل ست بر افراز و مبادله یعنی در قسمت مثلی چنانکه کیلی و موزون و عددی متقارب معنی افراز ظاهر ست و در قسمت غیر مثلی چنانچه حیوان و عروض و عقار معنی مبادله ظاهر ست پس شریک در مثلی نصیب خود تواند که بغیبت شریک دوم نصیب خود بگیرد و از غیر مثلی شریک نتواند که بغیبت شریک دوم نصیب خود بگیرد اگر یک شریک طلب قسمت کرد از شریک حاضر در غیبت شرکاء دیگر اگر مال یک جنس ست شریک حاضر را جبر کنند برای قسمت و اگر مال مشترک اجناس مختلف ست جبر نکنند مسئله مندوب ست که قاضی قاسمی را نصب کند برای قسمت بی مزد و نفقه او از بیت المال دهد و اگر رزق او از بیت المال ندهد مزد قاسم بر متقاسمان بود بعدد روس و بقول صاحبین رحمة الله علیهم بر اندازه نصیب هر یکی بود مسئله واجب ست که قاسم پارسا و امین و دانا بقسمت بود و قاضی مردمان را بر یک قاسم معین جبر نکند و نگذارد که قاسمان شریک شوند مسئله اگر شریکان نزدیک قاضی حاضر شدند و بدست ایشان سرائیست و یا عقاریست و دعوی کردند که ایشان را میراث رسیده است از فلان قاضی قسمت نکند میان ایشان تا بینه اقامت نکنند بر موت مورث و بر احضار ورثه و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما قاضی عقار را یا سرای را با قرار ورثه قسمت کند و در صک قسمت ذکر کند

را باقرار ایشان قسمت کرده است و در منقول باقرار ایشان باتفاق قسمت کنند
مسئله در عقار مشترک بسبب خریدگی باقرار ایشان قسمت کنند مسئله اگر در
سرای مشترک دعوی ملک می کنند و نمی گویند که چگونه با ایشان منتقل شده است
باقرار ایشان قسمت کنند مسئله اگر در زمینی دو کس دعوی کردند و بیّنه اقامت کردند که این
سرا در دست ایشانست و قسمت طلب کردند قاضی قسمت نکند تا بینه اقامت نکنند
که این سرا از آن ایشان است مسئله اگر دو کس وارث حاضر شدند و بیّنه
اقامت کردند بر موت مورث و شمار ورثه و سرا بدست ایشان است و با ایشان
وارثی غایبست یا صغیر قاضی بطلب حاضران قسمت کند و وکیل یا وصی را نصب کند
برای قبض نصیب غایب و صبی مسئله اگر بعضی از شریکان در سرا خریدگی
در غیبت یک شریک قسمت طلب کردند قاضی قسمت نکند تا غایب حاضر نشود
و همچنین اگر سرا بدست وارث غایب و یا بدست صغیر است قسمت نکنند
و همچنین اگر یک وارث حاضر شد و قسمت طلب کرد قسمت نکنند مسئله اگر بعضی
ورثه بنصیب خود بعد از قسمت انتفاع تواند گرفت و بعضی را نصیب اندک
و بعد از قسمت بنصیب خود انتفاع نتواند گرفت و بقسمت ایشان ضرری است
اگر صاحب کثیر قسمت طلب کند قسمت کنند و بطلب صاحب قلیل قسمت نکنند
و اگر هر یکی بعد از قسمت بنصیب خود انتفاع تواند گرفت بطلب هر یکی قسمت کنند
و اگر هر یکی بعد از قسمت بنصیب خود انتفاع نتواند گرفت و بقسمت هر یکی را ضرر
میرسد قسمت نکنند مگر برضاء ایشان مسئله اگر عروض یک جنس است قسمت کنند
و اگر عروض دو جنس است و یا اجناس مختلف است و یا جواهر است و یا بندگان اند و یا گرمابه و یا چاه
و یا آسیا قسمت نکنند مگر برضاء ایشان مسئله اگر سراها مشترک است در
یک شهر هر سرای علاحده قسمت کنند و نصیب کلی در یک سرا جمع نکنند مگر برضاء

ایشان و بقول صاحبیه رحمة الله علیهما اگر قاضی مصلحت بیند بعضی در بعضی قسمت کند یعنی
هر یکی را سراء دهد مسئله اگر سرا و زمین کشت و یا سراء و دوکان است هر یکی را
باتفاق علاحده قسمت کند مسئله باید که قاسم آنچه قسمت خواهد کرد صورت کند و نیز
برسهام قسمت و جدا کند بقسمت کردن از یک دیگر را و گز کند و بناء را قیمت کند و هر نصیب را
بطریق و شرب افراز کند و هر نصیب را نام نهد باول و دوم و سیوم و نام ایشان
بنویسد و قرعه اندازد هر که نام او اول بار بیرون آید سهم اول او را باشد و هر که نام او دوم
بیرون آید سهم دوم او برد و دراهم را در قسمت در نیارد مگر برضاء ایشان
مسئله اگر در قسمت یک شریک را راه آب و یا راه گذر در ملک دیگر افتاد و در قسمت
شرط نکرده اند که آن راه شریک در ملک شریک دیگر بود اگر ممکن بود شریک
راه خود بگرداند بجانب دیگر راه کند و اگر ممکن نبود قسمت را فسخ کند مسئله اگر در منزل
بالا و فرود است و در منزلی دیگر فرود است و بالا ندارد و منزل دیگر بالا دارد و فرود ندارد هر یکی
جدا قسمت کند و بقیمت قسمت کند و این قول امام محمد است رحمة الله علیه و فتوی برین است
و بقول امام اعظم و ابی یوسف رحمة الله علیهما بگز قسمت کند علو و سفل را فاما بقول ابی
رحمة الله علیه یک گز از فرود برابر دو گز بالا بود و بقول ابی یوسف رحمة الله علیه یک گز از فرود
برابر یک گز بالا است مسئله اگر سرائی و یا زمینی را میان شرکا قسمت کردند و بعضی
از ایشان منکر از استیفاء نصیب خود شدند و دو قاسم گواهی دادند که او نصیب خود
استیفا کرده است گواهی ایشان مقبول بود و بقول محمد و شافعی رحمة الله علیهما
مقبول نبود مسئله اگر یکی از شرکاء دعوی بکرد که از نصیب سرا او چیزی در دست
شریک دیگر است و پیش از آن اقرار باستیفا نصیب خود کرده است تصدیق نکند
مگر بدو گواه و اگر مدعی میگوید که من نصیب خود استیفا کرده بودم و تو بعضی از آن گرفتی
قول خصم او شنوند با سوگند و اگر یک شریک می گوید که نصیب من فلان موضع است

و آن تسلیم نکرده اند و یا استیفاء او گواهی نمیدهند و شریک دوم تکذیب می کند هر دو را سوگند دهند و قسمت براندازند مسئله اگر در قسمت غبن فاحش ظاهر شد قسمت براندازند مسئله اگر بعضی شایع از نصیب یک شریک مستحق شد بحصه آن در نصیب شریک دوم رجوع کند و قسمت برنیندازند و بقول صاحبیه رحمة الله علیهما قسمت براندازند اگر ظاهر شد در ترکه دینی که در گیرنده هست تمام ترکه را بعد از قسمت فسخ کرده شود و قسمت را مسئله اگر دو شریک نوبت کردند در سکنی یک سراء و یا در سکنی دو سراء و یا در خدمت یک بنده و یا در خدمت دو بنده و یا در اجرت یک سراء یا در اجرت دو سراء جایز بود و اگر نوبت کردند در اجرت یک بنده و یا دو بنده و یا در اجرت یک استر و یا دو استر و یا سوار شدن یک استر و یا دو استر و یا در میوه درخت و یا در شیر گوسپند جایز نبود و بقول صاحبیه رحمة الله علیهما نوبت در اجرت دو بنده و یا در سوار شدن یک استر و یا دو استر و یا در اجرت دو استر جایز نیست والله اعلم

کتاب المزارعة

مسئله مزارعت عقدیست بر کشت کردن به بعضی از خارج مسئله مزارعت جایز نیست بقول کسیکه مزارعت درست دارد و بشرایط یک شرط آنست که زمین صالح زراعت بود و شرط دوم آنکه مالک زمین و مزارع را اهلیت عقد بود و شرط سیوم آنکه مدة زراعت بیان کنند و شرط چهارم آنکه بیان کنند که تخم از جهت کی باشد شرط پنجم آنکه نصیب کسی که تخم از جهت او نیست بیان کنند شرط ششم آنکه رب ارض تخلیه کند میان زمین و میان عامل تا اگر شرط کردند که صاحب زمین با مزارع کار کند عقد مزارعت فاسد شود و شرط هفتم آنکه شرکت در خارج شرط کرده باشند شرط هشتم آنکه جنس تخم بیان کند بقول صاحبیه رحمة الله علیهما

مزارعت وقتي درست بود که زمين وتخم ازيکي بود وعمل وستور از ديکري بود ويا زمين ازيکي بود وتخم وعمل وستور از ديکري بود ويا عمل ازيکي بود وزمين وتخم وستور از ديکري بود **مسئله** اکر زمين وستور ازيکي بود وتخم وعمل از ديکري بود ويا تخم ازيکي بود وباقي از ديکري بود ويا تخم وستور ازيکي بود وباقي از ديکري بود ويا يکي را چند پيمانه معين شرط کنند ويا آنچه از زراعت برکناره جوي بود براي يکي شرط کنند درين صورة عقد مزارعت جايز نبود **مسئله** اکر شرط کردند که صاحب تخم تخم خود را برکيرد وباقي ميان ايشان مشترک باشد ويا شرط کردند که اول خراج برکيرند وباقي ميان ايشان قسمت شود ودر هر دو صورة مزارعت فاسد شود **مسئله** اکر عقد مزارعت فاسد شد خارج صاحب تخم را بود وبراي شريک ديکر اجر مثل زمين واجب آيد وزياده بر شرط نکنند **مسئله** اکر عقد مزارعت درست شد خارج بحکم شرط قسمت شود واکر درين صورة از زمين هيچ بيرون نيايد براي عامل هيچ واجب نيايد **مسئله** اکر بعد از عقد مزارعت صاحب تخم از عمل امتناع آورد جبر نکنند واکر ديکري امتناع آورد از عمل جبر کنند **مسئله** بمردن يکي از متعاقدين مزارعت باطل شود **مسئله** اکر مدت مزارعت کذشت وزراعت هنوز نرسيده است بر مزارع اجر مثل زمين واجب آيد تا ادراک زراعت **مسئله** نفقه زراعت بر اندازه حصه هر يکي قسمت کنند چنانچه مزد درودن وکوفتن وپاک کردن وبرداشتن زراعت بعد از درودن بر اندازه هر يکي قسمت کنند **مسئله** اکر در عقد مزارعت نفقه زراعت بر عامل شرط کرده باشد مزارعت فاسد شود وبروايتي از ابي يوسف رحمة الله عليه اکر اين عمل بر عامل شرط کرده اند جايز بود والله اعلم

کتاب المساقات

مسئله مساقات عبارت از عقدي است که واقع شود بر دفع کردن درختان بکسي که در آن عمل کند بر آن شرط که ميوه ميان

ایشان بود واین نیز بقول ابي حنیفه رحمة الله علیه باطل ست چنانکه مزارعت
و بقول صاحبین رحمة الله علیهما جایز ست اگر مدتی معلوم ذکر کنند وجزوی مشاع
از میوه معین کنند مسئله مساقات جایز بود در درخت ودر انگور ودر ترها
و بیخهای بادنجان و بقول شافعی رحمة الله علیه جایز نبود مگر در خرما وانگور مسئله
اگر درخت میوه دار را بعقد مساقات دهد اگر بعمل او در میوه زیادت شود
جایز بود واگر میوه رسیده باشد جایز نبود چنانکه عقد مزارعت بعد از رسیدن
زراعت جایز نبود مسئله چون عقد مساقات فاسد شد برای عامل
اجر مثل عمل او واجب شود مسئله عقد مساقات بمردن یکی از متعاقدین
باطل شود مسئله عقد مساقات را بعذر فسخ کنند چنانکه عقد مزارعت تا اگر
عامل دزد ویا بیمار بود که عمل نتواند کرد فسخ کنند

کتاب الذبایح

مسئله ذبایح جمع ذبیحه ست وذبیحه اسم مذبوحه ست وذبح بریدن رگهای حلق ست
مسئله مذبوح مسلمان وجهود وترسا وکودک وزن وگنگ وختنه ناکرده حلال ست
مسئله مذبوح مغ وبت پرست ومحرم ومرتد حلال نیست مسئله اگر در حالت ذبح عمدا
تسمیه نگفت حرام بود وبقول شافعی رحمة الله علیه حلال بود مسئله اگر بفراموشی
در حالت ذبح تسمیه نگفت باتفاق حلال بود مسئله مکروه ست که در حالت ذبح با نام
خدای عز وجل دیگری را یاد کند ویا نزدیک ذبح گوید که ای بار خدای قبول کن از فلان
واگر پیش از تسمیه وپیش از خوابانیدن ذبیحه گوید جایز بود مسئله ذبح میان
حلق وسینه ست وجای ذبح رگهای حلق ست وآن چهار ست یکی مری ست وآن
مجری طعام وشراب ست رگ دوم نای گلو ست که آنرا حلقوم خوانند واین
مجری نفس ست ودو دیگر شه رگ اند واین هر دو مجری خون اند مسئله هر
سه رگ در ذبح بریده بود هر کدام که باشد وبقول ابي یوسف رحمة الله علیه

شرط است که آن ستبرک حلقوم و مری و یکی از دو ودجین بود و بقول محمد شرط
است که از هر رگی بیشتر بریده شود مسئله اگر بناخن و یا بسرون و یا استخوان
و یا بدندان جدا شده و یا پوست نی و یا بکلند و بدانچه رگ ببرد و خون بریزد
و ذبح کند جایز بود فاما بدندانی و ناخنی که جدا نکرده باشد ذبح جایز نبود و بقول شافعی
رحمة الله علیه بدندان و ناخن جدا شده اگر ذبح کردند مذبوح حرام باشد مسئله
مستحب است که کارد تیز کند مسئله مکروه است که در حال ذبح کردن کارد را باستخوان
گردن رساند و یا تمام سر ببرد و یا از پس گردن ذبح کند مسئله اگر شکاری
موالفت گرفت ذبح کنند و اگر چهارپایی اهلی رمیده و یا در چاه افتاد ذبح او بجرح بود
و بقول مالک رحمة الله علیه بجراحت کردن حلال نشود مسئله سنت است
که شتر را نحر کنند یعنی رگهای گلو سینه ببرند و در گاو و گوسفند
سنت است که ذبح کنند و اگر شتر را ذبح کنند و گاو و گوسفند را نحر کنند مکروه بود
و ذبیحه حلال بود و بقول مالک رحمة الله علیه حرام بود مسئله اگر ماده شتر
نحر کرد و یا ماده گاو را ذبح کرد و از شکم او بچه مرده بیرون آمد نخورند اگرچه موی بر
او برآمده باشد و یا برنیامده باشد و بقول صاحبیه و شافعی رحمة الله علیهم
چون خلقت او تمام شده است خوردن او جایز بود و ذبح مادر او بمنزله ذبح
او بود فصل مسئله آنچه از چهارپایی نیش دارد و از پرندگان چنگل
دارد نخورند و مراد از نیش و چنگل آنست که سلاح بود ایشان را و بدان
شکار و جراحت کنند مسئله زاغ کشت خوار حلال است و زاغ مردار خوار
حرام است مسئله خوردن کفتار و سوسمار و زنبور و باخه و حشرات
یعنی آنچه زیر زمین باشند حرام است و بقول شافعی رحمة الله علیه کفتار
و سوسمار حلال است مسئله خوردن خر اهلی و استر و اسپ حرام است

وبقول صاحبین رحمة الله علیهم بخوردن گوشت اسپ باکی نیست مسئله خوردن
خرگوش حلال است مسئله آنچه گوشت او خوردن حرام است چون ذبح کنند
گوشت وپوست او پاك شود مگر آدمی وخوك وبقول شافعی رحمة الله علیه
حرام است بذبح کردن گوشت وپوست او پاك نشود مسئله از حیوان آبی
نخورند مگر ماهی زنده فاما ماهی که در آب بی آفت مرده باشد حرام بود مسئله ماهی
وملخ بی ذبح حلال اند مسئله اگر گوسپندی بعد از ذبح جنبید ویا خون او بیرون
آمد حلال بود واگر نجنبید وخون او بیرون نیامد حلال نبود واین مسئله جائی است
که در وقت ذبح کردن حیات او معلوم نبود واگر در وقت ذبح حیات او معلوم بوده
حلال بود اگرچه نجنبد وخون بیرون نیاید کتاب الاضحیه مسئله
اضحیه واجب است بر مسلمان آزاد ومقیم وتونگر از نفس خود در روز عید اضحی و
بقول شافعی رحمة الله علیه وروایتی از ابو یوسف رحمة الله علیه اضحیه سنت
موکده است مسئله از فرزند صغیر اضحیه واجب نیست مسئله اضحیه از یک
نفس یک گوسپند واز هفت نفر یک شتر ویا یک گاو دهند مسئله وقت اضحیه
از صبح صادق روز عید اضحی است ودو روز دیگر بعد از عید وبقول شافعی رحمة الله
بعد از عید تا سه روز اضحیه جائز است مسئله شهری را پیش از نماز عید ذبح قربان
جائز نبود وبقول مالک وشافعی رحمة الله علیهما پیش از قربانی امام اضحیه روا نباشد
اگرچه بعد از نماز بود مسئله در دیه پیش از نماز عید اضحیه جائز بود مسئله
در اضحیه گاو ویا گوسپند بی سرون وخصی ودیوانه جائز بود ونابینا وکور ولاغر و
لنگ وآنکه بیشتری از گوش ویا از چشم ویا از دنب او بریده باشند جائز نبود
وهمچنین اگر بیشتری از سرین او بریده باشد جائز نبود مسئله اضحیه از
گاو وگوسپند کم از یک ساله نبود ویک ساله وبیشتر از آن جائز بود واز گاو کم از دو ساله

ندهد و دو ساله و بیشتر ازان جایز بود و از شتر کم از پنجساله نه و پنجساله و بیشتر
ازان جایز بود و از میش شش ماهه دهد و بقول بعضی هفت ماهه دهد مسئله
اگر هفت کس گاو برای قربانی خریده اند و پیش از ذبح یکی بمرد و ورثه گفتند که این گاو را ذبح
کنید از خود و از مورث ما جایز بود مسئله اگر هفت کس گاو خریده اند و یکی از ایشان
ترسا و یا مرتد و یا مسلمان ست فاما مقصود او گوشت ست نه قربانی از هیچکس قربانی جایز
نبود مسئله از گوشت اضحیه خود بخورد و توانگرانرا و درویشانرا دهد و ذخیره نیز کند
و مستحب ست که صدقه از ثلث کم نکند و پوست اضحیه نیز صدقه کند و یا باید که از پوست
چیزی سازد که در خانه استعمال کند چون انبان و غربال و مندوب ست که بدست خود
ذبح کند اگر ذبح کردن داند مسئله مکروه ست که اضحیه مسلمان جهود و یا ترسا ذبح کند
مسئله اگر دو مرد غلط کردند و هر یکی اضحیه دیگری ذبح کردند از هر دو اضحیه جایز بود و
بر هیچکس تاوان واجب نیاید و بقول زفر رحمة الله علیه از هر دو اضحیه جایز نبود و بر هر یکی
تاوان واجب آید

کتاب الکراهیة

مسئله مکروه بحرام نزدیک ست
و از محمد منصوص ست که هر مکروهی حرام ست

فصل فی الاکل والشرب

مسئله شیرخاره مکروه ست مسئله خوردن و آشامیدن و روغن در سر کردن
و خوشبو کردن از آوند زر و نقره زن و مرد را مکروه ست و از آوند از زیر و آبگینه و بلور و عقیق
مکروه نیست و بقول شافعی رحمة الله علیه مکروه ست مسئله آشامیدن از
آوند نقره کوفته و سوار شدن بر زین نقره کوفته و نشستن بر کرسی نقره کوفته جایز بود
و لیکن از جای نقره پرهیز کند مسئله قول کافر در حلال و حرام مقبول ست مسئله
قول بنده و جاریه و کودک در هدیه و در اذن تجارت مقبول ست مسئله قول فاسق
در معاملات مقبول ست فاما در دیانات مقبول نیست مسئله اگر شخصی را مهمانی خواند
و آنجا بازی و سرود ست بنشیند و بخورد

فصل فی اللبس

مسئله حریر پوشیدن

مردانرا حرام است مگر مقدار چهار انگشت چون علم و زنانرا پوشیدن حریر حلال است

مسئله بالشت و بستر حریر و پوشیدن جامه که تار او حریر بود و پود او پنبه و یا قزین است

حلال بود و جامه که تار او پنبه و پود او حریر است پوشیدن او حرام است مگر در روز حرب

مسئله پوشیدن پیرایه زر و نقره مرد را حرام است مگر انگشتری و کمربند و پیرایه تیغ از

نقره و بهتر است ترک آوردن انگشتری مگر قاضی و سلطانرا مسئله حرام است

انگشتری از زر و آهن و سنگ و برنج مسئله حلال است مسلمانرا استوار کردن دندان جنبنده

زر در سوراخ نگینه و سخت کردن دندان بنقره فاما سخت کردن بزر حلال نبود مسئله

مکروه است پوشانیدن زر و حریر کودک را مسئله باک نیست دست کردن

پاره جامه برای وضو و پاک کردن بینی و باک نیست ریسمان بستن در انگشت

برای یاد آمدن حادثه

فصل فی النظر واللمس

مسئله جایز نیست که مرد بزن بیگانه از او نظر کند مگر در روی و در کف دست و این جائیست که ایمن بود از شهوة

و اگر از شهوة ایمن نبود نظر در روی او و در کف او نیز جایز نبود مگر گواه را در حال ادای شهادة

و قاضی را در حال حکم جایز بود که بر روی زن بیگانه نظر کند اگرچه از شهوة بترسد مسئله

جایز است که طبیب نظر کند در موضع مرض زن اگر زن طبیبه در شهر نباشد مسئله

نظر مرد در تن مرد جایز است مگر از ناف تا زانو مسئله

نظر زن در تن زن جایز است مقدار نظر مرد

بتن مرد و بروایتی از ابی حنیفه رحمة الله علیه نظر زن بر زن چون نظر مرد است بر

زنان محارم بود مسئله جایز است نظر مرد در فرج منکوحه و کنیزک خود مسئله

جایز است نظر و مس مرد در روی و سر و سینه و دو ساق و دو بازو در زنی که

نکاح او حرام است مسئله حرام است نظر و مس کردن مرد در شکم و پشت و دو

محارم خود را مسئله جاریه بیگانه در حق نظر حکم زنان محارم دارد و روا بود که

مشتري در حالهٔ خريدن سر وروي وسينه وساق وبازوي جاريه مس كند اگرچه ايمن نبود از شهوة وجائز نبود كه جاريهٔ بالغه را در يك ازار عرض كند **مسئله** خصي ومجبوب ومخنث در نظر حكم مردان دارند يعني نظر ايشان در زن بيگانه جائز نبود **مسئله** نظر بنده در مالكهٔ خود جائز نبود مگر در روي ودو كف دست وبقول امام مالك وبيك قول امام شافعي رحمة الله عليهما چون محارم ست **مسئله** جائز بود كه در جماع كنيزك خود بي رضاء او بيرون فرج انزال كند اما از زن حره جائز نبود مگر برضاي او

فصل في الاستبراء وغيره

مسئله اگر مردي كنيزك را مالك شد وطي ولمس ونظر بفرج او پيش از استبراء حرام بود **مسئله** اگر مردي دو كنيزك مالك ست واين هر دو ميان خود خواهراند ومولى هر دو را قبله زد بشهوة هم يكي از ايشان را وطي وقبله ولمس روا نباشد تا يكي را بر خود حرام نكند بتزويج ويا بتمليك ويا بالعتق **مسئله** مكروه ست كه مرد دهن مرد را ويا دست وانه ام او را تقبيل كند ويا كنار گيرد در يك ازار وبقول ابي يوسف رحمة الله عليه باكي نبود واگر با پيراهن بود باجماع درست باشد چنانكه مصافحه درست ست

فصل في البيع العذرة

مسئله بيع عذره مكروه ست وفروختن سرگين مكروه نيست وبقول شافعي رحمة الله عليه فروختن سرگين نيز جائز نبود **مسئله** اگر مردي ميداند كه اين كنيزك زيد ست وبكر را ديد كه اين كنيزك را ميفروشد وبكر گفت كه زيد مرا فروختن اين كنيزك فرموده ست جائز بود كه اين كنيزك را بخرد ووطي كند **مسئله** مكروه بود كه وام دار از مديون بهاء خمر كه مديون مسلمان فروخته ست وام خود بگيرد واگر فروشنده كافر ست جائز بود **مسئله** احتكار كردن قوة آدميان وچهارپايان در شهر كه احتكار كردن آن اهل شهر را زيان دارد مكروه ست وبقول ابي يوسف رحمة الله عليه هر چيزي كه احتكار او عامهٔ خلق را زيان دارد مكروه ست اگرچه زر ويا نقره

ویا جامه بود وفتوی بر قول اول است مسئله نگذاشتن غله زراعت خود وچیز دیگر

شهر دیگر آرد مکروه نیست وبقول محمد هر موضعی که بیشتر غله آن موضع درین شهر

اگر از انجا بیارد و نگاه دارد مکروه بود مسئله نشاید که سلطان نرخ معین کند مگر که

اصحاب طعام از قیمت تعدی فاحش کنند مسئله جائز است فروختن شیره

بر ستخار مسئله اگر سواد خانه را اجاره دهد او برای آنکه تا خانه آتش سازد و یا

جای عبادت جهودان و ترسایان سازد و یا برای آنکه تا درانجا خمر فروشد جائز بود

وبقول صاحبین رحمة الله علیهما نشاید که اجاره دهد مسئله اگر مزدور گیرد تا خمر برد

مزد حلال بود وبقول صاحبین رحمة الله علیهما مکروه بود مسئله باکی نیست اگر در نامه

خانها وزمین او نشانی کردن ده آیت در مصحف ونقط کردن وزیور کردن مصحف

ودر آمدن ذمی در مسجد وبقول مالک در آمدن ذمی در مسجد مکروه است مسئله

جائز است پرسیدن بیمار از جهود وترسا وخصی کردن چهارپایان و کشتی

نشاندن ودراز کوش بر مادیان وقبول کردن هدیه از بنده که تاجر است واجابت دعوة

و عاریت ستدن دابه او اما مکروه است پوشیدن جامه او ویا قبول کردن هدیه او

از درم و دنانیر مسئله مکروه است خدمت فرمودن خصی را مسئله مکروه است

در دعا گوید اسالک بمقعد العز من عرشک ویا گوید اللهم اعطنی حق فلان

ویا بحق پیغامبران تو مسئله مکروه است بازی شطرنج ویا نرد وجملهٔ بازیهای دیگر

مکروه است کور کردن بنده طوق آهن وقید کردن بنده مسئله

وغیر آن مکروه نیست مسئله حلال است حقنه کردن برای تداوی ورزق قاضی

از بیت المال ورد فروختن کنیزک وام ولد یا محرم وخریدن وفروختن عم وخادم

ملتقط اخم جایز نیست ازان برای صغیر اگر صغیر در کنار ایشان بود مسئله

مادر را جائز بود که پسر خود را اجاره دهد اگر در کنار او بود مسئله مادر را جائز

بود که پسر خود را اجارت دهد اگر در کنار او بود اما عم را و ملتقط را جایز نیست والله اعلم

باب احیاء الاموات

مسئله موات زمینی ست که زراعت نتواند کرد بسبب آنکه آب از و منقطع شده ست یا بسبب غلبه آب و مملوک کسی نباشد و از ابادانی دور بود چنانکه اگر کسی از اقصی ابادانی باستد و اواز کند اواز او شنیده نشود و اگر کسی اینچنین زمین را باذن امام احیا کند مالک شود مسئله اگر زمینی را تحجیر کرد یعنی در موضعی از زمین موات نشانی کرد و یا گرد برگرد زمین سنگها نهاد و یا گرد زمین خار و شاخ نهاد و یا زمین را پاک کرد و انچه در و خار بود بسوخت و یا کاه از زمین در ود کرد مالک نشود و اگر زراعت نکرد بعد از گذشتن سه سال امام از وی بستاند و بدیگری دهد

مسئله روا نباشد احیا کردن زمینی که نزدیک ابادانی بود مسئله اگر در زمین موات چاهی حفر کرد حریم چاه را مقدار چهل گز از هر چهار جانب مالک شود مسئله حریم چشمه پانصد گز ست مسئله اگر کسی در حریم چاه چاهی دیگر حفر کرد منع کنند مسئله حریم کاریز مقداری ست که بدان اصلاح او بود مسئله اگر آب فرات و دجله و غیر آن از زمینی عدول کرد و ترک آن زمین گرفت و ممکن نیست که باز گردد احیاء آن زمین جایز بود و اگر ممکن ست که باز گردد احیاء زمین جایز نبود مسئله اگر در زمین موات جوئی حفر کرد باذن امام مستحق حریم نشود و بقول صاحبیه رحمة الله علیهما مستحق حریم شود و آن کنار جوئیست از هر دو طرف که بدان برون و گل اندازند

کتاب الشرب

مسئله شرب عبارت از نصیب آب ست مسئله جویهاء بزرگ چنانکه دجله و فرات که غیر مملوک اند هر یکی تواند که زمین خود را از ان جویها آب دهد و ازین آب وضو سازد و بخورند و برین آب آسیا نهند و یا جوئی حفر کنند و ازین آب برند و زمین سیراب کنند اگر کاویدن بیشتری خلق را زیان نکند مسئله از جوئی مملوک و از چاه و از حوض هر یک را خوردن آب و دابه را خورانیدن

جایز بود فاما نتواند که زمین را آب دهد واگر خوف آن بود که بسبب آب دادن ستوران

جوی خراب شود صاحب جوی تواند که منع کند فاما آبی که در کوزه وخنب کرده اند مملوک

آنکس ست که در کوزه وخنب کرده ست روا نبود که از و انتفاع گیرند مگر باذن مالک کوزه و

مسئله جوی که غیر مملوک ست کافتن آن بر سلطان واجب ست از بیت المال

واگر در بیت المال هیچ نبود خلق را جبر کند برای حفر کردن مسئله جوی که

مملوک ست کافتن آن بر مالک بود اگر از امتناع آرد جبر کنند واگر مشترک ست مؤنت

کافتن آن از بالا بر همه بود فاما اگر از زمین یکی گذشت او بری شود از مؤنت کافتن

جوی ومؤنت کافتن جوی بر باقی ماندگان بود وبقول صاحبیه رحمة الله علیهما مؤنت

حفر کردن بر همه بود از اول جوی تا آخر وبر اهل شفه حفر جوی واجب نیست مسئله

اگر جوئیست مشترک میان قومی ودر شرب آن اهل دیه منازعت میکنند هر یکی را

بر اندازه زمین شرب بود وهیچکس نتواند که از آن جوی شکافد ویا آسیا بران

نصب کند ویا دالیه نهد ویا پلی کند ویا دهنه آن جوی فراخ کند ونیز هیچ یکی نتواند که

قسمت شرب بروزها کند بعد از آنکه قسمت بناله کرده اند وهر یک از آن جوی باله کرده

بدان باله زمین خود را آب دهد واگر یک شریک زمین دیگر دارد که آن زمین را ازین

جوی شرب نیست ومیخواهد که شرب خود را ازین جوی مشترک بدان زمین برد روا

مگر برضاء همه شرکا مسئله اگر دعوی شرب بی زمین میکند جایز بود مسئله

شرب میراث شود واگر وصیت کرد که بعین شرب منفعت گیرد جایز بود مسئله

اگر زمین خود را به آب پر کرد ودر زمین همسایه او ذاب شد ویا زمین همسایه

غرق شد ضامن نشود کتاب الاشربة مسئله شراب عبارت از

مست کننده ست مسئله شرابهاء حرام چهار ست یکی خمر ست وآن شیره از

انگور ست که خام نهند تا بجوشد وسخت شود وکف اندازد وبقول صاحبیه رحمة الله

علیها کفت شرط نیست و ازین شراب اندک و بسیار حرام است و دوم شراب
طلا است و این شیره انکور است که طبخ کنند تا از دو حصه کمتر برود و سیوم شراب
سکر است و آن آب خرما تر غیر مطبوخ است و چهارم نقیع است و آن شراب است
غیر مطبوخ که از مویز کرفته باشند و این سه شراب نیز حرام است اکر بجوشد و سخت شود
و حرمت این سه شراب کمتر است از حرمت خمر تا اکر خمر را حلال کوید کافر شود و اکر این
شراب را حلال کوید کافر نشود مسئله شرابهاء حلال چهار است یکی نبیذ خرما
و نبیذ مویز اکر اندکی طبخ کنند اکرچه سخت شود لیکن طلب مستی نکند و بی لهو و طرب بود
و دوم شرابی که از خرما و مویز مخلوط سازند و سیوم شرابی که از انکبین و یا از
انجیر و یا از کندم و یا از جو و یا از جواری بود مطبوخ و غیر مطبوخ چهارم شیره انکور که طبخ
کنند تا دو حصه برود و سیوم حصه ماند و بقول شافعی و مالک رحمة الله علیهما
حرام است [illegible] و یا ختم و مزفت و نقیر و این او
[illegible]
[illegible]
[illegible]
خوردن [illegible] واحتیاط [illegible]
[illegible] رحمة الله علیه [illegible]
کتاب الصید [illegible] و ذبائح و دیکر [illegible]
درست بود [illegible] بود اکر تعلیم اندر درست بود
و تعلیم سک آنست که سه بار از صید نخورد و تعلیم باز آنست که چون بخوانی باز آید
مسئله نام خدا تعالی کفتن در وقت فرستادن سک و باز و شاهین و
در وقت تیر انداختن بجانب شکاری شرط است و نیز جراحت کردن سک و
غیر آن در هر موضع که باشد از صید شرط است مسئله اکر بازی یا از صید بخورد

حلال بود واگر سگ ولو از صید خورد حرام بود مسئله اگر صید را زنده یافت
ذبح کند واگر ذبح نکرد و بمرد حرام بود مسئله اگر سگ و یا غیر او شکار را خفه کرد وجراحت
نکرد و یا سگی غیر معلم با سگ معلم شریک شد و یا سگ مغ با سگ مسلمان شریک
شد و یا سگی که بر او نام خدا تعالی بعمد نگرفته باسگیکه بر و نام خدا تعالی گفته شریک
درین مسایل صید ایشان حرام بود مسئله اگر مسلمانی سگ را ارسال کرد و مجوسی
بانگ بر و زد و تحریض کرد و سگ تیز تر شد یعنی سگ اظهار زیادة طلب کرد و صید
گرفت حلال بود واگر مجوسی ارسال سگ کرد و مسلمانی بانگ زد و تحریض کرد و سگ
بتحریض مسلمانی در طلب زیادت کرد حرام بود واگر هیچکس را ارسال نکرد و مسلمان
او را زجر کرد و سگ تیز تر شد و صید گرفت حلال بود مسئله اگر بجانب صید تیر
انداخت و تسمیه گفت و برسیدن تیر صید مجروح شد حلال بود واگر زنده یافت
ذبح کند واگر ذبح نکرد و قدرت بر ذبح داشت و بمرد حرام بود مسئله اگر تیر بصید رسید
و صید تحمل کرد و غایب شد و او در طلب صید بود تا مرده یافت حلال بود واگر از
او لنشست یعنی طلب ترک آورد و بعده مرده یافت حرام بود مسئله اگر تیر بر صید
فرستاد و بعد از رسیدن تیر صید بر آب افتاد و یا بر سقف و یا بر کوه افتاد و از اینجا
بر زمین افتاد حرام بود واگر اول بر زمین افتاد حلال بود مسئله اگر نیزه یا تیر بر شکاری
فرستاد و عضوی از شکاری برید صید حلال بود و عضو حرام بود و بقول [illegible]
رحمة الله علیه عضو نیز حلال بود واگر تیر بر شکار بیراسته حصه کرد و بیشتر آن بر کاله با
سر بیست تمام بخورند مسئله اگر تیر بر شکاری فرستاد و شکاری خسته
شد و دیگری نیز تیر فرستاد و بکشت صید ملک دوم بود و حلال باشد واگر اول
صید را ست کرد اول را بود و صید حرام شود و دوم ضامن شود برای اول
قیمت صید جز آنچه بسبب جراحت نقصان شده است مسئله شکار کرد

چیزها که گوشت او حلال است و چیزها که گوشت او حلال نیست جایز بود والله اعلم

کتاب الرهن مسئله رهن عبارت از حبس کردن چیزیست برای حقیکه استیفاء آن حق از وی ممکن بود چنانچه وام مسئله رهن لازم شود بایجاب و بقبول و قبض و بقول مالک رحمة الله علیه رهن لازم شود بایجاب و قبول بی قبض مسئله چون مرتهن رهن را محوز و مفرغ و متمیز قبض کرد یعنی قسمت شده و فارغ از ملک راهن و جدا از ملک راهن قبض کرد رهن لازم شود و در ضمان او در آید و بقول شافعی رحمة الله علیه رهن امانتی است مسئله تخلیه در رهن و در مبیع حکم قبض دارد مسئله پیش از قبض مرتهن راهن مخیر است تواند که از رهن رجوع کند مسئله رهن مضمون است بدانچه کمتر است از قیمت و از دین تا اگر رهن هلاک شد و قیمت رهن مثل دین است و این بحکم شرع دین خود را استیفا کرده باشد و اگر قیمت رهن زیادت از دین است مرتهن مقدار دین استیفا کرده باشد و زائده امانت بود و اگر قیمت رهن کمتر از دین است مرتهن مقدار قیمت رهن از دین خود استیفا کرده باشد و بزیادت بر راهن رجوع کند مسئله مرتهن تواند که راهن را مطالبه کند بدین و تواند که راهن را حبس کند مسئله چون مرتهن از راهن طلب دین کرد مرتهن را بفرمایند تا رهن را حاضر آرد و بعد از حضار رهن راهن را بفرمایند تا اول تسلیم دین کند بعده رهن را قبض کند مسئله اگر رهن بدست مرتهن است تمکین نکند راهن را بر رهن از برای فروختن تا دین را ادا نکند و چون اداء دین کرد رهن را براهن تسلیم کند مسئله روا نباشد که مرتهن از رهن انتفاع گیرد بخدمت فرمودن و یا ساکن شدن و یا پوشیدن و یا باجاره دادن و یا بعاریت دادن مسئله مرتهن رهن را نگاه دارد بنفس خود و زن و فرزند و خدمتکار او که در عیال او باشند نیز رهن را نگاه دارند و اگر غیر ایشان دیگری

محافظت رهن فرمود و یا بدیگری امانت داد ضامن شود و اگر بعد رهن تعدی کرد
قیمت رهن ضامن شود مسئله اجرت خانه که رهن را در وی نگه دارند و اجرت
نگاه دارنده بر مرتهن واجب شود و اجرت چرانیدن مرهون و نفقه مرهون و
خراج زمین مرهون بر راهن واجب شود

باب ما یجوز ارتهانه و ما لا یجوز

مسئله رهن کردن مشاع جائز نیست و
بقول شافعی جائز است مسئله رهن کردن میوه که بر درخت است جز درخت
و رهن کردن کشت بجز زمین و رهن کردن درختی که در زمین است جز زمین
و رهن کردن آزاد و مدبر و مکاتب و ام ولد جائز نبود و همچنین اگر کالا را امانت
می نهد و بدان رهن می ستانند جائز نبود مسئله رهن بدرک و بمبیع باطل
است مسئله رهن جائز نیست مگر بدین اگرچه دین موعود بود تا اگر گفت
این کالا بدست تو رهن کردم تا هزار درم وام دهی مرا پس مرتهن کالا را قبض
کرد و رهن بدست مرتهن هلاک شد پیش از دادن هزار درم بمقابله هزار درم
هلاک شد مسئله جائز است رهن کردن براس مال سلم و یا بثمن صرف
و یا بمسلم فیه و بهلاک آن استیفا بود و بقول زفر رحمة الله علیه جائز نبود
مسئله اگر پدر بنده پسر صغیر را بوام خود رهن کرد جائز بود و بروایتی از ابی
یوسف و زفر رحمة الله علیهما جائز نبود مسئله رهن کردن زر و نقره مکیل و موزون
جائز بود و اگر این اشیا را بجنس خود رهن کرد و هلاک شدند بقدر آن دین ساقط
شود و جودت را اعتبار نیست و بقول صاحبیه رحمة الله علیهما مرتهن قیمت مرهون را
از خلاف جنس خود بدست ضامن شود و بدست او رهن باشد بجای آن مرهون
مسئله اگر بنده را فروخت بشرط آنکه مشتری کالای معین را برای ثمن رهن
دهد و مشتری رهن نمیکند جبر نکنند و لیکن بایع تواند که بیع را فسخ کند مگر مشتری

درحال اداکند ویا قیمت آن کالا که رهن طلب کرده بدست بایع رهن کذارد ودر هردو صورة بایع نتواند که بیع را فسخ کند وبقول زفر رحمة الله علیهما مشتری را جبر کنند تا آن کالا را رهن کند مسئله اکر مشتری بایع را کفت این جامه را نکاه دار تا بکفاء بتو دهم این جامه رهن شود وبقول زفر رحمة الله علیه رهن نشود مسئله اکر دو بنده را بهزار درم رهن کرد وقیمت هر دو بنده هزار درم هست وحصه یک بنده پانصد درم کذارد نتواند که یک بنده را بکیرد تا پانصد دیکر ادا نکند چنانچه در مبیع یعنی اکر دو بنده را خرید بهزار درم وقیمت ایشان برابر هست وپانصد درم کذارد نتواند که یک بنده را قبض کند تا باقی ثمن ادا نکند اکر کالا را بدست دو کس رهن کرد جائز بود وتمام کالا بدست هریکی رهن بود وبر هریکی بقدر حصه او ضمان واجب شود واکر وام یکی کذارد تمام کالا بدست مرتهن دوم رهن بود مسئله اکر بنده بدست مردیست دو مرد دعوی میکنند هریک می کوید ذوالید را که آن بنده بدست من بهزار درم رهن کرده ومن قبض کرده بودم وهر دو بینه اقامت کرد بینه هردو باطل بود مسئله اکر زید بمرد وبنده او بدست دو کس است وهریک بینه اقامت کردند برهن وقبض بدست هریکی نصف بنده رهن بود بمقابله حق هریک

باب الرهن الذي یوضع علی ید عدل

مسئله اکر راهن ومرتهن هردو اتفاق کردند برانکه رهن بدست مردی عادل باشد جائز بود وهیچ یکی نتواند که از وی بستاند واکر هلاک شود در ضمان مرتهن هلاک شود مسئله اکر راهن مرتهن را ویا عدل ویا غیر ایشان را وکیل کرد تا بوقت حلول اجل رهن را بفروشد درست بود پس اکر وکالت در عقد رهن شرط کرده اند بعزل راهن وکیل معزول نشود وبموت راهن ومرتهن وکیل نیز معزول نشود ووکیل تواند که مرهون را بغیبت ورثه راهن بفروشد وبمردن وکیل وکالت

باطل شود مسئله راهن نتواند که مرهون را بفروشد مگر برضاء مرتهن و مرتهن نیز نتواند که مرهون را بفروشد مگر برضاء راهن مسئله اگر مهلت تمام شد و راهن غائب است و وکیل امتناع آورد از بیع رهن وکیل را جبر کنند بر بیع مرهون و همچنین است که اگر مدعا علیه برای جواب دعوی وکیل گرفت و موکل غائب است وکیل را جبر کنند تا جواب دعوی گوید مسئله اگر امین رهن را فروخت و بهاء آن بمرتهن داد در دین را مستحق برد و مشتری امین را تضمین کرد بقیمت رهن امین مخیر بود یا راهن را قیمت رهن تضمین کند و یا مرتهن را بهاء رهن تضمین کند مسئله اگر بنده مرهون بدست مرتهن بمرد بعده مستحقی استحقاق ثابت داشت و راهن را تضمین کرد بقیمت این بنده مرتهن رجوع کند بر راهن بقیمت آن بنده و بدین خود والله اعلم

باب التصرف فی الرهن والجنایت علیه وجنایت علی غیره

مسئله اگر راهن رهن را فروخت بی اذن مرتهن بیع موقوف بود بر اجازت مرتهن اگر مرتهن اجازت کرد جایز بود و اگر راهن وام مرتهن را ادا کرد نیز بیع جایز بود و بقول ابی یوسف رحمة الله علیه بیع راهن ذرر نافذ نیست مسئله اگر راهن بنده مرهون را آزاد کرد آزاد شود و بقول شافعی رحمة الله علیه اگر آزاد کننده درویش است آزاد نشود پس اگر دین حال بوده است در حال بستاند و اگر مؤجل است قیمت از وی بگیرد و این قیمت بجای آن بنده رهن بود و اگر معتق بنده درویش بود بنده سعایت کند در آنچه کمتر است از قیمت و از دین و بدانچه سعایت کرد رجوع کند بر مولی مسئله اگر راهن رهن را تلف کرد حکم او حکم آزاد کردن راهن است بنده مرهون را و اگر بیگانه رهن را هلاک کرد مرتهن خصم بود و تاوان گرفتن پس مرتهن تاوان بستاند از وی قیمت رهن را و آن رهن بود بدست مرتهن مسئله اگر مرتهن رهن را براهن عاریت داد و راهن قبض کرد از ضمان

مرتهن بیرون آید تا اگر بدست راهن هلاک شود از دین هیچ ساقط نشود و چون راهن رهن را بمرتهن رد کرد باز در ضمان مرتهن در آید **مسئله** اگر مرتهن باذن راهن رهن را باجنبی عاریت داد و یا راهن باذن مرتهن رهن باجنبی عاریت داد تا وان ساقط شود و هر یکی تواند که رهن را باز آرد و همچنان رهن کند **مسئله** اگر از مردی جامه عاریت خواست تا رهن کند درست باشد و بهر چند که خواهد رهن کند و اگر مالک جامه مقداری از وام و یا جنسی از مال و یا شهری تعین کرد و مستعیر بر خلاف آن کرد مالک جامه مخیر بود یا مستعیر را تضمین کند و عقد رهن میان مستعیر و میان مرتهن تمام شود و یا مرتهن را تضمین کند و مرتهن رجوع کند بر راهن بدانچه ضمان داد بوام خود و اگر مستعیر موافقت کرد و جامه مرهون بدست مرتهن هلاک شد مرتهن وام خود استیفا کرده باشد و مالک مستعیر را تضمین کند بدان مقدار که از دین ساقط شده است و اگر مالک جامه مرهون از رهن می‌کشاید و دین بگذارد مرتهن نتواند که جامه را از مالک باز دارد **مسئله** اگر راهن یا مرتهن بر رهن جنایت کرد ضمان واجب شود و اگر رهن جنایت کرد بر راهن یا مرتهن و یا مال ایشان هدر و ناچیز بود **مسئله** اگر بنده را رهن کرد بهزار درم مؤجل و قیمت بنده هزار درم است بعده قیمت بنده نقصان شد بصد باز او مردی این بنده را بکشت و صد درم تاوان داد و مهلت رهن تمام شد مرتهن آن صد درم را قبض از جهت حق خود و بر راهن هیچ چیز رجوع نکند و اگر مرتهن یا مر راهن بنده را بصد درم فروخت صد درم از وجه وام خود قبض کند و نه صد درم بر راهن رجوع کند **مسئله** اگر این بنده مرهون را بنده دیگر که قیمت او صد درم است بکشت آن بنده را دفع کرد بسوی مرتهن راهن این بنده را بتمام دین باز خرد جبرا و بقول محمد رحمة الله علیه راهن مخیر است یا بنده را بتمام دین باز خرد و یا این بنده مدفوع را بسبیل وام مرتهن

تسلیم کند و بقول زفر رحمة الله علیه بنده رهن باشد بصد درم مسئله اگر راهن بمرد
وصی او رهن را بفروشد و وام بگذارد تا اگر راهن وصی نکرد قاضی وصی را نصب کند
و بفرماید تا رهن را بفروشد و وام بگذارد فصل مسئله اگر شیره را که قیمت او ده درم
است بده درم رهن کرد و این شیره خمر شد بعده سرکه شد و بدست مرتهن و ده درم
می ارزد این سرکه بدان ده درم رهن بود مسئله اگر گرو کرد گوسپندی را که قیمت او ده درم
است بده درم و این گوسپند بمرد و پوست او را دباغت کردند و پوست بعد از
دباغت یکدرم می ارزد پوست بیکدرم گرو بود مسئله آنچه در رهن زیادت شود
چون فرزند و میوه و شیر و صوف همه ملک راهن بود و این زیادت با اصل رهن بود
و بقول شافعی و مالک رحمة الله علیهما زیادت رهن نبود مسئله اگر زیادت
هلاک شود از دین هیچ ساقط نشود و اگر اصل هلاک شد و زیادت ماند اگر راهن
زیادت را باز خرد آنچه حصه اوست از دین بده و زیادت باز خرد و دین را قسمت
کنند بر قیمت زیادت روز باز خریدن و بر قیمت اصل روز قبض پس آنچه بمقابله اصل
بود ساقط شود از دین و آنچه بمقابله زیادت بود واجب اید و زیادت را بدان
باز خرد مسئله زیادت در رهن جایز بود تا اگر جامه را بده درم رهن کرد و قیمت آن
جامه ده درم است بعده این جامه دیگر را نیز هم بدان ده درم رهن کرد هر دو جامه
رهن شوند مسئله زیادت در دین جایز نبود تا اگر بنده را بهزار درم رهن کرد و بعد
صد درم دیگر وام ستد بر آنکه این بنده بهزار درم و صد درم رهن باشد جایز نبود
و بنده بهزار درم رهن بود و بقول ابی یوسف رحمة الله علیه زیادة در دین نیز جایز
بود و بقول زفر و شافعی رحمة الله علیهما زیادة در رهن و در دین جایز نبود مسئله
اگر بنده را بهزار درم گرو کرد بعده بنده دیگر را بمرتهن داد تا بجای بنده اول رهن
بود و قیمت هر یکی هزار درم است بنده اول رهن بود تا مرتهن بنده اول را براهن رد

نباید توانند که استیفاء قصاص کنند پیشتر از انکه صغار ببلوغ رسند وبقول ابی یوسف
ومحمد رحمة الله علیهما نباید توانند که پیش از بلوغ صغار قصاص کنند مسئله اگر بر شخصی کلند زد
وبکشت اگر تیزی کلند بدو رسیده است قصاص واجب شود واگر چوب دسته رسیده
است دیت واجب شود مسئله اگر شخصی را غرق ویا خفه کرد قصاص واجب نشود ودیت
واجب شود بر عاقله وبقول صاحبینه وشافعی رحمة الله علیهم قصاص واجب شود مسئله اگر مردیرا
بقصد جراحت کرد وبدان سبب صاحب فراش شد وبمرد قصاص واجب شود مسئله اگر
مردی خود را جراحت کرد وزید نیز او را جراحت کرد وشیر ومار نیز او را اگر زید ند وبمرد بر زید ثلث
دیت واجب شود مسئله اگر شخصی بر مسلمانی تیغ کشید برای کشتن او کشتن او واجب
شود وبر کشنده او هیچ واجب نشود مسئله اگر زید بر عمر سلاح کشید برای کشتن عمر وشب
ویا بروز در شهر ویا در بیابان ویا زید عصا بر او زد بر عمر در شهر ویا روز در بیابان وعمر
زید را کشت بر عمر هیچ واجب نشود واگر زید بر عمر بروز در شهر عصا بر آورد وعمر زید را کشت
باید کشت وبقول صاحبینه رحمة الله علیهما عمر را نکشند مسئله اگر دیوانه یا کودک بر زید سلاح بر
وزید او را بکشت بر او دیت واجب شود در مال قاتل وبقول شافعی رحمة الله علیه هیچ دیت واجب
نشود مسئله اگر دابه بر زید حمله کرد وزید دابه را بکشت زید قیمت دابه را ضامن شود وبقول ابی یوسف
وشافعی رحمة الله علیهما زید قیمت دابه را ضامن نشود ولیکن بقول ابی یوسف وشافعی رحمة الله علیهما زید
قیمت دابه را ضامن نشود مسئله اگر زید بر عمر سلاح زد وباز گشت وعمر زید را کشت عمر را بکشند مسئله
اگر زید در خانه عمر در آمد ومال عمر دزدید وبیرون آورد وعمر تعاقب کرد وزید را کشت بر عمر هیچ واجب
نباید

باب القصاص فیما دون النفس

مسئله اگر زید دست عمر را بقصد
ببرید دست زید را ببرند از بند دست اگر چه دست عمر بزرگتر بود وهمچنین اگر زید پای عمر بقصد ببرید
پای زید از بند پای ببرند وهمچنین اگر زید نرمه بینی ویا نرمه گوش عمر ببرید نرمه بینی ونرمه گوش
زید ببرند مسئله اگر زید بر چشم عمر زد وبینائی او برفت وچشم قایم است قصاص واجب شود

پس آئینه را کرم کنند و بر چشم دوم زید و بر روی زید بنبه تر کنند و آئینه کرده را برابر چشم زید بدارند تا بینائی او برود و اگر چشم بر کند قصاص واجب نشود و دیت واجب شود مسئله در دندان قصاص واجب شود اگرچه دندان یکی بزرگتر از دندان دیگر بود مسئله در هر جراحتی که مماثل ضرب متحقق شود قصاص واجب شود مسئله در استخوان قصاص واجب نیست مسئله در میان مرد و زن و میان آزاد و بنده در اعضا قصاص واجب نشود تا اگر مردی دست زنی برید و یا زن دست مردی برید و یا بنده دست آزاد برید و یا آزاد دست بنده برید درین مسائل قصاص واجب نشود و همچنین اگر بنده دست بنده برید قصاص واجب نشود و بقول شافعی رحمة الله علیه در جمیع مسائل قصاص واجب شود مگر در حری که دست و پای بنده برید درین صورت قصاص نکند مسئله اگر مسلمانی دست و پای کافری برید یا کافری دست و پای مسلمانی برید قصاص کنند مسئله اگر زید دست عمر را از نصف ساعد برید و یا در شکم عمر جراحت کرد و عمر بکوشت قصاص واجب نشود مسئله در زبان و ذکر قصاص نیست مگر که ذکر را از حشفه ببرد درین صورت قصاص واجب شود مسئله اگر زید دست صحیح عمر برید و دست زید شل است و یا انگشتان دست کم اند و یا زید بر سر عمر زخم زد و سر عمر از سر زید خورد تر است و آن زخم تمام سر عمر را گرفته است و بدین مقدار از زخم سر زید را بتمام فرا نمیگیرد در هر دو مسئله عمر مخیر بود یا دست معیبه زید را ببرد و سر زید را بمقدار آن زخم کند و چیزی دیگر نستاند و یا ارش کامل بستاند

فصل فی الصلح فی القتل

مسئله اگر قاتل و اولیاء مقتول صلح کردند بر مالی قصاص ساقط شود و مال در حال لازم آید مسئله اگر آزاد و بنده شخصی را کشتند و آن آزاد و مولی بنده یکی را فرمودند تا آن قصاص ایشان بر هزار درم صلح کند و او صلح کرد با نصد درم بر آزاد واجب آید و با نصد درم بر مولی واجب شود مسئله اگر یکی از اولیاء مقتول از نصیب خود بر عوضی صلح کرد و یا نصیب خود عفو کرد حق دیگران از قصاص ساقط شود و نصیب ایشان از دیت واجب آید مسئله اگر جماعتی یکی را کشتند همه را برابر

او بکشند و اگر یکمرد جماعتی را کشت و اولیاء ایشان حاضر شده اند کشنده را برای ایشان بکشند و بکشتن
او قصاص همه استیفا شود و اگر یکی از اولیاء کشتگان حاضر شد برای او بکشند و حق دیگرا
ساقط شود چنانکه بمردن کشنده حق مقتول ساقط شود و بقول شافعی رحمة الله علیه اگر یکمرد
مرد جماعتی را بترتیب کشته برای اول بکشند و برای دیگران دیت واجب شود و اگر بیکبار کشته
قرعه اندازند هر که بنام او قرعه بیرون آید برای او قصاص کنند و برای دیگران دیت واجب شود
مسئله اگر دو مرد دست یکمرد ببریدند بر هیچکس قصاص واجب نشود و نصف دیت بر هر دو لازم
شود و بقول شافعی رحمة الله علیه دست هر دو ببرند مسئله اگر یکمرد دست راست دو مرد ببرید
و هر دو حاضر شده اند بفرمایند که دست راست او ببرند و نصف دیت بستانند و میان خود بمناصفه
قسمت کنند اگرچه بیکبار و یا بتعاقب بریده و اگر یکی ازین دست بریدگان حاضر شد و دست
او ببرید برای دوم نصف دیت واجب شود و بقول شافعی رحمة الله علیه اگر بیکبار بریده است
قرعه اندازند بنام هر که قرعه بیرون آید برای او ببرند و برای دیگر دیت واجب شود و اگر بتعاقب
بریده است برای اول دست راست ببرند و برای دوم ارش واجب شود مسئله اگر بنده
بقتل عمد اقرار کرد قصاص کنند و بقول زفر رحمة الله علیه اقرار جایز نبود مسئله اگر کسی یکمرد
بقصد تیر فرستاد و بدو رسید و از وی گذشته بدیگری نیز رسید و هر دو بمردند برای اول قصاص
کنند و برای دوم بر عاقله کشنده دیت واجب شود **فصل و من قطع ید رجل**
اگر دست یکی برید بعده بکشت بهر دو چیز مواخذه باشد اگرچه هر دو فعل بقصد باشد و یا هر دو
بخطا باشد و یا یکی عمد باشد و دیگری بخطا و یا میان بریدن و کشتن نیکو شده و یا نشده باشد
مگر در صورتی که هر دو فعل بخطا باشد و میان ایشان به نشده باشد درین صورة یک دیت واجب شود
و اگر میان هر دو فعل به شده باشد فعلی علاحده معتبر بود پس اگر هر دو فعل بقصد باشد میان ایشان
نیکو شده باشد ولی مقتول را هم قطع رسد و هم قتل و اگر هر دو بخطا باشد و میان ایشان
به شده بود یک دیت و نیم دیت واجب شود و اگر قطع بقصد بود و قتل بخطا در قطع قصاص و ا

و در قتل بخطا دیت واجب آید و اگر قطع بخطا بود و قتل بقصد بود در قطع نصف دیت
واجب آید و در قتل قصاص واجب آید و اگر میان هر دو فعل به شده باشد و یا نه و یکی بقصد
بود و دوم بخطا هر فعلی را علاحده اعتبار کنند در خطا دیت واجب آید و در عمد قصاص
واجب شود و اگر هر دو فعل بقصد باشند و میان هر دو نیکو نشده بود ولی مقتول مخیر بود
یا دست ببرد بعده بکشد و یا بکشتن بسنده کند و بقول صاحبین رحمة الله علیهما بکشد و دست
نبرد مسئله اگر یکی را صد تازیانه زد و پس از نود نیکو شد و از سبب ده تازیانه بمرد یک دیت
واجب آید و از سبب نود تازیانه هیچ واجب نباید مسئله اگر کسی دست زید بعمد ببرید و
زید از قطع عفو کرد و بمیدان سبب بمرد بر قاطع دیت واجب آید در مال او و نزد صاحبین
رحمة الله علیهما دیت واجب نشود و اگر از قطع و از آنچه از جنایت شود عفو کرد و یا از جنایت
عفو کرد و بمیدان سبب بمرد هیچ واجب نباید و بقول صاحبین رحمة الله علیهما عفو از قطع عفو
از نفس بود و اگر عفو از قطع خطا باشد از ثلث مال معتبر بود و اگر از عمد بود از کل مال معتبر بود
مسئله اگر زنی دست مردی بقصد ببرید و آن مرد این زن را نکاح کرد و مهر او همین دست
گردانید بعده بمرد این زن را مهر مثل رسد و دیت در مال زن واجب شود و اگر قطع بخطا بود
دیت بر عاقله زن واجب آید و اگر این زن را نکاح کرد بر این دست و بر آنچه ازین سبب
حادث شود و یا مهر او این جنایت کرد و بدان سبب بمرد زن را مهر مثل رسد و بر زن هیچ
واجب نشود و در قطع بعمد و اگر قطع بخطا بود از عاقله زن مهر مثل بردارند و مهر عاقله را بود
ثلث آنچه گذشته است بحکم وصیت مسئله اگر زید دست عمر ببرید و بحکم قصاص
دست زید ببریدند و عمر بسبب بریدن دست بمرد زید را بکشند و بقول ابی یوسف رحمة الله علیه
نکشند مسئله اگر ولی مقتول دست قاتل ببرید بعده عفو کرد بر برنده دیت دست
واجب آید و بقول صاحبین رحمة الله علیهم هیچ واجب نباید

باب الشهادة في القتل

مسئله اگر مردی کشته شد و او را دو پسر یکی حاضر دوم غایب حاضر بینه اقامت کرد

بر کشته شدن پدر کواهي بشنوند و قصاص نکنند وليکن قاتل را حبس کنند و چون پسر غايب حاضر شود اعادت بينه بر پسر حاضر واجب آيد و بقول صاحبين رحمة الله عليهما اعادت بينه واجب نشود و اگر درين مسئله قتل خطا بود و يا پدر ايشان را وامي يافت بوده است بر غايب و بر حاضر بينه اقامت کرد و آمدن غايب اعادت بينه باتفاق واجب نشود و اگر قاتل بينه اقامت کرد که غايب عفو کرده است بينه مسموع باشد و قصاص نکنند و همچنين اگر بنده ميان دو مرد مشترک است و اين بنده را کشته است و يکي ازين دو مولي غايب است و قاتل بينه اقامت کرد که مولي غايب عفو کرده است درين صورة نيز قصاص نکنند مسئله اگر اوليا مقتول سه نفر اند و دو ولي بر ولي سيوم کواهي ميدهند که او عفو کرده است کواهي ايشان باطل است پس اگر قاتل ايشان را تصديق کرد ديت بر قاتل واجب شود و ميان هر سه ولي بسه حصه قسمت شود و اگر تکذيب کرد اين دو ولي را هيچ نرسد مگر آنکه ولي سيوم ثلث ديت بر قاتل واجب شود مسئله اگر دو کواه کواهي دادند که زيد عمر را سلاح بقصد زده است و عمر صاحب فراش بوده است تا بمرد بر زيد قصاص واجب شود مسئله اگر يک کواه کواهي داد که روز پنجشنبه کشته است و دوم کواهي داد که روز جمعه کشته است و يا يک کواهي داد که فلان شهر کشته است و دوم کواهي داد که در شهر ديگر کشته است و يا کواهان در آلت قتل اختلاف کردند و يا يکي کواه کواهي داد که بعصا کشته است و دوم مي کويد نميدانم که بچه چيز کشته است در جميع صورة کواهي باطل بود و اگر هر دو کواهي دادند که او کشته است فاما نميدانم که بچه چيز کشته است ديت واجب شود مسئله اگر دو مرد اقرار کردند هر يکي مي کويد که زيد را من کشته ام و ولي مقتول مي کويد که شما هر دو کشته ايد تواند که هر دو را بکشد و اگر دو کواه کواهي دادند که زيد را عمر کشته است و دو کواه ديگر کواهي دادند که زيد را بکر کشته است ولي مقتول ميکويد که هر دو کشته اند هر دو بينه باطل بود

باب في الاعتبار حالة الفعل

معتبر در حق ضمان حالت تير فرستادن است تا اگر بر مسلماني تير فرستاد و پيش از

رسیدن تیر مرتد شده نعوذ بالله منها بعده تیر بدو رسید و بدان سبب بمرد دیت برای ورثه واجب
شود و بقول صاحبیه رحمة الله علیهما هیچ واجب نشود مسئله اگر کسی مرتد یا حربی تیر فرستاد و بعد
از اسلام آوردن بدو رسید و بدان سبب بمرد باتفاق هیچ واجب نباید مسئله اگر بنده
تیر فرستاد و بعد از آزاد شدن تیر بدو رسید و بدان سبب بمرد بر تیر فرستنده قیمت بنده
برای مولی او واجب شود و بقول محمد رحمة الله علیه قیمت بنده که بر وی تیر فرستاده باشند و
بنده که بر وی تیر نفرستاده اند به بینند آنچه زیاده بود همان واجب آید مسئله اگر بر مردی
بسنگسار کردن حکم شده است و مردی بر وی سنگ فرستاد و یکی از آن رجوع کرد
بعده سنگ بدو رسید و بدان سبب بمرد و سنگ فرستنده هیچ واجب نشود مسئله
اگر مسلمانی بر صید تیر فرستاد بعد از ارتداد او نعوذ بالله منها تیر بصید رسید بر سیدن تیر
مجروح شد و بمرد خوردن صید حلال بود و اگر کافری بر صید تیر فرستاد و بعد از
اسلام آوردن او تیر بصید رسید و صید مجروح شد و بمرد حلال نبود و اگر مردی حلال تیر
فرستاد بعد از احرام بستن او تیر بصید رسید هیچ واجب نباید و اگر محرمی سوی صید
تیر فرستاد و بعد از حلال شدن او تیر بصید رسید بر او جزا واجب شود کتاب الدیات
مسئله خون بهاء در شبه عمد صد شتر است چهار ازده بیست و پنج شتر یک ساله و بیست و پنج شتر
دو ساله و بیست و پنج شتر سه ساله و بیست و پنج شتر چهار ساله و بقول محمد و شافعی رحمة الله علیهما
سی شتر سه ساله و سی شتر چهار ساله و چهل شتر پنج ساله که در شکم ایشان بچه باشد مسئله
تغلیظ نیست مگر در شتر مسئله و دیت در خطا صد شتر است از پنج نوع بیست شتر
ماده و بیست شتر چهار ساله ماده و دیت خطا از زر هزار دینار و از نقره ده هزار درم
و بقول شافعی و مالک رحمة الله علیهما از نقره دوازده هزار درم بود مسئله کفارت
عمد و خطا چنانچه در نص قرآن مذکور است بنده فاما طعام درین دو کفارت جائز نیست و
آزاد کردن کودک در شکم مادر بود از کفارت جائز نیست و آزاد کردن کودک شیرخوار که مادر او و

بید او مسلمان بود جایز است مسئله دیت زن نیمه دیت مرد است در نفس و در اعضا
مسئله دیت مسلمان و ذمی برابر است فصل مسئله در نفس و در بریدن بینی و زبان
و ذکر و حشفه و در رفتن عقل و شنوائی و بینائی او و در رفتن حس بوئیدن و چشیدن و در
موی ریش اگر نروید و در ستردن موی سر اگر او نروید و در دو چشم و دو دست و دو لب و دو ابرو
و دو پا و دو گوش و دو خصیه و دو پستان زن دیت واجب آید و در یکی از اینها نیم دیت واجب
آید و بقول شافعی و مالک رحمة الله علیهما در ستردن موی ریش و موی سر و دو ابرو حکومت
عدل واجب آید مسئله در پلک دو چشم دیت واجب شود و در یک پلک ربع دیت واجب آید
مسئله در هر انگشتی از انگشتان دست و پای دهم حصه از دیت واجب شود و در انگشتی
که سه بند است و هر بدن یک بند سیوم حصه از دیت انگشت واجب شود و در انگشتی
که دو بند است در هر بندی نیم دیت انگشت واجب شود و در هر دندانی پنجم حصه دیت یا پانصد درم
واجب اگر نروید مسئله در هر عضوی که منفعت او ببرد دیت آن عضو واجب شود
چنانچه اگر بر دست و یا بر چشم یکی بزد و دست شل شد و بینائی چشم برفت فصل
فی الشجاج مسئله در موضحه بیستم حصه از دیت واجب شود و موضحه آنست که
استخوان سر پیدا کند مسئله در هاشمه دهم حصه دیت واجب شود و آن زخمی است
که استخوان سر بشکند مسئله در منقله عشر و نصف عشر دیت واجب شود و آن جراحتی
است که استخوان را بعد از شکستن نقل کند مسئله در آمه سیوم حصه دیت واجب
شود و آن جراحتی است در سر که نزدیک دماغ رسد مسئله در جائفه ثلث دیت واجب
شود و آن جراحتی است در شکم و اگر شکم را سوراخ کرد و بجانب دیگر رسید دو جائفه بود و در وی
دو ثلث دیت واجب شود مسئله در خارصه و دامعه و باضعه و متلاحمه و سمحاق حکومت
عدل واجب شود و خارصه آنست که پوست سر تراشد و خون پیدا نشود و دامعه آنست که
خون را پیدا کند اما خون روان نمی شود و دامیه آنست که خون را روان کند و باضعه آنست که پوست

و متلاحمه آنست که بگوشت رسد و ببرد آن گوشت را و سمحاق آنست که به پوستی تنک
رسد که در میان گوشت و استخوان است مسئله در غیر موضحه قصاص نیست و در انگشتان
دست نصف دیت واجبست و اگر انگشتان با کف برید نیز نصف دیت واجبست و کف تبع انگشتان
است و اگر انگشتان را با نصف ساعد برید در انگشتان با کف نصف دیت واجب شود و در نصف ساعد
حکومت عدل واجب آید مسئله اگر کف برید و در وی یک انگشت و یا دو انگشت است اگر یک است
عشر دیت واجب آید و اگر دو انگشت است خمس دیت واجب آید و در کف هیچ واجب نیاید
و بقول صاحبین رحمة الله علیهما در حکومت عدل و دیت انگشت بنگرند هر چه بیشتر بود همان
واجب آید مسئله در انگشت زاید و در چشم و زبان و ذکر کودک که صحت آن بنظر و حرکت و سخن
معلوم نبود حکومت عدل واجب آید و بقول شافعی رحمة الله علیه در چشم و زبان و ذکر کودک دیت
کامل واجب آید مسئله اگر مردی را زخم زد و عقل او و یا موی سر او برفت دیت واجب آید و ارش موضحه
در وی داخل بود و بقول زفر رحمة الله علیه داخل نبود و دیت با ارش موضحه واجب آید مسئله اگر کسی در سر
زخم زد و شنوائی و یا بینائی و یا گویائی او برفت ارش موضحه داخل نبود بلکه دیت با ارش موضحه
واجب آید و بقول ابی یوسف رحمة الله علیه در دیت شنوائی و گویائی ارش موضحه داخل بود مسئله
اگر مردی برادر سر زخم زد و جراحت موضحه کرد و هر دو چشم او برفت و یا انگشت او برید و انگشت دیگر شل
و یا بند اول از انگشت برید و باقی انگشت شل شد و یا تمام دست شل شد و یا نیمه دندان بشکست
و باقی دندان سیاه شد درین مسائل قصاص واجب نشود و دیت واجب شود و بقول صاحبین
رحمة الله علیهما در موضحه قصاص واجب آید مسئله اگر دندان یکی برکند و بجای آن دندان دیگر
بر آمد ارش دندان ساقط شود و بقول صاحبین رحمة الله علیهما ساقط نشود مسئله اگر زید دندان عمرو برکند
و عمرو نیز دندان زید برکند و دندان عمرو بر آمد و دندان زید بر نیامد دیت دندان زید بر عمرو با نصد درم واجب آید
مسئله اگر مردی برادر سر زخم کرد و گوشت بر آمد و اثر زخم باقی نماند و یا مردی را مجروح کرد و جراحت نیکو شد
و اثر جراحت رفت ارش واجب نیاید و بقول ابی یوسف رحمة الله علیه ارش درد واجب آید و آن حکومت

عدل است و بقول محمد رحمة الله علیه اجر طبیب و بهاء دارو واجب آید مسئله در جراحتها قصاص نکنند تا نیکو نشود و بقول شافعی رحمة الله علیه در حال قصاص واجب شود مسئله هر عمدی که در وی قصاص ساقط شود بشبه چنانکه پدر پسر خود را بقصد کشت دیت او در مال قاتل واجب آید و همچنین هر دیتی که به اقرار یا بسبب صلح واجب شد و با کم از نصف عشر بود بر مال قاتل واجب آید مسئله عمد صبی و مجنون بمنزلهٔ خطا است و دیت بر عاقلهٔ ایشان واجب آید اگر به پانصد درم برسد و اگر کم از پانصد درم بود در مال ایشان واجب شود و بقتل صبی و مجنون کفارت واجب نشود و صبی و مجنون بسبب قتل از میراث مقتول محروم نشود و بقول شافعی رحمة الله علیه قصد کودک و دیوانه قصد است و بر ایشان کفاره واجب آید و از میراث محروم شوند

فصل فی الجنین

مسئله اگر بر شکم زنی حامله بزد و از شکم وی بچه زنده افتاد و بمرد دیت کامل واجب آید و اگر بچه مرده افتاد بعده مادر او بمرد دیت و غره واجب آید و اگر اول زن بمرد بعده بچه مرده افتاد بجز دیت چیزی دیگر نباید و بقول شافعی رحمة الله علیه غره کودک نیز واجب آید و آنچه درین بچه واجب شود میراث شود مر ورثهٔ بچه را و ضارب میراث نبرد تا اگر مردی بر شکم زن خود بزد و ازین زن پسر بچه مرده افتاد بر عاقلهٔ پدر غره واجب آید و پدر میراث نبرد ازین غره مسئله بچه که از شکم کنیزک افتاد اگر نر است نصف عشر قیمت او در حال حیات واجب آید و اگر ماده است عشر قیمت واجب آید و بقول شافعی رحمة الله علیه عشر قیمت مادر او واجب آید مسئله اگر مولی بچهٔ این کنیزک بچه را آزاد کرد بعده بچه از شکم او افتاد بسبب زدن او بچه بمرد بنگرند که اگر زنده بودی قیمت او چه مقدار بودی همان مقدار واجب آید مسئله در بچه که از شکم مرده افتد کفارة بر ضارب واجب نیاید و بقول شافعی رحمة الله علیه واجب آید مسئله اگر زن دارو بخورد و یا در فرج معالجت کرد تا بچه از شکم انداز و بچه از شکم افتاد درین صورة عاقلهٔ زن غرهٔ این بچه را ضامن شود اگر بی دستوری شوهر کرده باشد و اگر به دستوری شوهر کرده است هیچ ضامن نشود

باب ما یحدث الرجل فی الطریق

مسئله اگر سوی شارع عام روشنی یا ناودانی یا جرصنی یا مستراحی کشید یا دکانی برآورد

هر یکی از مردمان تواند که دور کنند مسئله در شارع عام تصرف جائز است مگر که خلق را
بدان تصرف زیان رسد و در کوچه سربسته تصرف جائز نبود مگر باذن اهل آن کوچه مسئله
اگر ناودان دیگران افتاد و کسی هلاک شد دیت او بر عاقله صاحب ناودان بود
اگر در شارع عام چاهی بکند و سنگی نهاد و بدان سبب آدمی و یا چهارپایه هلاک شد دیت
او واجب شود و تاوان چهارپایه در مال چاه کننده و سنگ نهنده واجب شود مسئله اگر در
باذن سلطان در شارع عام چاه ابریز کرد و کسی بدان سبب هلاک شد ضامن نشود و اگر در
ملک خود چاهی حفر کرد و یا سنگ نهاد و شخصی بدان سبب هلاک شد ضامن نشود مسئله اگر چوبی
در شارع نهاد و یا پلی کرد بی دستوری امام و مردی بران چوب و بران پل بقصد بگذشت
هلاک شد ضمان واجب نباشد مسئله اگر مردی در راه چیزی برداشت و بر آدمی افتاد و آدمی هلاک شد
ضامن شود و اگر در راه ردا پوشیده و بر کسی افتاد و هلاک کرد ضامن نشود مسئله اگر در مسجد مردی
قندیل آویخت از اهل آن مسجد و یا بوریا انداخت و یا سنگریزه نهاد و بسبب آن کسی هلاک شد
ضامن نشود و اگر از اهل آن محلت نیست ضامن شود و بقول صاحبین رحمة الله علیهما ضامن نشود
مسئله اگر در مسجد محلت مردی از اهل محلت نشست و بسبب او کسی هلاک شد ضامن نشود اگر غیر
نماز بود و اگر در نماز بود ضامن نشود و بقول صاحبین رحمة الله علیهما در هر دو حال ضامن نشود والله اعلم

فصل فی الحائط المائل

مسئله اگر دیواری بجانب شارع عام میل کرد و مسلمان
و یا ذمی فرو آوردن آن دیوار طلب کرد و در مدتی که قدرت بر فرو آوردن دیوار داشت
فرود نیاورد و بسبب آن دیوار نفس کسی و یا مال هلاک شد صاحب دیوار ضامن شود و بقول
رحمة الله علیه ضامن نشود و درین قیاس است و اگر دیواری مائل بر آورد هر چیزی که بیفتاد ازو
هلاک شود ضامن شود بی آنکه کسی از وی طلب نقض کرده باشد مسئله اگر دیواری سوی سرای
کسی میل کرد ولایت مطالبه فرو آوردن از صاحب دیوار صاحب سرای را بود تا اگر صاحب
سرای او را مهلت داد و یا بری گردانید جائز بود بخلاف آنکه اگر دیوار سوی شارع عام میل کرد

قاضي ويا كسي كه مطالبه كرده است وگواه گرفته است او را مهلت دهند جايز بود مسئله
اگر ديوار است ميان پنج كس وبر يكي از ايشان پيشتر گواه گرفتند ومطالبه كردند تا ديوار فرود آورد
ديوار بر مردي افتاد خمس ديت را ضامن شود وبقول صاحبين رحمة الله عليهما نصف ديت را ضامن
شود مسئله اگر سراي است ميان سه كس يكي از ايشان درين سراي چاهي حفر كرد ويا
ديواري برآورد بي دستوري شريكان ديگر وبدان سبب مردي هلاك شد آنكه چاه حفر كرد
ويا ديوار برآورده دو حصه از ديت ضامن شود وبقول صاحبين رحمة الله عليهما نصف ديت
ضامن شود

باب جنايت البهيمة عليها وغير ذلك

مسئله اگر دابه
چيزي را زير پاي ويا بسر دست آرد ويا بدندان گزد ويا بسر زدن يا بلگام زدن يا به دم زدن هلاك
كند راكب ضامن شود واگر به پاي ويا بدم زدن هلاك كرد راكب ضامن نشود واگر دابه را در راه
ايستانيده وبسبب دم يا پاي زدن چيزي را هلاك كرد راكب ضامن شود مسئله اگر دابه
يا به پاي دابه سنگريزه ويا هسته خرما جسته ويا گردي ويا سنگي خورد بر انگيخت بچشم كسي رسيد
ضامن نشود واگر سنگ بزرگ بود ضامن شود مسئله اگر دابه در راه بول يا سركين كرد در حالة رفتن
وبدان سبب يكي هلاك شد ضامن نشود وهمچنين اگر براي سركين ويا بول كردن دابه را در راه
ايستانيد وبدان سبب يكي هلاك شد ضامن نشود واگر دابه را در راه بغير اين حاجت ايستانيده
دابه سركين ويا بول كرد وكسي كه بدين سبب هلاك شد ضامن شود مسئله در انچه راكب
ضامن شود سايق وقايد يعني راننده وكشنده نيز ضامن شوند وبر راكب كفارت آيد وبر قايد
وسايق كفارت واجب نيايد مسئله اگر دو سوار ويا دو پياده بر يكديگر زدند ومردند وهلاك
شدند بر عاقله هر يكي را تمام ديت ضامن شوند وبقول زفر وشافعي رحمة الله عليهما بر عاقله
هر يك نصف ديت واجب شود مسئله اگر دابه را راند وزين دابه بر مردي افتاد وهلاك كرد
سايق ضامن شود واگر قطار شتر را كشيد واز ميان يك شتر آدمي را زير پاي آورد وكشت
عاقله قايد ديت واجب آيد واگر با قايد درين مسئله سايق نيز باشد بر هر دو ديت واجب آيد مسئله

اگر مردی بر قطار شتران شتر را ببست و قاید را معلوم نبود و این شتر مردی را زیر پای آورد و کشته
بر عاقلهٔ قاید دیت واجب شود و عاقلهٔ قاید به آن دیت بر عاقلهٔ رابط رجوع کنند مسئله
مردی دابه را بجایی روان کرد و میراند و این دابه در حالی چیزی را هلاک کرد آن راننده ضامن
شود و اگر پرنده را رها کرد و پرنده بر فور چیزی را هلاک کرد این پراننده ضامن نشود و همچنین اگر
سگ را فرستاد و سایق او نبود و سگ چیزی را هلاک کرد ضامن نشود و بر روایتی از ابی یوسف
رحمة الله علیه در جمیع مسائل ضامن شود مسئله اگر دابه بر چیزی و مالی و یا آدمی را شب و یا روز
هلاک کرد صاحب دابه ضامن نشود مسئله اگر مردی گوسفند قصاب را چشم کشید نقصان را
ضامن شود مسئله در چشم گاو و شتر جزار ربع قیمت واجب آید و بقول شافعی رحمة الله علیه
مسایل نیز همان نقصان واجب شود

باب جنایات المملوک والجنایة علیه

مسئله اگر مملوک بارها جنایت کرد واجب شود بر مولی مگر یکبار دفع کردن بنده اگر محل
دفع کردن بود و اگر محل دفع نبود واجب نبود مگر یک قیمت مسئله اگر بنده شخصی جنایت کرد
بخطا مولی مخیر بود یا بنده را دفع کند ولی جنایت مالک شود و یا ارش بدهد و بنده باز خرد
اگر مولی فداء داد و بنده را باز خرید باز بنده جنایت دیگر کرد حکم جنایت دوم حکم جنایت
اولی بود یعنی مولی مخیر بود در دفع و فدا مسئله اگر بنده دو جنایت کرد مولی مخیر بود یا
بنده را بهر دو جنایت دفع کند و یا دو ارش بدهد و بنده باز خرد مسئله اگر مولی بنده را آزاد
کرد بعد از جنایت بنده معلوم نیست مولی ضامن شود آنچه کمتر است از قیمت بنده
و از ارش جنایت و اگر مولی را جنایت بنده معلوم بود بعده آزاد کرد ارش جنایت
بر مولی واجب شود و همچنین اگر مولی بنده را بعد از علم بجنایت فروخت ارش جنایت
بر مولی واجب شود مسئله اگر مولی بنده را گفت اگر فلان را بکشی تو آزاد و بنده او را بکشت
دیت این مقتول بر مولی لازم شود و بقول زفر رحمة الله علیه قیمت بنده بر مولی لازم
نشود و همچنین اگر گفت اگر فلان را زخم کنی و یا بر فلان تیر فرستی و یا سر او را شجه کنی تو آزاد

وبنده همچنان کرد ارش آن بر مولی واجب شود مسئله اگر بنده دست ازادی بقصد برید و مولی بنده را بد و دفع کرد واین دست برید این بنده را ازاد کرد بعده هم بدان سبب بمرد پس بنده صلح باشد بدین جنایت واگر دست برید این بنده ازاد نکرد بنده را بمولی رد کنند واولیاء مقتول بنده را بکشند یا عفو کنند مسئله اگر بنده ماذون مدیون جنایت کرد بخطا ومولی او را ازاد کرد وجنایت او معلوم نداشت بر مولی دو قیمت واجب شود یک قیمت برای رب دین ویک قیمت برای ولی جنایت مسئله اگر مولی کنیزک را اذن کرد بتجارت واین کنیزک از کسی وام بستد بعده فرزند آورد این کنیزک را با فرزند برائی وام بفروشند واگر این کنیزک جنایت کرد بعده فرزند کنیزک را بولی جنایت دفع کنند وفرزند را دفع نکنند مسئله اگر زید بنده را گفت که مولی او را ازاد کرده است واین بنده ولی زید را کشت بخطا پس بنده ومولی وعاقله برائی زید هیچ واجب نشود مسئله اگر بنده را مولی ازاد کرد واین بنده مولی را میگوید که برادر ترا کشته ام بخطا ومن بنده بودم واو میگوید که تو ازاد بودی باجماع قول بنده معتبر بود مسئله اگر مولی کنیزک را ازاد کرد بعد گفت که دست تو بریده ام وتو کنیزک من بودی وکنیزک گفت که بعد ازاد کردن بریدی قول کنیزک معتبر بود وهمچنین اگر میگوید که فلان کالا از تو ستده ام وتو کنیزک من بودی وکنیزک گفت که بعد ازاد ستدهٔ قول کنیزک معتبر بود فاما اگر گفت که چندین اجرت از تو ستده ام وتو کنیزک من بودی ویا گفت که ترا وطی کرده ام وتو کنیزک من بودی واو گفت که هر دو چیز بعد ازادی کردی قول مولی معتبر بود مسئله اگر بنده محجور کودکی را امر فرمود بکشتن مردی وکودک او را کشت دیت این مقتول بر عاقله صبی واجب شود وهمچنین اگر بنده محجور بنده را امر فرمود بکشتن مردی وآن بنده او را کشت مولی کشنده مخیر بود بدفع بنده ویا فدیه مسئله بنده دو مرد را بقصد کشت وهر یک را دو ولی است ویکان یکان ولی عفو کردند پس مولی بنده نیم قیمت بنده بدان دو ولی دیگر که عفو نکرده اند دفع کند ویا ده هزار درم بنده را باز خرد واگر این بنده یکی را بعمد ودوم بخطا کشت ودهر یکی را دو ولی است ویک ولی مقتول بعمد عفو کرد پس اگر مولی بنده را باز خرد

پس ده هزار بدو ولی مقتول بخطا دهد و پنجهزار درم ولی مقتول بعمد دهد و یا بنده را برایشان دفع
کند و بنده میان ایشان بیک اثلاث بود دو حصه دو ولی مقتول بخطا را دهد و یکحصه ولی
مقتول بعمد را بود که یکی عفو نکرده است و بقول صاحبیه رحمة الله علیهما بنده میان ایشان ارباعا
بود سه ربع دو ولی مقتول خطا را بود و یک ربع ولی مقتول بعمد غیر عافی را بود مسئله اگر
بنده ایست مشترک میان دو کس این بنده قریب ایشان را کشت و یکی ازین دو مولی عفو کرد
کل دم باطل شود و بقول صاحبیه مولی عافی نصف نصیب خود را بغیر عافی دهد و یا بربع دیت
بازخرد مسئله اگر شخصی بنده دیگر را بخطا کشت بر قاتل قیمت بنده مقتول واجب آید و اگر قیمت
بنده مقتول به ده هزار درم رسد و یا زیادت ازان است ده هزار کم از ده درم دهد و بقول صاحبیه رحمة الله
علیهما قیمت بنده واجب آید اگرچه زیادت از دیت بود مسئله اگر کنیزک شخصی را بخطا کشت
و قیمت کنیزک پنجهزار درم است تمام قیمت کم از ده درم واجب آید مسئله اگر شخصی بنده غصب کرد
و در دست غاصب هلاک شد قیمت بنده مغصوب هرچند که باشد بر غاصب واجب آید اگرچه زیاده
از دیت بود بالاتفاق مسئله آنچه مقدر است از دیت در همان مقدر است از قیمت بنده تا اگر دست بنده را
برید بخطا نیم قیمت واجب آید مسئله اگر دست بنده را برید و مولی بنده را آزاد کرد و آن قطع سرایت
کرد و بنده بسبب آن بمرد و این بنده ورثه دارد بجز مولی قصاص نکنند والا قصاص کنند و بقول
محمد درین مسئله قصاص واجب نیست و بر قاطع ارش دیت واجب آید مسئله اگر مولی بنده خود را
گفت که یکی از شما آزاد و کسی این هر دو بنده را جراحت کرد بعده مولی عتق را در یکی بیان کرد
ارش این هر دو بنده مولی را بود مسئله اگر شخصی دو چشم بنده کسی را کشید مولی مخیر بود یا بنده را
بدو دهد و تمام قیمت بستاند و یا بنده را نگه دارد و هیچ نستاند و بقول صاحبیه یا بنده را بدهد و تمام
قیمت بستاند و یا بنده را نگه دارد و نقصان قیمت بستاند و بقول شافعی رحمة الله علیه بنده را نگه دارد و تمام قیمت بستاند مسئله اگر مدبر و یا ام ولد
جنایت کرد مولی ضامن شود آنچه کمتر است از قیمت و از ارش و اگر مولی قیمت داد بحکم قاضی یا بی حکم
و یا ام ولد جنایت دیگر کرد ولی جنایت دوم با ولی جنایت اول شریک شود بدانچه او را رسیده است

ازو ارش واگر مولی بحکم قاضی قیمت بولی جنایت اولی داده است ولی جنایت دوم مخیر بود

یا اتباع مولی کند یا اتباع ولی جنایت اولی کند و بقول صاحبیه رحمة الله علیهما اتباع ولی جنایت

اولی را کند او را بر مولی هیچ نرسد **باب غصب العبد والمدبر والصبی والجنایت**

فی ذلک **مسئله** اگر مولی دست بنده مر برید بعده کسی این بنده را غصب کرد و این بنده از سبب

بریدن دست بمرد غاصب قیمت بنده مقطوع را ضامن شود **مسئله** اگر شخصی بنده صحیح را غصب کرد

بعده مولی دست این بنده خود را بدست غاصب برید و بنده بسبب آن بمرد بر غاصب هیچ واجب نشود

مسئله اگر بنده محجور بنده محجور دیگر را غصب کرد و مغصوب بدست غاصب بمرد بنده غاصب ضامن شود

مسئله اگر مدبری نزدیک غاصب جنایت کرد بعده مدبر بر مولی رد شد و نزدیک مولی نیز جنایت کرد

مولی ضامن شود قیمت مدبر برای هر دو ولی را د مولی بنصف قیمت مدبر رجوع کند بر غاصب و آنرا بولی

جنایت اولی دفع کند و بار دوم رجوع کند بدان نصف قیمت بر غاصب این نصف مولی را بود و بقول

محمد رحمة الله علیه بنصف قیمت رجوع کند بر غاصب و آن نصف مولی را بود و اگر مدبر اول جنایت نزدیک

مولی کرد بعده نزدیک غاصب جنایت کرد بر مولی قیمت مدبر واجب آید و میان هر دو ولی جنایت

مناصفه باشد بعده مولی بنصف قیمت مدبر بر غاصب رجوع کند و آنرا بولی جنایت اولی دهد

بعده بار دیگر رجوع نکند بر غاصب باتفاق **مسئله** اگر بنده را غصب کرد و نزدیک وی جنایت کرد و

بعد از رد بر مولی نیز بدست مولی جنایت کرد مولی آن بنده را دفع کند بولی هر دو جنایت بعده بر غاصب

رجوع کند بنصف قیمت و آنرا بولی جنایت اولی دهد و بار دوم بنصف قیمت رجوع کند بر غاصب

و بقول محمد رحمة الله علیه بنصف قیمت بر غاصب رجوع کند و همون را بود و اگر اول نزدیک مولی

جنایت کرد بعده نزدیک غاصب جنایت کرد مولی بنده را بولی هر دو جنایت دفع کند تا میان ایشان

مناصفه باشد و بنصف قیمت بنده رجوع کند بر غاصب و آنرا دفع کند بولی جنایت اولی بار دوم رجوع

نکند بنصف قیمت بر غاصب پس در این مسایل حکم بنده چون حکم مدبر است مگر که درین صورت مولی

بنده را دفع کند و در صورت مدبر مولی قیمت مدبر را دفع کند **مسئله** اگر زید مدبر عمر را دو بار غصب کرد

و هر دو بار مدبر نزدیک غاصب جنایت کرد قیمت مدبر بر مولی واجب آید برای ولی هر دو جنایت و میان ایشان مناصفه باشد و مولی رجوع کند بر غاصب بنصف قیمت مدبر و نصف آن را بولی جنایت اولی دفع کند باز رجوع کند بر غاصب بنصف قیمت مدبر و آن را بکسی نه دهد **مسئلہ** اگر شخصی کودک آزاد را غصب کرد و در دست غاصب بمرد ناگاه و یا بسبب تپ غاصب ضامن نشود و اگر بصاعقه و یا بسبب گزیدن مار بمرد بر عاقله غاصب دیت واجب آید **مسئلہ** اگر بدست صبی بنده را ودیعت نهادند و کودک آن بنده را بکشت قیمت این بنده بر عاقله کودک واجب آید اگر بدست کودک طعام امانت نهادند و این کودک طعام را بخورد تاوان بر کودک واجب نباید و بقول ابی یوسف و شافعی تاوان بنده و طعام بر کودک واجب آید **باب القسامة**

مسئلہ اگر کشته را در محلتی یافتند و کشنده او معلوم نیست پنجاه کس را از اهل آن محلت که ولی مقتول اختیار کند سوگند دهند بخدای که ما نکشته ایم او را و کشنده او را ندانیم اگر سوگند خوردند دیت این مقتول بر اهل آن محلت واجب آید و ولی مقتول را سوگند ندهند و بقول شافعی رحمة الله علیه اگر میان مقتول و میان اهل محلت عداوت باشد و یا مقتول خون آلوده باشد و یا نشان کشتن بر یکی موجود باشد مدعی پنجاه سوگند خورد که ایشان بکشته اند بر ایشان دیت واجب شود و اگر سوگند خورند که بقصد کشته اند بقولی از وی بر اهل محلت قصاص واجب شود و بقول شافعی رحمة الله علیه دیت واجب شود و اگر مدعی از سوگند نکول آورد اهل محلت را سوگند دهند اگر سوگند خوردند بری شوند و اگر نکول آوردند بقولی قصاص واجب شود و بقولی دیت واجب شود و بقول مالک رحمة الله علیه اگر دعوی در عمد بود حکم قصاص کند **مسئلہ** اگر اهل محلت کم از پنجاه باشند سوگند بر ایشان مکرر کنند تا پنجاه سوگند تمام باشد **مسئلہ** بر کودک و دیوانه و زن و بنده سوگند واجب نشود **مسئلہ** اگر مرده را در محلتی یافتند و اثر جراحت او در بر اهل محلت نه سوگند واجب آید و نه دیت و همچنین اگر مرده را در محلتی یافتند و خون از بینی یا از دهن یا از دبر او می‌رود بر اهل محلت سوگند و دیت واجب نشود و اگر خون از چشم یا از گوش می‌رود سوگند و دیت بر اهل آن محلت واجب شود **مسئلہ** اگر کشته را بر دابه یافتند و شخصی آن دابه را می‌راند و یا می‌کشد و یا بر آن دابه سوار است دیت این مقتول بر عاقله او بود **مسئلہ** اگر در میان دو ده میرود و در آن ده کشته شد سوگند و دیت

نزد یکتر است بدین دو ابه مسئله اگر کشته را در سرای شخصی یافتند سوگند بر صاحب سرای و او
شود و دیت بر عاقله او بود مسئله سوگند و دیت بر اهل خطه باشد نه بر ساکنان محلت و نه بر مشتریان
و اگر از اهل خطه هیچکس نباشد سوگند و دیت بر خریدگان بود و بقول ابی یوسف رحمة الله علیه ساکنان و خریداران
در سوگند و دیت شریک باشند مسئله اگر کشته را در سرای مشترک یافتند که شرکت ایشان بر تفاوت
باشد یکی نصف دارد و یکی ثلث و دیگری سدس دیت بر عدد رؤس قسمت کنند
مسئله مردی سرا را خرید پیش از قبض او کشته را درین سرای یافتند سوگند و دیت بر عاقله بایع بود
و بقول صاحبین رحمة الله علیهما بر مالک بود و اگر در بیع شرط خیار بوده است دیت بر عاقله قابض بود و بقول
صاحبین رحمة الله علیهما بر کسی که مالک شود مسئله اگر کشته را در سرای یافتند دیت بر عاقله قابض لازم
نشود تا گواهان گواهی ندهند که این سرا را مالک قابض است مسئله اگر کشته را در کشتی یافتند
در کسانیکه در کشتی سوار اند سوگند لازم شود مسئله اگر کشته را در مسجد محلت یافتند سوگند بر اهل آن
محلت واجب آید و اگر کشته را در مسجد جامع یا در شارع عام یافتند سوگند بر هیچکس واجب نشود و دیت
در بیت المال بود مسئله اگر کشته را در بیابان و یا در میان جوی فرات یافتند که آب میبرد خون او
باطل باشد و سوگند بر هیچکس واجب نشود و بقول زفر رحمة الله علیه در مسئله دوم دیت و سوگند بر دیهی که
نزدیکتر فرات است واجب شود مسئله اگر کشته را بر کرانه جوی خشک شده یافتند سوگند و دیت بر دیهی
که نزدیک بود واجب شود مسئله اگر ولی مقتول بر کسی که از اهل این محلت نیست دعوی کرد سوگند
و دیت از اهل محلت ساقط شود و اگر ولی بر یکی معین از اهل محلت دعوی میکند سوگند و دیت از اهل
محلت ساقط نشود مسئله اگر تیری یا تیغ رسیده و از گذشته سوگند و دیت بر اهل محلت بود مگر
ولی مقتول بر ایشان دعوی کند و یا بر یکی معین از ایشان دعوی کند در هر صورت بر اهل محلت هیچ
واجب نشود تا بینه اقامت نکنند مسئله اگر کسی را سوگند میدهند میگوید زید کشته است او را سوگند
دهند بخدای که تو نکشته و جز زید کشنده دیگر ندانی مسئله اگر اهل محلت گواهی میدهند بر یکی از اهل محلت
و یا بر یکی از محلت دیگر گواهی ایشان باطل بود

باب المعاقل

مسئله العاقلة جمع معقله

عبارت از دیت است مسئله هر دیتی که بنفس قتل واجب شود بر عاقله واجب شود و عاقله اهل دیوان اند
اگر قاتل از اهل دیوان بود و از عطایای ایشان دیت ستانند در سه سال اگر از عطایای ایشان بیشتر از سه سال
بیرون می آید هم از عطایا بستانند و بقول شافعی رحمة الله علیه دیت بر قرابتان واجب شود مسئله
اگر کشنده از اهل دیوان نباشد عاقله او قبیله او باشند بر قبیله او دیت قسمت کنند در سه سال در هر سال از
هر یکی زیاده از یک درم و ثلث درم نستانند بلکه در مدة سه سال زیادت از چهار درم از هیچکس نستانند اگر دیت بر قبیله
قسمت کرده نشود و دیت تمام نشد قبیله که نزدیکتر باشند به نسبت بترتیب عصبات ضم کنند و باقی دیت از آن قبیله
ستانند و کشنده به عاقله در قسمت دیت داخل بود همچو یکی از ایشان است و بقول شافعی بر قاتل از دیت هیچ واجب نشود
مسئله عاقله معتق قبیله مولی او بود مسئله از مولی موالات مولی او و قبیله مولی او دیت دهند مسئله
جنایت بنده و جنایت عمد و آنچه بصلح یا باقرار لازم شود عاقله ندهند مگر که در اقرار او عاقله تصدیق کنند
مسئله اگر آزادی بر بنده جنایت کرد بخطا بر عاقله او دیت واجب شود و بقول شافعی رحمة الله علیه بر جانی
واجب شود

کتاب الوصایا

مسئله وصیت عبارت از تملیکی است مضاف بوقتی که بعد از موت
بود مسئله وصیت مستحبست و بزیادت از ثلث مال وصیت مسئله وصیت برای کشنده جایز
نیست مگر باجازت ورثه و بقول شافعی و مالک رحمة الله علیهما درست است و بقول ابو یوسف رحمة الله علیه درست است
اگر چه ورثه اجازت کنند مسئله وصیت برای وارث جایز نیست مگر باجازت ورثه مسئله اگر مسلمان
برای ذمی و یا ذمی برای مسلمان وصیت کند درست باشد و قبول وصیت بعد از موت موصی معتبر است
تا اگر موصی له وصیت را در حیات وصیت کننده رد میکند و یا قبول میکند معتبر نبود و اگر در حیات موصی و
رد کرد بعد از موت او قبول کرد جایز بود و بقول زفر رحمة الله علیه اگر در حیات او رد کرد بعد از موت او قبول
کرد جایز نبود مسئله مستحبست که کم از ثلث مال وصیت کنند و مال وصیت بقبول موصی له ملک موصی له شود
بلکه موصی له بعد از موت موصی پیش از قبول بمیرد و پس در این صورت موصی به در ملک ورثه موصی له در آید
و قبول وصیت برای ملک در این صورت شرط است و بقول زفر یک قول شافعی رحمة الله علیهما قبول شرط
در هر دو صورت مسئله اگر وصیت کننده مدیون است و دین جمیع ترکه او را مستغرق است وصیت جایز نبود

مسئله وصیت کودک جایز نیست اگرچه بعد از ادراک بمیرد و بقول شافعی رحمة الله علیه وصیت
کودک در خیرات درست است مسئله وصیت مکاتب درست نیست اگرچه وفا بدل کتابت کند
مسئله وصیت برای حمل زنی و وصیت بحمل کنیزک جاریه برای کسی درست است اگر در هر دو صورت کم از
شش ماه فرزند آورد از وقت وصیت و بخشیدن برای حمل جایز نبود مسئله اگر کنیزک وصیت کرد برای
شخصی مگر حمل این کنیزک وصیت کنیزک باستثنای حمل جایز بود مسئله جایز است که وصیت کننده
رجوع کند از وصیت بقول چنانکه گوید رجوع کردم ازین وصیت و یا بفعل چنانکه آن کالا را بفروشد
و یا ببخشد و یا جامه وصیت کرده بود بعده ببرید یا گوسپند وصیت کرده بود بعده ذبح کرد مسئله
منکر شدن از وصیت بمنزله رجوع نباشد

باب الوصیت بثلث المال

مسئله اگر یکی را بثلث مال وصیت کرد و دیگری را نیز بثلث مال وصیت کرد و ورثه اجازت نکردند ثلث میان هر دو منصف
باشد مسئله اگر برای زید وصیت کرد بثلث مال و برای عمر بسدس مال کرد و ورثه اجازت نکردند
ثلث میان زید و عمر سه حصه شود دو حصه از ثلث زید ببرد و یک حصه عمر ببرد مسئله اگر برای زید بکل مال
وصیت کرد و برای عمر بثلث مال و ورثه اجازت نکردند ثلث مال میان ایشان مناصفه باشد و بقول ایشان
رحمة الله علیه ثلث مال بر چهار سهام کنند سه سهم زید را دهند و یک سهم عمر را دهند مسئله برای کسی که بیشتر
از ثلث وصیت کرده است او را ضرب نکنند باکثر از ثلث مگر درین سه صورت در محابات و سعایت و دراهم
مرسله صورت محابات آنست که شخصی دو بنده دارد و در مرض موت بنده که قیمت او دو هزار و صد درم
بدست زید بصد درم فروخت و بدو هزار محابات کرد و بدست عمر بنده که قیمت او یکهزار و صد درم است
بصد درم فروخت و بیکهزار محابات کرد و بمرد و بجز این دو بنده مال دیگر نداشت و ورثه اجازت نکردند محابات
در هزار درم درست باشد و میان زید و عمر دو هزار بر سه سهم شوند پس از زید یکهزار و سه صد و سی و سه درم
و ثلث درم باز ستانند و ششصد و شصت و شش درم و ثلثان درم برو بگذارند و از عمر ششصد و شصت و
شش درم و دو ثلث درم باز ستانند و سیصد و سی و سه درم و ثلث درم برو بگذارند و صورت سعایت
آنست که مردی دو بنده دارد یکی را سالم نام است و قیمت او دو هزار درم است و بنده دوم را بشیر نام ا

و قیمت او یکهزار درم است و بجز آن دو بنده مال دیگر ندارد و در مرض موت هر دو بنده را آزاد کرد پس در هر یک
هزار تبرع کرده و در یک هزار درست است پس سالم در یکهزار و سیصد و سی درم و ثلث درم سعایت کند پس مراد
ورثه ششصد و شصت و شش درم و دو ثلث درم از وی ساقط شود و بر غیر وی ششصد و سی و سه درم و ثلث درم
از وی ساقط شود و صورت دراهم مسئله آنکه مردی سه هزار درم دارد و در مرض موت یک هزار درم برای زید
وصیت کرد و یک هزار درم برای عمر وصیت کرد و بجز آن سه هزار درم مال دیگر ندارد و وصیت در یکهزار درم
درست باشد پس زید را ششصد و شصت و شش درم و ثلثان درم دهند و عمر را سیصد و سی و سه درم و
ثلث درم دهند مسئله اگر وصیت کرد برای زید بنصیب پسر خود وصیت باطل بود و اگر بمثل نصیب پسر خود
وصیت کرد جایز بود پس اگر وصیت کننده را دو پسر باشد موصی له را سوم حصه دهند مسئله اگر
وصیت کرد برای زید بسهمی از مال خود یا بجزوی از مال خود بیان آن بر ورثه باشد هر چند که خواهند
بدهند مسئله اگر گفت سدس مال من زید را باشد باز در آن مجلس یا در مجلس دیگر گفت ثلث
مال من زید را باشد پس زید را ثلث مال دهند و سدس در ثلث داخل بود مسئله اگر گفت سدس
مال من زید را باشد بعده گفت سدس مال من زید را باشد یک سدس دهند مسئله اگر ثلث دراهم
و یا ثلث گوسپندان برای زید وصیت کرد و ثلثان آن هلاک شد و آن ثلث باقی از دراهم و گوسپندان
ثلث کل مال میشود پس تمام آنچه از دراهم و گوسپندان باقیست زید را دهند و بقول زفر رحمة الله علیه از
باقی ثلث دهند مسئله اگر مردی وصیت بثلث جامها برای زید کرد و ثلثان جامه هلاک شد و یا یکی
از سه بنده و یا یکی از سه سرای وصیت کرد برای زید و ثلثان بنده و سرای هلاک شد در این صورت
زید را ثلث از باقی دهند مسئله اگر وصیت کرد برای زید یکهزار درم و او را دراهم عین است و دراهم
دین است یعنی دراهم نقد دارد و دراهم وام یافت دارد اگر از دراهم نقد هزار درم ثلث دراهم میشود
هزار درم از نقد دهند و اگر نمی شود ثلث از نقد دهند و هر چند که از وام حاصل شود ثلث آن بزید دهند
تا هزار درم تمام شود مسئله اگر وصیت کرد بثلث مال برای زید و عمر و عمر مرده است تمام ثلث مال
زید را دهند مسئله اگر گفت ثلث مال من میان زید و عمر باشد و عمر مرده است درین صورت زید را

ثلث دهند مسئله اگر بثلث مال وصیت کرد و هیچ مالی ندارد بعده مالی حاصل کرد ثلث مالی که بوقت موت مالک بود واجب شود مسئله اگر هست ام ولد دارد و بثلث مالی برای امهات اولاد خود وصیت کرد و برای فقرا و مساکین نیز وصیت کرد درین مسئله ثلث مال را پنج سهم کنند ست ام ولدها دهند هریکی را یکان سهم و یک سهم بفقرا و یک سهم بمساکین دهند و بقول محمد رحمة الله علیه بر هفت سهم قسمت کنند بفقرا دو سهم و بمساکین دو سهم و بامهات اولاد سه سهم مسئله اگر وصیت کرد بثلث مال برای زید و برای مساکین نصفی از ثلث زید را دهند و نصف دیگر بمساکین دهند مسئله اگر بصد درم برای زید و بصد درم برای عمرو وصیت کرد و بکر را گفت که ترا با زید و عمرو شریک کردم بکر را از هر صدی ثلث دهند مسئله اگر وصیت کرد و برای زید بچهار صد درم و برای عمرو بدویست درم بعده بکر را گفت که ترا با ایشان شریک کردم بکر را دهند نصف آنچه بزید برسد و نصف آنچه بعمرو برسد مسئله اگر ورثه خود را گفت که زید را بر من وام هست و ایشان تصدیق کردند و زید زیادت از ثلث مال دعوی کرد تصدیق ایشان تا ثلث مال بود مسئله اگر با ثبات اقرار بوام در مرض موت وصیتها نیز کرد و ثلث مال برای اصحاب وصیت جدا کنند و اصحاب وصایا را گویند به آنچه خواهند مقر له را تصدیق کنند در وام او و ثلثان مال برای ورثه جدا کنند و ورثه را گویند به آنچه خواهند مقر له را تصدیق کنید و چون اصحاب وصایا و ورثه دین بیان کردند پس آنچه اصحاب وصایا اقرار کردند ثلث آن بمقر له دهند و آنچه ورثه بیان کردند ثلث آن بمقر له دهند و مقر له را مقدم دارند بعده آنچه از ثلث ماند باصحاب وصایا دهند و آنچه از دو ثلث ماند از ثلثان مال که برای ورثه جدا کرده بودند بورثه دهند و اگر مقر له زیادت آنچه بیان کردند دعوی کند هریکی از ورثه و اصحاب وصایا سوگند دهند بر علم مسئله اگر برای بیگانه و برای وارث وصیت کرد وصیت در حق بیگانه درست باشد و نصف آنچه وصیت کرده است بوی دهند و نصف دیگر ورثه را بود و برای وارث وصیت باطل بود مسئله اگر گفت بدین جامه جید وصیت کردم برای زید و بدین جامه میانه وصیت کردم برای عمرو و بدین جامه کهنه وصیت کردم برای بکر و یک جامه ازین هلاک شد و معلوم نیست که آن جامه کدام بود و وارث هریکی را گفت که به آن جامه که حق تو بود هلاک شد وصیت

باطل شود مگر که ورثهٔ آن دو جامه باقی را با صاحب وصایا تسلیم کنند و گویند که میان خود قسمت کنید پس
درین صورت وصیت جایز بود و صاحب جیّد را ازین دو جامه دو ثلث جیّد دهند و صاحب ردی را ازین
دو جامه دو ثلث ردی دهند و صاحب جامه میانه را ثلث جامه جیّد و ثلث جامه ردی دهند **مسئله** اگر
سرائی است مشترک میان دو کس یک شریک وصیت کرد برای زید بیک خانه معین ازین سرای و دو شریک آن سرا را
قسمت کنند و این خانه معین در نصیب وصیت کننده آمد و ورثهٔ وصیت کننده مقدار آن خانه گز کنند و بزید دهند
و بقول محمد رحمة الله علیه اگر این خانه معین در نصیب موصی افتاد نصف آن بزید دهند و اگر در نصیب
شریک دوم افتاد مقدار نصف آن خانه از نصیب موصی بزید دهند **مسئله** اگر یک شریک بخانه معین از
سرا برای زید اقرار کرد درین صورة نیز همان حکم است که در وصیت بود **مسئله** اگر وصیت کرد
بهزار درم معین از مال دیگری و صاحب مال بعد از موت وصیت کننده وصیت را اجازت کرد و هزار درم
بموصی له داد جایز بود و تواند که ندهد اگرچه اجازت کرده است **مسئله** اگر دو پسر ترکه پدر را قسمت کردند
بعده یکی از ایشان اقرار کرد که پدر ما برای زید بثلث مال وصیت کرده است این اقرار در ثلث
نصیب او افتد و بقول زفر رحمة الله علیه نصف نصیب خود را بدو دهد **مسئله** اگر زید وصیت کرد
بکنیزک معین برای عمرو و کنیزک بعد از موت زید پیش از قسمت فرزند آورد و قیمت ایشان ثلث متروکه
می شود مادر و فرزند هر دو عمرو را دهند و اگر قیمت ایشان زیاده از ثلث ترکه می شود وصیت در ثلث صحیح
باشد اول ثلث از کنیزک تمام کنند و اگر چیزی باقی بود از فرزند تمام کنند و بقول صاحبین رحمة الله علیهما
از هر دو برابر دهند **مسئله** اگر زید برای پسر کافر خود یا برای پسر خود که بنده شخصی است وصیت کرد
و پیش از موت زید پسر او اسلام آورد و یا بنده آزاد شد وصیت باطل بود و همچنین اگر پسر خود را و یا
کافر و یا در حالیکه چیزی بخشید و یا برای او اقرار کرده بود ام و پیش از موت پسر او اسلام آورد و یا
آزاد شد جایز بود **مسئله** اگر شخصی جا مانده و یا مفلوج و یا مسلول و یا مسلوب [illegible] این زحمت او دراز
کشید و خوف مردن کم شد نیز صحیح بود تا اگر درین حالت چیزی بخشید کل آن جایز بود و اگر بعد
صاحب فراش گشت و بعد از چند روز بمرد درین صورت بخشیده او از ثلث مال معتبر بود **باب العتق فی المرض**

مسئله اگر بنده را در مرض موت آزاد کرد یا بفروخت و محابات کرد و یا بخشید پس این تصرف معتبر بود در
بود و از ثلث مال معتبر بود و بمنزله وصیت بود و اگر ورثه اجازت کردند بنده سعایت نکند و اگر اول محابات
در یک بنده کرد بعده بنده دیگر آزاد کرد و از ثلث مال بیرون نمی آید محابات اولی بود و اگر اول آزاد کرد بعده محابا
کرد و عتق و محابات زیاده از ثلث مال می شود هر دو برابر باشند و بقول صاحبین رحمة الله علیهما در هر دو صورت
عتق اولی باشد و بقول زفر رحمة الله علیه هر چه اول است همان اولی باشد مسئله اگر وصیت کرد که بدین
صد درم بنده را آزاد کنند و یک درم از آن هلاک شد بدان درم باقی آزاد نکنند و بقول صاحبین رحمة الله علیهما
بدانچه باقی ماند آزاد کنند مسئله اگر وصیت کرد که بدین صد درم حج بجای آرند و یکدرم از آن هلاک شده
بدانچه مانده است حج بجای آرند از آنجا که برسد مسئله اگر زید وصیت کرد به آزاد کردن بنده معین و بعد
[illegible] وصیت [illegible] آزاد کرد [illegible] [illegible]
[illegible] جنایت کرد و ورثه [illegible] جنایت دفع کردند وصیت باطل شود و اگر ورثه بنده را باز خریدند
باطل شود و فدا او در حال رقیت بود مسئله اگر وصیت کرد برای زید به ثلث مال و بنده را آزاد کرد و جان بنده
و مال دیگر ترکه گذاشت و زید میگوید که این بنده را مولی او در حال صحت آزاد کرده است و وارث میگوید که در مرض
آزاد کرده است قول وارث معتبر بود و زید را هیچ نرسد مگر آنکه از ثلث مال چیزی فاضل ماند و یا بینه زید گواهی
دهند بر دعوی او مسئله اگر زید مرد و یک پسر و یک بنده گذاشت و عمرو دعوی کرد بر پسر زید که از پدر تو
وام یافت داشتم و بنده دعوی کرد بر پسر زید که پدر تو مرا آزاد کرده است و وارث هر دو را تصدیق کرد و بنده
در قیمت خود سعایت کند و آنرا بغریم دهند و بقول صاحبین رحمة الله علیهما سعایت نکند مسئله اگر حقها
خدای تعالی وصیت کرد فرایض را مقدم دارند اگر چه او مؤخر داشته است چون حج و زکوة و کفارة و اگر حقوق
خدای تعالی در قوت برابر اند هر چه موصی مقدم داشته است همانرا مقدم دارند مسئله اگر وصیت
به حج کرد و مرد دیر الفرایض با از شهر وصیت کننده سوار شده برای حج روند و اگر ثلث مال از شهر وصیت
کننده ممکن نمی شود که اجیر گیرند برای حج پس از آنجا که ممکن شود اجیر گیرند مسئله اگر از شهر خود بنیت حج
بیرون آمد و در راه بمرد و وصیت او حج بجا آرند واجب شود که از شهر او حج آغاز کنند و بقول صاحبین رحمة الله
علیهما از آنجا که رسیده است حج بجا آرند و همچنین خلاف است اگر حج از دیگری میکند باید و در راه بمرد والله اعلم

باب الوصیت للاقارب وغیرهم

مسئله اگر برای همسایگان وصیت کرد مستحق وصیت همسایگان متصل او باشد و بقول صاحبیه رحمة الله علیهما هر که ساکن هست در ان محلت جمع می شوند در و همسایگان داخل بود و بقول شافعی رحمة الله علیه جوار تا چهل خانه از هر جانب بود مسئله اگر وصیت برای اصهار کرد یعنی برای خسران وصیت کرد هر قرابتی که نکاح او باذن او حرام بود درین وصیت در آید و اگر برای اختان یعنی برای دامادان وصیت کرد هر شوهر زنی که ذات رحم محرم او بود درین وصیت داخل شود و اگر وصیت برای اهل بیت کرد زن او مستحق وصیت بود و بقول صاحبیه رحمة الله علیهما هر که در عیال او بود او مستحق وصیت بود و اگر وصیت برای آل کسی کرد اهل بیت او مستحق وصیت شود و اگر وصیت برای جنس پدر کرد اهل بیت او مستحق وصیت شود مسئله اگر وصیت برای اقارب و یا برای ذی قرابت و یا برای ذی ارحام و یا برای ذی ارحام و یا برای ذی انساب کرد هر که از ذی رحم نزدیکتر بود او مستحق وصیت بود و درین وصیت والد و پدر و فرزند وارث در نیاید و دو کس از اقارب و یا بیشتر مستحق وصیت شوند پس اگر وصیت برای اقارب کرد و وصیت کننده را دو عم و دو خال است وصیت را دو عم برند و دو خال نبرند و بقول صاحبیه رحمة الله علیهما چهار حصه شود هر یکی یکان حصه از وصیت ببرند و اگر یک عم و دو خال است نصف وصیت عم را بود و نصف دیگر دو خال را و اگر یک عم است نصف وصیت عم را بود و نصف دیگر عم را مسئله اگر وصیت کرد برای ورثه فلان مرد و زن هم برد و زن یک سهم و اگر وصیت کرد برای ولد فلان زن مرد را برابر دهند

باب الوصیت بالخدمت والسکنی والثمرة

مسئله اگر وصیت کرد بخدمت بنده خود و یا بسکنی سرای خود برای زید بمدتی معلوم و یا همیشه همچنین اگر وصیت کرد بخدمت بنده خود و یا بسکنی سرای خود برای زید همیشه جائز بود پس اگر بنده از ثلث مال بیرون می آید بنده را بزید تسلیم کنند تا او را خدمت کند بدان مدت که تعیین کرده است در مسئله اول یا پیوسته در مسئله دوم و اگر از ثلث مال بیرون نمی آید در ورثه را او روز خدمت کند بعد از موت زید بورثه وصیت کننده باز گردد و اگر زید در حیات مالک بنده بمرد وصیت باطل شود

مسئله اگر زید وصیت کرد بمیوه باغ خود برای عمرو زید بمرد عمرو را همین میوه رسد و میوه دیگر که بعد
ازین شود ورثه را بود و اگر زید گفت میوه باغ خود عمرو را وصیت کردم تا میوه باغ من پیوسته عمرو را بود
درینصورت میوه آینده پیوسته مادام که عمرو زنده باشد بدو دهند و اگر زید باجرت باغ خود برای عمرو وصیت
کرد اجرت موجود و آینده عمرو را رسد اگرچه پیوسته ذکر نکرد و اگر بچه‌ها گوسپندان و یا لوا گوسپند و یا پشم
گوسپند برای عمرو وصیت کرد هر چه در حالت موت زید موجود بود همان عمرو را دهند اگرچه لفظ پیوسته
ذکر کرده باشد **باب الوصیة الذمی** مسئله اگر ذمی سرای خود را در حالت صحت کلیسا یا کنشت
ساخت پس بعد از موت او میراث شود و اگر ذمی وصیت کرد که سرای او را برای قومی مستامن کلیسا
و یا کنشت گردانند این وصیت از ثلث مال درست باشد و اگر وصیت کرد که سرای او را کنشت گردانند برای قومی معین
وصیت درست بود و بقول صاحبین رحمة الله علیهما باطل بود مسئله اگر حربی در دار اسلام بامان در آمد
مال خود را برای مسلمان و یا برای ذمی وصیت کرد جایز بود **باب الوصی** مسئله اگر زید
عمرو را وصی گرداند و عمرو بحضور زید وصایت قبول کرد و بحضور او رد کرد رد شود و اگر بغیبت او رد کرد
رد نشود و فروختن عمرو ترکه زید را بمنزله قبول وصیت است و اگر عمرو در حیات زید قبول و رد نکرد و بعد
موت او گفت قبول نمیکنم بعده قبول کرد جایز بود و اگرچه قاضی بعد از رد کردن او را از وصایت
بیرون نیاورده باشد و بقول زفر رحمة الله علیه اگر در غیبت زید گفت که قبول نمیکنم در حیات او
و یا بعد از موت او بعده قبول میکند وصی نباشد مسئله اگر بنده و یا کافری و یا فاسقی را
وصی کرد قاضی ایشان را معزول کند و دیگری را نصب کند مسئله اگر بنده خود را وصی کرد و ورثه او
همه صغار اند درست بود و بقول صاحبین رحمة الله علیهما جایز نبود مسئله اگر بنده خود را بوقتی
بالغ وصی کرد جایز نبود مسئله اگر وصی از قیام نمودن در وصایت عاجز شد قاضی وصی دوم
نیز نصب کند تا هر دو تصرف کنند مسئله اگر مردی دو کس را وصی کرد یکی در غیبت وصی دوم
نتواند که تصرف کند مگر در مسائل معدوده و آن تجهیز میت و خریدن کفن و خریدن طعام
و پوشش برای صغار و قبول هبه برای صغیر و رد کردن ودیعت معین که نزد موصی بوده است

وگذاردن وام وتنفیذ وصیت معینه وازاد کردن بنده معین وخصومت کردن در حقوق

وبقول ابو یوسف هریک ازین دو وصی تواند که بی وصی دوم در جمیع اشیاء تصرف کند مسئله

اگر وصی مرد دیگر را وصی گرداند وصی دوم بعد از موت وصی اول در هر دو ترکه میت اول

ودوم وصی باشد وبقول شافعی رحمة الله علیه در ترکه میت اول وصی نباشد مسئله

قسمت وصی از جهة ورثه غایب با موصی له جایز بود فاما قسمت وصی با ورثه از جهة موصی له غایب

جایز نبود واگر وصی با ورثه قسمت کرد ونصیب موصی له را قبض کرد وبدست او هلاک شد موصی له

کند بثلث مال انچه از ترکه مانده است اگر وصیت بحج کرد ووصی با ورثه قسمت کرد ومقدار یکه

بدان حج تواند کرد از مال میت بستد وبدست وصی آن مال هلاک شد ویا کسیکه حج خواهد کردن مال

بروی داد وبدست وی آن مال هلاک شد بثلث بقیه مال ترکه از میت حج ادا کند وبقول ابو یوسف

رحمة الله علیه اگر ثلث مال مستغرق شده بود بباقی مال رجوع نکنند واگر تمام ثلث است

بدان مقدار که ثلث مال تمام شود در باقی مال رجوع کند وبقول محمد رحمة الله علیه در هر دو حال

رجوع نکنند مسئله اگر مردی وصیت کرد بثلث مال برای زید غایب وقاضی با ورثه قسمت

کرد نصیب زید بستد وبدست قاضی هلاک شد پس حاضر شد موصی له نباشد مر موصی له را با ورثه

چیزی مسئله اگر وصی بنده را از ترکه فروخت در غیبت غرمای جایز بود مسئله اگر وصیت

کرد که بنده من بدست زید فروشند وبهاء این صدقه دهند وصی بنده را بدست زید

فروخت وبهاء قبض کرد وبدست او هلاک شد وآن بنده را از مشتری مستحقی برد وصی

بنده برای مشتری ضامن شود وبعده در ترکه میت بدان رجوع کند وهمچنین اگر وصی

صغیر را فروخت وبهای آن قبض کرد وبدست او هلاک شد آن بنده را از مشتری مستحق

برد مشتری بر وصی رجوع کند ببهائی که بدو داده است ووصی در مال صغیر رجوع کند وصغیر

بر ورثه رجوع کند بحصه خود اگر وصی بمال یتیم حواله قبول کرد اگر در وخیر یتیم است جایز بود مسئله

اگر وصی کالائی یتیم را فروخت ویا بمال یتیم کالائی خرید بزیان اندک جایز بود وبزیان بسیار

جایز نبود مسئله اگر وصی مال وارث غایب بالغ بفروشد جایز بود مگر در عقار مسئله اگر وصی

در مال یتیم تجارت کند جایز نبود مسئله وصی پدر در مال یتیم اولی است از جد و بقول شافعی رحمة الله علیه جد

اولی است مسئله اگر پدر کسی را وصی نکرده جد همچون پدر بود در مال صبی

باب فی شهادة الوصیة

مسئله اگر دو وصی گواهی میدهند که میت زید را با ما وصی کردانیده است این گواهی باطل

و همچنان اگر دو پسر گواهی دهند که پدر ما زید را با وصی کردانیده است این گواهی نیز باطل بود مگر که زید

دعوی کند در هر دو صورت که میت مرا وصی کردانیده است مسئله اگر دو وصی گواهی میدهند برای وارث

صغیر بچیزی یا برای وارث بالغ بمال میت نیز این گواهی باطل بود و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما

مقبول بود مسئله دو مرد گواهی دهند که زید و عمر را بر میت هزار درم باقی است و زید و عمر نیز گواهی میدهند

این گواهان نیز هزار درم بر میت وام باقی است گواهی هر دو فریق مقبول بود و ...

در وصیت بهزار درم برای هر فریقی گواهی میدهند مقبول نباشد و بقول امام ابو یوسف رحمة الله

... مقبول بود

کتاب الخنثی

مسئله خنثی کسی است که او را فرج و ذکر باشد

پس اگر از طرف ذکر بول کند کودک بود و اگر از راه فرج بول کردن زن بود و اگر از هر دو راه بول کرد حکم

مر سابق را بود و اگر از هر دو برابر بول کرد و هیچ کدام سابق نبود خنثی مشکل بود و کثرت بول را

اعتبار نیست و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما اعتبار راهی که بول بیشتر بود هم بدان حکم شود

مسئله چون خنثی بالغ شد و ریش او بیرون آمد و با زنان وصول تواند کرد مرد بود و اگر خنثی

را پستان ظاهر شد چنانچه زنان را ظاهر می شود و یا از پستان او شیر فرود آمد و یا خنثی حیض دید

و یا حمل گرفت و یا او را وطی میتواند کرد این چنین خنثی حکم زن دارد و اگر هیچ علامتی ظاهر نشد و یا

هر دو علامت پدید آمد آن خنثی مشکل بود و حکم خنثی مشکل آنست که در نماز بعد از صف مردان

و پیش از صف زنان بایستد چون اقتدا با امام کند و کنیزکی از مال او بستانند تا او را ختنه کند

و اگر او را مال نیست از بیت المال بستانند و چون کنیزک او را ختنه کرد باز بفروشند و بهای آن

بیت المال را باشد و در میراث هر چه کمتر است از نصیب مرد و زن او را آن بود ...

بهر دو یک پسر و یک خنثی را گذاشت ترکه میان ایشان بر سه سهم قسمت کنند دو سهم پسر را و یک سهم خنثی را بود
و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما خنثی را نیم از نصیب مرد و نیم از نصیب زن دهند و این قول شعبی است
اما بقول ابی یوسف بر هفت سهم قسمت کنند پسر را چهار سهم و خنثی را سه سهم دهند و بقول محمد رحمة الله علیه
بر دوازده قسمت کنند پسر را هفت سهم و خنثی را پنج سهم دهند **مسائل شتی** **مسئله** اگر پیش
گنگ وصیت نامه و یا غیر آن خوانند و گفتند که بدانچه درین نامه هست بر تو گواهی میدهیم و این گنگ
اشارت بسر کرد یعنی آری و یا لفظ آری نوشت درست بود و این اقرار باشد و اما کسی که در سخن گفتن
زبان او گرفته شود او حکم گنگ ندارد تا اگر نامه وصیت و یا غیر آن پیش او خوانند و او اشارة کرد یعنی
نعم و یا لفظ نعم بنوشت اقرار نباشد و بقول شافعی رحمة الله علیه اقرار باشد **مسئله** اشارت و نوشتن
گنگ در وصیت و نکاح و طلاق و بیع و شرا و قصاص بمنزله اقرار است و جایز بود که این تصرفات را باشارت
و نبشتن قبول کنند فاما در گرفته زبان جایز نبود **مسئله** اگر گنگ قذف کرد و گنگ اشارت کرد
و یا گنگ کسی را باشارت قذف کرد در هر دو صورت حد نزنند **مسئله** اگر گوسپندان بعضی مذبوحه
بعضی مردار اند معلوم نیست که مذبوحه کدام است اگر مذبوحه بیشتر باشد تحری کند و بخورد و اگر مردار بیشتر
باشد نخورد و بقول شافعی رحمة الله علیه در حال اختیار روا نباشد که بتحری بخورد اگرچه مذبوح بیشتر بود
مسئله اگر جامه تر پلید را در جامه پاک خشک بپیچند و تری جامه پلید در جامه پاک پیدا شد لیکن پلیدی
چنان نیست اگر بشاید هیچ تری پیدا نشود جامه پلید نشود **مسئله** اگر سر گوسپند را که بخون تر
شده در آتش انداختند و خون او زایل شد و از آن سر خوردنی ساختند روا باشد که بخورند و این
سوختن بجای شستن بود **مسئله** اگر سلطان خراج زمین مالک زمین را داد جایز بود و اگر
زمین مالک زمین را داد روا باشد **مسئله** اگر سلطان زمینها مملکت بقومی داد تا خراج دهند
جایز بود **مسئله** اگر نیت روزه قضا ماه رمضان کرد و تعیین روزه نکرد جایز بود و اگر دو ماه رمضان
قضا میکند و تعیین روزه از یکی نمیکند نیز روا باشد چنانچه اگر نمازی قضا میکند و نیت اول صلوة و یا آخر
صلوة را که بروی است نیکند جایز بود **مسئله** اگر روزه داری آب دهن دوست خود می برد

بر وی کفاره واجب آید و اگر آب در دهن دوست شود کفاره واجب نباید مسئله اگر بعضی حاجیان
در راه کشته شدند دیگران را ترک آوردن حج عذر بود مسئله اگر زنی را گفت خویشتن را زن من
گردانیدی و زن گفت گردانیدم و مرد گفت پذیرفتم نکاح منعقد نشود مسئله اگر کسی مردی را
گفت دختر خویشتن را به پسر من ارزانی داشتی و آن مرد گفت داشتم نکاح منعقد شود مسئله اگر شوهر در خانهٔ
زن با اذن ساکن است و زن شوهر را منع کرد از درآمدن در آن خانه این زن ناشزه بود
و اگر این مرد در خانهٔ مغصوب ساکن است و زن از درآمدن درین خانهٔ مغصوب امتناع آورد ناشزه
نبود مسئله اگر زن مر شوهر را میگوید که من با کنیزک تو ساکن نمی‌شوم و میخواهد تا در خانهٔ علاحده
ساکن شود تواند مسئله اگر زن مرد را میگوید مرا طلاق ده شوهر گفت داده گیر یا گفت کرده گیر یا گفت داده باد
و یا گفت کرده باد
اگر نیت طلاق داشت واقع شود و اگر گفت داده است و کرده است طلاق واقع شود اگرچه نیت
ندارد و اگر گفت داده انگار و کرده انگار واقع نشود اگر نیت دارد مسئله اگر زن را گفت وی را
فرق در میان این هر دو آنست که اول اخبار است از وقوع [illegible] طلاق
نشاید تا قیامت یا گفت همه عمر اگر نیت طلاق دارد واقع شود و بی نیت واقع نشود مسئله
اگر زن را گفت که چند زنان کن اقرار بود به سه طلاق و اگر گفت حیلهٔ خویش کن اقرار بطلاق نباشد
اگر زن شوهر را گفت که این ترا بخشیدم از من چنگ باز دار اگر شوهر طلاق گفت مهر از وی
ساقط شود و اگر طلاق نگفت مهر از وی ساقط نشود مسئله اگر مولی بنده را گفت ای مالک من
یا کنیزک را گفت من بندهٔ توام آزاد نشود مسئله اگر گفت بر من سوگند است که این کار نکنم
اقرار بود بسوگند که بخدای خورده است و اگر گفت بر من سوگند است بطلاق همان لازم شود
پس اگر گفت این سوگند بطلاق دروغ گفته ام تصدیق نکنند مسئله اگر گفت هر سوگند که ما
است که این کار نکنم اقرار بود بسوگند طلاق مسئله اگر بایع را گفت که بهاء باز ده بایع گفت
بدهم فسخ بیع بود مسئله عقاری که در وی خصومت میکنند از دست ذو الید بیرون نیاید تا مدعی
بینه اقامت نکند مسئله اگر عقاری که در ولایت قاضی نیست حکم آن قاضی در آن
عقار جائز نبود مسئله اگر قاضی حکم کرد در حادثه بگواهی بعده می گوید که از حکم خود رجوع کردم

ویا میکوید مرا چیزی دیکر ظاهر شد ویا کفت ورتلبیس کواهان افتادم ویا کفت حکم خود باطل کردم
ویا مانند آن کفت این سخنان معتبر نباشد وحکم او نافذ باشد اکر بعد از دعوی صحیح
بعد از شهادت مستقیم باشد مسئله اکر مردی قومی را خفا کرد بعده پرسید از مردی چیزرا
و اقرار کرد وایشان می بینند اورا و سخن او می شنوند واو نمی بیند ایشانرا کواهی ایشان
درست باشد واکر سخن او شنیدند واورا ندیدند کواهی ایشان درست نباشد مسئله اکر
عقاری فروخت وبعضی از خویشان وی دران حاضراند وعلم دارند بیع را بعد این خویشان
دران عقاری دعوی میکنند دعوی ایشان نشنوند مسئله اکر زن مهررا بشوهر بخشید ورثهٔ
زن از شوهر او طلب مهر کردند وکفت که در مرض موت مهر بخشیده بود وشوهر می کوید که در حالت
صحت بخشیده بود قول شوهر معتبر بود مسئله اکر شخصی اقرار بوام کرد ویا بغیر آن بعده می کوید که من
درین اقرار کاذب بودم مقر له را سوکند دهند که این مقر درین اقرار کاذب نبوده است وفتوی
باطل نمیکنی بر وی واین قول ابی یوسف است رحمة الله علیه وفتوی برین است که مقر له را سوکند دهند
وبقول امام اعظم ابوحنیفه ومحمد رحمة الله علیهما بفرمایند تا مقر به آنچه اقرار کرده است بمقر له تسلیم
مسئله اقرار سبب ملک نیست تا اکر دعوی ملک کند بسبب همین اقرار درست نباشد مسئله
اکر کفت ترا وکیل کردم بفروختن این کالای وخاموش شد او وکیل شود مسئله اکر یکی زن
او وکیل کرد بطلاق نتواند که معزول کند مسئله اکر کفت ترا وکیل کردم بفلان چیزی بدانکه هر وقت
که ترا معزول کنم باز تو وکیل باشی اکر خواهد که معزول کند بکوید معزول کردم ترا پس معزول کردم ترا
مسئله اکر کفت هر بار که ترا معزول کنم باز وکیل باشی اکر خواهد که معزول کند بکوید باز کشتم از وکالت
معلقه ومعزول کردم ترا از وکالت منجزه مسئله قبض کردن بدل صلح شرط است اکر صلح از
دین بدین بود والا شرط نیست مسئله اکر مردی بر کودکی دعوی سرائی کرد پدر او صلح کرد بر مال
کودک اکر مدعی را کواه موجود است صلح درست باشد اکر بمثل قیمت ویا بغبن یسیر بود واکر مدعی
کواه ندارد ویا کواهان فاسق دارد صلح جائز نبود اکر مدعی کفت مرا کواه نیست بعده کواها آورد

ویا گواه گفت مرا درین حادثه گواهی نیست بعده گواهی داد درین هر دو صورت گواهی شنوند و بقول ابو یوسف و محمد رحمة الله علیهما نشنوند مسئله امامی که او را خلیفه ولایت داده است تواند که مردان بر راهیکه مردمان می آیند و میروند منقطع کند اگر بکذرند کان زیان نرسد مسئله اگر نپذیرد سلطان مصادره تعیین نکرد که مال او بفروشند و او مال خود را بفروشد بیع درست باشد مسئله اگر زن را بزدن ترسانید تا شوهر را مهر بخشد اگر ترساننده قدرت بزدن دارد بخشیدن درست نباشد مسئله اگر زنی را اکراه کرد بر خلع کردن با شوهر خود و زن خلع کرد طلاق واقع شود و مال قبول نشود مسئله اگر زنی مر دیرا بر شوهر حواله کرد بقبض مهر بعده شوهر را بخشید درست نباشد مسئله اگر مردی در سرای خود چاهی کاوت و یا بالوعه ساخت و بدان سبب دیوار همسایه او ناقص شد و همسایه طلب کرد که این چاه را دور کند جبر نکنند برای دور کردن چاه و اگر بدان سبب دیوار همسایه بیفتاد تاوان بر وی همسایه واجب نشود مسئله اگر سرای زن خود را عمارت کرد بمال خود بدستوری زن عمارت ملک زن باشد و آنچه در عمارت خرج شده است بر زن وام بود و اگر شوهر بی دستوری زن سرا را برای خود عمارت کرد درین صورت عمارت شوهر را بود و اگر شوهر سرای زن برای خود عمارت کرد بی دستوری زن عمارت مر زن را بود و شوهر در نفقه متبرع باشد مسئله اگر مردی غریم خود را اگر و دیگری از دست او رها کند ضامن نشود مسئله اگر بدست زید مال مردی است و سلطان زید را گفت این مال را بمن ده و اگر نه دست تو خواهم برید و یا پنجاه چوب ترا خواهم زد زید مال را بسلطان داد ضامن نشود مسئله اگر داس را در صحرا نهاد تا حمار وحشی صید کرد و بران شخص دیگر روز دوم آمد و حمار وحشی را مجروح مرده یافت نخورند مسئله از گوسپند وغیره خوردن شرمگاه و خصیه و غدود و مثانه و تلخه و خون ریخته شده و ذکر کرده است مسئله جایز است که قاضی مال یتیم و کودک خورد و لقطه وام دهد مسئله اگر کودکی را ختنه او پیدا است چنانچه اگر کسی او را بیند گمان برد که او را ختنه کرده است و پوست ذکر نمی توانند برید مگر بسختی بگذارند و ختنه نکنند و همچنین اگر پیری اسلام آورد و اهل بصارت می گویند که این پیر طاقت ختنه کردن ندارد او را نیز بگذارند

وختنه نکنند مسئله ابتدائی وقت مستحب برای ختنه کردن هفت سالست مسئله پیش دوانیدن
اسپ و دوانیدن وشتر دوانیدن وتیر فرستادن جایز بود فاما اگر از هر دو جانب گرو بود حرام
بود واز یکجانب درست مسئله صلوة گفتن بجز پیغمبران وفرشتگان جایز نبود مگر بطریق
تبع مسئله عطا دادن باسم نوروز ومهرجان جایز نیست مسئله باکی نیست پوشیدن کلاه
هندوست پوشیدن جامهٔ سیاه وفرو گذاشتن دنبالهٔ دستار میان دو کتف تا میان پشت
مسئله جایز نیست هرچوان عالم را که بنشیند زبر پیر جاهل مسئله باید که حافظ قرآن در چهل روز
ختم کند **کتاب الفرائض** مسئله از ترکهٔ میت بتجهیز وتکفین میت آغاز کنند
بعد ازان وام میت ادا کنند بعد ازان تنفیذ وصیت کنند از ثلث مال بی اجازت ورثه
بعد ازان ترکه میان ورثه قسمت کنند مسئله ورثه بر سه نوع است نوع اول صاحب فرض
وآن کسیست که سهم او مقدر است یکی ازان پدر است ونصیب او سدس است درحالتی که میت را
فرزند یا فرزند پسر بود دوم از اصحاب فرائض جد صحیح است واو کسیست که در نسبت او بمیت مادر متخلل
نباشد چنانچه پدر پدر وجد صحیح حکم پدر دارد اگر میت را پدر نباشد مگر در دو صورت یکی آنکه
مادر میت با وجود پدر میت ثلث باقی متروکه برد چنانچه مردی مرد وزن ومادر وپدر گذاشت
زن چهارم حصه از متروکه ببرد وثلث ما بقی مادر ببرد وباقی پدر ببرد واگر میت را پدر نبود وجد باشد
مادر میت ثلث از تمام متروکه برد چنانچه مردی مرد زن گذاشت ومادر گذاشت وجد گذاشت
زن چهارم حصه از متروکه ببرد وثلث از کل مال مادر ببرد وانچه باقی ماند جد برد دوم آنکه اگر میت را
پدر بود وجدهٔ پدری باشد جدهٔ پدری با وجود پدر میت میراث برد واگر میت را پدر نباشد وجد وجده
پدری باشند هر یک نصیب خود را ببرند با وجود جد پدری میت جدهٔ پدری میراث برد واز میراث
محروم نشود مسئله جد پدری صحیح بقول ابو حنیفه برادران وخواهران میت را محروم کرده اند از متروکه
وفتوی هم برین است وبقول ابی یوسف ومحمد وشافعی ومالک رحمة الله علیهم محروم نکرده اند
برادران اعیانی وعلاتی را سیوم از فرائض مادر است ونصیب او ثلث است درحالتیکه میت را

فرزند ویا فرزند پسر نبود اگرچه فروتر اند و یا دو کس از خواهران و برادران نباشد بوجود ایشان
مادر سدس برد و اولاد برادران حکم خواهران و برادران ندارد و اگر میت زن و مادر و پدر گذاشت
ویا شوهر و مادر و پدر گذاشت در هر دو صورت بعد از دادن نصیب زن و شوهر آنچه باقی بود ثلث مادر
برد و ثلثان پدر برد مسئله چهارم از اصحاب فرایض جده است و نصیب جدات صحیحه
هرچند که باشند سدس است و جده صحیحه آنست که در نسب او بمیت جد فاسد در میان نباشد
یعنی مادر جد فاسد جده فاسده است و از فرایض نیست و جده که بمیت از دو جهت قرابتی دارد
با جده که بمیت از یک جهت قرابتی دارد برابر است در میراث یعنی سدس میان هر دو مناصفه
باشد و بقول محمد دو حصه از سدس جده برد که دو جهت قرابت است و یک حصه از سدس جده
برد که در یک جهت قرابت است و جده که دو جهت قرابت دارد چنان بود که پسر دختر دختر اورا
در نکاح کرده باشد و از ایشان فرزندی متولد شود و این فرزند را آن جده دو جهت قرابت
بود پدر را از جده پدری بود و مادر را از جده مادری بود دوم جده مادر مادر و پدر مسئله جده که
نزدیکتر است بمیت محجوب و محروم گرداند جده را که دورتر بود از میت و اگر میت مادر را گذاشت همه جدات
محروم شوند مسئله پنجم از اصحاب فرایض شوهر است و او نصف میراث برد اگر میت را
فرزند پسر نبود اگرچه فروتر باشد و اگر میت را فرزند یا فرزند پسر بود اگرچه فروتر اند شوهر را ربع بود مسئله
ششم از اصحاب فرایض زن است و نصیب وی ربع است از ترکه شوهر اگر شوهر را فرزند یا فرزند پسر
نبود اگرچه فروتر است بوجود ایشان نصیب زنان ثمن بود مسئله هفتم از اصحاب فرایض دختر است
و نصیب او نصف میراث است و اگر دو دختر یا زیاده ازین باشد نصیب ایشان ثلثان بود از کل ترکه
و اگر میت را پسر بود دختران میت را عصبه گرداند پسر دو حصه برد و هر دختری یک حصه برد و فرزند پسر
حکم فرزند میت دارد در حالتی که میت را فرزند نباشد ذکور بجای ذکور بود و اناث بجای اناث بود
بوجود پسر میت فرزندان پسر محجوب بود مسئله هشتم از اصحاب فرایض دختر پسر است اگر میت دختر صلبیه
و دختر پسر گذاشته است دختر نصف از ترکه برد و باقی دختر پسر برد و اگر میت را یک دختر صلبیه باشد و دختران

پسر نصف ترکه دختر صلبیه برد و دختران پسر سدس برند و اگر میت را دو دختران اند دختران پسر محجوب
شوند و هیچ نبرند مگر که با ایشان پسر و یا فروتر ایشان پسر بود و این پسر عصبه گرداند هر دختری را که برابر او
بود و یا بالاتر از وی بود لیکن بشرطیکه این دختر بالاتر از سهمی معین دو ثلث دختری که فروتر از وی بود محروم
شود مسئله نهم از اصحاب فرایض خواهر مادری و پدری است و خواهر مادری و پدری حکم دختر
صلبی و بطنی دارد و اگر میت را دختر نباشد یعنی اگر میت یک خواهر مادری و پدری گذاشت
نصف میراث برد و اگر دو خواهر مادری و پدری و زیادت ازان گذاشت ثلثان میراث برد و اگر
دو خواهر مادری و پدری و زیادت ازان گذاشت ثلثان ترکه برند و اگر با خواهران مادری
و پدری برادر باشد خواهران را عصبه گرداند برادر دو سهم برد و خواهر یک سهم برد مسئله دهم از
اصحاب فرایض خواهر پدری است و حکم او حکم دختر پسر است یعنی اگر با وجود خواهر مادری و پدری
یکی باشد خواهر مادری و پدری نصف برد و خواهر پدری سدس برد و اگر میت را دو خواهر مادری
و پدری ثلثان برد و خواهر پدری سدس برد و اگر میت را دو خواهر مادری و پدری باشند خواهر پدری
محروم شود و اگر میت را دختر و یا دختر پسر بود خواهران عصبه شوند و اگر میت را برادران و خواهر
پدری باشند خواهران پدری عصبه شوند با برادران مسئله یازدهم و دوازدهم از اصحاب فرایض
خواهر برادر مادری است یکی ازایشان سدس برد و اگر دو و یا زیادت ازایشان باشند ثلث
برند برادران مادری همچو خواهر مادری است در قسمت یعنی ثلث ترکه میان خواهران و برادران [illegible]
قسمت شوند خواهران و برادران با وجود پسر میت و با پسر پسر اگرچه فرود تر بود و با وجود جد اگرچه بالاتر بود
محروم شوند و دختر میت محروم نکند مگر برادران و خواهران مادری میت را مسئله انواع
دوم از ورثه عصبه اند و عصبه آن بود که اگر یکی است کل ترکه برد و اگر با وی صاحب فرض است
آنچه از صاحب فرض ماند عصبه برد و اولی از عصبه پسر است و بعده پسر پسر اگرچه فرو د باشد
و بعده پدر و پدر پدر اگرچه بالاتر است و بعده برادر مادری و پدری و بعده برادر پدری و بعده برادر
زاده پدری و مادری و بعده برادر زاده پدری و بعده عم مادری و پدری میت و بعده عم پدری

بعده پسر عم مادری پدری میت بعده پسر عم پدری میت و بعده اعمام پدر میت و بعده اعمام جد
میت برین ترتیب قسمت کنند و بعده آزاد کننده و بعده عصبه آزاد کننده بترتیب مذکور مسئله زنانی
که نصیب ایشان نصف و یا ثلثان است با برادران خود عصبه شوند و زنیکه او را نصیب معین نیست و برادر او
عصبه است این زن برادر او را عصبه نکند چون عم و عمه عم تمام مال برد و عمه را هیچ نرسد هر که قرابتی او
نزدیک است بسبب شخصی با وجود آن شخص میراث نبرد مگر فرزندان مادر که ایشان با وجود مادر میراث
برند مسئله محجوب دیگری را محجوب کند چنانچه دو کس از برادران و خواهران از هر جهت که باشند
با وجود پدر میت میراث نبرند فاما مادر را محجوب بنقصان کنند از ثلث ترکه به سدس رسانند و محروم
از میراث بسبب رقیت و بسبب قتل بمباشرت و بسبب اختلاف دین و بسبب اختلاف دار دیگری را
محجوب نکند یعنی وارث کافر که از ترکه میت محروم بود دیگری را محجوب نکند و همچنین اگر میت را وارثی
است در دار حرب از میراث میت در دار اسلام محروم بود دیگری را محجوب نکند مسئله
کافری از کافر از جهت نسب و بسبب میراث برد چنانکه مسلمان از مسلمان و اگر کافری از کافر محجوب شود
آن از میراث بسبب برد مسئله اگر کافری زنی محرمه را نکاح کرد هر یکی از ایشان بسبب نکاح میراث نبرد
تا اگر مجوسی دختر خود را نکاح کرد و مرد این دختر بسبب آنکه دختر است میراث برد فاما بسبب نکاح
میراث نبرد مسئله فرزندی که از زنا بود و فرزندی که در وی لعان کرده اند از مادر میراث برند و از پدر
میراث نبرند مسئله اگر مردی بمرد و زنی حامله گذاشت برای حمل نصیب یک پسر موقوف دارند و
فتوی برین است و اگر اکثر از حمل بیرون آمد و بمرد میراث برد و اگر کمتر بیرون آمده بود و بمرد میراث
نبرد و بقول ابی حنیفه رحمة الله علیه نصیب چهار پسر برای حمل موقوف بدارد و بقول امام محمد نصیب
دو پسر موقوف دارند مسئله اگر دو کس قریب یکجا غرق شدند و یا سوخته شدند و تقدیم و تأخیر
ایشان معلوم نیست هیچ یکی از ایشان از دیگری میراث نبرد مگر که ترتیب مردن ایشان
معلوم شود تا اگر زن و شوهر یکجا غرق شدند و هر یکی برادر گذاشته است مال زن برادر او
برد و مال مرد برادر او برد نوع سیوم از ورثه ذوی رحم است و او قرابتی است که نه صاحب فرض

بود و نه عصبه و با وجود صاحب فرض و عصبه ذو رحم میراث نبرد مگر بوجود منکوحه و یا شوهر میت
اگر بعد از استیفاء نصیب ایشان ترکه ماند ذو رحم برد زیرا که رد بر ایشان جائز نیست و بقول امام مالک
و شافعی رحمة الله علیهما ذوی الارحام را میراث نیست و ترکه در بیت المال نهند مسئله ترتیب
ذوی الارحام چون ترتیب عصبات است در قرابت و درجه نزدیکتر بهتر است اولی بود چنانچه دختر
دختر اولی بود از دختر دختر دختر و اگر در قرابت برابر اند هر که اصل او وارث بود اولی بود در حالتیکه جهة
قرابت مختلط باشد یعنی فرزند عصبه یا صاحب فرض اولی بود از ولد ذو رحم چنانکه دختر دختر پسر اولی است
از پسر دختر دختر و همچنین پسر دختر اولی است از پسر دختر دختر در قرابت پدر دو حصه برد و قرابت مادر یک حصه برد و اگر
اصول متفق اند قسمت بر ابدان کنند چنانکه پسر دختر و دختر دختر گذاشت ترکه میان ایشان سه حصه
بود پسر دو حصه برد و دختر یک حصه برد باتفاق و اگر اصول مختلف اند عدد آن از ابدان فروع گیرند و صفت
از بطنی که مختلف شده اند تا اگر دختر دختر دختر دختر پسر دختر گذاشت بقول ابو یوسف رحمة الله علیه مال
میان ایشان مناصفه بود باعتبار ابدان و بقول محمد سه حصه شود دو حصه دختر پسر برد و یک حصه دختر دختر دختر
باعتبار اصول و در روایت مشهور در جمیع ذوی الارحام از امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله علیه قول محمد است
رحمة الله علیه و فتوی هم برین است و در مبسوط از امام اسبیجابی رحمة الله علیه منقول است که قول ابو یوسف
رحمة الله علیه صحیح است و در محیط آورده است که مشائخ بخارا قول ابی یوسف رحمة الله علیه گرفته اند
در جنس این مسائل مسئله اگر یک پسر و یک دختر پسر دختر گذاشت اگر دو فرزند دختر و دختر یعنی یک پسر و یک دختر
و دو فرزند پسر دختر یعنی یک پسر و یک دختر گذاشت بقول ابی یوسف و امام زفر ترکه را باعتبار ابدان قسمت
کنند بر شش سهم پسر برادر دو سهم و دختر برابر یک سهم و بقول محمد باعتبار اصول قسمت کنند گویا که دختر
دختر و پسر دختر گذاشت دو حصه از ترکه پسر دختر برد و یک حصه دختر دختر برد پس آنچه به پسر دختر رسید
میان ورثه او قسمت شود بر سه سهم پسر دو سهم برد و دختر یک سهم برد و آنچه دختر دختر را رسید میان
او نیز بر سه سهم قسمت شود پسر او دو سهم و دختر را یک سهم پس قسمت از نه سهم شود مسئله سهام
که در قرآن مجید مسطور است شش است نصف و ربع و ثمن و ثلثان و ثلث و سدس و اقل مخرج نصف

دو ست و اقل مخرج ربع چهار ست و اقل مخرج ثمن هشت ست و اقل مخرج ثلث و ثلثان سه ست
و اقل مخرج سدس شش ست و اگر مخارج مختلط باشند یعنی اکثر مخرج حاجت بود که از وی نصف
و ثلث و ربع و ثمن و سدس آید کم از بیست چهار نبود مسئله اگر در مخرج سهمی زیادت حاجت
بود زیادت کنند و این را عول خوانند شش سهم را عول کنند تا هفت سهم چنانکه زنی بمرد شوهر
و دو خواهر مادری و پدری گذاشت نیز شش سهم را عول کنند تا هشت سهم چنانکه زنی وفات
یافت شوهر و دو خواهر مادری و پدری و برادر مادری گذاشت نیز شش سهم را عول کنند تا ده سهم چنانکه زنی
بمرد شوهر و دو خواهر مادری پدری و دو خواهر مادری و جده گذاشت دوازده سهم را عول کنند تا سیزده چنانکه
مردی بمرد یک زن و دو خواهر مادری پدری و یک برادر مادری گذاشت و نیز دوازده را عول کنند تا
پانزده چنانکه زنی بمرد و شوهر و دو دختر و مادر و پدر گذاشت و نیز دوازده را عول کنند تا هفده
چنانکه مردی بمرد یک زن و دو خواهر مادری و پدری گذاشت مسئله بیست چهار سهم را عول
کنند تا بیست و هفت سهم یکبار چنانچه مردی بمرد یک زن و دو دختر و مادر و پدر گذاشت در این مسئله
منبریه گویند که از علی رضی الله عنه پرسیدند او بر سر منبر بود بر فور جواب گفت که هشت زن نهم
حصه شود مسئله اگر بر یک طایفه کسر شود میان سهام و روس این طایفه موافقت ست
و وفق عدد روس آن طایفه که بر ایشان کسر شده است در اصل مسئله ضرب کنند چنانچه
شخصی بمرد پدر و مادر و ده دختر گذاشت اگر میان روس و سهام ایشان موافقت نباشد تمام
عدد روس این طایفه در اصل مسئله فرض شده است ضرب کنند چنانکه زنی بمرد و شوهر و پنج خواهر
پدری گذاشت اصل مسئله از شش سهم بود تا هفت سهم شود و تصحیح مسئله از سی و پنج
سهم شود اگر کسر متعدد شود یعنی بر دو طایفه و زیادت از آن کسر شده بنگرند اگر میان اعداد روس
مماثل بود یکی را در اصل مسئله ضرب کنند چنانکه شخصی بمرد سه دختر و سه جده و سه عم گذاشت
اصل مسئله از شش سهم بود و تصحیح مسئله از هژده سهم بود اگر میان اعداد روس تداخل بود عدد
اکثر بسنده است آن را در اصل مسئله ضرب کنند چنانکه مردی بمرد چهار زن و سه جده و دوازده عم گذاشت

اصل مسئله دوازده بود و تصحیح از چهل و چهار شود و اگر میان رئوس اعداد موافقت جز
موافقت از یک عدد در جمیع عدد دوم ضرب کنند و آنچه حاصل شود در جز موافقت عدد سوم ضرب کنند همچنین
چهارم و اگر موافقت سیوم ضرب نکنند بعده در اصل مسئله ضرب کنند و اگر موافق نباشد تمام عدد
در عدد دوم ضرب کنند همچنین در عدد سوم و چهارم اگر موافقت بود در جز موافقت ضرب کنند چنانکه
مردی بمرد و چهار زن و هژده دختر و پانزده جده و شش عم گذاشت اصل مسئله از بیست و چهار بود
در تصحیح مسئله از چهار هزار و سیصد سهم شود و اگر مسئله عول بود در عول نیز ضرب کنند
چنانکه زنی بمرد و شوهر و نه جده و پنج خواهر پدری گذاشت اصل مسئله از شش بود تا به هشت
عول کنند و تصحیح مسئله از سیصد و شصت سهم شود و اگر در میان عدد موافقت نباشد و تباین
بود تمام عدد در رؤس دیگر ضرب کنند آنچه حاصل شود در جمیع رؤس سوم ضرب کنند و حاصل
آنکه آن در جمیع رؤس چهارم ضرب هرچه حاصل شود در اصل مسئله ضرب کنند چنانچه مردی بمرد دو زن
و شش جده و ده دختر و هفت عم گذاشت اصل مسئله از بیست و چهار سهم و تصحیح مسئله از پنج
هزار و چهل سهم شود و اگر مسئله عولی باشد در عول نیز ضرب کنند چنانکه زنی بمرد شوهر و ده جده
و پنج خواهر پدری گذاشت اصل مسئله از شش بود تا هشت عول یابد و تصحیح مسئله از سیصد
و شصت سهم شود و شوهر را صد و پنج سهم شود و هر جده را پنج سهم و هر خواهر را
سی و شش سهم و اگر در مسئله بعضی سهام فاضل آید بر اصحاب فرایض رد کنند بعد از حقوق
ایشان مگر بر زن و شوهر و بقول شافعی و مالک فاضل در بیت المال بود در رأی اصحاب فرایض
مسئله اگر طائفه که بر ایشان رد کنند یک جنس باشند از رؤس ایشان چنانکه شخصی بمرد دو دختر
و یا دو خواهر گذاشت در اصحاب غیر رد معدوم اند از دو سهم بود اگر اصحاب غیر ردی نباشد
در اصحاب رد دو جنس باشند و یا زیادت مسئله از سهام ایشان بود در مسئله دو سدس
بود چنانکه شخصی بمرد جده و خواهر مادری گذاشت اصل مسئله شش سهم بود تصحیح از دو سهم
یک سهم هر یکی را بود و خواهر را یک سهم و اگر در مسئله ثلث و سدس بود چنانکه مردی بمرد و جده

اصل مسئله ٢٤ ٣٤ ٨ سه هزار سیصد و شصت در صد و ده تصحیح پنج هزار و چهل
زوجه زوجه جده جده جده جده جده جده دختر دختر دختر دختر دختر دختر دختر دختر دختر دختر عم عم عم عم عم عم عم

و دو خواهر مادری گذاشت اصل مسئله از شش سهم بود و تصحیح از سه سهم بود جده را یک سهم بود و هر
خواهر را یک سهم بود و اگر در مسئله نصف و سدس بود تصحیح مسئله از چهار سهم شود دختر سه سهم بود
و دختر پسر را یک سهم و اگر در مسئله ثلثان و سدس بود چنانچه شخصی بمرد و دو دختر و مادر گذاشت اصل مسئله
از شش بود و تصحیح از پنج سهم بود مادر را یک سهم و هر دختر را دو سهم و همچنین اگر در مسئله نصف و دو سدس
و یا نصف و ثلث بود تصحیح مسئله از پنج سهم بود چنانکه شخصی بمرد یک خواهر عینی و یک خواهر
مادری و مادر گذاشت اصل مسئله از شش سهم بود و تصحیح از پنج شود خواهر عینی را سه سهم
بود و یک سهم مادر را بود و یک خواهر مادری را یا شخصی بمرد مادر و یک خواهر مادر و پدری گذاشت اصل مسئله
از شش سهم بود تصحیح از پنج شود دو مادر را بود و سه خواهر را و اگر با صاحب رد از یک جنس یا [illegible]
اصحاب غیر رد نیز موجود باشند از اول اصحاب غیر رد بده از اقل مخرج او باقی بر رؤس اصحاب رد قسمت کن
اگر مستقیم آید مسئله تمام شود چنانکه زنی بمرد و شوهر و سه دختر گذاشت اقل مخرج اصحاب
غیر ردی چهار است یک سهم از چهار سهم شوهر بزده و سه سهم باقی بر سه دختر مستقیم آید و تصحیح
مسئله از چهار سهم می شود و اگر باقی سهام بر رؤس اصحاب رد مستقیم نبود پس اگر میان باقی
سهام از مخرج فرض اصحاب غیر رد و میان رؤس اصحاب رد موافقت بود جزو موافقت
از عدد رؤس در مخرج اصحاب غیر رد ضرب کن از آن مبلغ تصحیح مسئله شود چنانکه زنی بمرد
و شوهر و شش دختر گذاشت اقل مخرج اصحاب غیر رد چهار است ربع آن یک سهم شوهر بزده
سه سهم باقی ماند و بر رؤس دختران قسمت راست نمی آید و میان رؤس و سهام موافقت
ثلثی است جزو موافقت عدد رؤس ایشان این دو سهم است که ثلثی می شود از شش ضرب
کن در مخرج فرض اصحاب غیر رد و این چهار سهم است پس هشت شود شوهر را یک سهم بود
در دو ضرب کن دو سهم شود بدو ده باقی سه بود در دو ضرب کن شش سهم شود و آن دختر را از
یک سهم آید و اگر میان باقی سهام از مخرج فرض اصحاب غیر رد و میان رؤس اصحاب رد [illegible]
بود کل رؤس در مخرج اصحاب غیر رد ضرب کن آنچه حاصل شود در تصحیح مسئله از آن

چنانکه زني بمرد شوهر و پنج دختر گذاشت شوهر را ربع است از اقل مخرج آنکه چهار سهم است
یک سهم شوهر را ده و سه سهم باقي بر پنج دختر مستقیم نیاید و میان سهام رؤس موافقت نیست
عدد رؤس دختران که آن پنج است در چهار که مخرج فرض اصحاب غیر رد است ضرب کن بیست سهم
شود ازین مبلغ تصحیح مسئله هر دو فریق شود شوهر را از اصل مسئله یک سهم بود آنرا در مضروب
آن که پنج است ضرب کن هم پنج شود آن شوهر را آمد و دختران را از مسئله سه سهم بود آنرا در مضروب
که پنج است ضرب کن پانزده شود میان دختران آن قسمت کن هر دختر را سه سهم رسد و اگر
اصحاب رد و جنس آمده و با ایشان از اصحاب غیر رد هم بود پس قسمت کن چیزیرا که باقي
مانده است از مخرج فرض من لا یرد علیه مسئله من یرد اگر مستقیم آید تصحیح از آن شود
چنانچه مردي مرد یک زن و چهار جده و شش خواهر مادري گذاشت و مخرج فرض اصحاب
غیر رد چهار است ربع آن یک سهم بر زني ده سه سهم ماند و مسئله اصحاب رد سه است زیرا که
جده را سدس است و خواهران مادري را اصل مسئله از شش سهم شود و سدس یکي بود
و ثلث او دو مجموع سه سهم شود لیکن ثابت شد که مسئله اصحاب رد سه سهم است و سه سهم
باقي است از مخرج فرض اصحاب غیر رد و برین روش مستقیم مي آید جدات را یک سهم و خواهران را
دو سهم و اگر خواهي که مسئله تصحیح کني چنانچه در تصحیح مسائل ذکر شده است همچنان ضرب
کن و اگر سهام باقي از مخرج فرض اصحاب غیر رد بر مسئله اصحاب رد مستقیم نیاید تمام سهام اصحاب
رد در مخرج فرض اصحاب غیر رد ضرب کن آن مبلغ مخرج فرض هر دو فریق بود بعده سهام
اصحاب غیر رد ضرب کن در مسئله اصحاب رد و سهام اصحاب رد در باقي از مخرج فرض اصحاب غیر رد
ضرب کن آنچه حاصل شود نصیب هر یک از دو فریق بود چنانچه مردي مرد چهار زن و نه دختر و شش
جده گذاشت آنکه از اصحاب غیر رد است اول فرض او از اقل مخرج او دهند و آن زنان است
و اقل مسئله از هشت است و ثمن او یک سهم بود این یک را بدهند هفت سهم ماند و مسئله اصحاب رد از
پنج سهام شود زیرا که نصیب دختران او ثلثان است و نصیب جدات یک سدس و اصل مسئله از شش

شود و دو ثلث از شش سهم چهار سهم بود و سدس یک سهم بود مجموع پنج سهم شود باقی سهام از
مخرج فرض زوجات هفت سهم است بر پنج مستقیم نمی آید و میان ایشان موافقت نیست پنج را در هشت
که اقل مخرج زنان است ضرب کنند چهل سهم شود این مبلغ مخرج فرض هر دو فریق شود بعد سهام اصحاب
غیر رد در مسئله اصحاب رد که پنج است ضرب کن زیرا که مضروب مسئله اصحاب رد است و یکی در پنج ضرب
پنج بود پس پنج سهم را از چهل سهم که ثمن است نصیب زنان باشد و بعد سهام اصحاب رد را در
سهام باقی از مخرج اصحاب غیر رد ضرب کنند و دختران را از مسئله اصحاب رد چهار سهم این چهار را
ضرب کنند در باقی از مخرج فرض از اصحاب غیر رد که هفت سهم است پس بیست و هشت سهم شود
این بیست و هشت سهم دختران را دهند و جدات یک سهم است در هفت سهم ضرب کنند حاصل
هفت بود نصیب جدات بود و اگر بر بعضی کسر شود تصحیح مسئله اصول گذشته کنند چنانکه درین
زنان پنج است از چهل که حصه ایشان که چهاراند و پنج بر چهار مستقیم نیاید و میان ایشان موافقت نیست جمع عدد زنان
چهار است نگاه دارد و دختران بیست و هشت سهم بود و ایشان نه فرزند و بیست و هشت بر نه مستقیم نیاید و میان ایشان
موافقت نیست جمیع عدد رؤس دختران نگاه دارد و جدات را هفت سهم بود و عدد رؤس ایشان شش است و هفت بر شش
مستقیم نیاید و میان ایشان موافقت نیست جمیع عدد رؤس جدات نگاه دارد پس بین شش که عدد جدات و چهار که عدد زنان است موافقت
بنصف است نصف یکی را در جمیع عدد دیگر ضرب کن چهار در سه یا شش در دو دوازده شود و دوازده و نه موافق بثلث است ثلث یکی
کل عدد دیگر در ثلث دیگر ضرب کن دوازده در سه یا چهار در نه سی و شش شود و مضروب همین است و این سی و شش را
در چهل که مخرج فرض دو فریق است ضرب کن یک هزار و چهارصد و چهل سهم شود و تصحیح مسئله از این مبلغ شود
و زنان را صد و هشتاد سهم بود هر یکی را چهل و پنج سهم رسد و نصیب جدات دویست و پنجاه و دو سهم بود هر یکی را چهل
و دو سهم رسد و دختران را یک هزار و هشت سهم بود هر دختری را صد و دوازده سهم رسد و اگر بعضی ورثه پیش از قسمت میرند
مسئله میت اول تصحیح کنند سهام هر وارثی را دهند بعد تصحیح مسئله میت دوم کنند و بنگرند میان آنچه در دست
دوم است از تصحیح میت اول و تصحیح دوم مستقیم نیاید بنگرند اگر میان ایشان موافقت است جزو موافق
جزو موافقت را در تصحیح میت ثانی در کل تصحیح مسئله میت اول ضرب کن و اگر درمیان ایشان مباینت است

ال تصحیح

کل تصحیح دوم در تصحیح اول ضرب کن از آن مبلغ هر دو مسئله تصحیح شود چنانکه زنی مرد و شوهر و مادر و دختر
گذاشت این مسئله ردیست زیرا که از دوازده شوهر را ربع سه سهم است و دختر را نصف شش سهم است
و مادر را سدس دو سهم است یک سهم باند و مخرج فرض آنکه از اصحاب غیر رد است چهار است شوهر را ربع یک سهم
سه سهم باند و مسئله دختر و مادر نیز از چهار است زیرا که مادر را سدس است و آن یک سهم باشد از شش و دختر را نصف
است و آن سه سهم باشد از شش مجموع چهار سهم شود و آن سه سهم که از مخرج فرض بود شوهر باقی
بر چهار مستقیم نیاید و سه را با چهار موافقت نیست پس کل مسئله دختر و مادر را که آن چهار سهم است در مخرج فرض شوهر
که آن نیز چهار است ضرب کن تا شانزده شود شوهر را چهار سهم است و دختر را نه سهم و مادر را سه سهم و اگر
شوهر پیش از قسمت مرد و یک زن و مادر و پدر گذاشت مسئله ورثه شوهر از چهار است زن را ربع یک سهم و مادر را ثلث
باقی یک و پدر را باقی دو سهم است و این دو سهم است و در دست شوهر نیز چهار سهم است بر ورثه او مستقیم می آید هر دو مسئله از شانزده
مستقیم می آید دختر میت اول را نه سهم است و مادر میت اول را سه سهم است و زن میت دوم را یک سهم و مادر میت
دوم را یک سهم است و پدر میت دوم را دو سهم اگر دختر مرد و دو پسر و یک دختر و یک جده گذاشت و این جده مادر میت
اول است و تصحیح مسئله میت دوم را از شش است و جده را سدس یک سهم از شش و هر پسر را دو سهم و دختر را یک سهم
و در دست میت نه سهم است بر شش مستقیم نیاید و میان ایشان موافقت بثلث است پس ثلث شش که
آن دو سهم است در شانزده ضرب کن سی و دو سهم شود هر مسئله از ذی را [illegible] هر که سهام او را از شانزده
سهام او در جزو موافقت مسئله دختر ضرب کن و آن دو سهم است و هر که سهام او از شش است سهام او
ضرب کند در جزو موافقت آنچه در دست دختر است و آن سه سهم است پس شوهر میت اول را بود دو سهم
یک سهم زن میت دوم را بود از شانزده آن را بر دو ضرب کن دو شود و آن دو سهم زن میت دوم را بود و
پدر میت دوم را دو سهم از شانزده بود در دو ضرب کن چهار سهم شود و هر چهار سهم پدر میت دوم را بود و مادر
میت دوم را یک سهم بود در دو ضرب کن دو سهم شود و هر دو سهم مادر میت دوم را بود و هر یک پسر را از آن پسران میت
دوم دو سهم بود از شش در سه ضرب کن شش شود همه را بود و دختر میت دوم را که آن مادر
اول است یک سهم بود از شش در سه ضرب کن [illegible] سهم شود [illegible] سهم مر این جده را سدس [illegible]

از میت اول رسیده سه سهم از میت سوم بر دو مجموع نه سهم شود پس زن میت دوم را دو سهم رسید و پدر میت دوم را چهار سهم رسید و دختر میت سوم را دو سهم رسید و هر یکی از پسران میت سوم شش گان سهم رسید و دختر میت سوم را سه سهم رسید و جده میت سوم را سه سهم رسید مجموع سی و دو سهم شود و اگر جده مرد و شوهر و دو برادر گذاشت و دو دختر او سهم بیست و تصحیح بیست و از چهار آنده بر چهار مستقیم نیاید و میان ایشان موافقت بنصف است پس چهار را در سی و دو ضرب کن صد و بیست و هشت سهم شود تصحیح بر چهار از دی شود پس هر که را از سی و دو سهم چیزی بود در چهار ضرب کن و هر که را از چهار سهم چیزی بود در چهار ضرب کن پس زن میت دوم را از سی و دو سهم دو بود در چهار ضرب کن هشت شود همو نراده و پدر میت دوم را چهار سهم بود از سی و دو سهم بود از سی و دو سهم در چهار ضرب کن شانزده شود همو نراده و میت مادر دوم را دو سهم بود از سی و دو سهم چهار ضرب کن هشت شود همو نراده و هر یک پسران آن میت سیوم را شش سهم بود در چهار ضرب کن بیست و چهار سهم شود دختر میت سیوم را سه سهم بود در چهار ضرب کن دوازده شود هر میت چهارم را دو سهم بود از چهار سهم در نه ضرب کن هژده شود هر یک برادران میت چهارم یک سهم بود از چهار سهم بود در نه ضرب کن همان نه شود و اگر خواهی که نصیب هر فریق را در تصحیح بدانی هر آنچه فریق را بود از اصل مسئله در آنچه نام کفا دند از اصل مسئله ضرب کن آنچه حاصل شود آن نصیب هر فریق بود چنانکه در مسئله متباینه مذکوره دو زنان را از اصل مسئله سه سهم بود آنرا ضرب کن در مضروب و آن دویست و سه سهم است ششصد و سی سهم همین دو زن را بود و دختران شانزده سهم بود در مضروب آنکه دویست و ده سهم بود ضرب کن سه هزار و سیصد و شصت سهم بود همین دختران را بود و جدات را چهار سهم بود آنرا در مضروب مذکور ضرب کن هشتصد و چهل سهم شود همین جدات را دویست و ده سهم بود و اعمام را یک سهم بود آنرا در مضروب مذکور ضرب کن دویست و ده سهم شود همین را بود مسئله اگر خواهی که نصیب هر فرد را از افراد فریق بدانی سهام هر فریق را نسبت کن از اصل مسئله بعدد رؤس ایشان علاحده بعده بمثل آن نسبت از مضروب هر فرد را بده چنانکه درین مسئله سهام دو زن که سه است نسبت بعدد رؤس ایشان مثل و نصف دارد پس هر زنی را مثل مضروب و یک مثل و نیم نصف او بده و آن سیصد و پانزده شود بعده سهام دختران که شانزده است نسبت بعدد رؤس ایشان

کرده اند مثل آن و مثل خمس آن دارد پس هر دختر را مثل یک مضروب و مثل خمس او بده و آن سه صد
و سی و شش سهم بود و سهام جده ها که چهار است نسبت بعدد رؤس ایشان کن که شش اند پس مثل
ثلثان دارد پس هر جده را ثلثان مضروب بده که آن صد و چهل سهم می شود بعده سهام اعمام را که بیست
نسبت کن بعدد رؤس ایشان و آن هفت است یعنی مثل سبع آن باشد پس هر عمی را سبع مضروب بده و آن
سی سهم است اگر خواهی که ترکه میان ورثه و غرمای قسمت کنی سهام هر وارثی را از تصحیح ضرب کن در جمیع ترکه بعده
مبلغ را بر تصحیح قسمت کن یعنی تصحیح مسئله کن برای طلب موافقت میان تصحیح و میان ترکه اگر میان ایشان
مباینت است سهام هر وارثی از تصحیح در کل ترکه ضرب کن بعده مبلغ را قسمت کن بر تصحیح آنچه حاصل آید نصیب
هر وارثی بود چنانکه زنی بمرد و شوهر و مادر و پدر گذاشت و یک پسر و دو دختر گذاشت ترکه هفده دینار است
اول تصحیح مسئله کن پس اصل مسئله از دوازده سهم شود شوهر را ربع سه سهم بر وی مستقیم آید و مادر و پدر را
سدسین چهار سهم است بر ایشان نیز چهار مستقیم آید و فرزندان را باقی پنج سهم مستقیم نباید عدد رؤس ایشان
که چهار اند در تقدیر و میان موافقت نیست پس چهار را در اصل ضرب کن چهل و هشت سهم شود شوهر را
دوازده سهم و هر یکی از مادر و پدر را هشت سهم و پسر را ده و هر دختر را پنج سهم بعده موافقت میان چهل
و هشت و میان ترکه که آن هفده دینار است طلب کن و میان ایشان موافقت نیست پس سهام شوهر که دوازده
اند در ترکه ضرب کن که آن هفده دینار است دویست و چهار سهم شود بر تصحیح قسمت کن و آن چهل و هشت است چهار دینار
و ربع بیرون آید و هشت سهم که پدر را بود در هفده ضرب کن و حاصل آنکه صد و سی و شش است بر چهل و هشت قسمت
کن دو دینار و نصف و ثلث دینار شود و مادر را همین قیاس کن و ده سهم پسر را در هفده ضرب کن و حاصل آنکه
صد و هفتاد است بر چهل و هشت قسمت کن سه و نیم دینار و یک ثلث شود و آن پسر را رسد و سهام دختر که پنج است
ضرب کن در هفده و حاصل آن هشتاد و پنج است و بر چهل و هشت قسمت کن یک دینار و سه ربع دینار و یک ثمن بود
این مقدار هر دختر را باشد از ترکه و اگر میان تصحیح و میان ترکه موافقت است در جزو الوفق از ترکه ضرب کن
بعده مبلغ را بر جزو موافقت تصحیح کن آنچه بیرون آید نصیب هر وارثی بود چنانکه اگر ترکه هژده دینار باشد درین
مسئله پس میان هژده و میان چهل و هشت موافقت کن و میان ایشان موافقت است بسدس سهام شوهر

بر دوازده که تصحیح ست ضرب کن در جزو موافقت ترکه آن سه دینار ست و حاصل آنکه سی و شش ست بر وفق
تصحیح که هشت ست قسمت کن حاصل چهار و نیم دینار شود و این شوهر را بود از ترکه و سهام پدر را که شش ست
در سه ضرب کن و حاصل آنکه بیست و چهار ست بر هشت قسمت کن سه دینار شود و آن پدر را بود و مادر را
نیز همچنین و سهام پسر را که ده ست در سه ضرب کن و حاصل آنکه سی ست بر هشت قسمت کن سه دینار و سه ربع
دینار شود و این پسر را بود از ترکه و سهام هر دختری که پنج ست در سه ضرب کن و حاصل آنکه پانزده ست بر هشت
قسمت کن یک دینار و سه ربع و یک ثمن شود و این مقدار هر دختر را بود و اگر ترکه اندک ست و وام بسیار میان
مجموع وام و میان ترکه موافقت طلب کن و اگر میان ایشان مباینت ست وام هر غریمی را ضرب کن در کل ترکه
و حاصل را بر مجموع وام قسمت کن چنانکه اگر ترکه هفده دینار ست و وام چهل و هشت دینار ست زید را دوازده دینار
ست و عمرو را شانزده دینار باقی ست و بکر را شانزده دینار و دیگر را بیست دینار و میان هفده و چهل و هشت
مباینت ست و وام زید که دوازده دینار ست در کل ترکه که هفده دینار ست ضرب کن و حاصل آن دویست و
چهار دینار ست بر مجموع وام قسمت کن یعنی بر آنکه چهل و هشت دینار ست چهار و ربع دینار شود این بر زید دهند
و بر ذمت او از وام زید هفت دینار و سه ربع دینار مانده و وام عمرو و بکر همبرین قیاس کن و اگر میان ایشان موافقت
ست وام هر غریمی در جزو موافقت ست وام هر غریمی در جزو موافقت ترکه ضرب کن و حاصل آن بر جزو موافقت
مجموع وام قسمت کن انچه بیرون آید نصیب آن غریم بود چنانکه اگر ترکه هژده دینار بود و میان ایشان موافقت
بسدس ست پس وام زید که دوازده دینار ست در جزو موافقت ترکه ضرب کن و آن سه ست و حاصل آنکه
سی و شش ست بر وفق مجموع وام که هشت ست قسمت کن چهار و نیم دینار شود و این بر زید دهند و زید را
بر میت هفت و نیم دینار وام ماند و وام عمرو و بکر همبرین قیاس کن مسئله اگر بعضی از ورثه بر چیزی از ترکه
صلح کردند سهام او از اصل مسئله یا از تصحیح طرح کن چنانکه گویی در تقدیر این وارث در میان
نبوده ست بعده باقی ترکه قسمت کن بر سهام باقی ورثه یعنی تصحیح مسئله کن با وجود مصالح بعده سهام او را
از تصحیح طرح کن و باقی بر بقیه ورثه قسمت کن چنانکه زنی مرد و شوهر و مادر و عم گذاشت و شوهر را صلح کردند
بر انچه در ذمه او ست از مهر و از میان ورثه بیرون آمد پس سهام او را از تصحیح بیفکن و ترکه میان

نادر

University Library
Aligarh
[illegible] Collection

مادر و عم میت قسمت کن بسه سهم دو سهم مادر را بده و یک سهم عم را بده زیراکه اصل مسئله از شش است شوهر را نصف
ست و آن سه سهم باشد و مادر را ثلث آن است دو سهم ست و عم را باقی یک سهم پس چون سهام شوهر طی شد باقی
سه سهم ماند پس دو سهم مادر را بود و یک سهم عم را بود والحمد لله الذي وفقني علی ترجمة هذا الکتاب والصلوة
والسلام علی رسوله محمد وآله واصحابه وعلی اولیاء الله تعالی اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین

تمت بعون الملک الوهاب

تمام شد کنز فارسی بتاریخ ششم ماه ربیع الثانی سنه ١٢٧١ هجری مقدسی صلی الله علیه وآله وسلم از دست
فقیر حقیر وامانده بدست بنفس شریر **محمد رکن الدین** ابن حضرت قطب الاقطاب غوث الزمان
شریعت آگاه حقیقت و معرفت دستگاه واقف اسرار ملکوت ماهر دقایق لاهوت و ناسوت مرشد حق
رهنمای خلایق هادی گمرهان برده کوشش عنبر بوش کثیر الاخلاق عمیم الاشفاق حضرت خواجه محمد
سلمه الله تعالی ابن حضرت قطب الاقطاب غوث الزمان شیخ المشایخ والاصفیا سلطان الاولیا
شریعت آگاه حقایق و معارف دستگاه واقف اسرار ملکوت ماهر دقایق لاهوت و ناسوت
مرشد ما و مرشد الخلایق ناطق بالصدق والحقایق هادی گمرهان رهنمای سالکان
مقبول و معشوق رب جلیل حضرت قطب **محمد اسمعیل** حنفی قادری ستاری جیلی
غزنوی ثم الحصاری رحمة الله علیه رحمة واسعة تامة کاملة بفضل و عنایت رب العالمین
و باهتمام فقیر محمد رکن الدین و بتصحیح و تحشیه مولوی محمد مبارک الدین صاحب و بسعی کارکنان مطبع
غریب یعنی برخوردار محمد غلام رسول و محمد قطب الدین و محمد برهان الدین و محمد نور حسن طال الله عمرهم

در مطبع غریب حلیة المطابع پوشیده
واقع حصار فیروزه

باب الطهارات	2	باب در شستن وضو	3	فصل در احكام غسل	4	فصل در احكام آبها	4
باب در مسح كردن موزه	8	باب در بيان مسايل حيض	10	باب در مسايل نفاس	12	باب الانجاس	13
باب در شناختن اوقات نماز	13	باب در مسايل اذان	14	باب شروط الصلوة	17	باب صفة الصلوة	18
باب در افتتاح	21	باب الامامة	25	باب الحدث في الصلوة	26	باب ما يفسد الصلوة وما يكره فيها	28
فصل	30	باب في الوتر والنوافل	30	باب در ادراك فريضه	32	باب قضاء الفوائت	34
باب در سجده سهو	34	صلوة المريض	35	باب سجدة التلاوة	36	باب صلوة المسافر	38
باب الجمعة	40	باب العيدين	42	باب الكسوف	43	باب استسقا	44
باب صلوة الخوف	44	باب الجنايز	45	باب في الاولياء	46	باب الشهيد	49
باب الصلوة في الكعبة	50	كتاب الزكوة	50	باب صدقة السوايم	50	فصل [illegible]	51
فصل نصاب گوسپندان	52	فصل [illegible]	52	باب زكوة المال	53	باب عاشر	55
باب الركاز	56	باب العشر	57	باب مصرف الزكوة	58	باب صدقة الفطر	59
كتاب الصوم	61	باب ما يفسد الصوم وما لا يفسده	62	باب الاعتكاف	66	كتاب الحج	66
باب الاحرام	67	باب القران	73	باب التمتع	73	باب الجنايات	76
باب النذر المحرم	78	باب التجاوز عن الميقات	83	باب اضافة الاحرام الى الاحرام	83	باب الاحصار	83
باب فوات الحج	85	باب الحج عن الغير	85	باب الهدي	86	كتاب النكاح	88
فصل في المحرمات	89	باب الاولياء والاكفاء	91	فصل در وكالت	93	باب المهر	95
فصل ذمي	100	باب نكاح الرقيق	101	باب نكاح الكافر	103	باب القسم في النكاح	105
باب الرضاع	106	كتاب الطلاق	108	باب الطلاق الصريح	109	فصل في اضافة الطلاق	111
فصل في الطلاق قبل الدخول	113	باب الكنايات	115	باب تفويض الطلاق	117	باب التعليق	121
باب الطلاق المريض	123	باب المراجعة	126	باب الايلاء	128	باب الخلع	130
باب الظهار	132	باب اللعان	136	باب العنين	138	باب العدة	139
فصل في الحداد	140	باب ثبوت النسب	141	باب النفقة	143	كتاب العتاق	147
باب العتق بعض العبد	149	باب الحلف بالعتق على جعل	152	باب التدبير	153	باب الاستيلاد	154
كتاب الايمان	155	باب اليمين في الدخول والسكنى	158	باب اليمين في الاكل والشرب واللبس	160	باب اليمين في الطلاق والعتاق	165
باب اليمين في البيع والشراء	166	باب اليمين في الضرب والقتل	169	كتاب الحدود	171	باب الوطي الذي يوجب الحد والذي لا يوجب الحد	172
باب الشهادة على الزنا والرجوع عنها	174	باب حد الشرب	176	باب حد القذف	177	باب في التعزير	178
باب السرقة	179	فصل في كيفية القطع	182	باب قطع الطريق	183	باب السير الجهاد	185
كتاب الغنايم	186	فصل في القسمة	188	باب استيلاء الكفار	189	باب المستامن	191
باب العشر والخراج	193	فصل في الجزية	194	باب المرتدين	195	باب اللقيط	198
باب اللقطة	199	باب الآبق	200	كتاب المفقود	200	باب الشركة	201
فصل في الشركة الفاسدة	202	فصل في الوقف	203	كتاب البيوع	206	باب خيار الشرط	208
باب خيار رويت	209	باب خيار العيب	211	باب بيع الفاسد	213	باب في احكام بيع الفاسد	217
باب الاقالة	218	باب المرابحة والتولية	218	باب الربو	221	باب الحقوق	223
باب الاستحقاق	224	باب السلم	225	باب مسايل منثورات	228	كتاب الصرف	230
كتاب الكفالة	233	كتاب الحوالة	239	كتاب القضاء	240	فصل اذا ثبت الحق	241
كتاب القاضي	242	كتاب التحكيم	243	باب في مسايل شتى	244	باب الشهادة	247
باب من يقبل الشهادة ومن لا يقبل	249	باب الاختلاف في الشهادة	250	باب الشهادة على الشهادة	253	باب الرجوع عن الشهادة	254
باب الوكالة	256	باب الوكالة بالبيع والشراء	257	باب الوكالة بالخصومة والقبض	261	باب عزل الوكيل	263
كتاب الدعوى	263	باب التحالف	266	باب ما يدعيه الرجلان	267	باب دعوى النسب	271
باب الاقرار	272	باب الاستثناء وما في معناه	275	باب اقرار المريض	276	كتاب الصلح	278
فصل في الصلح	279	باب الصلح في الدين	280	فصل في دين المشترك	281	كتاب المضاربة	282

كتاب الوديعة 287
كتاب العارية 288
كتاب الهبة 290
باب الرجوع في الهبة 292
كتاب الاجارات 293
باب الاجارة الفاسدة 297
كتاب الولاء
كتاب الاكراه
كتاب الغصب 315
كتاب الشفعة 321
كتاب المزارعة
كتاب المساقات
كتاب الذبائح
كتاب الاضحية
كتاب الكراهية
كتاب الاشربة
كتاب الصيد
كتاب الرهن 352
كتاب الجنايات 358

CALL No. { ف ۳۴۰۵۹ ۳ / ن ۲۹۰ ک ف ACC. NO. ۱۳۲۱۹

AUTHOR نصیر الدین محمد رکن الدین

TITLE کنز فارسی

Date	No.	Date	No.

MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-books and **10 Paise** per volume per day for general books kept over - due.